



نگرش منطقی و سایننتفیک بر

قرآن  
مبیین

محمد عالم افتخار



# معنای قرآن

نگرشی منطقی و ساینٹفیک بر

قرآن تبیین

## مؤد رجات كئاب :

- پيشگفتار

- فصل اول

قرآن و « عقل روزمره » مردم زمان

- كلام الهی در عرصه های مدنی و خانواده گی
- كلام الهی در عرصه های اختصاصی تر

فصل دوم

« غیب » یعنی ورای عقل روزمره مردم

فصل سوم

ذهن مخاطبان و عین هستی و جهان

- آیا قرآن مجید ؛ خطاب و بیان است یا شعر و موسیقی ؟
- آیا قرآن مجید تعویز و جادو است ؟

فصل چهارم

مخاطب محوری قرآن مجید

- درستی و نادرستی - پیامدهای منطقی و اجتهادی

فصل پنجم

آیا « امتحان الهی » ؛ مفهومی « بنده محور » است یا « الله محور » ؟

فصل ششم

قرآن مجید و جهاد و جنگ و مقاتله

فصل هفتم

قرآن شریف و عبادات و فرایض و واجبات

فصل هشتم

آرنده قرآن ؛ مقام و سرنوشت خود و دعوتش

فصل نهم

سه حقیقت کبیر : ایمان ، فرهنگ و طبقات اجتماعی

## معنای قرآن



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
لِيَأْتِيَهُمْ قُرَيْشٌ (۱) إِيَّاهُمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ  
(۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)  
برای آنکه قریش با هم الفت گیرند (۱) الفتی که در کوچ های  
زمستانی و تابستانی بر قرار ماند (۲) باید یگانه خدای این خانه ( کعبه ) را  
بپرستند (۳) همان که به آن ها هنگام گرسنه گی طعام داد و از ترس و  
خوف ایشان را ایمن ساخت (۴)

## پیشگفتار

من ؛ نه تنها بخت دیدن دوره های دانشگاه های فرست کلاس ( First class ) چون نیل و هاروارد و شیکاگو و مماثل های انگلیسی و جرمنی و غیره آنها و نیز مدارس اختصاصی عالی چون جامعة الاظهر را نداشته ام بلکه در کشور مألوف خود هم فرصت تحصیلات عالی فقیرانه و از جمله تحصیل ساینس و ریاضیات ابتدایی برایم میسر نبوده است .

پا ورقی : -----

( وقتی این سطور را می نگاشتم تصور آنرا نداشتم که چه اهمیتی به جز ایجاد یک فکر نسبت به سرگذشت من در خواننده دارد . مدت ها پس که اطلاعیه ای در مورد مشغولیت ها و تألیفات خود پخش کرده از اندیشمندان خواستم تا در تبادل نظر پیرامون تفکرات و تألیفات من سهیم شوند ؛ تصادفاً ملاقاتی با یک دکتور حقوق و علوم سیاسی به من دست داد . این دکتور محترم فقط با مختصر نظر انداختن بر عنوان یک متن من ؛ مصرانه خواست تا از تحصیلات خود بگویم .

وقتی گفتم : من بیشتر از صنف یک مکتب متوسطه - آنهم در ولسوالی دور افتاده سانچارک - تعلیمات و تحصیلات رسمی ندارم ؛ در آغاز سخنان من برایش مزاح معلوم شد و نظر به طرح و تألیف من محتوم می دانست که من نه یک که چند دانشگاه فرست کلاس را دیده ام و دارنده چندین PHD و چه و چه خواهم بود .  
زمانی که موصوف متیقن گشت ؛ من در رسمیات همانم که ابراز میدارم با نوعی تعجب آمیخته با خشم فرمود :

این جهان « احمق خانه » نیست که برای تعلیم و تحصیل هر طفل و جوان چنین و چنان مبالغ و خدمات را سالیانه به مصرف میرساند و حتی با جنجال ها و مبارزات شدیدی در قانون اساسی افغانستان مسجل شد که تدارک و تأمین تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی برای فرزندان اتباع تا سطوح بالایی مکلفیت دولت میباشد .

نتیجهء مباحثهء جدی و تند همصحبت من این بود که بدون تحصیلات عالی و آموزش های دانشگاهی و اکادمیک علوم و ریاضیات ؛ برای یک فارغ صنف نهم دعوی کردن از گوهر اصیل آدمی و چون و چرای فرهنگ ها و دیانت ها یک فضولی و جسارت ... در پیشگاه علم و اهل علوم میباشد و چنین کس مجاز نیست براین ساحات علیا و ماورایی تجاوز نماید . )

ولی ؛ علاوه بر مطالعات و تمرین های آموزشی دیگر؛ من دوره های چهار گانه یک سوپر اکادمی (تاپ یونیورستی) را با تمام پشتوانه های لابراتواری آن دیدم که طی کردن این دوره ها برای محصلان و فارغان دانشگاه های فرست کلاس مزبور بیرحمانه نامیسر است !

در ظرف این چهار دوره که درست چهار دهه را هم در بر میگیرد ؛ به جای اینکه مثلاً مانند ویل دورانت نگارندهء ارجمند تاریخ های بالنسبه عجولانهء **تمدن** و **فلسفه** ؛ من در جهان برآیم و سیاحت و تحقیق و کاوش کنم مرتباً **جهان** نزد من آمد و چون و چند و چرا و کی و کجای خویش را به من چنان عرضه داشت که از بسیاری نظر ها در سایر حصص خویشان را چنین عریان به تماشا نمی گذارد .

درسمستر اول این سوپر اکادمی که طبعاً دورهء آمادگی بود ؛ رویهمرفته به اساسات بینش و منطق و ریاضی و سیاست ها و باور ها و سنت ها و عنعنه ها و جریان های **ادعایی** و جریان های **واقعی** ورود کسب کردم . در پایان دههء این سمستر قابلیت **پرسیدن ؛ چرا گفتن** و توان دیدن **ضد** ها و **مضاد** ها را یافته بودم . اثر « ۱۰۱ زینه برای تقرب به جهان شناسی ساینتفیک » تا حدود تعیین کنندهء بازتاب همین دوره است و می تواند « پایان نامه »ء همین سمستر هم حساب شود .

در سمستر دوم و دورهء دوم بود که مارکسیزم - لنینیزم خواندم و شاهد مارکسیزم خوانی ها و مارکسیزم دانی ها و مارکسیزم پرستی ها و مارکسیزم ستیزی ها شدم .

عجیب ترین و عبرت انگیز ترین و آموزنده ترین و بالنوبه پر فاجعه ترین مارکسیزم - لنینیزم این دوره همانا مکتب و مشرب حفیظ الله امینی بود . همین مکتب و مشرب بود که واقعاً به انقلاب کبیر ثور (یعنی انقلاب کبیر گاو) منجر شد با اینکه گویا مقصد داشت که انقلاب کبیر اسد ( یعنی انقلاب کبیر شیر ) باشد .

این مکتب و مشرب از آنجا که حسب نبوغ « برژینسکی » ها و پرده نشینان « لانگلی » خلاقانه طراحی گردیده بود و سخت عاملان پشیمان و کارگردانی می شد تا جزیره قیلوی **عقل و سنت** عصر حجری ای موسوم به « **افغانستان** » را به « **ویتنام شوروی** » تبدیل کند و « **جنگ سرد** » جهانی را تمام و کمال به این کشور فلکزده متمرکز نماید؛ حتی شکسته نفسی بود که انقلاب کبیر گاو نامیده شد. در واقع انقلاب اکبر گاو میش وحشی بود که نه در گذشته روزگار مثالی داشت و نه در آینده زمان همانندی خواهد یافت.

حفیظ الله امین و شرکای آگاهش که غالباً از تعداد انگشتان بیشتر نبودند و حتی رهبر کبیر تراشیده آنان **نورمحمد تره کی** در آن زمره نبود؛ چنان نقش عظیمی در تاریخ جهان ایفا کردند که اگر زمانشان به قرن ۱۹ تصادف می کرد؛ احتمالاً نمی گذاشتند که پیشینی مارکس دایر بر تحقق همزمان انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان سرمایه داری نیز روی کاغذ بماند؛ منجمله به این دلیل که آنان طبقه سچ و دورانساز و بلاریب « **پروتاریا** » را که از نزد مؤمنان مارکس مفقود شده بود؛ در جای دیگر کشف و مبرهن کردند:

**- در صفوف اردو های عشایری - قبایلی ای ماقبل فئوالی در افغانستان و سراسر کشور های « جهان سوم »!**

آنان شیوه کاملاً نوینی را هم برای پیاده کردن انقلاب سوسیالیستی و کمونیستی کشف و به اعلا درجه تکامل دادند که هرگز در مخیله مارکس نرسیده بود و آن نه تنها محو فیزیکی و بی چون و چرای « **ضد انقلاب** » بود بلکه شامل محو کردن تمام « مصرف کنندگان بی مصرف » میشد که **کمیته ۳۰۰** هم از آن سخن رانده ولی در ساز و کارش در مانده بود.

بنابر همین شیوه داهیانه بایست از ۱۲ میلیون نفوس (آنوقت) افغانستان فقط یک میلیون نفر باقی میماند تا همه نعمات مادی و معنوی « به هر کس به قدر نیازش » برسد و کمونیزم کامل هم برقرار گردد!

خلاصه آنان دست مارکس و انگلز و لینن و استالین و مائو و هیتلر و پولپوت همه و همه را از پشت بسته بودند و ایدئولوژی انقلاب جهانی سوسیالیستی را غنا و تکامل بی مانندی بخشیده و در کمال و جمال تام متحقق ساختند!

مگر؛ ضد انقلاب کرملین با نیروی ارتش سرخ نگذاشت که افغانستان سوسیالیستی برژینسکی - امینی به جامعه بی طبقه یک میلیون نفری کمونیستی هم برسد .

خیر؛ مقابلتاً ایده آل خیال گونهء برژینسکی مشاور ( وقت ) امنیت ملی ایالات متحده امریکا و خواب و خیال ویلیام کیسی ها و ضیاءالحق ها و ترکی الفیصل ها یعنی « ویتنام شوروی ساختن افغانستان » حقیقت مطلق یافت .

هویدا است که از هر دری وارد کارنامهء « ستارهء سرخ انقلاب کبیر ثور » و « شاگرد وفادار رهبر کبیر! » آن شویم ؛ ناگزیریم بر نبوغ و قهرمانی خارق العادهء سیاسی ، نظامی ، تئوریک و پراکتیکی او صدقنا و آفرین بگوئیم ولی هدف اینجا آن نبوده بلکه این است که آیا امکان دارد ؛ در سایر حصص جهان نیز همچو بلوغ و نبوغی بروز کند؟!

البته باید گفت : « چشم بخیل کور! » ولی تا کنون که تنها هموطن من ؛ بدین معراج ها رسیده و فقط در وطن من این تجارب وقوع یافته و من خواهی نخواهی شاهد و ناظرش بوده ام !

پس از این ها ؛ صرف نظر از چون و چرای حادثه ؛ « کمک انترناسیونالیستی » در فضای افغانستان بال گسترده ؛ ظاهراً برای دفع توطئهء سی آی ای و آی اس آی و امپریالیزم امریکا و ضد انقلاب جهانی ؛ ولی در واقع دقیقاً در مطابقت با همین توطئه ؛ « مرحلهء نوین انقلاب کبیر ثور » آغاز گشت .

وقتی شخص تیر باران یا کارد باران شده ای در حال مرگ ؛ به درمانگری میرسد ؛ دیگر نمی پرسد که درمانگر چه کاره است و چه دین و آئین و فلسفه و سیاست و اخلاقی دارد . نجات از مهلکه را غنیمت بزرگی می یابد و لذا درمانگر و



ناجی را استقبال می کند و به خاطر احیای امید زنده گیی خویش سپاسگذارش میشود .

حادثهء مداخلهء نظامی اتحاد شوروی و آغاز « مرحلهء نوین انقلاب ثور » ؛ برای بسیاری از افغانها در آن **زمانِ بخصوص** ؛ دارای یک چنین معنایی بود ( درست مانند اوایل مداخلهء نظامی ایالات متحدهء امریکا در برانداختن استبداد و توحش طالبانی ) ولی می بایست که در مدت زمان هرچه کوتاهی مداخلهء نظامی از خارج پایان یابد و به مردم هرچند بدوی افغانستان امکان داده شود که خود دربارهء سرنوشت برهم و درهم شدهء خود تصمیم ارضا کننده ای بگیرند .

مگر کسی میگذاشت ؟

مگر قرار نبود در افغانستان انتقام ویتنام از شوروی گرفته شود ؟  
مگر برای یکطرفه کردن « جنگ سرد » جهانی در همین سر زمین ؛ بزرگترین سرمایه گذاری ها صورت نگرفته بود ؟

اینها ؛ البته در آن زمان پرسش هایی نبود که من بتوانم از خود یا از دیگری بکنم ؛ ولی پرسش های تاریخ چنین بوده است و چنین خواهد بود . و اما سؤال بعدی این می بایست باشد که اینک مارکسیزم - لنینیزم برژنیفی - کارملی با این مسایل وخیم و کوه مانند چگونه برخورد میکند ؟  
برخورد هم در شعار و هم در عمل چنین شد :

- « اکنون که افغانستان از کمک انترناسیونالیستی بیدریغ اتحاد شوروی - این دژ تسخیر ناپذیر صلح و سوسیالیزم در جهان - برخوردار گردیده است ؛ دیگر هیچ نیروی اهریمنی نمیتواند انقلاب ثور را به عقب برگرداند ! »

بدینگونه برژینسکی ها از کشتهء نبوغ و دهای خویش ثمر دیگر باره خرمن کردند و همه جهات را فقط به ساز خود رقصانیدن گرفتند و حتی تقریباً **تمام جهان** را علیه شوروی و بریژنیف و کارمل و شعور و شعارشان بسیج ساختند .

من که در اول های این سناریو دچار توهم میشدم که شاید شوروی چنان ابرقدرت است و ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم سبک بریژنیفی - کارملی چنان جادوی علمی و عملی ؛ که میتواند **تمام جهان** را از پا در اندازد - در آنصورت انقلاب سوسیالیستی سراسر جهانی هم متحقق خواهد شد! - هنوز چند صباح نگذشته به حقایق دست یافتیم که ممکن نیست تحت شرایط دیگر بدانها اینهمه آسان دست یافت .

اتفاقاً در همین روز گار شانس دو سفر کوتاه برایم میسر گردید که اولی در ماسکو و کیف و لنینگراد و دومی در پراگ و براتیسلاوا بود .

وقتی آدمی ؛ چشم بینا و به ویژه **چشم بصیرت** میداشته است ؛ از همچو اتفاقات ؛ برداشت هایی خارق العاده ای میشده است صورت بپذیرد . عمده ترین این برداشت ها برای من از دو زمینه بود :

- در سرزمین شورا ها چند جوگ که در باره رهبران شوروی شنیدم ؛ و

- در کشور چکوسلواکیا اسطورهء نوشابهء بخروفکا !

بدینگونه به طرز باورنکردنی - حتی برای خودم ! - کشف کردم که جهان

ادعایی و شعاری صلح و سوسیالیزم یعنی چی و یعنی از کجا تا به کجا ؟

در همین حال نیز مبرهن شده رفت که داعیه آزادی و حقوق بشر و جامعهء

مدنی و اسلام محمدی و عدل الهی... برای مردم افغانستان که از سوی **جانب دیگر**

« جنگ سرد » گوش فلک را کر میساخت ؛ و نیز **ملل متحد** و اصلاً **بشر** و **بشریت**

**موجود** یعنی چی ؟

افغانستان - شاید به مراتب فراتر از میل و غریزهء برژینسکی ها و الن دالس ها و

جان فوستر دالس های امریکایی و ضیاءالحق های پاکستانی و وهابیون عربستان و

دیگران به - « **تلک خرس** » یا - « ویتنامی برای شوروی » مبدل گردید و دیگر «

**جنگ سرد** » تنها برای امریکایی ها و اروپایی ها « **سرد** » ماند ؛ چرا که به نماینده

گی از جانب آنان ؛ آگاهانه و نا آگاهانه و چار و ناچار افغان ها به رهبری و قوماندۀ

مستقیم دشمن تاریخی خود - پاکستان میراث خوار استعمار انگلیس - « **جنگ گرم** » را به پیش می بردند ؛ ولی شوروی ها تا خرخره در باتلاق این جنگ آتشین و تباهی آور گرفتار آمده بودند !

ایالات متحدهء امریکا و شرکایش موفق شده بودند ؛ به زور **تبلیغات** عظیم جهانشمول خودشان ، پیامد های مرحلهء کهن ! انقلاب ثور و کارنامه های باند حفیظ الله امین ، سیاست و کیاست بدفرجام ایدئولوگ های بریژنیفی - کارملی ؛ خویشان را به جای **الله** (ج) بنشانند و **جنگ برای خودشان** را ؛ از جنگ برای « آزادی افغانستان » هم فراتر برده به « **جهاد فی سبیل الله** » هویت و قداست ببخشند و حتی شمار بزرگی از جهادیان سایر کشور های اسلامی و غیر اسلامی را نیز در جمع مزدوران جنگی در همین استقامت بسیج نمایند .

درین گیر و دار زعیم عظیم ابر قدرت شوروی ؛ خلاف انتظار من و بعضی های دیگر مُرد . آخر نه تنها در کشور من بلکه در سرزمین پهناور شورا ها هم به نظر می آمد که چندان کسی به پیرشدن و از کار افتادن و سرانجام مُردن رهبراعتنا و شاید باور ندارد ؛ چرا که در واقع بریژنیف حتی پیش از اقدام خطیر لشکر فرستادن به افغانستان آنقدر ها **زنده** نبوده است !

با این هم مارکسیزم - لنینزم سبک بریژنیفی و خیلی از سبک های قایم و حاکم دیگر در جهان برای جوان و سالم و تنومند نگاهداشتن مغز سیستم و نظام یعنی مقام رهبری ؛ تئوری و عملکرد واقعی نداشت .

چنانکه بر همین مبنا دو سالخورده و بیمار محترم دیگر پی هم به جای بریژنیف نشستند و پی هم نیز مُرده رفتند ؛ بدینگونه زمان ها و انرژی های زیادی درین برههء حساس سرنوشت شوروی و جهان ؛ برای دفن و کفن و جابجا کردن های آنان هدر رفت . به ویژه اثرات مخرب روانی این جریانات بر سنگر های دفاع از « صلح و سوسیالیزم » چشمگیر بود .

تا اینکه پیران پیر به اتمام رسیدند و نوبت به جوانتری موسوم به **گرباچف** رسید .

قضاوت در مورد گرباچف و سپس یلتسین به **مثابه** « **ستون پنجم** » در **داخل حزب و دولت شوروی** مخصوصاً با اسناد و اعترافات که اخیراً از اولی منتشر شده ؛ آسانتر گردیده است ؛ اما هرچه بود با زعامت گرباچف خیلی از یخ ها شکست و خیلی از دگم ها و تابو ها آسیب پذیر گشت . منجمله توهم پیروزی نظامی در افغانستان « ویتنام گشته » فرو ریخت .

با اینکه کارمل تلاش داشت به بدعت ها و ارتداد های گرباچفی لبیک گوید ؛ اما شاید توفیق حاصل نگردید و شاید هم سیمای جوانتری مفید تشخیص داده شد . رویهمرفته با احتیاط و مرحله وار دکتور نجیب الله به جای کارمل نشست .

این جابجایی با ضایعات جدی در آرایش نیرو ها و اوضاع روانی همراه بود ؛ با اینهم **تفکر و تدبیر** ثمراتی داشت ؛ شوروی نسبتاً آبرومندانه حضور نظامی در افغانستان را پایان داد و رژیم دکتور نجیب الله مدت زمان بالنسبه درازی با اتکای نظامی بر خودش دوام آورد .

این امر به چه معنا بود ؟

مسلماً بدین معنی که یک همچو سیاست و کیاست نا به هنگام ؛ هر گاه به هنگام منجمله در یکی دوسال اول « مرحلهء نوین انقلاب ثور » اتخاذ می گردید ؛ میتوانست هم سرنوشت افغانستان ، هم سرنوشت اتحاد شوروی و هم سرنوشت جهان غیر از آن باشد که پیش آمد . ولی عمدتاً ایدئولوژی زده گی و رهبر زده گی و استبداد توتالیتری و شاید هوس های ماورایی استراتژیک ؛ مانع از همچو سیاست و کیاست می گردید .

تا اینجا نقش و کارنامه های یک جهت **مجازی** و حتی **توهمی** به نام « ملل متحد » هم توجه بر انگیز بود ؛ از سالها مذاکراتی میان شوروی و امریکا و رژیم کابل و پاکستان در « ژنیو » تحت به اصطلاح سر پرستی ملل متحد ادامه داشت و گویا

اخيراً به اعتبار ابتکارات گورباچف ثمری داده و به انعقاد توافقنامه که خروج قوای شوروی را طئی یک جدول زمانبندی شده امکان میداد؛ منجر گردیده بود.

ولی تمام مطلب در حول و حوش این مذاکرات و توافقنامه فقط خروج قوای شوروی نبود. جانب پاکستان نیز با ضمانت ایالات متحده امریکا و در واقع **تمام جهان بشری** متعهد به تعهداتی در جهت احترام به استقلال و حاکمیت ملی و اعاده صلح و ثبات در افغانستان و قطع مداخلات منجمله به صورت پایان دادن به تمویل و تجهیز طرف دیگر جنگ؛ شده و خود ملل متحد قیومیت یک پروسه **گذار از جنگ به صلح** را بر عهده گرفته بود.

ظاهراً ملل متحد تپش و تلاشی داشت که **خلای قدرت** در افغانستان به وجود نیاید و گویا در این تلاش توفیق یافت که دکتور نجیب الله را به سوی استعفا و ترک قدرت کشانید!!

نجیب الله هم مانند بخش هایی از مردمان افغانستان و دنیا باور کرده بود که ملل متحد؛ چیزی **قایم بالذات** و قادر به امری چنان خطیر است!

ولی نتیجه چیزی شد که اگر ملل متحد و پلانها و شعار هایش در میان نمی بود؛ به احتمال اغلب چنان نمی شد. پلانها و شعار های ملل متحد دست در دست سایر فکتور ها داده حکومت کابل را از هم پاشید و فاجعه مزمز افغانستان؛ با وخامت باور نکردنی حاد و داراماتیک شد.

در همین حال ثابت گردید که نه تنها در افغانستان قرون وسطایی بلکه در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی «پیشرفته» و ۷۰ سال مارکسیزم - لنینیزم آموخته هم همه چیز؛ یا سیاه است یا سفید، یا خوب است یا خراب، یا محبوب است یا مردود، یا زنده باد! یا مرده باد!

گویا وقتی سبک و قرائت به اعتیاد بدل شده از سیستم و نظام سیاسی - اقتصادی ابرقدرت دوم جهان اینجا و آنجا، به این دلیل و آن دلیل درست کار نمیدهد؛ باز بینی بر آن و انطباق دادن آن با واقعیت های زمان کاری نیست؛ فقط باید بربادش

کرد ، درست مانند آنکه آدم های معروض به سرما خورده گی یا لا اقل مرغان گرفتار شده به انفلونزای مرغی را فقط باید اعدام کرد و مدفون ساخت .  
صاحبان « دژ تسخیر ناپذیر صلح و سوسیالیزم » و وارثان دومین امپراتوری قدرت عالم ( که حتی خویشان را ابر قدرت اول می پنداشتند ! ) صرف نظر از بهانه ها و توجیحات ؛ چنین خواری و خفت از خود نشان دادند و یکشنبه ۷۰ سال و بلکه بیشتر عقب نشستند !

گذشته از روح « ضد انقلاب » مردمانی چنین تن به خواری و ذلت سپرده ؛ طبیعی است که دیگر ؛ بار ملامت و محکومیت را به دوش چند متفکر و حتی یک **اندیشمند بنیانی** بگذارند و ناگزیر مارکس و لنینی را که تا دیروز به مقام خدایی برداشته بودند ؛ اکنون هیچ و پوچ و ابله و دیوانه قلمداد کنند و همصدا با ایدئولوگ کمپ مقابل سرود « **پایان تاریخ** » را بخوانند .

ولی از آنجا که دنیا و « تاریخ » پایان نیافته بود ؛ پرسشی دیگر از سوی خداوند خرد بر تارک زمان حک گردید :

**- اصلاً « تاریخ » چیست ؟**

من با کمترین تعمقی که پیرامون این پرسش غول آسای منطقی به عمل آوردم ؛ به « **بشر** » رسیدم ؛ چراکه بدون « بشر » ؛ « تاریخ » معنا نداشت و ندارد ؛ چه رسد به آغاز و انجام یا « شروع » و « **پایان** » آن !

حتی اگر جنگل و اقیانوس و سنگ و ستاره هم « تاریخ » دارد و ما امروز به شیوه های باستانشناسی و زمین شناسی و کیهان شناسی از گذشته سه چهار میلیارد ساله و حتی ۱۴/۷ میلیارد ساله آنها آگاهی های نسبی داریم ؛ همه چیز تمام و کمال مربوط به « بشر » و مفهوم **بشر** میشود . هیچ موجود حیه دیگر - چه رسد به موجودات غیر حیه - از « **تاریخ** » چیزی نمیداند و حتی در عالم هستی پدر کلان و مادر کلان خود را نمی شناسد !

در همین حال متحیر از آن بودم که مارکس چه بود تا مارکسیزم چه باشد ؟

این یعنی چه که بشری اندیشه هایی پروراند و نامش « مارکسیزم » شود ؛ و بشر دیگر که همانها را حلاجی کند و چیزی از آن بکاهد یا بر آن بیافزاید ؛ نام این دیگر شود مارکسیزم - لننیزم ! و چون سومی آمد که ناگزیر می آید سخن به مارکسیزم - لننیزم - استالینیزم برسد .

باز به مارکسیزم - لننیزم - استالینیزم - خروسچوفیزم !

باز به مارکسیزم - لننیزم - استالینیزم - خروسچوفیزم - بریژنیفیزم !

باز به مارکسیزم - لننیزم - استالینیزم - خروسچوفیزم - بریژنیفیزم - اندروپوفیزم !

باز به مارکسیزم - لننیزم - استالینیزم - خروسچوفیزم - بریژنیفیزم - اندروپوفیزم -

چرنینکوئیزم !

باز به مارکسیزم - لننیزم - استالینیزم - خروسچوفیزم - بریژنیفیزم - اندروپوفیزم -

چرنینکوئیزم - گر باچفیزم !

تصورش وحشتناک است که مثلاً طی یک هزاره ؛ چه توماری از این سلسله زنجیری ایجاد میشود و طی یک میلیون سال این تومار سر به چندین کیلومتر خواهد زد .

تازه هرگاه بخواهیم حق مطلب را ادا کنیم این زنجیر **پیش** از مارکس و در آن سوی مارکس هم تداوم داشته است . بدینگونه طول زنجیر به جانب پس ؛ را هم بانیست بر طول زنجیر به جانب پیش افزود !

آیا این - فقط **همین** ! - راه است یا گمراهی ؛ خرد است یا بی خردی ؟

مگر نوابغی چون مارکس و دنباله های آنچنانی را ؛ دیگر مادر دهر نزاده است ؟ مگر ارسطو و فیثاغورث و ارشیمدس و بطلموس و کپلر و گالیله و نیوتن و اینشتاین و لئوناردو و موزارت و بتھون و زکریای رازی و ابن سینا و البیرونی و ابن خلدون ... البته در عرصه های دیگر دانش و هنر و فهم و فرهنگ بشری کسانی همپایه مارکس نیستند و نبودند ؟

چرا درین عرصه ها مثلاً ارسطوئیزم و کپلریزم و گالیله ایزم - نیوتنیزم - اینشتاینیزم .... قطار و ردیف نمیشود؟

درست است که مکتب های اقتصادی و ایدئولوژیکی - فلسفی پیش از مارکس و همزمان با او نیز بدینگونه با « ایزم » ها مشخص می شده و این ؛ باصطلاح رسم زمانه بوده است . اما آیا **گمراهی عام** ؛ گمراهی نابغه و رهبر کشف و جهانشناس و دنیاگشا را که به ویژه مدعی است و چنانکه تجارب عینی و تاریخی نشان داده حق هم دارد که اندیشه اش « علم » است - نه فرضیات محض ، تخیلات شاعرانه ، نظریات و حدسیات فیلسوفانه - توجیه میکند؟

مگر خود مارکس ؛ تعالیمش را - همان هارا که به مرحله واقعی بلوغ و نبوغش مربوط است - نه به تمرینات و « **آزمون و خطا** » های نوجوانی و جوانی اش ؛ « **مارکسیزم** » نامیده؟

آیا « مارکس » معلم و علم گستر با افزوده « **ایزم** » به **اسطوره** و **ایمان** **کورکورانه** تغییر جهت و ماهیت نداده است؟

آیا ۷۰ سال تجربهء اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ثابت نمی کند که آنچه مردم از مارکسیزم برداشت کرده اند ؛ همان « **ایزم** » ش بوده است نه « **مارکس** » اش؟

نمیتوان بدین پرسش ها و پرسش های پیشتر به طور نهایی و ریشه ای پاسخ داد مگر اینکه **بشر** را شناخت و **بشر** را دریافت!  
من با کمر خم گشته در زیر ثقل سهمگین پرسش سترگ « **بشر چیست؟** » وارد سمستر سوم و دوره سوم آن سوپر آکادمی میشوم .

با پرسش و آنهم پرسشی چنین مهیب و عظیم وارد آموزشگاه شدن!

وارد آموزشگاهی یونیورسال!

وارد آموزشگاهی همه جهانی و همه زمانی!

وارد سوپر آکادمی!



با استادانی سوپر پروفیسور!

با استادانی همه دان و همه توان؛ والاترین نماینده گان الله قادر مطلق - آفریننده و گرداننده و نگهدارنده و برفرازنده زمین و آسمانها و آنچه در آنها هست!  
استادان اشرف و افخم من در این سمستر که نماینده گان بی شک و شبهه و بی ریب و بی چون و چرای الله قادر مطلق اند؛ برضد تمامی کافران و ملحدان سرنگون شده و خدا شرمانده و الله زده؛ نخست به بیت شریف و خانه یگانه الله مشرف می شوند.

همان بیت العتیق ازلی و ابدی الله که در دل **صحرای عربستان** - در « أم القرى » یعنی **مکه معظمه** - موقعیت دارد و سالیانه کم از کم یک میلیون مسلمان با طواف آن فقط حج فرضی ادا میکنند و نعمت بیحد و بی قیاس بزرگ و جلیلی است که بشری، آفریده ای، موجود حیه ای توفیق یابد به این عالیترین و بی همتا ترین خانه آفریدگار و هست کننده و به وجود آورنده و بخشاینده (یا نبخشاینده) خود شرف یاب شود!!!

باری؛ استادان زبر دست این سوپر اکادمی و اعلا یونیورسیتی من؛ طئ تشریفات ملکوتی به همت و معیت حضرت نواز شریف رئیس معظم دار الخلافه «قلعه اسلام» = **پاکستان** به بیت شریف الله (جل جلاله) تشریف فرما گردیده و در آن ادای سوگند میدارند که در افغانستان متبرک شده به فتح مبین جهاد فی سبیل الله؛ **شریعت الله** را متحقق سازند؛ با هم نستیزند و ممثل اخوت اسلامی و عدالت الهی درین بخش زمین باشند!!

تا دنیا ببیند که اسلام یعنی چی و جهاد اسلامی فی سبیل الله یعنی چی و آدم بودن و اولاده حضرت آدم صفی الله و بنده و پرستنده الله ارحم الراحمین بودن یعنی چی و در نتیجه جهانیان دو پا و بسیارپا بدانند که راه فلاح و رستگاری فقط «اسلام ناب محمدی» و احکام آخرین کتاب مقدس الله اکبر در قرائت عربستانی و پاکستانی و اساساً انگلیسی و امریکایی آنست؛ همان الله اکبر جلت عظمته که خانه

اش در عربستان و قلعه اش در پاکستان میباشد و اینک افغانستان را هم به یمن خون پاک شهدای جهاد فی سبیل الله متبرک فرموده و برکات بخشوده است .

به ویژه برای من چه شور انگیز و الهامبخش است که کار های سرنوشتی وطن و سرزمینم در پاکستان سامان می گیرد . آری ! در **پاک** استان - سر زمین پاک ، سرزمین مقدس ؛ سر زمین مطهر - یعنی تنها ساحتی در زمین الله که پاک پاک پاک است و مثلش در تمام هستی نیست و الا کس که دیوانه نبود آنرا « **پاکستان** » بنامد و **پاکستان** بداند .

این احتمالاً سرزمین نادره ایست که در هنگام برداشتن خاک حضرت آدم - جد اکرم ما - فرشته گان مأمور قادر نشدند آنرا دریابند و در نتیجه از جایی دیگر مثنی « **حما مسنون** » = خاک گندیده بویناک یا **لجن** به حضور ذات ذوالجلال بردند و آن جناب کبریایی هم از همان **لجن گندیده** جد ما را [طبق « **روضة الصفا** » با ۴۰ سال زحمت] خمیر فرموده [با ۴۰ سال زحمت دیگر] به « **صلصال کالفخار** » مبدل کردند و با دمیدن چیزی از **روح** کبریایی خویش ؛ این « **صلصال کالفخار** » را کرامت آدمی بخشیدند .

هیئات ! که اگر ؛ خاک خمیر حضرت جد اکرم ما از این سرزمین - از این **پاک** استان میبود ؛ ما اولاده بنی آدم چه زیبا و قدیس و چه صاحب فر و شکوه و جلال و جبروت ... می بودیم . معهدا باز هم جای شکران و حتی جای رکوع و سجود است که خاک پاک « پاکستان » در کنار و در همسایه گبی کشور ما تصادف نموده و فیوضات این نعمت بی بدیل الهی ! مداوماً شامل حال ما میگردد !

بدینگونه و با این جلال و کمال و طهارت و میمنت ؛ استادان جلیل نخستین سمستر سومین دور آموزشی من تشریف آورده و با بدرقه فرستاده گان و نماینده گان الله در پاکستان پاک و عربستان مقدس ؛ به کرسی های استادی نزول اجلال فرمودند .

ایشان آنقدر دروس بالا بلند و پُر ژرفا و پهناور به من دادند و تا هنوز میدهند که در «کون و مکان» بی نظیر بوده و هست؛ اولین و مقدمترین این درس ها همان فهمانیدن معنای سوگند اسلامی در خانه الله تبارک و تعالی و بر روی کلام مقدس اوست که فقط یک کاپی آن به ما مسلمانان فرو فرستاده شده آنهم ۲۱۹۰۰ یوم پس از رحلت **مقصد وحی حضرت خاتم النبیین**؛ بالاخره با دستان حضرت عثمان ذی النورین (رض) تحویل مان گردیده است و اصلش در لوح المحفوظ عرش کبریایی جاویدانه بر جا میباشد.

از آنجا که من با بار خم کننده پرسش معینی به این سوپر اکادمی آمده ام و چار و ناچار می باید از سوراخ سوزن یا از میانهء کوچکترین بلور نمک در آسمان؛ ۴۰۰۰ ستاره بشمارم؛ به دقیق ترین وجهی از این استادان بی نهایت عزیز به معنایی از واژهء **سوگند** در «بسم الله» همین دوره دست می یابم.

ایشان در کنار آنکه شهر کابل و شهرها و دهات باقیمانده از روس ها و کمونیست ها را به خاطر اعتلای درک و دانش من و در عین حال به خاطر اعلائی کلمة الله و نفاذ شریعت غرای اسلامی «با بلدوزر انقلاب اسلامی» بر خاک یکسان میکنند و کمابیش هفتاد هزار آدم یا آدمک را تنها در کابل؛ خوراک آزمایشگاه و لابراتوار می فرمایند؛ در سلسلهء کلکسیون های سینه های بریدهء زنان و دختران افغان و خلاقیت های معجزه آسای مماثل؛ «**رقص مُرده**» را به صحنه می آورند. منجمله در دامنه های افشار سیلو جوانان تنومند و پر خونی را برگزیده آنگاه دیگ روغن را جوشان ساخته با تیغ تیز کله ها را در حال ایستاده می پرانند؛ دفعتاً بر گردن بریده روغن بریان میریزند. بالنتیجه با عطوفت و رأفت بی نظیر؛ خون ریزی را متوقف و از مرگ نابهنگام جلوگیری می فرمایند. لذا جوان گردن بریده «نمی میرد» و بر عکس به رقص شادمانه و شور انگیزی می پردازد.

بالتیجه من وسوسه میشوم که نکند بشر یعنی همان که « **رقص مُرده** » اجرا میکند و مخصوصاً توده های بشری یعنی همین رقصان پرشور که ظاهراً سر هایشان نیز برگردن های بریده شان واپس جابجا و در آن دوخته شده است !!!

و شاید به همین دلیل هم هست که این سیاههء دو پا توهم میکنند که سوگند اسلامی در کعبهء مکرمه و بر قرآن عظیم الشان ؛ گویا توسط استادان عزیز من نقض گردیده و آنان کعبه زده و قرآن شرمانده اند؟! در حالیکه بسیار پیش شاعر رُک گویی ؛ نشان داده بود که این سوگند ها دارای کدام حدود و ثغور است ؛ آنجا که میفرماید :

## **عهد کردم که دیگر می نخورم در همه عمر به جز از امشب و فردا شب و شب های دیگر**

وانگهی مگر سرداران بزرگ و خلفای متعدد اسلامی مهارت و شطارت خداداده در سوگند ها و وفاداری به سوگند ها را فراوان ثبت تاریخ نفرموده اند . خیلی از ایشان رضوان الله عنهم اجمعین شهر های بزرگی را در قید این سوگند امان داده و از مقاومت باز نداشته اند که « **یک نفر** » از ایشان را نخواهند گشت و پس از تسلیم شدن ایشان ؛ همه گان را سربریده اند ؛ به جز همان « **یک نفر** » که نسبت به آن سوگند خورده بودند؟!!

مجاهدان کبیری چون ابومسلم خراسانی را ؛ هم اگر کشتند ؛ در خواب یا در حالاتی کشتند که بدانحال مقید به سوگندی نبودند !

مگر افسوس که کله بریده های بی مغز و مُرده رقصان از این نزاکت های ماورایی بویی نمی برند !

میتوانم عرض کنم که درس های این اساتید ملکوتی و این سمستر آموزشی برای من چنان عظیم و کثیر و پر دامنه است که ریگ های بیابان و ستارگان آسمان هم نمیتواند در قیاس با آنها من حیث تشبیه و تخمین به کار رود .

ولی مسلماً دروس و آموزش ها و آموزگاران که از قلعه اسلام و از اقدس الاقداس الهی یعنی سرزمین پاکِ پاکِ پاکِ - **پاک استان !!!** - فیضان کند ؛ بدین محدوده ها پایان پذیر نمی تواند باشد و حقا که مانند خود ابدیت بی انتها و بیکرانه است .

بدینجهت در سمستر دوم این دوره آموزشی خیل فرشته گان و جمعی از معلمان ملکوت از طریق « سپین بولدک قندهار » و از بغل خرقةء مبارکهء حضرت سرور کائنات که اصلاً عالم و آدم به سایقهء عشق خالق تعالی به ایشان آفریده شده است ؛ برای تعالی تعلیم و تعلم من نزول اجلال میفرمایند .

مقام و مرتبت این استادان ملکوتی من چنان رفیع و جلیل است که در مقایسه با ذوات اقدس خویشان ؛ اساتید مقدس پیشین مرا عوامل « **شر و فساد** » خوانده از آموزشگاه بیرون پرتاب میکنند ولی البته من به همه استادان خویشان احترام شایان داشته و آموختن از کافهء شان را تا امروز ادامه داده ام و تا ابد هم ادامه خواهم داد .  
تنها به یمن ریش ها و عمامه ها و پکول های این رهبران اعظم رتبه اول و فوق رتبهء مجاهدان فی سبیل الله یعنی تنظیم های اسلامی هشتگانه و تحریک اسلامی طلبای کرام ؛ خداوند به من توفیق داد تا قرآن مجید مبارک - بیخ و بنیاد اسلام و جهاد - را ضمن تلاوت با **ترجمه** بخوانم و بدانم که آفریننده و معبود من به من و ما در **مغز قرآن** چه مهربانی ها فرموده است ؛ چونکه از مولانای رومی بلخی شنیده بودم که :

### **ما ز قرآن مغز را بر داشتیم پوست را بهر خران بگذاشتیم**

راستش از ترجمهء اول و دوم و سوم آنقدر ها خوشم نیامد ؛ تا ترجمه هفتم را هم مرور کردم . باز هم درک قرآن معظم بدانگونه که اساتید اعلم و اعظم من در دروس و عملکرد های ذوات ملکوتی خویش ارائه داده بودند ؛ میسر نشد که نشد ؛ لذا ناگزیر « سخن عرب » آموختم و بخصوص « لغت قریش » که قرآن شریف به این زبان و لغت روشن و مبین نازل شده است !

مطالعات و تحقیقات ایجاب کرد که کتب مقدس دیگر ادیان ابراهیمی را هم بیابم و دقیقاً بخوانم و بیاموزم . متأسفانه به دریافت « صحف آدم تا ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب » علیهم التحیات و علیهم التسلیمات اجداد حنیف و اشرف پیامبران و استادان و خود مان ؛ توفیق نیافتم ولی تورات و زبور مقدس ( عهد قدیم ) و انجیل های اربعه و سایر بخش های «عهد جدید» مبارک را از منابع مطمئنه دریافته و از آن ها کسب فیض کردم .

به ویژه **سفر پیدایش و سفر خروج** در تورات مقدس و **مکاشفه یوحنا** **رسول** در انجیل مبارک هوش و عقل و خرد از سر آدمی - تا چه باشد آن آدمی ! - می پراند و در برابر جلال و جبروت حضرت یهوه صبايوت و الله اکبر « تخت نشین » اعلا علیین حقیقتاً که زمین و زمان و آسمان ها به لرزه در می آید !!  
چون استادان ملکوتی من می فرمودند و در مآخذی که عنایت می کردند آمده بود که ذات اقدس ارحم الراحمین برای رهنمایی آدمیان ۱۲۴۰۰۰ پیغمبر ( علیهم السلام ) فرستاده اند ؛ ناگزیر در تلاش افتادم که همهء آنان را و لو در حد اقل هم که شده ؛ مشرف شوم .

بدین سبب تاریخ های متعدد دین ها و تمدن ها و توحش ها و « جاهلیت ها » را خواندم ؛ ولی آنسوی حضرت ابراهیم علیه الصوات و علیه السلام ؛ **حساب را گم کردم** ؛ اما در این سو ؛ ذات کبریایی که نزد حضرت ابراهیم « **ئیل** » جل علی شانه بوده اند ، نزد حضرت موسی کلیم الله خویشان را « **یهوه صبايوت** » جل علی شانه خوانده اند و بالاخره نزد خاتم النبیین علیه السلام « **الله** » جل علی شانه ؛ به راستی خیلی پیغمبران با کتاب و بی کتاب و با امت و بی امت و مرسل و غیر مرسل فرستاده بوده اند .

منجمله من وقتی به جلال و جبروت و رحم و رأفت بیکران و ارحم الراحمین بودن ذات « **ئیل** - یهوه صبايوت - الله اکبر » جلت عظمته پی بردم و ایمان راسختر یافتم که دیدم ذات کبریایی با اینکه در مقطعی **اولادهء پسر آیزاک بن ابراهیم**

یعنی جیکوب (یعقوب) را که خود « اسرائیل = اسیرِ ئیل یا بندهء ئیل » نامیده بودند ؛ قوم برگزیدهء خود ساخته اند ؛ بازهم پس از چند هزار سال ؛ **عنایت به بزرگداشت فرزندان اسماعیل بن ابراهیم پسر هاجر کنیز آنحضرت فرموده** و حضرت خاتم الانبیا و اولین و آخرین سرو سردار آدمیان ؛ بهترین عالم و سید کونین را از تخمهء آن کنیز بزرگوار مبعوث داشتند و بدینگونه سزای نافرمانی ها و ناشکری های قوم بنی اسرائیل را کف دست شان گذاشتند !!

بالاخره استادان امجد من ؛ به ویژه پس از واقعات به هم پیوستهء ۹ و ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در **معاملات** با قدرت های با کتاب و بی کتاب و عموماً بی الله و اما اسلامنواز اشغال کنندهء افغانستان ( طرف دیگر **جنگ سرد** ) تصامیم الهی و محمدی شکوهمند و پُر برکتی اتخاذ کردند تا مرا وارد چهارمین سمستر این سوپر اکادمی و یونیورسال یونیورستی بفرمایند .

این سمستر عالیہ « **جهان آزاد** » نام داشت ولی دیگر مولوی و سعدی و حافظ و فردوسی و هیچکس مانند « سوگند اسلامی » واژهء « جهان آزاد » را ترجمه نکرده بود و آنچه مارکس لامذهب و همقطاران و دنباله روانش گفته بودند که سندیت الهی و محمدی نمی توانست داشته باشد !

بدینگونه من دچار یک مرحلهء آموزشی به مراتب شاق تر از سابقه ها شدم . البته این ؛ شاق نبود که بر بال سفاین و یجر ۱ و یجر ۲ و پوینیر ۱ و پوینیر ۲ پهنای منظومهء شمسی را در نور دیدم ؛ همراه با یوری گاگارین و ولینتینا تریشکوا به ماورای جو زمین رفتم و نیل آرمیسترانگ و همسفرانش را در سفر به ماه بدرقه کردم ؛ با سفاین دیگر تا زحل و مشتری و مریخ و دیگر سیارات و مهتاب هایشان سرگردانی کشیدم ؛ از ورای لینز های تلسکوب هابل و همطرازان آن تا میلیونها سال نوری به اعماق کائنات دویدم و حتی همراه با سرنشینان جوان و زیبای « کلمیا » ی نگون بخت سوختم ؛ خاکستر شدم و دوباره چون ققنوسی سر از خاکستر بدر کردم .

این هم شاق نبود که در محاصره اشعات و تحت ضربات امواج سرطانزا و مرگبار **رادیو اکتیف** درون کوره های اتمی رفتیم ؛ غسل «**آب سنگین**» را تحمل کردم و انفجارات قیامت آسای اتمی را دیده به معنای فورمول  $E=MC^2$  آلبرت آینشتاین پی بردم . همراه با « پلانک » بیرحم که زمان و حرارت و ماده و انرژی را تا آخر آخر توتو توتو و ریزه ریزه میکرد ؛ منجمله به سواری تلسکوب **کوبی** به ۱۳/۷ میلیاردسال پیش در گذشته کائینات رفتیم و در نهایی ترین بخش ممکن زمان ۱۰-۴۳ ام حصه ثانیه و در حرارت ۱۰-۳۳ درجهء کلوین به مرز ماورای **ماده** و اقیانوس دیوانه **انرژی** مطلق رسیدیم .

در همین **ما فوق دوزخ** زایمان هستی ماندم و ماندم تا حرارت پائین آمده طی نبرد توصیف نشدنی **ماتیر** و **انتی ماتیر** ( ماده و پادماده ) « ریز ذره » های **کوارک** به شکل گیری آغازیدند ؛ با فرونشست بیشتر حرارت انواع کوارک دو تایی و چند تایی به هم بافت خورده رفتند و به تشکیل **پروتون** و **الکترون** پرداختند ؛ الکترون ها دیوانه وار به اطراف پروتون چرخیدن گرفته اولین **اتوم** عناصر دنیای مادی یعنی **هایدروژن** را بوجود آوردند .

ابر و سحابی عظیم و عظیم شونده هایدروژن پندیده و پندیده رفت و سپس به کوه پیکر های هیولایی تقسیمات گردیده آنها هر کدام به چرخیدن در دور خویش شروع کردند . در بسیاری از آنها ؛ یکی پی دیگر غرمبهار انفجارات از درون آغازیدن گرفت و سپس سراسر به گره های آتشین توفانی مبدل شدند ؛ در اعماق آنها کوره های اتمی فعال شده بود و از واپاشی و درهم جوشی اتوم ها انرژی ها و تشعات آزاد میشدند ؛ سلسله ای از پروتون ها اخته و خنثی میگشتند و شاید هم **ختنه** میگرددیدند ولی از ترس و لجاجت به پروتون های فعال میچسپیدند ؛ آنان - البته به اجازهء جد امجد ما آدم علیه السلام که نام گذاری پدیده ها در انحصار ایشان عنایت شده است - خود را **نوترون** نامیدند .



بدینگونه بسته های سنگینتر بوجود می آمد و عناصر نوتر ایجاد میگردید ؛ در نتیجه علاوه بر زایش نور و انرژی های گوناگون ؛ اجزای جدول متناوب عناصر مندلیف لامذهب متحقق شده میرفت .

غول های آتشین بیحد بزرگ اولیه نسبتاً زود زود می مُردند ؛ به طوریکه ازهم می پاشیدند و عناصر سبک و سنگین مرکبء شان به گونه سحابی های جدید فضا را می انباشت و باز رفته رفته به هیولاهای خورد و بزرگی انقسام پیدا کرده هریک به چرخیدن در محور هایی ادامه میدادند .

بیچاره **ماده** و کتله های مادی ؛ معلوم نیست به چه لعنتی گرفتارند که هرگز آسایش ندارند و هی میچرخند و میگردند !

در نتیجه ؛ خورشید ها و ستاره ها و منظومه ها و کهکشانهای نسل دوم و نسل سوم پدید می آمد و همین اکنون نیز پدید می آیند و به نظر میرسد که در آتیه های دور تر نیز همین جریان مداومت خواهد داشت . متأسفانه چون **آغازِ آغاز** برای ما نامکشوف ماند ؛ در باره **انجام انجام** هم چیزی گفته نمیتوانیم .

( درین باره از پیامبران و امامان و اسقف ها و خاخام ها و مُغ ها و مؤبدان و همردیفان و دنباله هایشان پرسید ! )

در جمع خورشید ها و ستاره ها و منظومه های نسل سوم ؛ خورشید و منظومهء شمسی ما هم پیدایش یافته رفت و منجمله ( طبق قرآن عظیم الشان ) زمین را حضرت الله تعالی جل مجده خلق فرمودند ؛ چنانکه آنرا با غلتانیدن گسترانیدند و مسطح ساختند و بر بالای آن آسمانها را بی ستون بر افراشتند ؛ و جهت آرام ساختن زمین که از ترس چون بید میلرزید ؛ کوه ها را تراشیده و مانند میخ ها ( **اوتاد** ) بر آن کوبیدند . برای فرود آمدن خورشید در شامگاهان هم یک « **عین حمئه** = چشمهء لجن سیاه » مقدر کردند ( قرآن مجید - سورهء مبارکهء کهف - آیهء ۸۶ )...

آنگاه ؛ من به پهنای بده بستان عجیب دیگر در زمین وارد شدم .

پیمودن این مرحله هم آنقدر ها شاق نبود .

اتوم های عناصر جدول مندلیف کافر ( مؤمن که جدول ندارد ! ) یک قسم عشق و عاشقی را پیشه کردند که نپرس . خودشان میگفتند : ما « یونیزه » شده ایم باید ازدواج و یار گیری کنیم . در حقیقت « بایدی » هم در کار نبود . آنان چنان با کمال بی حیایی به یگدیگر در می آمیختند که احکام شرع و عزت قوم و قبیله و خاندان را هرگز مراعات نمیکردند .

کاربن با هایدروژن ازدواج میکرد و در همان حال با ازوت و اکسیژن هم در آمیخته بود. آدم علیه السلام - گرچه هنوز پیدا نشده بودند ؛ با اینهم حسب مقدر - از عدم ! - نام آنها را **مالیکول** گذاشت . درین میان کاربن بی بی ؛ فاحشه ترین فواحش بود . هم ده مرتبه همزمان ازدواج میکرد و هم هزار جا خود را **صیغه** کرده بود و هم با تمامی عاشقان راستین و دروغین دیگرش سر و سر و ماچ و بغل داشت . آخر الامر اینان چنان در هم تاب خورده رفتند که کتله های متراکم یا مولیکول های زنجیری با اتوم های تقریباً بیشمار را ساختند . آنها چنان سرهم بر یکدیگر پیچیده بودند که دیگر اتوم های میانی از زمره یاران آنها خفه میشدند. مگر خیلی زود توافق کردند که مسیر های **خروجی و دخولی** برای مواد ضروری یا زاید از مجموعهء ( کمپلکس ) شان به بیرون گشوده شود و بدینترتیب حالتی به وجود آمد که آدم علیه السلام آنها را **مسیر های سوخت و ساخت** یا **مبداء و مخرج میتابولیزم** نامید .

درست شدن میتابولیزم گپ را به جای باریک کشاند . مالیکول های زنجیری که حضرت آدم اولین آنها را (DNA) نامید ؛ در جریان داد و گرفت با طبیعت آزاد ؛ امکانات افزوده پیدا کردند و در بغل خود ؛ **مثل** خود را به وجود آورده رفتند . چون خود نهایتاً پیر میشدند و محکوم به افساد و تجزیه بودند ؛ تصمیم گرفتند که تمامی تجارب و ماحصل سرگذشت خود را به **مثل** و **فرزند** خود میراث بگذارند تا آنها گذشته را **طور آماده در تصرف داشته** و عمر کوتاه را به

تکرار خوب یا خراب آن نگذرانند و به پیش و به جانب کمال بروند . حضرت آدم این ارث را **ژن** نامید و این توارث را **ژنتیک** خواند .

ولی اغلب اینها مرهون ازدواج سعید بی بی اولیه هستی هایدروژن خانم با دو رامرد فداکار از طایفه اکسیژن خان بود ( $H_2O$ ) که « آب » و « آب حیات » را به وجود آوردند .

در ۳ میلیون سال نسل و نوع آب در زمین چنان فراوان گردید که سه چهارم حصه آنرا قوروغ کرد و بر فضا و سطح و زیر خشکی ها هم بسط یافت .

از معاشقه های آب و نور و حرارت خورشید تموجات و ابر ها و باران ها به وجود می آمدند و هرسو می دویدند ؛ عشق که با جنون توأم است و یا یکسرش حتماً جنون میباشد ؛ توفان ها و رعد و برق ها و تگرگ ها را هم باعث میگشت .

رویهمرفته در فضا ها و محیط هایی چنین که اکثر آنها **اقیانوس های بگوشتی** نام گرفته و از سایر مالیکول های اسید و باز ( تیزابی و قلوی ) و نمک ها و منرال ها .... لبریز شده بودند ( $DNA$ ) ها راز و نیاز با پروتئین هارا آغاز کردند و به موافقاتی رسیدند که دنیا را دیگرگون کرد ؛ آنان با هم بدو **کروموزوم** هارا ساختند و بر مبنای اطلاعات و جادو های مندرج درین کروموزوم ها نخستین ارگانیزم ها یا **سلول** های نیمه و پوره و خورد و بزرگ را پدید آوردند .

سلول ها نیز نتوانستند بالعموم تا ابد تاب و تحمل تنهایی را بیاورند ؛ به ساخت و بافت هایی میان هم پرداختند و یا هم از تکثیر خود به اتحادیه ها و کنفدراسیون های سلولی گذر کردند . بدینگونه موجودات چند سلولی تا چند تریلیون سلولی به وجود آمد که دیناسور ها بزرگترین آنها شدند .

چیزی اساساً مهم و سازنده که طی سه میلیارد سال در جریان ایجاد نخستین مالیکول های ( $DNA$ ) تا **دیناسور** ها واقعیت یافته بود ؛ پدیده جدیدی در طبیعت بود که « **حیات** » نامیده شد .

دیناسور ها موجودات عجیبی شدند که طبیعت توانایی سیر کردن و رام داشتن آنها را از دست داد ؛ لذا چه به دلیل « **عدم تطابق با محیط** » و چه به اثر فرود آمدن یک شهاب سنگ بزرگ آسمانی بر زمین ؛ اینها و ۹۰ فیصد موجودات حیه ۶۵ میلیون سال پیش ؛ از میان رفتند و صرف یک لایه نازک رسوبات خاکستری و مقداری **فوسیل** دیناسور ها و سایر موجودات رسیده یا درون رحم و درون تخم از آنها به یادگار ماند .

آنگاه در جمع ده فیصد جانورانی که زیر قشر زمین زیست می کردند ؛ عده ای پستاندار کوچک به فضای آزاد طبیعت بر آمدن گرفتند و به دلیل **تغییر محیط** ؛ متحول شده رفتند تا آن که انواع مختلف بوزینه ها و شادی ها هم پا به میدان گذاشتند .

درین هنگام ( حسب روایات ادیان ابراهیمی ) یهوه صباوت یا الله قادر متعال اراده فرمودند که در زمین **خلیفه** ای از جانب خود بیافرینند ؛ فرشته گان را دستور دادند که بر زمین فرود بیایند و مقداری خاک به اعلی علین حضور او تعالی آماده سازند . دستور کبریایی حدوداً شش هزار سال پیش اجرا شد و فرشته گان مقداری لجن ( **حما مسنون** ) از جایی پیدا کرده و به بارگاه کبریایی بردند . ذات اقدس الهی آن لجن را خمیر فرمودند و چون خشک و پخته (صلصال کالفخار) گشت ؛ بر آن از روح خویش دمیدند و بدینگونه آدم علیه السلام آفریده شد .

حضرت باری تعالی از این آفرینش به حدی شادمان گشتند که بر خویشتن « **فتبارک الله احسن الخالقین** » گفتند . در همانحال تمام فرشتگان ملکوت را به سجده کردن برای آدم علیه السلام امر فرمودند . احتمالاً محبت کبریایی بر آدم علیه السلام چنان بالا گرفت که دیگر نمی خواستند او را به عذاب و خواری در روی زمین به عنوان خلیفه خویش هم گسیل دارند . بنابر این جنت را مقامش ساخته فقط از تناول میوه یک درخت منعش فرمودند . اما ابلیس که به دلیل سجده نکردن بر حضرت آدم علیه السلام ملعون و مطرود دربار الهی شده بود ؛ حضرت آدم نوچه و

ناپخته را فریب داد و همان میوه ممنوعه را برایش خوردند . اینجا بود که حضرت  
الله تعالی بر آدم علیه السلام قهر شدند و او را محکوم به گذران پر مشقت در زمین  
ساختند .

البته آموزش ها و اکتسابات من از سمستر « جهان آزاد » یونیورسیتی فرست  
کلاس که در کشور خودم دایر است ؛ پایان نگرفته و نمیدانم پایانی دارد یا خیر ؛  
معهدا اینجا نقطه عطف بسیار مبارکی است !

چرا که با « **هبوط** » یعنی فرود آمدن آدم علیه السلام بر زمین ؛ خواهی  
نخواهی خلافت مقدره الهی بر آن آغاز گردیده و دیگر موجودات حیه و نباتات و  
حیوانات ؛ مسخر آدم علیه السلام و نسل و نوع ایشان قرار گرفته اند .

بدینجهت برای من که ( می پندارم ) از همان نسل و نوع میباشم ؛ رو برو شدن با  
مفاهیم و معانی قرآن مجید آخرین کتاب مقدس ادیان ابراهیمی و ناب ترین سند  
سرگذشت و سرنوشت حضرت آدم جد امجد ما و اولاده ایشان ؛ با اینکه آسان  
نیست ؛ بسیار مهم و مبرم است .

چنانکه قبلاً عرض کردم از ترجمه اول و دوم و سوم این کلام الهی به پارسی  
که بدو در معرض مطالعه ام قرار گرفته بود ؛ آنقدر ها خوشم نیامد ؛ لذا تا ترجمه  
هفتم را نیز مرور نمودم . بازهم درک قرآن معظم بدانگونه که اساتید اعلم و اعظم  
من در دروس و عملکرد های ذوات ملکوتی خویش ارائه داده بودند ؛ میسر نشد که  
نشد ؛ لذا ناگزیر سخن عرب آموختم و بخصوص « لغت قریش » که قرآن شریف ؛  
مؤمن به اجداد و نیاکان و مردمان دور و بر من ؛ به این زبان و لغت روشن و مبین  
نازل شده است !

در جریان تحقیق در **رموز** و **یا ساده گی های بیش از حد** قرآن مجید که  
ما آدمیان کله خام اولاده **قابیل** خان قاتل بیگ که خود به اندازه یک زاغ هم  
عقل نداشت ؛ آنها را **رموز** می انگاشتیم ؛ حضرت رب العالمین دو لطف بی بدیل  
خویش را شامل حال من فرمودند و آنها عبارت از این بود که مرا :

اولاً به مفهوم « **علم غیب** » که حتی به خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم ارزانی نشده و فقط خاص ذات الهی باقی مانده بود؛ منہمک ساختند.

دوم اینکه یک تعریف خاص و کامل و شامل از خود قرآن پاک فرا رویم نهند. این تعریف که در سرپای کلام الله مجید به تأکید و به تکرار می آید ولی از دید بزرگترین علمای پیشین هم ظاهراً پنهان می مانده عبارت است از آنکه:

قرآن کریم به زبان روشن عربی؛ آنقدر سهل و ساده ساخته نازل گردانیده شده که **بادیه نشینان** بیسواد هم بتوانند در باره آن اندیشه کنند و در فهم آن به دشواری گرفتار نشوند. مزیداً حقایق و احکام آن با **مثل ها** و وضاحت بیشتر بخشیده شده تا همه چیز در حد و سطح فهم و توان برداشت ذهنی و قوای **تخیل و تصور** عامهء مردم **قایل زاده** باشد و بر پیامبر اُمی مکرم؛ کاری جز ابلاغ این آیات بینات به دیگران؛ تحمیل و تکلیف نشود؛ از قبیل تفسیر و قبض و بسط و شرح که در روزگار پسین به حق یا ناحق رایج شد.

بدینگونه قرآن کریم حتی با قواعد منطقی و استدلالی و فلسفی و ریاضی که دور از ذهن مردمان « **أم القرى و حولها** » = مکه و حوالی آن بوده؛ به تعقید و پیچیده گی معروض نگردیده و خلاصه از همه آنچه که مطالب الهی را غامض و برای نسل قایل علیه السلام غیر « **مبین** » میساخته منزله گردانیده شده است. شاید و چه بسا به یقین؛ منجمله همین خصایص؛ این کلام ملکوتی را از دیگر کلام ها مشخص و متمایز میکند و از آن **معجزه** درست مینماید.

بدین معنی؛ دیگر بشری به ویژه در ۱۴۰۰ سال پیش؛ قادر بوده نمیتوانست که به اندازه یک آیه کوتاه هم؛ معادل و همسان آن از خود پدید آورد؛ چرا که بشر به همان نسبت که از حضرت قایل جد نادانتر از کلاغ خود به دور شده بود؛ ناگزیر متوسل به صغرا و کبرای منطقی و جدل و استدلال کلامی و فلسفی و چند و چون ریاضیاتی ... میگردید و اگر بسیار زور میزد تا کلام را زیبایی و پخته گی بخشد ناگزیر به صنایع بدیع و بیان و عناصر هنر شعری بانیست متوسل میشد!

لهذا من دریافتم که اولاً قرآن مجید کتاب **علم غیب** نیست؛ کتاب **بینات** و **موجودات** و **متصورات** و **میسرات** برای اولادهء آدم علیه السلام و قابیل علیه الصلوة است.

و ثانیاً چون آخرین کتاب الهی است از ماحصل تجارب و آزمون های هدایت مردمان گذشته - از بابا آدم علیه الصلوة دل دادهء « **میوه ممنوعه** » تا بابا قابیل نفسانی و برادرکش علیه السلام - و کارنامه ها و ماحصل دعوت های کامیاب و ناکام پیامبران پیشین علیهم التحیة به اهل اصل و نسب آنان سرشار میباشد. لذا مؤمنان و غیر مؤمنانی که در گذشته و حال؛ قرآن کریم را چون کتاب « **علم غیب** » فرض کرده و تلاش ورزیده اند بر آن تفاسیر حدسی و ذهنی و احیاناً عقلانی تحمیل کرده و آنها را بر دیگران بار نمایند؛ غافلانه و جاهلانه یا مغرضانه به تحریف و وارونه سازی این کلام مبین پرداخته موجبات گمراهی و تعصب و تحجر مؤمنان و غیر مؤمنان را فراهم آورده اند.

خلاصه هیچ رمز و رخنه و اشارت و کنایت و به قول امروزی ها « پس ورد و رمز گشا » در قرآن مجید وجود ندارد و وجود داشته نمیتواند که آدم مؤمن و غیر مؤمن و عامی و عالم را به رد یابی **علم غیب** و **عالم غیب** توانا سازد بلکه سخن قرآنی چنان است که از ذهن اعراب بادیه نشین و مغاره نشین هم دور نباشد.

رویهمرفته من به عون او تعالی (ج)؛ دریافتم که خود مفهوم « **غیب** » نیز در قرآن کریم سزاوار دقت اساسی و بی نهایت مهم می باشد. معیار و ملاک این مفهوم مسلماً همان **ذهن مخاطبان الهی** در زمان نزول آیات بینات است. بنابراین؛ مفهوم « **غیب** »؛ مطلق نیست و نسبت ناگسستنی با **مخاطبان الهی** در زمان و مکان معین دارد. یعنی « **غیب** » فقط شامل اطلاعات مطلقاً غیر قابل دسترس برای بشر همه زمان ها و همه مکانها نبوده بلکه ضمناً به معنای امور و جریانات و اوضاع و

احوالی نیز هست که بر همین مردم مخاطب در همین زمان معین پوشیده و مستور بوده است!

توجه و تعمق به موارد زیرین براین مفاهیم و یافته ها روشنایی کافی می اندازد:

**مورد یکم:**

## فصل اول

### قرآن و «عقل روزمره» مردم زمان

در قرآن شریف فقط از **ارض و سماوات** یعنی زمین و آسمانها سخن می رود و از خورشید و ماه و ستاره گان نیز چنانکه تصورات و توان **قوای مخیله** اعراب بادیه نشین و به اصطلاح امروزی ها **عقل روزمره** آنها امکان میدهد مطالب در میان است؛ لذا اینجا نه تنها **علم غیب الهی** مطرح نیست بلکه آنچه که بشر آینده در زمین و کیهان توانسته است **مکشوف** دارد و از این به بعد **مکشوف** خواهد داشت؛ هم مد نظر نمی باشد.

**دقت عاری از تعصب، تحقیقی و علمی بر سوره سوره و آیه آیه**  
**قرآن مجید** مارا به این جهت راهبر میشود که: **حقیقت** بین و رسا و روشن درینجا همانا **حدود توانایی های ذهنی و روانی** قبایل بدوی عرب زبان است نه **حدود توانایی های الله جل جلاله** و نیز نه **حدود توانایی های بشر** کلدانی و آشوری و ایرانی و یونانی و مصری و رومی...؛ و یا هم بشر پس از قرن ۷ میلادی؛ در کشف حقایق هستی و کائنات!

درین زمینه به ویژه قرآن مجید تا بدان حد صراحت مؤکد دارد که احیاناً اگر این صحف مبارک به زبان غیر عربی می بود بر پیامبر ناممکن میشد که آنرا ابلاغ و



تفهیم دارد ؛ طبعاً نزول قرآن به زبان متکلف ( و ادبی و نوشتاری ) عربی هم بالنوبه همان قدر دشواری ها ایجاد میکرد .

خودِ معنای دقیق « قرآن » دارای بارِ قرائتی و **گفتاری** است نه **نوشتاری** ؛ منجمله به همان دلیل نیز یک فرد می تواند در ۱۴ روایت و بیشتر هم آنرا ضبط حافظه کند و توسط تداوم تلاوت ؛ مادام العمر در حافظه نگهدارد . به ویژه که از لحاظ تاریخی مبرهن است : در زمان آغاز نزول قرآن شریف ؛ نه تنها صنایع و مهارت های نوشتار و کتابت و چاپ و تکثیر در سر زمین عرب وجود نداشت بلکه افراد باسواد ناقص و الفبا های وارداتی ناپخته هم انگشت شمار بودند و حضرت پیغمبر جلیل القدر اسلام ؛ خود مدت ها پس از بعثت هم سواد نداشتند .

اینکه قرآن مجید روشنترین و بلیغترین و بسیط ترین جملات و مفاهیم را داراست و نیازمند هیچگونه شرح و بسط و صغرا و کبرایی در زمانش نبوده است ؛ از بسم الله تا ت تمت آن هویداست . برخی از محققان در متن این کلام مقدس گویا اغلاط املائی و انشایی و نوشتاری کشف کرده اند ؟!

مسئله این محققان معتاد اند که بر هر متنی با دید **نوشتاری** یا **ادبی** بنگرند و قیودی مانند دستور زبان و ضوابط تئوری ادبی را در آن جستجو نمایند . در حالیکه قرآن شریف ؛ **گفتار** است نه **نوشتار** و آنهم گفتار برای مردمان بدوی جزیره العرب در ۱۴۰۰ و اندی سال پیش از امروز .

در روزگار ما هم ؛ قرآنِ مبین ؛ نیازمند کدام تفسیر من در آوردی نیست و هکذا دخالت های ناروا در ترجمه های آن ؛ کار قبیح و مغرضانه میباشد . فقط کاری که لازم و ضرور است برای فهم مفاهیم و مقاصد آن نزد مردمان امروزی انجام بگیرد ؛ این است که تاریخ و جغرافیای سرزمین نزول قرآن و جهان پیرامونش در یک و نیم هزار سال پیش هرچه روشن و بی غرضانه و بدون تعصب و تحریفِ حقایق ؛ باز گشایی و مجسم و قابل درک و دریافت گردد .

به خاطر اینکه از روی این واقعیت اظهر من الشمس تمام گرد و خاک و غبار و ابر های تیره زدوده شود که طی زمان ؛ جُهاال و ارباب غرض و سیاست و شیطنت به وجود آورده اند ؛ یک سیر شتابان در این کلام مبین به عمل می آوریم و چنانکه به فهم و سابقهء ذهنی عموم نزدیکتر است ؛ این سیر را از جهت سوره های قصار به سوی سوره های طویل ادامه می دهیم :

## \* کلام الهی در عرصه های مدنی و خانواده گی

۱ - به سورهء مبارکهء «لَهَب» دقت می کنیم :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ  
 نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (۵)  
 بریده باد دستان ابی لهب و نابود باد خودش (۱) ثروتی که  
 اندوخت هیچ به کارش نیامد (۲) به زودی در دوزخ پر شرار بیافتد  
 (۳) و زنش هیزم کش آتش باشد (۴) با طنابی از لیف خرما بر گردن  
 (۵)

این آیات کریمه چه تفسیری کار دارد به جز از اینکه برای امروزیان روشن کنیم که ابی لهب پسر کاکای حضرت رسول الله مبارک بوده ؛ خود و زنش با شدت و حدت تحمل ناپذیری با آن حضرت خصومت می ورزیده اند؟!

حتی « ابی لهب » نام اصلی این گمراه دوزخی ابدی نمی باشد و این ؛ نام یا صفتی است که حضرت سرور کائینات و فخر موجودات حبیب الله محمد مصطفی صلواء الله علیه بر این زندیق گذاشته بوده اند !  
 اینکه در آیهء مبارکه تأکید می گردد که :

« و زنش هیزم کش آتش باشد ، با طنابی از لیف خرما بر گردن .»

به وضوح و بی کج و راست ما را به بادیه های عربستان در یک صد و پنجاه قرن پیش می برد . زنی را می بینیم که بار هیزم بر دوش دارد ؛ بسته در طنابی از لیاف خرما که تقریباً یگانه ریسمان میسر برای همه گان در همین زمان میباشد . ولی اینکه ریسمان لیف خرمایی بر گردن حمال هیزم است ؛ مانند حالت چارپایان بارکش ؛ وضع بدترین حقارت و محکومیت نسبت به او را نشان میدهد . این زن تحت شرایط چنین مقهوری و مجبوری نه تنها هیزم را کشان کشان حمل میکند ؛ بلکه این هیزم را به آتشگاه می برد تا فروزانتر گردد و همسر و یار و عزیزش در آن سوخته برود .

چه بسا این عذاب ؛ الیم تر و شدیدتر از عذاب ابی لهب میباشد . لذا نشان میدهد که زن ابی لهب در مخالفت به اسلام و دعوت محمدی عنود تر بوده و یا هم بر نقش ویژه زن که میتواند در تقویت و تشجیع مرد داشته باشد ؛ نظر خاصی در میان است و یا هردو منظور را توأمان القاء مینماید . ولی به هر حال ؛ آیهء مبارکه همه جانبه با زمان و مکان پیوند دارد . چیزی بیرون از زمان و مکان ؛ و لهذا چیزی برای همهء زمان ها و همهء مکان ها نیست !

## ۲ - سورهء قدیسهء قریش :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
**لِإِيْلَافِ قُرَيْشٍ (۱) إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشَّنَاءِ وَالصَّيْفِ (۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا**  
**الْبَيْتِ (۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)**  
 برای آنکه قریش با هم الفت گیرند (۱) الفتی که در کوچ های زمستانی و تابستانی بر قرار ماند (۲) باید یگانه خدای این خانه ( کعبه ) را پرستند (۳) همان که به آنها هنگام گرسنه گی طعام داد و از ترس و خوف ایشان را ایمن ساخت (۴)

باز هم جز آنکه برای امروزیان ؛ تاریخ و سوابق خانهء کعبه را توضیح دهیم و این حقیقت را که در ۱۴۰۰ سال پیش به غیر از عواید مستقیم و غیر مستقیم ناشی از زیارت خانهء کعبه ؛ طایفهء قریش و سایر ساکنان أم القری نان و آبی نداشتند و به اقتضای اعتقاد بدویان دور و نزدیک به این **بیت عتیق** ؛ کس بر ساکنان اطراف و اکناف کعبه حتی در دور دست ها نیز متعرض نمی شد ؛ تفسیر زیادی ضرورت نیست !

به راستی قریشی ها از برکت خانهء کعبه ؛ هم متنعم بودند و هم در دنیای بیشتر وحشی قدیم ؛ امنیتی شگفتی آور داشتند .

ولی لازم به ذکر است که طایفهء قریش نسبتاً به تازه گی صلاحیت درباری کعبه و فرمانداری مکه را به دست آورده بود و لذا حریفانی در کمین هم داشت .  
حقیقت تاریخ این است که **قصی بن کلاب** سر برآوردهء خاندان قریش با تدبیر و زیرکی خاص ولی در واقع **به مَفْت** این صلاحیت مهم را از چنگ خاندان بنی خزاعه بیرون کشید و حکایت آن بسیار جالب و شنیدنی و عبرت انگیز است :

**قصی بن کلاب** در قرن ۵ میلاد مسیح با دور اندیشی دختر دربان سالخوردهء خزاعی کعبه را به عقد خویش در آورد . این زن فرزند بزرگ دربان بود و لذا حسب وصیت دربان پس از مرگ او بائیس دربان خانهء کعبه و فرماندار مکه میشد . مگر زن عجز نشان داده و از قبول امر خود داری نمود و دربان ناگزیر به فرزند دیگر خود که پسر بود و ( محترش ) خوانده میشد ؛ توارث این عهده را وصیت کرد .

محترش خزاعی جوان نالایق و بیخرد و عیاشی بود ؛ لذا شوهر خواهرش ( قصی بن کلاب قریشی ) سرش را گرم ساخت و در بدل **یک خیک شراب** امتیاز درباری کعبه را از وی گرفت که این رویداد بر طایفهء خزاعه بسیار گران آمد و کار به جنگ ها و نهایتاً به دادگاه کشید و در فرجام هم قصی بن کلاب برنده شد .

خوشبختانه تاریخ به روشنی ثبت کرده است که جد حضرت رسول الله مبارک  
یعنی عبدالمطلب پسر هاشم بود و هاشم پسر عبد مناف و عبد مناف پسر **قصی بن**  
**کلاب** .

بدینگونه صلاحیت درباری کعبه که در عین حال به معنی فرمانداری و قدرت  
حاکمهء مکه مکرمه بود؛ به خاندان حضرت پیغمبر قریشی به میراث رسیده میرفت؛  
در حالیکه دیگران منجمله طایفه بنی خزاعه (از بیرون قریش) و بنی امیه (از درون  
قریش) چون رقبای خطرناک در کمین نشسته و مترصد فرصت بودند. « تاریخ  
تمدن اسلام - جرجی زیدان - انتشارات امیر کبیر - چاپ یازدهم ۱۳۸۴ - بخصوص  
ص ۱۳ »

چنانکه به عیان می بینیم؛ رویهمرفته سورهء شریفهء قریش یک **تعریف جامع** و  
کامل عجیب از دین مقدس اسلام و دعوت حضرت محمد مصطفی بن عبدالله بن  
عبدالمطلب (سلام الله علیه) بوده و میباشد.

### ۳ - سورهء شریفهء الغاشیه :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ (۳)  
تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً (۴) تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ (۵) لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ  
(۶) لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ (۸) لِسَعِيْهَا رَاضِيَةٌ  
(۹) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰) لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِاَغْيَةٍ (۱۱) فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲)  
فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ (۱۳) وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ (۱۴) وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵)  
وَزُرَابِيٌّ مَبْنُوثَةٌ (۱۶) أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآيِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَى السَّمَاءِ  
كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَإِلَى الْاَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰) فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱)  
لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (۲۲) إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (۲۳) فَيُعَذِّبُهُ اللّٰهُ الْعَذَابَ الْاَكْبَرَ  
(۲۴) إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶)

آیا خبر پُشت پرده [قیامت] به تو رسیده است (۱) در آن روز  
چهره‌هایی زبوند (۲) که تلاش کرده رنج [یهوده] برده‌اند (۳) [ناچار]

در آتشی سوزان درآیند (۴) از چشمه‌ای داغ نوشانیده شوند (۵) خوراکی جز خار خشک ندارند (۶) [که] نه فربه کند و نه گرسنگی را باز دارد (۷) در آن روز چهره‌هایی شادابند (۸) از کوشش خود خشنودند (۹) در بهشت برین‌اند (۱۰) سخن بیهوده‌ای در آنجا نشنوند (۱۱) در آن چشمه‌ای روان باشد (۱۲) تختهایی بلند در آنجاست (۱۳) و قدحهایی نهاده شده (۱۴) و بالشهایی پهلوی هم [چیده] (۱۵) و فرشهایی [زربفت] گسترده (۱۶) آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده (۱۷) و به آسمان که چگونه برافراشته شده (۱۸) و به کوه‌ها که چگونه نصب گردیده (۱۹) و به زمین که چگونه گسترده شده است (۲۰) پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده‌ای (۲۱) بر آنان تسلطی نداری (۲۲) مگر کسی که روی بگرداند و کفر ورزد (۲۳) که الله او را به آن عذاب بزرگتر معذب کند (۲۴) در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست (۲۵) آنگاه حساب [خواستن از] آنان به عهده ماست (۲۶)

طوریکه در مورد سوره مبارکه قریش دیدیم؛ اساس و هدف دین و دعوت محمد رسول الله « **فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ** » یا پرستش خدای خانه کعبه است. لذا در سراسر قرآن مجید مانند همین سوره الغاشیه؛ این خدای واحد و احد و صمد یعنی الله (ج) است که تعریف و تجلیل و تکریم میشود و اعراب به ایمان آوردن و تسلیم به ذات او تعالی فرا خوانده میشوند.

قرآن شریف در این راستا کتاب **امید** و **بیم** است و به آنان که تسلیم و مؤمن خدای بیت عتیق کعبه میشوند؛ امید بهشت برین و بر آنان که نسبت به این ذات کافر میگردند و کافر می مانند؛ هراس دوزخ را القاء و مستولی میکند. چنانکه می بینیم بهشت و دوزخ درین سوره مبارکه با چه ساده گی و روشنی مشخص و مجسم شده است. معهدا چون بهشت و جهنم به بعث بعد الموت و یوم

**الدين** یعنی زمان حشر مُرده گان در قیامت موکول است ؛ قرآن مجید بر هراسانیدن کافران (و خطا کاران و ظالمان ) در دنیا نیز شدیداً توجه و تأکید دارد ؛ پیوسته مثل هایی از هلاک شدن هیبتناک اقوام نوح و عاد و ثمود و لوط و فرعونیان و غیره در پی نافرمانی ها و کفر ورزی ها و بد اخلاقی ها و ستم های آنها زده میشود .

در سوره های مدنی - **که حاوی آیات پس از هجرت یعنی حالت**

**اضطرار و وضعیت جنگی نبوت است** - به اینهمه بیم دادن ها نیز اکتفا نمیگردد و اوامر مؤکد « جهاد » و « اقتلو ... » ( و نیز **حدود** و کیفر های گوناگون ) صادر میشود . مقابلتاً به مؤمنان و مجاهدان و مقاتله کنندگان فی سبیل الله علاوه بر تمامی نعم جنت ها ؛ غنائم جنگی و اسیران و کنیزان و مال و ملک و جایداد و سرزمین و کشور مغلوبه و مفتوحه وعده میگردد . منجمله در سوره شریفه الفتح ؛ مثلاً :

وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (١٩) وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (٢٠) وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (٢١)

و [نیز] غنیمت های فراوانی خواهند گرفت و الله همواره نیرومند سنجیده کار است (١٩) و الله به شما غنیمت های فراوان [دیگری] وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت و این [پیروزی] را برای شما پیش انداخت و دستهای مردم را از شما کوتاه ساخت تا برای مؤمنان نشانه ای باشد و شما را به راه راست هدایت کند (٢٠) و [غنیمت های] دیگر [ی نیز هست] که شما بر آنها دست نیافته اید [و] الله بر آنها نیک احاطه دارد و همواره الله بر هر چیزی تواناست (٢١)

ولی یادمان نرود که هدف ما از رجوع به این سوره های ملکوتی ؛ نشان دادن **گفتاری بودن** و کاملاً در خور فهم **بادیه نشینان** صحرا های عربی بودن آنها در یک و نیم هزار سال پیش میباشد . اگر امروزه کمابیش درک این سوره ها به آسانی ازمنه گذشته نیست ؛ دلیل عمده آن همانا **مرور زمان** و دور شدن ما از وقایع و

علامات و طرز گفتار گذشته گان میباشد ؛ با اینهم متن قرآن عظیم الشان از هر کتاب دینی و غیر دینی گذشته تازه تر و روشنتر و فهما تر است و این امر تا حدود بالایی مرهون مزیت های زبان عربی قریش میباشد که مانند آسمان همیشه باز و شفاف صحرا ؛ درخشش و توانایی ویژه ای داشته است .

در سوره شریفه الغاشیه ؛ بر علاوه ؛ توجه به آیات « **آیا نظر نمیکنند به خلقت شتر که چگونه آفریده شده است ، به آسمان که چگونه بر افراشته شده است ، به کوه ها که چگونه نصب گردیده اند و به زمین که چگونه مسطح گردانیده شده است** » خیلی مهم میباشد .

هر فرد خردمند و با سواد و دارای معلومات آفاقی در دنیای امروز در می یابد که این آیات فقط بر **عقل روزمره** ۶۰ شبانان کوچنده و بیابانگرد ۱۴۰۰ سال پیش و همطرازان آنان در روز گار پسین مطابقت دارد و بس . ناگفته نماند که خود مکهء مکره هم در ۱۴۰۰ سال پیش ؛ بیابانی خشک با مردم اغلب چادر نشین در حالت کوچیگری یعنی در حالت « **رحله الشتاء والصیف** » بیش نبوده است .

#### ۴ - سوره اشرفهء التحريم :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱)**  
**قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۲)**  
**وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا نَبَّأَنِ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ (۳)**  
**إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (۴)**  
**عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ تَيَّبَاتٍ وَأَبْكَارًا (۵)**  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۶)**  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷)**



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ثُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٨)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَيُنْسِ الْمَصِيرُ (٩)

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ (١٠)

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (١١)

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَوَاتِينِ (١٢)

ای پیامبر! چرا برای خشنودی همسرانت آنچه را الله برای تو حلال گردانیده حرام می کنی ؛ الله [ست که] آمرزندهء مهربان است (١)

قطعا الله برای شما [راه] گشودن **سوگند** هایتان را مقرر داشته است و الله سرپرست شماست و اوست دانای حکیم (٢)

و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت و همین که وی آن را [به زن دیگر] گزارش داد و الله [پیامبر] را بر آن مطلع گردانید [پیامبر] بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی [دیگر] اعراض نمود . پس چون [مطلب] را به آن [زن] خبر داد ؛ وی گفت : چه کسی این را به تو خبر داده ؛ گفت : مرا آن دانای آگاه [الله] خبر داده است (٣)

اگر [شما دو زن] به درگاه الله توبه کنید [بهتر است] واقعاً دلهایتان انحراف پیدا کرده است و اگر علیه او [محمد رسول الله] به یکدیگر کمک کنید ؛ در حقیقت الله خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح

مؤمنان [نیز یاور اویند] و گذشته از این فرشتگان [هم] پشتیبان [او] خواهند بود (۴)

اگر پیامبر شما را طلاق گوید هر آئینه رب اش همسرانی بهتر از شما؛ مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبه کار، عابد، روزه دار، بیوه و باکره به او عوض دهد (۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگهاست حفظ کنید؛ بر آن [آتش] فرشتگانی خشن [و] سختگیر [گمارده شده] اند؛ از آنچه الله به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند و آنچه را که مامورند انجام می دهند (۶)

ای کسانی که کافر شده‌اید امروز عذر نیاورید؛ در واقع به آنچه می کردید؛ کیفر می یابید (۷)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به درگاه الله توبه‌ای راستین کنید؛ امید است که رب تان بدیهایتان را از شما بزدايد و شما را به باغهایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است درآورد؛ در آن روز الله پیامبر [خود] و کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار نمی گرداند؛ **نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان روان است . می گویند : یارب ! نور ما را برای ما کامل گردان و بر ما ببخشای که تو بر هر چیز توانایی (۸)**

ای پیامبر؛ با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت گیر [که] جای ایشان در جهنم خواهد بود و چه بد سرانجامی است (۹)

الله برای کسانی که کفر ورزیده‌اند زن نوح و زن لوط را مثل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند و کاری از دست [شوهران] آنها در مقایسه با الله ساخته نبود و [از سوی الله به آن زنان] گفته شد با داخل شوندگان داخل آتش شوید (۱۰)

و برای کسانی که ایمان آورده‌اند الله همسر فرعون را مثل آورده ؛ آنگاه که گفت : یا رب ! پیش خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستمگر برهان (۱۱)

و مریم دخت عمران را ؛ [مثل آورده] همان کسی که فرج خود را [پاکیزه] نگاه داشت و در آن از روح خود دمیدیم و سخنان رب خود و کتاب های او را تصدیق کرد و از فرمان برداران بود (۱۲)

شأن نزول و یا تاریخچه آیات متبرکه‌ء این سورهء ملکوتی آن است که مقوقس حاکم وقت مصر نظر به احترامی که به حضرت نبی کریم پیدا کرده بوده ؛ هدایایی به خدمت آن جناب ارسال میدارد ؛ در جمع این هدایا کنیز خوبرو و پیروشی به نام ماریه قبطیه هم بوده که مطابق رسم و عرف زمانه به رسول الله صلی علیه و سلم تعلق میگرفته و از جانب الله تعالی همخواه شدن با کنیزان حلال گردانیده شده بوده است .

درین موقع حضرت سید کونین حضرت بی بی عایشه بنت حضرت ابوبکر و حضرت حفصه بنت حضرت عمر فاروق رضوان الله تعالی علیهم اجمعین را در حبالهء نکاح داشته اند .

شاید هدایا حینی مواصلت میکند که حضرت فخر کائینات در منزل حضرت حفصه (رض) بوده اند . لذا حضرت حفصه از حضرت محمد (ص) با ناز و کرشمه می خواهند که کنیز ( ماریهء قبطیه ) را به ایشان واگذار نمایند . حضرت ختم مرتبت نیز به ساده گی سخن خانم عزیز خود را می پذیرند و آنگاه حضرت بی بی حفصه دلیر تر شده به حضور جناب رسول الله میفرمایند که چون ملکیت کنیز از ایشان منتقل گردید ؛ لذا حضرت **سوگند** بخورند که متعرض او نشوند . حضرت سرور کائینات این سخن خانم را نیز رد نمی کنند و ادای سوگند می فرمایند .

ولی قضای روزگار چنان میشود که حضرت رسول الله علیه السلام با ماریه قبطیه - این خوب خوبان و زیبای زیبایان روزگار - همخوابه گی میکنند و حضرت حفصه از موضوع آگاه شده ؛ حضرت سید المرسلین را به خلاف عهد و عدم پابندی به **سوگند** خویش متهم ساخته و علی الرغم خواست رسول الله مبارک ؛ موضوع را با حضرت عایشه نیز در میان گذاشته جنجال خانواده گی را به جای تحمل ناپذیری میرسانند .

اینجاست که ذات الله تعالی جل جلاله ؛ حضرت رسول مقبول خویش را در وضع دشوار یافته ؛ آیات این سورهء مبارکه را نازل میفرمایند .  
چنانکه می بینیم آیات شریفه ؛ به هیچگونه تفسیر و تأویل دیگر ضرورت ندارد و در زمانش برای همه گان در خور فهم و دریافت کامل بوده است .

نکته مهم قابل توجه دیگر در لحن این آیات ربانی آنست که حتی به طور غیر مستقیم ولی نافذ و صریح ؛ ازواج مطهرات پیامبر اکرم نسبت رویهء غیرقابل قبول برای آنحضرت ؛ تهدید به محاسبه شدن در جمع **کافران** میگردند یعنی کسانیکه پیامبر مجاز و مأموراست که با آنان **جهاد** کند . آری ؛ جهاد علیه ازواج مطهرات !!  
همه میدانیم که سر و آخر جهاد از کجا تا به کجاست ؟؟

ولی نکتهء هنوز مهمتر اینجا همانا خطابهء « **ای پیامبر! چرا برای خشنودی همسرانت آنچه را الله برای تو حلال گردانیده حرام می کنی؟** » میباشد .  
شرایط در یک و نیم هزار سال پیش ؛ شرایط دوران برده گی است و لذا قوانین و نظامات برده گی بر جوامع حاکم میباشد و الله تعالی هم ذاتی است که بر قوانین ریشه دار و نیرومند زمان دخل و تصرف پیش هنگام نمی کند و لذا این قوانین را رسمی و مرعی نگه میدارد و در نتیجه واجب الاجرا بودن آنها همانند احکام نوین الهی است .

بدینجهت عدم حرمت همخوابگی با کنیزان همزمان با همسران ؛ برای مردان ؛ به معنای آن است که این عمل توسط خود الله تعالی ؛ حلال گردانیده شده لهذا

حرام قرار گرفتن آن ذریعهء سوگند و هیچ تعهد و جبر و اکراه دیگر ؛ ممکن نمیشود .

مثلاً در روزگار ما خوردن گوشت ده ها نوع دام ها و احشام حلال است و حالا اگر کسی تحت جبر و اکراه یا به ملاحظهء دیگر مجبور شود که در قید **سوگند** ؛ خوردن این یا آن نوع گوشت حلال را بر خود حرام کند ؛ روشن است که این امر به حرام شدن گوشت های حلال نمی انجامد !

اینجا علاوه بر مقررات سخت و سمج برده گی ؛ قوانین و نظامات مرد سالاری نیز مطرح بوده و عین حکم را داراست .

چنانکه همخوابگی با کنیز حلال است ؛ چند و چندین زن گرفتن برای مرد ؛ منزلهء طبیعی ترین حکم را داراست ؛ در حالیکه زن ابداً نمی تواند با غلام خود همخوابه گردد و یا بیش از یک شوهر ؛ در آن واحد داشته باشد ؛ مجازات اندکترین تخلف از این قوانین و نظامات تبعیضی صاف و ساده برای زن ؛ مرگ و آنهم به فجیع ترین اشکال است . این رسوم و قوانین در ۱۵۰۰ سال پیش به هیچ وجه مختص به عربستان نیست بلکه قوانین و موازین سراسر جهان معلوم ؛ به شمار میرود و در عین حال - حسب عقل میسر در زمان - هم ازلی به نظر می آید و هم ابدی معلوم میگردد ؛ لذا در اساس خود ؛ حتی پرسشی را بر نمی انگیزد .

و اما در مورد اصول و قوانین ساینتفیک چه میتوان گفت ؛ منجمله وقتی چنین احکامی در بین است :

« در آن روز الله پیامبر [خود] و کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار نمی گرداند ؛ نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان روان است . می گویند : یارب ! نور ما را برای ما کامل گردان و بر ما **بیخشی که تو بر هر چیز توانایی** »

ابلهان و اسفهان مغرض و مریضی که از « **قرآن و ساینس** » دم می زنند ؛ اینجا حتماً فیزیک نور را هم « تئوری داروین » به حساب آورده تخطئه میکنند و

یا ناگزیر اند از « نور » معنا و تعریفی از درون معدهء شان بیرون آورند که تابع قوانین فیزیک نور نباشد .

قطعاً معلوم و مبرهن است که اینجا نوری که قرآن از آن سخن میگوید ؛ نور در فیزیک نور یعنی نور خورشید و خورشید ها نیست و لذا به لحاظ فیزیکی معنا و مصداق ندارد . این مقوله اصلاً تابش و انعکاس تابش نیست . ولی قرآن یاوه نمی بافتد و لابد دلیل و مورد و حتی ضرورتی دارد که بدینگونه آیاتی در آن بروز میشود و نزول می یابد .

و این جز همان ذهن و ذهنیات مخاطبان قرآن در همان ۱۵۰۰ سال پیش نیست . در سایر بخش های قرآن و نیز دیگر کتب مفدسهء ابراهیمی به همچو تعبیر ضد فیزیک نور و ضد قوانین طبیعت زیاد بر میخوریم و علت العلل همه این است که تا روزگار قرآن در جزیرهء العرب ؛ هنوز نمی دانستند که نور خاصیتی از خورشید هاست و از فعل و انفعال هستوی در کوره های اتومی ی این جرم های شگفت انگیز به وجود می آید و ساطع و پخش و پاشان میگردد .

چنانکه در سفر پیدایش تورات - این أم الكتاب ادیان ابراهیمی - خداوند میگوید: « شب شود ! » شب میشود یعنی شب آفریده میشود و خداوند میگوید : « روز شود » روز به وجود می آید . خیلی ها دیر ؛ هم در قرآن و هم تا حدودی در تورات می بینیم که روز و شب چیز هایی مربوط و منوط به وجود یا عدم خورشید می گردند !

رفته رفته به حقیقت های فراوان تری منجمله در همین زمینه و به همین سیاق دست می یابیم !

ولی آنچه مزید بر این ها ؛ در مورد سورهء شریفهء التحريم و آیات دیگر مشابه آن ؛ باید حسب دریافت های روانشناسانه و جامعه شناسانه و تاریخی مد نظر داشت ؛ این است که در حقیقت اینها نمایانگر بحرانات بزرگی در حیات پیامبر میباشند و لذا بعد ها جداگانه به آنها خواهیم پرداخت .

## ٥ - سورة اقدسہ الاحزاب :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ  
أُمْتَعَنَّ وَأَسْرَحْنَ سَرَاحًا جَمِيلًا (٢٨)

وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ  
أَجْرًا عَظِيمًا (٢٩)

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ  
وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرًا (٣٠)

وَمَن يَفْعَلْ مِنكُنَّ لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ وِتْعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا  
لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا (٣١)

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِن اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ  
الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا (٣٢)

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ  
الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ  
وَيُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا (٣٣)

وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِن آيَاتِ اللّٰهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ لَطِيفًا  
خَبِيرًا (٣٤)

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ  
وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ  
وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ وَالصَّانِمِينَ وَالصَّانِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ  
وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللّٰهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا  
(٣٥)

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ  
الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا (٣٦)

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللّٰهَ  
وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللّٰهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللّٰهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى  
رَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ  
أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُولًا (٣٧)

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللّٰهُ لَهُ سُنَّةَ اللّٰهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا  
مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللّٰهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا (٣٨)

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (٣٩)

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (٤٠)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (٤١)  
وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (٤٢)

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (٤٣)

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (٤٤)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (٤٥)

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا (٤٦)

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (٤٧)

وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَهْلَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (٤٨)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَنْعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (٤٩)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (٥٠)

ثُرْجِي مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَن تَشَاءُ وَمَن ابْتِغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا (٥١)

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا (٥٢)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَظِيرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (٥٣)

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (٥٤)

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (٥٤)

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (٥٤)

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (٥٤)

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (٥٤)



ای پیامبر به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید ؛ بیایید تا چیزی مناسب [ بدلهء مهر(اجوره) تان ] را بدهم و [خوش و] خرم شما را رها کنم (۲۸)

و اگر خواستار الله و فرستادهء وی و سرای آخرتید ؛ پس به راستی الله برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است (۲۹)  
ای همسران پیامبر ! هر کس از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند ؛ عذابش دو چندان خواهد بود و این ؛ بر الله همواره آسان است (۳۰)

و هر کس از شما الله و فرستادهاش را فرمان برد و کار شایسته کند ؛ پاداشش را دو چندان می دهیم و برایش روزی نیکو فراهم خواهیم ساخت (۳۱)

ای همسران پیامبر ! شما مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید ؛ اگر سر پروا دارید پس به ناز سخن مگویید تا آنکس که در دلش بیماری است طمع ورزد ؛ و سخنان شایسته گوید (۳۲)

و در خانه هایتان قرار گیرید و مانند آرایشگری های روزگار جاهلیت قدیم خود آرایی مکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و الله و فرستادهاش را فرمان برید ؛ الله فقط می خواهد رجس هر آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و منزّه گرداند (۳۳)

و آنچه را که از آیات الله و [سخنان] حکمت [آمیز] در خانه های شما خوانده می شود یاد کنید ؛ در حقیقت الله همواره دقیق و آگاه است (۳۴)

مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکيبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزهدار و

مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که الله را فراوان یاد می کنند ؛  
الله برای [همه] آنان آموزش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است  
(۳۵)

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون الله و فرستاده اش به  
کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان **اختیاری** باشد و هر کس الله  
و فرستاده اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده  
است (۳۶)

و آنگاه که به کسی [زید] که الله بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو  
[ای پیامبر ؛ نیز] به او نعمت داده بودی ؛ می گفתי همسرت را پیش  
خود نگاه دار و از الله پروا بدار و [لی] آنچه [عشق خودت به همسر او  
] را که الله آشکارکننده آن بود ؛ در دل خود نهان می کردی و از  
مردم می ترسیدی با آنکه سزاوارتر بود که از الله بترسی . پس چون  
زید از آن [زن که عشق تو بود = زینب] کام بر گرفت [و او را ترک  
گفت] وی را به نکاح تو درآوردیم تا [در آینده] در مورد ازدواج  
مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان ؛ چون آنان را طلاق گفتند ؛ گناهی  
نباشد و فرمان الله صورت اجرا پذیرد (۳۷)

بر پیامبر در آنچه الله برای او فرض گردانیده گناهی نیست [این]  
سنت الله است که از دیرباز در میان گذشتگان [معمول] بوده و **فرمان**  
**الله همواره به اندازه مقرر [و متناسب با توانایی] است (۳۸)**

همان کسانی که پیام های الله را ابلاغ می کنند و از او می ترسند ؛  
از هیچ کس جز الله بیم ندارند و الله برای حسابرسی کفایت می کند  
(۳۹)

محمد **پدر هیچ یک از مردان** شما نیست ؛ ولی فرستاده الله و  
خاتم پیامبران است و الله همواره بر هر چیزی داناست (۴۰)  
ای کسانی که ایمان آورده اید ؛ الله را یاد کنید ؛ یاد بسیار (۴۱)

و صبح و شام او را به پاکی بستایید (۴۲)

اوست ذاتی که با فرشتگان خود بر شما درود می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی برآورد و به مؤمنان همواره مهربان است (۴۳)

تحیت مؤمنان و پذیرایی ایشان روزی که به دیدار [الله] رسند؛ **سلام** [لهی] خواهد بود و [الله] برای آنان پاداشی باکرامت آماده کرده است (۴۴)

ای پیامبر! ما تو را [به سِمت] گواه و بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم (۴۵)

و دعوت‌کننده به سوی الله به فرمان او و چراغی تابناک (۴۶) و مؤمنان را مژده ده که برای آنان از جانب الله بخشایشی فراوان خواهد بود (۴۷)

و کافران و منافقان را فرمان مبر و از آزارشان بگذر و بر الله اعتماد کن و کارسازی [چون] الله کفایت می‌کند (۴۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر زنان مؤمن را که به نکاح خود درآوردید ولی پیش از آنکه با آنان همخوابگی کنید طلاقشان دادید؛ دیگر بر عهده آنها **عده**‌ای که آن را بشمارید نیست؛ پس مهرشان را بدهید و خوش و خرم آنها را رها کنید (۴۹)

ای پیامبر! ما برای تو آن همسرانی را که اجوره (مهر) شان را داده‌ای؛ حلال کردیم و [کنیزانی] را که [الله] از **غنیمت جنگی** ملک تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایی تو و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] **به پیامبر ببخشد**؛ در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد [این ازدواج از روی بخشش] ویژه توست نه دیگر مؤمنان؛ ما نیک علم داریم که در مورد زنان منکوح و **کنیزان مملوکت** چه

فرض ها کرده ایم تا برای تو حَرَج و زحمتی پیش نیاید و الله همواره  
آمرزندهء مهربان است (۵۰)

**نوبت** هر کدام از آن زن ها را که می خواهی به تأخیر انداز و هر  
کدام را که می خواهی پیش خود جای ده و بر تو باکی نیست که هر  
کدام را که ترک کرده ای [دو باره] طلب کنی این نزدیکتر است برای  
اینکه چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگی شان به آنچه به  
آنان داده ای خشنود گردند و آنچه در دل های شماست الله می داند و  
الله همواره دانای بردبار است (۵۱)

از این پس دیگر [گرفتن] زنان و نیز **مبدل کردن آنان با زنان**  
**دیگری**؛ بر تو حلال نیست هر چند زیبایی آن ها ترا به اعجاب اندر  
کند به استثنای **کنیزان** و الله همواره بر هر چیزی مراقب است (۵۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید داخل اتاقهای پیامبر شوید مگر  
آنکه برای [خوردن] طعامی به شما اجازه داده شود [آن هم] بی آنکه  
در انتظار فراهم شدن آن باشید؛ ولی هنگامی که دعوت شدید داخل  
گردید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید بی آنکه سرگرم سخنی  
گردید. این [رفتار] شما پیامبر را می رنجاند و [لی] از شما شرم می دارد  
و حال آنکه خدا از حق [گویی] شرم نمی کند. و چون از زنان [پیامبر]  
چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید. این برای دل های شما  
و دل های آنان پاکیزه تر است و شما حق ندارید رسول الله را برنجانید و  
مطلقاً [نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود در آورید؛ چرا  
که این [کار] نزد الله همواره [گناهی] بزرگ است (۵۳)

در مورد این آیات متبرکه نازل شده از لوح المحفوظ اعلیٰ علیین؛ هم جز  
وضاحت بخشیدن به شأن نزول و سابقهء تاریخی آنها نه تنها تأویل و تفسیر اضافی  
ضرورت نیست بلکه خود این آیات بینات حقایق عظیمی را در عین ایجاز و اختصار  
بیان میکند.

یک مورد از این سوابق تاریخی این است که **زید** نامی پسر خوانده حضرت سرور کائینات بوده و در حالی با **زینب** دختر عمه رسول الله مبارک ازدواج نافرجام داشته است که خود رسول مقبول هم عاشق آن موجود دلربا بوده اند . به هر حال زید خانم خود را طلاق میگوید ؛ آنگاه رسول الله مبارک به سایقهء عشق نهان - **چنانکه از فحواى آیات کریمه هویدا است** - خانم مطلقهء پسر خوانده یا دختر عمهء خویش ؛ را در عقد نکاح خود ؛ در می آورند .

درین مورد نیز ؛ هم زنان پیشین حضرت رسول الله علیه التحیات و هم جمعی از مردمان دیگر ابراز نارضایتی مینمایند و بر علاوه پیامبر اکرم را از جهت اینکه گویا عروس یا خانم فرزند خود را به زنی گرفته ؛ مورد ملامت قرار میدهند .

در **عقل روز مره** ۶ مردمان بدوی اوایل اسلام فرزند خوانده و برادر خوانده مساوی به فرزند و برادر اصلی تلقی میشده و لذا از پرداختن به همچو موارد ؛ آنان اکراه و امتناع داشته اند . چنانکه در موقع خواستگاری کردن حضرت رسول الله از بی بی عایشه ؛ پدر بزرگوار شان حتی حضرت ابوبکر صدیق (رض) از این بابت متعجب میشود که رسول الله مبارک او را **برادر** خوانده اند ؛ لهذا نکاح دختر برادر به برادر اشکال ندارد !؟

تا آنکه حضرت پیغمبر وضاحت می بخشند که **برادری دینی** ؛ امر دیگری است و در حقیقت **تمام مسلمانان برادر هم میباشند** ولی در مسایل ازدواج و موارد مناسبات دیگر لزوماً چون **برادران تنی** حساب نمیشوند .

درین مورد بخصوص هم حضرت رسول الله در وضع دشوار قرار میگیرند چونکه با **عقل روزمره** - که یگانه حد عقل ممکن جامعهء آنوقت میباشد ؛ در تقابل قرار گرفته اند .

گفتنی است که پیامبر اکرم اسلام پس از وفات حضرت خدیجهء کبرا ؛ از تعدد زوجات مقاصد و آمال گوناگون داشتند ؛ البته یکی از عمده ترین آن ها نیل به

**فرزندان ذکور** بود که بتوانند عصای پیری و وارث مواریث معنوی آنحضرت گردند .

دغدغه و درد بی پسری واضحاً پس از جوانمرگ شدن پسران شان که ثمر همسری ایشان با حضرت خدیجه کبری بود ؛ پیامبر خاتم را سخت می آزد . چنانکه حضرت رب العالمین به وسیله نازل فرمودن سوره شریفه و ظریفه **الکوثر** ایشان را تسلی می بخشند :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)  
ما تو را [ای محمد ! حوض] کوثر عطا کردیم (۱) پس برای رب خویش نماز گزار و [شتر] قربانی کن (۲) در حقیقت این دشمن توست که مقطوع النسل و بی تبار میباشد (۳)

ولی خیلی از ازدواج های رسول الله مبارک که عموماً با زنان بیوه است ؛ با تقاضا و خواهش های مکرر زنان و خاندان های آنان صورت میگیرد و بعضاً حتی در اسم باقی میماند . وقتی توجه کنیم که چاریار کبار حضرت رسول الله همه به طریق وصلت ها هم با آنحضرت پیوند استوار یافته بوده اند ؛ به حکمت ازدواج های محمدی بهتر پی می بریم .

حضرات ابوبکر و عمر رضی الله عنهم خُسران حضرت محمد صلوات الله علیه شده بودند و حضرات عثمان و علی رضی الله عنهم داماد های حضرت خاتم النبیین . منجمله حضرت رسول الله صلوات الله علیه یک دختر ابوسفیان دشمن خونی ی خود و اسلام را حینی که بیوه شد ؛ حسب چنین حکمتی از جایی چون حبشه فراخوانده و با وی ازدواج فرمودند .

روشن است که منویات ژرف رسول الله مبارک برای همه گان منجمله همسران پیشترینه شان نمی توانست قابل درک و احساس آسان باشد و ناگزیر اسباب بگو مگو ها میشد ؛ اینجاست که ذات ذو الجلال الله تعالی ؛ فرستاده محبوب خود را

توسط آیات متبرکه‌ء فوق نصرت میفرمایند و تقریباً به کلیه موارد سوء تفاهمات عمده پایان می‌بخشند و آنهم با چه صراحت و روشنی و برش و قاطعیتی!

آیات متبرکه‌ء چنان که در ترجمه‌ء روان فارسی - و در صورت آشنایی با زبان قرآن در اصل - می‌بینیم؛ کوچکترین محلی برای چون و چرا و شرح و حدس و گمان ندارد؛ تفسیر بردار نیست به ویژه که تصریح می‌گردد مواردی هست که پیامبر از ابراز آن حیا میکند ولی الله جل جلاله در بیان حق شرمی ندارد. هکذا توسط آیه‌ء

شریفه‌ء (از این پس دیگر [گرفتن] زنان و نیز **مبدل کردن آنان با زنان**

**دیگری؛ بر تو حلال نیست**) حتی به سنت اعراب پیش از اسلام که زنان

خویش را باهم **مبادله** می‌کرده‌اند؛ نیز صراحتاً اشاره می‌نماید. با دقتی که حضور

ذهن ما را در برابر کلام معبود ما می‌طلبد بار دیگر توجه نمائید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ  
مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ وَاللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ  
وَأَمْرًا مَوْمِنَةً إِن وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ  
يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي  
أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا  
(۵۰)

تُرْجِي مَنْ نَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ نَشَاءُ وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا  
جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ  
وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا (۵۱)  
لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ  
إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا (۵۲)

ای پیامبر! ما برای تو آن همسرانی را که اجوره (مهر) شان را

داده‌ای؛ حلال کردیم و [کنیزانی] را که [الله] از **غنیمت جنگی** ملک

تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایی

تو و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند و زن مؤمنی که

خود را [داوطلبانه] **به پیامبر ببخشد**؛ در صورتی که پیامبر بخواهد او را

به زنی گیرد [این ازدواج از روی بخشش] ویژه‌توست نه دیگر مؤمنان

؛ ما نیک علم داریم که در مورد زنان منکوح و **کنیزان مملوکت** چه فرض ها کرده‌ایم تا برای تو حَرَج و زحمتی پیش نیاید و الله همواره آمرزندهء مهربان است (۵۰)

**نوبت** هر کدام از آن زن ها را که می‌خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای [دو باره] طلب کنی این نزدیکتر است برای اینکه چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگی‌شان به آنچه به آنان داده‌ای خشنود گردند و آنچه در دل‌های شماست الله می‌داند و الله همواره دانای بردبار است (۵۱)

از این پس دیگر [گرفتن] زنان و نیز **مبدل کردن آنان با زنان دیگری**؛ بر تو حلال نیست هر چند زیبایی آنها ترا به اعجاب اندر کند به استثنای **کنیزان** و الله همواره بر هر چیزی مراقب است (۵۲)

اینها معنای قرآن مبین کتاب مقدس مؤمن به ماست؛ از سوی الله جل علی شانہ نازل گردیده که همه فکر و ذکر و اعتقاد و اعتماد مان بر آن ذات راسخ است و خطاب به رسول الله مبارک میباشد که ایمان داریم خاتم پیامبران و بهترین عالم استند.

الله تعالی (ج) همه جانبه تصریح می‌فرمایند که زنان منکوح برای پیامبر کدام‌ها اند و زنانی که نکاح بر آنان منتفی است؛ کدام‌ها. چرا که شرط نکاح حُر و آزاد و کفو و رضا بودن و فراهم بودن ایجاب و قبول طرفین (زن و مرد) است؛ اما کنیز که آزاد نیست و بیشتر از طریق غنائیم جنگی به اسارت و ملکیت در می‌آید؛ حق و آزادی انتخاب و ایجاب و قبول ندارد. صاحب غلام و کنیز دارای حق جمیع تصرفات بر اوست!

توجه دارید که اینها جزء قوانین و نظامات پیش از اسلام هستند. الله و محمد و اسلام و قرآن؛ درینجا دو انتخاب دارند:



۱- نظامات و قوانین پیش از اسلام را رد و طرد کرده به نبرد علیه آن ها برخیزند .

۲- این نظامات و قوانین را به رسمیت بشناسند و مرعی الاجرا نگه دارند . حتی مختصر تعديلات و اصلاحات در آن ها نیز اساساً به معنای ابقا و تسلیم به تداوم آنهاست .

چنانکه در سراسر قرآن مجید دیده ایم و می بینیم ؛ قیام و انقلاب علیه برده داری به طور قطع مطرح نمیشود . چرا که عالم هستی ، طبیعت ، عالم حیات تا حدود وحوش و بالاخره عالم بشری دارای نظامات و قوانین تکاملی اند . جوامع بشری که مانند فرد کودک ؛ مرحله کودکی را میگذرانند ؛ حسب ناموس تکامل میسر نیست که شرایط و امکانات بلوغ و پخته سالی را داشته باشند . **جامعهء کودک - چه عربی و چه غیر عربی - به ولی و وصی و قیم و چیز های مماثل نیاز واضح و تردید ناپذیر دارند .**

از این نظر جنگ و تمامی تبعات آن ؛ که اصلاً بازتاب و کنش و واکنش عالم وحش میباشد ؛ به ناگزیر خاصیت کودکانه و جوامع کودک مانده هم هست . کنش **برده گیری** که اندکی از کنش **اسیرخواری و اسیر کشی** عالیترو گویا « انسانی تر » میباشد ؛ از مرحلهء تکاملی ایکه همچو جوامع به ویژه در ۱۵ قرن پیش داشته اند ؛ انفکاک ناپذیر باقی میماند .

لذا هر دین و دعوتی که حتماً خرد تشخیص زمان را با خود دارد ؛ در همچون شرایط قدعلم میکند ؛ قادر نیست با ایجابات سرسخت زمان و مرحلهء مشخص تکامل اجتماعی و روحی و فرهنگی بشر سر ستیز ناشیانه داشته باشد . در صورت چنین ناشیگری شکست میخورد و درهم می شکند .

اسلام محمدی که مقدر بود ؛ در قرن ۷ مسیحی و در سرزمین بدوی مانده جزیرهء العرب بر پاگردد ؛ نمیتوانست با نیروی مجبرهء زمان پنجه دهد یعنی در قعر تاریکی شب ؛ خورشید را به تمام و کمال در آسمان بالا کند و در عمق ژرفای

یخبندان شتا ، بهاران گل افشان و تموز پرمیوه و پر نعمت را در سراسر شبه جزیره پهن نماید . نابود کردن برده گی که به ضریب قیاس ناپذیر سخت تر از اینها بود ! بدینجهت حتی در قرآن مبین تصور و تخیل اینهم وجود ندارد که گویا روزی هم دنیا بدون برده گی رسمی و قراد دادی و قانونی خواهد بود .

در همین حال طی جنگ هایی که پیش می آمد فقط محمد پیامبر و مسلمانان از مخاصمان مغلوب شان غنیمت و کنیز و اسیر و برده نمی گرفت بلکه عین قانون بر پیروان محمد و خود محمد نیز حاکم و جاری بود .

و اما این مورد ؛ علاوه بر قوانین و نظامات عام برده گی ؛ چیز منحصر به اعراب شبه جزیره است :

« از این پس دیگر [گرفتن] زنان و نیز **مبدل کردن آنان با زنان دیگری** ؛ بر تو حلال نیست هر چند زیبایی آن ها ترا به اعجاب اندر کند به استثنای **کنیزان** و **الله همواره بر هر چیزی مراقب است (۵۲)** »

در جامعه و فرهنگی که زن مقام حیوان خانه گی ، ماشین چوچه کشی و عمدتاً وسیله پاسخ گویی به شهوات مردانه را دارد ؛ مبادله کردن او به همان اندازه بدیهی است که مبادله کردن حیوانات خانگی ؛ اثاث الیبت و سایر مایملکات .

این خطاب و دستور فرستنده علوی ی قرآن و فرستنده علوی ی محمد رسول الله است که ایشان را از این رسم و رواج نیمه حیوانی - آنهم بعد از این **(وقت - زمان!)** - منع میکند ؛ یعنی پیش از این هر اتفاقی افتاده مباح و معقول و مقبول بوده است !

حتی چنانکه می بینیم این منع هم محدود به پیامبر است و بس و در قبال استثناءاتی که خاصاً به ایشان لطف گردیده ؛ یک منع استثنائی هم اینجا به ظهور میرسد .

ولی این منع هنوز شامل سایر پیروان محمد و دعوت او نمیشود؛ چراکه عملی شدن آن ممکن نیست کما اینکه اگر امروز دستوری داده شود که پول ها و املاک و امتعه تان را نمی توانید مبادله کنید؛ تصور نمائید به کدام عاقبتی می انجامد؟! با اینهم تأکید بر اینکه آن منع و محدودیت **به استثنای کنیزان است**؛ جان سختی هنوز هم نیرومند تر قوانین و نظامات برده گی را می نماید؛ یعنی شرایط طوریت که حتی منع و تحدید حقوق کنیز داری و برده داری بر پیامبر هم عواقب سوء دارد و ممکن است اصلاً خود اسلام را قسماً و یا کلاً به مخاطره اندازد!

## ۶ - سورهء اكرمهء النور:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سُورَةُ اَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَاَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱)  
 الزَّانِيَةَ وَالزَّانِيَ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللّٰهِ اِنَّ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهِدَ عَذَابُهُمَا طَافِقَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲) الزَّانِيَ لَا يَنْكِحُ اِلَّا زَانِيَةً اَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةَ لَا يَنْكِحُهَا اِلَّا زَانٍ اَوْ مُشْرِكٌ وَحَرَمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳) وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً اَبَدًا وَاُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴) اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَاَصْلَحُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵) وَالَّذِينَ يَرْمُونَ اَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ اِلَّا اَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ اَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِينَ (۶) وَالْخَامِسَةَ اَنْ لَّعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ اِنْ كَانَ مِنَ الْكٰذِبِينَ وَيَدْرَأُ (۷) عَنْهَا الْعَذَابَ اَنْ تَشْهَدَ اَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الْكٰذِبِينَ (۸) وَالْخَامِسَةَ اَنْ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهَا اِنْ كَانَ مِنَ الصّٰدِقِينَ (۹) وَلَوْ لَا فَضَّلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتَهُ وَاَنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (۱۰) اِنَّ الَّذِيْنَ جَاؤُوْا بِالْاِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوْهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ اِمْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اَكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيْمٌ (۱۱) لَوْ لَا اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُوْنَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِاَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوْا هٰذَا اِفْكٌ مُّبِيْنٌ (۱۲) لَوْ لَا جَاؤُوْا عَلَيْهِ بِاَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاِذْ لَمْ يَأْتُوْا بِالشُّهَدَاءِ قَاوَلْتُمْ اَعْدَاؤُكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ هُمُ الْكٰذِبُوْنَ (۱۳) وَلَوْ لَا فَضَّلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا اَفْضَيْتُمْ فِيْهِ عَذَابٌ عَظِيْمٌ (۱۴) اِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّيْنَةِكُمْ وَتَقُوْلُوْنَ اَبَاؤَاهُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُوْنَهُ

هَيَّا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (١٥) وَلَوْ لَأِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ  
بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (١٦) يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ  
مُؤْمِنِينَ (١٧)

[این] سوره‌ای است که آن را نازل و آن را فرض گردانیدیم و در آن آیاتی روشن فرو فرستادیم تا بر شما تذکار شده (ناگفته نمانده) باشد (۱) به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید و اگر به الله و روز بازپسین ایمان دارید در [کار] دین الله نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند (۲) مرد زناکار جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و زن زناکار جز مرد زناکار یا مشرک را به زنی نگیرد و بر مؤمنان این [امر] حرام گردیده است (۳) و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند سپس چهار گواه نمی‌آورند هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچگاه شهادتی از آنها نپذیرید و اینانند که خود فاسقند (۴) مگر کسانی که بعد از آن [بهتان] توبه کرده و به صلاح آمده باشند که البته الله آمرزنده و مهربان است (۵) و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهانی [دیگر] ندارند هر یک از آنان [باید] چهار بار به الله سوگند یاد کند که او قطعاً از راستگویان است (۶) و [سوگند در دفعه] پنجم این است که [شوهر بگوید] لعنت الله بر او باد اگر از دروغگویان باشد (۷) و از [زن] کیفر ساقط می‌شود در صورتی که چهار بار به الله سوگند یاد کند که [شوهر] او جداً از دروغگویان است (۸) و [سوگند] پنجم آنکه خشم الله بر او باد اگر [شوهرش] از راستگویان باشد (۹) و اگر فضل و رحمت الله بر شما نبود و اینکه الله توبه پذیر سنجیده‌کار است [رسوا می‌شدید] (۱۰) در حقیقت کسانی که آن بهتان [داستان افک] را [در میان] آوردند دسته‌ای از شما بودند. آن [تهمت] را شری برای خود تصور نکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است.

برای هر مردی از آنان [که در این کار دست داشته] حسب گناهی که مرتکب شده کیفر است و [به] آن کس از ایشان که رأس و منشاء [بهتانگران و بهتان] میباشد سختترین جزا داده خواهد شد (۱۱) چرا هنگامی که آن [بهتان] را شنیدید مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند این بهتانی آشکار است (۱۲) چرا چهار گواه بر [صحت] آن [بهتان] نیاوردند ؛ **پس چون گواهان لازم را نیاورده‌اند اینانند که نزد الله دروغگویند (۱۳)** و اگر فضل الله و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود قطعاً به [سزای] آنچه در آن به دخالت پرداختید به شما عذابی بزرگ می‌رسید (۱۴) آنگاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با زبان های خود چیزی را که بدان علم نداشتید می‌گفتید و می‌پنداشتید که کاری سهل و ساده است با اینکه آن [امر] نزد الله بس بزرگ بود (۱۵) و [گر نه] چرا وقتی آن را شنیدید ؛ نگفتید برای ما سزاوار نیست که در این [موضوع] سخن گوئیم [الها!] تو منزهی ؛ این بهتانی بزرگ است (۱۶) الله اندرز تان می‌دهد که هیچ گاه دیگر مثل آن را ؛ اگر مؤمنید ؛ تکرار نکنید (۱۷)

در رابطه به این آیات کریمه توضیح - و نه تفسیر ! - این است که از زمان مطلقاً اساطیری عصر حضرت ابراهیم علیه السلام تا زمان حضرت سید الابرار پیامبر اکرم اسلام که شخصیت تاریخی دارند ؛ اقوام و قبایل سامی اغلب چادر نشین و دامدار و شاغل با رمه ها و گله های مواشی بودند . به خصوص اهالی شبه جزیره عربستان به عبارت رسای قرآن کریم در حالت « **رحلة الشتاء و الصيف** » (کوچ های زمستانی و تابستانی) روزگار میگذشتانند . درین میان اگر جنگی پیش می آمد ؛ افراد و به ویژه سران و رهبران جنگ همراه با زنان و کودکان و اعضای فامیل خویش به میدان جنگ میرفتند . البته هدف این نبود که زنان و کودکان هم بکنند بلکه سنت و رسم چنین بود و احتمالاً این سنت از حالت خانه به دوشی و

کوچیگری ناشی میشد و فرهنگ بدوی و مصلحت های عینی آنرا ناگزیر می ساخت .

حسب همین سنت در غزوه بنی مصطلق ؛ همسر نازدانه رسول الله مبارک ؛ حضرت أم المؤمنین بی بی عایشه صدیقه ( رض ) همسفر حضرت پیامبر بوده و حین بازگشت کاروان نبی کریم از میدان جنگ مذکور ؛ حادثه ناگواری اتفاق می افتد .

همینکه کاروان عزم حرکت میکند حضرت بی بی عایشه به عجله وارد هودج خود میگردد ولی بلافاصله در می یابد که زیور آلاتی از خود را ؛ جا گذاشته است ؛ به شتاب از هودج میجهد و به محلی که نشسته بود ؛ بر میگردد .

چون باز می آید ؛ کاروان حرکت کرده و خیلی هم فاصله گرفته بوده است ؛ حضرت بی بی عایشه صدیقه طاهره طیبه ؛ به تصور اینکه مؤظفان هودج متوجه غیبتش شده دنبالش خواهند آمد ؛ همانجا می ماند ولی کاروانیان خاطر جمع از آنکه همه چیز روبراه است ؛ طئ منزل می کنند و به مدینه منوره میرسند .

قضا را جوانی به نام صفوان هم به دلایلی از کاروان رسول الله مبارک باز مانده بوده و چون با حضرت أم المؤمنین بی بی عایشه رضوان الله تعالی عنه مواجه میشود ؛ از تنها برج ماندن ایشان در دل صحرا حیران می گردد و لاجرم شتر خود را می خواباند و حضرت بی بی مکرمه را بر آن سوار کرده به سوی مدینه منوره حرکت مینماید ؛ فاصله به حدی است که آن دو جوان همانند « پخته و آتش » تمام شب را منزل میزنند و فردا صبح وارد مدینه منوره میشوند .

کسانی که با این واقعت حیرت انگیز مواجه میگردند ؛ بالطبع گرفتار حدس و گمان های گوناگون میشوند ؛ ولی عده ای در تبلیغ و بزرگ ساختن این رویداد بی اندازه جسارت میکنند و موضوع را به بهتان خطیری علیه همسر نوجوان و جمیله و حسینه رسول الله صلی الله علیه و سلم مبدل میدارند .

روایات حاکی است که خود حضرت سرور کونین و سید الانبیای و المرسلین نیز ظنین و مشتبه میشوند و هم از درون و هم از بیرون تحت فشار واقع می گردند تا جاییکه با حضرت علی کرم الله وجهه مشورت میفرمایند و رأی حضرت علی بدان می رود که سرور کائینات با طلاق دادن حضرت عایشه صدیقه بار اتهامات را از خود بدور کنند و الا این معضله رفع و دفع شدنی نیست .

اینجاست که الله جل جلاله بازهم به نصرت حبیب خود و خانواده ایشان اراده فرموده این آیات شریفه را نازل میدارند و از جمله ؛ خود ذات کبریایی بر بی گناهی و پاکدامنی و معذور بودن حضرت بی بی عایشه أم المؤمنان گواهی میدهند و خاطر رسول مقبول را کاملاً آسوده ساخته و فتنه جویان و بهتان گران و حتی تمام مؤمنانی را که گرفتار توهم شده و زیر تأثیر آن بهتان بزرگ رفته بودند ؛ سرزنش می دارند . بر اساس فرمان الهی بهتانگران ؛ حسابی حد زده میشوند و با مجازات اشد مقابل میگردند .

با تصریح همین شأن نزول و تاریخچه ؛ دیگر صراحت و روشنایی آیات الهی چنان مبرهن می گردد که کوچکترین محلی برای تفسیر و تأویل بیشتر به جا نمی ماند .

**ناگفته نماند** که این آیات الله تعالی جلت عظمته ؛ به خاطری در این زمینهء بخصوص ( **منبطق بر عقل روزمرهء مردم بودن** قرآن مجید ) مثال آورده شد که به نزدیکترین موضوعات و مسایل در خانواده و معاشرت با اطرافیان رابطه دارد و بنابر این برای بیشترین بخش های اجتماع اعم از مرد و زن و پیر و جوان قابل درک و قضاوت آسان میباشد .

البته آیات الله اکبر جل جلاله در موارد مسایل هستی و آفرینش و جنگ و صلح و فرایض و وجایب اجتماعی و بشری هم برای مردمان خبره و ذیدخل در بخش های مربوط دارای عین صراحت و بلاغت است ولی مسلماً برای آنانی که در

همچو زمینه های بخصوص ؛ دخالت و تجربه و حضور ذهن ندارند ؛ درک و قضاوت به آسانی موارد بالا نمی تواند باشد .

درست با سوء استفاده های مغرضانه و سیاسی از همچو موارد است که جمعی دین جلاب و اسلام فروش دکانهای الله فروشی و دین فروشی ابلیسی باز کرده و توده های ساده ملل مسلمان را می چاپند ؛ تحمیق و استحمار میکنند و هزاران مذهب و فرقه منافق را به وجود آورده اسباب افتراق و پسمانی و ضعف و ذلت را در عالم اسلام فراهم ساخته اند و بیش از پیش فراهم ساخته میروند .

این مصایب در گستره دیانت ملکوتی ی اسلام ؛ از نظر فکری از آنجا آغاز شده است که برای عده مزورِ **مزدور دربار ها و سلطه جویان اجنبی** یا شماری ابله و اسفه قلمزن و سخنور و واعظ و مبلغ توسط قدر قدرتان « **حق** » **تفسیر** کلام الله مجید یعنی گویا **تکمیل و تصحیح و شرح و دیگرگونسازی** آیات مبین رب العالمین داده شده است . آیاتی که حتی خود پیامبر خاتم نیاز تفسیری بر آنها را ندید و کسی مانند حضرت ابوبکر صدیق تا حدی بر اصالت و سلامت آنها ایمان و احترام داشت که وقتی شخصیتی چون حضرت عمر فاروق هم از ایشان تقاضا نمود که بنابر نیاز هایی ؛ دستور بر جمع آوری و تدوین آیات الهی بدهد ؛ مصرانه میگفت :

**به کاری که حضرت رسول الله اقدام نکرده و در زمینه وصیتی  
نفرموده اند ؛ چگونه اقدام کنم !؟**

( به کتب معتبر تاریخ اسلامی منجمله تاریخ تمدن اسلام اثر جرجی زیدان و مأخذ های آن مراجعه شود . )

**\* کلام الهی در عرصه های اختصاصی تر:**



در جمع فاز های **عقل شکلی** = **عقل ظاهر بین** ؛ « عقل روز مره »ء مردمان هر زمان ؛ مقامی فراگیر و گسترده ای دارد . ضرور نیست که درین فاز ها حتماً شبانی بیابانگرد و چادر نشین یا مغاره نشین وجود داشته باشد ؛ پروفیسوران اعلم و اعظمی به ویژه متخصص یا فیلسوفان و اندیشه گران و اندیشه بافانی لایق و ساحر ( و **علامه !!** ) هم درین گستره تشریف دارند ؛ همیشه تشریف داشته اند و شاید هم همیشه تشریف خواهند داشت تا جائیکه بدبختی و شامت و لثامت بخشی از بشر نه مولود ساده لوحی و بلاهت و سفاهت توده های بشری بلکه محصول اندیشه های **علامه** ها و فیلسوفان و سفسطه بافان و طراران اندیشه ورز و اندیشه سوز کم عده ولی پر تأثیر در میان آنهاست .

تا عصر کنونی که دههء اول قرن ۲۱ میلاد مسیح و اواسط قرن ۱۵ هجرت حضرت محمد مصطفی را هم پشت سر می نهیم ؛ با تأسف ؛ وضع عمومی در جهان بشری چنان است که « **عقل روزمره** » عقل مسلط بر این **عالم عاقله** میباشد .

گاهی ممکن است دچار این توهم شد که تمامی موجودات دوپا و بشر وارهء روی زمین ؛ شاملین **یک نوع حیات** نخواهند بود و احتمالاً آنچه عموماً « **بشر** » نامیده میشود ؛ حتی بیشتر از ده ها نوع موجود حیه در سطوح تکاملی گوناگون است و بنابر این « **بشر** » ؛ نام یک نوع بخصوص موجود حیه نبوده بلکه نام یک مجموعه از موجودات حیه نظیر مجموعهء پرنده گان ، ماهیان ، خزنده گان ، بوزینه گان و غیره میباشد .

چرا که علی الوصف دو پا بودن و هزاران خصوصیات مشترک اناتومیک و هیستولوژیک و مورفولوژیک و ژنتیک ... داشتن ؛ همهء این موجودات دارای **عین سطح شعور و فعالیت دماغی** و توان **عملی** و **عکس العملی** نیستند .

با در نظر داشت همین حقیقت که در گذشتهء دو هزار تا یک هزار سال پیش به مراتب برجسته تر و همه گیر تر بوده است ؛ **مگر نمیتوان پرسید که کتابی**

## مانند قرآن مجید بایست کی ها را با چه لحن و کیفیت فکری و توان اندیشه ای مورد خطاب قرار میداد ؟

هرگاه فرض بر این می بود که بشر همه **بشر** است و در سطح همسان اندیشه ای و اخلاقی و رفتاری قرار دارد ؛ احتمالاً دیگر لزومی نداشت که بر آنان کتاب هدایت و پیامبر هدایتگری فرستاده شود . چنانکه به محض ظهور علانیم ورود بشر به یک فاز برتر عقلانی و هوشی و معرفتی ؛ این سلسله قطع گردید یعنی پس از قرآن کریم ؛ **کتابی** و پس از حضرت فخر موجودات محمد مصطفی صل الله علیه و سلم **پیامبری** نیامد .

این دیگر ما نیستیم که مخاطبان و طرز و کیفیت خطاب قرآنی و حدود و ثغور و زبان آن را تعیین و تثبیت بداریم ؛ خود قرآن کریم نه تنها به طور همه جانبه نمایانگر و مبین این خطاب است بلکه بارها و بارها بر چگونگی و چرایی آن تأکید روشن و روشنتری نیز می ورزد :

از سوره ۶ شریفه ۶ ابراهیم :

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴)

و ما هیچ پیامبری را **جز به زبان قومش** نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند . پس الله هر که را بخواهد بی راه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند ؛ و اوست ارجمند حکیم (۴)

\*\*\*

از سوره ۶ مبارکه ۶ فصلت :

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (٤٤)

و اگر [این کتاب را] قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم ؛ قطعاً می‌گفتند : چرا آیه های آن روشن بیان نشده ؛ کتابی غیر عربی و [مخاطب آن] عرب زبان !؟

**بگویند [کتاب] برای [عرب ها]ئی که ایمان آورده‌اند رهنمود و درمانی است و [عرب ها]ئی که ایمان نمی‌آورند در گوشه‌هایشان سنگینی است و قرآن [با وصف عربی بودن] برایشان نامفهوم است و [گویی] آنان را از جایی دور ندا می‌دهند (۴۴)**

طبعاً درینجا زبان اهمیت درجه اول پیدا میکند ؛ چنانکه رابطه‌ء الله تعالی با موجودات غیر بشری نمیتواند توسط یک زبان بشری برقرار باشد . حیوانات هم زبان ها و ابزار های افهام و تفهیم خود را دارند و لذا رابطه‌ء شان با خالق جل جلاله در چوکات همان زبان ها و ابزار های ارتباطی ویژهء سامان میگردد .

برعکس پیام های او تعالی برای بشر ؛ جز در زبان ویژه همان کتلهء ویژهء بشری در همان زمان و مکان معین نبوده است و مخصوصاً چنانکه گفتیم رب العزت توسط زبان جانوران با بشر سخن نگفته و از بشر هم دعا و نیایش و رابطه با ذات خویش را در زبان جانوران و حتی زبان های بیگانه و تحمیلی غیر قابل فهم بشری ای دیگر نمی طلبد .

این حقیقت ؛ در خانواده و میان والدین و فرزندان قابل تجربه و آزمایش سهل و جالب میباشد .

مثلاً پدر و مادری ؛ کودک ۲-۳ ساله دارند که تازه سر زبان آمده است . اما هنوز غذا را مثلاً « پاپ په » می گوید و فعل خوردن را « مأم مم » و این جا و آنجا را « جا جا » .

لذا پدر و مادر؛ در عین اینکه تلاش میکنند زبان کودک را درست ساخته برونند اما تا مدت ها ناگزیر اند که به **زبان کودک** با کودک سخن بگویند و افهام و تفهیم بدارند.

درین راستا؛ لطیفهء بسیار جذاب و زیبایی ساخته شده و میان مردم دهان به دهان می گردد که عبارت است از:

شخص سالخوردهء اجل رسیده؛ حینی که حضرت عزرائیل برای «قبض» روحش می آید؛ از چنگ وی فرار میکند و خود را میان کودکانی مخفی میسازد که در حال غذا خوردن استند.  
قابض الارواح علیه السلام بر او ندا داده می پرسد که اینجا چه میکنی؟

شخص به زبان اطفال پاسخ میدهد که: «پاپ په مأمم!»

حضرت عزرائیل در همان لحن و زبان می گوید:

«پاپ په» ات را «مأم مم» کن که می رویم «ججا»!!

حقیقت در همه خانواده ها میان کودکان و اولیاء چنین است و در همچو موارد بزرگان ناگزیر اند که خود را از نظر زبان و لهجه به **سطح کودکان تنزل دهند** و الا کودکان مطالب آنان را نمی فهمند و لذا مقاصد شان برآورده نشده باقی مانده حتی روابط ایشان با کودکان قطع میگردد.

اما کودکان نه **مجبور** اند و نه **قادر** که خود را از نظر زبان و بسا چیزهای دیگر به **سطح بزرگان بالا ببرند** و مسؤل و زمینه ساز افهام و تفهیم و نهایتاً تعلیم و تربیت بزرگان شوند!

لذا چنین توقع و چشمداشت منتها درجه **ابلهانه** میباشد!

با اندک تعمیم نتیجهء این تجارب میتوان دریافت که چرا زبان و لهجه و طرز خطاب قرآن کریم همسطح زبان و لهجه و درجهء برداشت قبایل کوچی و شبان

پیشه و بیابانگرد ۱۵۰۰ پیش عرب است نه همسطح زبان و ادبیات انکشاف یافته و ادبی معاصر عربی یا غیر عربی .

جمعی غیر مؤمن بر قرآن معمولاً چنین پرسش ها مطرح میکنند که چرا این کتاب مقدس از نظر ادبی و نوشتاری اینهمه بسیط و ساده بوده و مطالب عوامانه در آن نه اینکه بسیار است بلکه بسیار هم تکرار میگردد . توقع خوابیده در عقب این پرسش ها آنست که هرگاه قرآن کتاب الله تعالی باشد ؛ باید آیات آن نه فقط سبک و بافت ادبی و اکادمیک بلکه ممیزات فوق بشری داشته باشد !؟

و نیز کتله بزرگ مؤمنان کم دانش و نادان و متعصب و متشدد ؛ دعوی جلبی های مغرضانه و ابلهانه دارند که گویا زبان و بیان و مفاهیم قرآن مبین به واقع هم **فوق بشر** بوده حتی عالیترین سطح دانش های کیهانی و بیولوژی مولیکولی ؛ بیوتکنولوژی ، فیزیک نور ، فیزیک اتمی ، مکانیک کوانتومی... همه و همه درین کلام مقدس وجود دارد !!

توجه فرمائید این خود قرآن مجید است که به چنین جاهلان و مغرضان و ابلهان با رسایی و قاطعیت کامل پاسخ میدهد :

از سوره مبارکه الشعرا :

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵) وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأُولَى (۱۹۶) أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷) أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷) وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹) كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۲۰۰)

و راستی که این [قرآن] وحی رب عالمیان است (۱۹۲) روح الامین آن را بر دلت نازل کرد (۱۹۳) تا از [جمله] هشداردهندگان باشی (۱۹۴) به زبان عربی روشن (۱۹۵) و [وصف] آن در کتابهای پیشینیان

آمده است (۱۹۶) آیا برای آنان این خود دلیلی واضح نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند (۱۹۷) و اگر آن را بر برخی از غیر عرب زبانان نازل می کردیم (۱۹۸) و [به عرب ها] خوانده میشد؛ به آن ایمان نمی آوردند (۱۹۹) این گونه در دل‌های گناه پیشه گان [بِهانه گیر] راه می بریم (۲۰۰)

\*\*\*

### از سوره مبارکه القمر:

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۱۷)  
و قطعاً قرآن را برای آموزش آسان کرده ایم پس آیا آموزنده‌ای هست (۱۷)

این آیت در شماره های ۲۲، ۳۲ و ۴۰ سوره القمر نیز به تأکید؛ تکرار میگردد.  
بازهم از سوره کریمه فصلت:

كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳)

کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده؛ قرآنی است به زبان عربی برای قومی که [این زبان را] می دانند (۳)

\*\*\*

### از سوره شریفه الشوری:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۷) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۸)

و بدین گونه قرآن عربی به سوی تو وحی کردیم تا أم القری [مردم مکه] و [عربی] را که پیرامون آند ؛ هشدار دهی و از روز گردآمدن [خلق] که تردیدی در آن نیست ؛ بهرسانی [آنگاه که] گروهی در بهشتند و گروهی در آتش (۷) و اگر الله می خواست قطعاً آنان را امتی یگانه می گردانید ؛ لیکن چون اراده کند [کسانی را] به رحمت خویش در می آورد و ستمگران نه یاری دارند و نه یآوری (۸)

این آیات الله رب العالمین حقیقتاً هم چنان صریح و روشن و شفاف است که به معجزه می ماند و به کوچکترین تفسیر و تأویل ضرورت ندارد . اما در فراسوی آیات کریمه ؛ دو مسأله قابل پرسش است :

اول اینکه حدود و ثغور زبان تا کجاست ؟

دوم اینکه آیا قرآن کریم برای مردم غیر عرب زبان هم هست یا خیر ؟

در مورد پرسش اول ؛ خوشبختانه باید گفت که امروز زبانشناسی به علم مجرب و متکی بر اسناد و اثباتیه های جهانی و تاریخی و باستانشناسی مبدل گردیده است و بر اساس این علم ؛ این یا آن زبان بشری فقط شماری از کلمات و واژه ها و ادا های متفاوت از زبان دیگر نیست بلکه شامل بار ها یا محموله های فرهنگی و تاریخی و روانی بیشمار مختص به خویش میگردد . در این میان امثال و حکم و روایات و پیشداوری ها و سابقه های ذهنی و روانی اهالی یک زبان حتی قوت فراتر از معنا های لغوی کلمات معین دارد .

مثلاً معنای لغوی « أم القری » در زبان پارسی « مادر دهکده ها » است . در زبان عربی نیز اساساً همین معنا را دارد ؛ ولی در جریان زنده گانی اساطیری و تاریخی اقوام و قبایل عرب ؛ این ترکیب معنای مجازی و اشاره ای بی نیرومند تر از معنای تحت اللفظی خود پیدا کرده است .

چون دهکدهء مکه به دلیل وجود « بیت العتیق » یا خانهء کعبه در آن حیثیت و اهمیت و حرمت و شرافت غیر قابل مقایسه با دیگر دهات عربی یافته است

و از فیض آن در ابتدا دهات دیگر و سپس شهر های دیگر ایجاد شده رفته اند ؛ لذا «  
**أم القرى**» نام رسایی برای مکه مکرمه شده است .

به همین دلیل در آیه کریمه «**وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَتُنذِرَ أُمَّ  
الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَأَرْبَبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي  
السَّعِيرِ**» هدف از «أم القرى» فقط و فقط و فقط مکه مکرمه می باشد و بس .

بدینگونه به وضوح کامل در می یابیم که قرآن مجید اختصاص به باشندگان  
سرزمین مکه و «**حولها**» یعنی پیرامون آن دارد . حدود این «**حوالی**» را نیز -  
به درجه اول - پهنای زبان عربی **در زمان نزول قرآن کریم** معین میدارد . چرا  
که قرآن مجید «**کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده ؛ قرآنی  
است به زبان عربی برای قومی که [این زبان را] می دانند**»

قرآن مجید کتابی است که ذات فرستنده آن می فرماید : «**اگر آن را بر  
برخی از غیر عرب زبانان نازل می کردیم ؛ و [به عرب ها] خوانده  
میشد ؛ به آن ایمان نمی آوردند .**»

قرآن مجید کتابی است که بازهم الله تعالی جل علی شانه تأکید میفرماید که «  
اگر [این کتاب را] قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم ؛ قطعاً می گفتند :  
چرا آیه های آن روشن بیان نشده ؛ کتابی غیر عربی و [مخاطب آن]  
عرب زبان ؟!»

معنای دیگر آیات شریفه فوق این است که قرآن شریف ؛ اگر غیر عربی می  
بود ؛ صرفاً ترجمه تحت اللفظی یا اصولاً ترجمه (ع آن زمانی) نمی توانست  
آنها چنان روشنی و صراحت ببخشد که در حال نزول آن به اصل زبان عربی همان  
روشنی و صراحت را دارد . دلیل موضوع را از نظر دانش زبان شناسی گفته آمدیم  
که حسب آن در صورت غیر عربی بودن ؛ هر نوع برگردان آنزمانی ی قرآن احیاناً  
غیر عربی ؛ به عربی نمی توانست حامل صد فیصد بارها و محموله ها و مفاهیم و  
افاده های اساطیری و تاریخی و فرهنگی گویش های اقوام و قبایل عرب باشد ؛ لهذا



ممکن نبود که برای آنان حایز اثرمندی و برش **قرآن اساساً عربی** گردد . حتی امروز هم برگردان کتب سطح عالی و یا ادبیات داستانی و شاعرانهء پارسی ؛ پشتو ؛ اردو ؛ انگلیسی ، فرانسوی و غیره به زبان عربی کار شاقی است ، توانایی و اخاطهء کامل بر تمامی تاریخ و فرهنگ دیرینسال اهالی ی این زبان ها و عرب ها را می طلبد !

به همین دلیل نیز هست که کتب مقدس تورات و زبور و انجیل با قرآن کریم تفاوت های ژرف دارند . آن کتاب ها در کلمه کلمه و سطر سطر خود بار ها و محموله ها و مفاهیم اسطوره ای و تاریخی و فرهنگی و اخلاقی و سیاسی و غیره اقوام غیر عرب سامی بخصوص یهودیان را باز تاب میدهند و از همین لحاظ حتی در دقیق ترین ترجمه ها بازهم راز آلود و ابهام آمیز و بعضاً بی معنی جلوه میکنند .

و اما در مورد پرسش دوم ؛ باید گفت که اصولاً تمامی ارزش ها و معنویات اساطیری و غیر اساطیری بشر ؛ به کلیهء افراد بشر در همه زمان ها و مکان ها متعلق است . ولی تفاوت های جدی میان کتب و آثار معنوی و تاریخی قبایل و اقوام و ملت ها و نژاد های گذشته و امروز جهان - هم به استقامت افقی و هم به استقامت عمودی - وجود دارد و نمی تواند وجود نداشته باشد . چرا که قبایل و اقوام و ملت ها دارای سرگذشت ها و تجارب مختلف اند و لهذا احساسات و سنن و اخلاقیات و ارزش ها و باور های متفاوتی را اندوخته اند و می اندوزند .

بدینجهت بهره گیری اقوام و ملت های مختلف از ثروت ها و مواریت معنوی همدیگر بانیست **داوطلبانه** و **آگاهانه** و **مشتاقانه** و **عادلانه** باشد . هرگونه اعمال فشار و جبر و زور و قوهء قهریه ؛ ظالمانه و مردود و محکوم است !

اینکه **قرآن مجید و دین اسلام** تا چه اندازه موافق این اصول بنیادی در بیرون از « **أم القری و حولها** » یعنی در فراسوی جغرافیای زبان عربی گسترش یافته است ؛ **خوشبختانه** - بر خلاف ادیان پیشین - **تاریخ مستند و روشنی دارد** که با تحقیقات واقعینانه و علمی و همه جانبه در

آنها میتوان بر کلیه حقایق امر و قوف یافت و مؤمنان و غیر مؤمنان همه را به یکسان در روشنایی قرار داد. ولی متأسفانه این کار در حیطه مباحث تألیف و تحقیق حاضر نیست.

لذا به جهت ثبوت هرچه مؤکد تر اینکه قرآن مجید کتابی مبتنی بر **عقل روزمره** مخاطبانش در زمان و مکان معین بوده؛ هست و میباشد؛ تعدادی از آیات الهی در مورد **هستی** و **آفرینش** را طرف دقت قرار میدهیم و اما پیشاپیش باید به یاد داشته باشیم که گذشته گان اعراب و غیر اعراب همه این خطاب هارا از طریق پیامبران دریافت کرده اند و همه چیز بر **ایمان** اتکا دارد نه بر صغرا و کبرای منطقی و فلسفی و تحقیق و تجربه و آزمون و خطا و غیره.

**ایمان آورده گان** یا مؤمنان نزد فرستنده قرآن مجید چنین حیثیت دارند و

نه بیشتر و نه هم کمتر:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱-التوبه)

در حقیقت الله از مؤمنان جان و مالشان را به **[بهای]** اینکه بهشت برای آنان باشد خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند. [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده او [الله] است و چه کسی [بهتر] از الله به عهد خویش وفادارتر است. پس به این **معامله** ای که با او کرده اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است (۱۱۱-التوبه)

این خود قرآن عظیم الشان و وحی نازل شده از لوح محفوظ کبریایی است که **مؤمنان** را تعریف و تبیین میکند. یعنی مؤمنان همانهایی اند که در بدل تخصیص بهشت به ایشان؛ خویشان را به الله تعالی جل جلاله فروخته اند؛ معامله ایست شادمانی آور؛ چرا که هیچ طرف معامله دیگر مانند الله صدیق و

وثیق ؛ بر تعهد خویشتن وفادار نیست و وفادار بوده نمیتواند ؛ لهذا این عظیمترین پیروزی ممکن است !

این استحکام کلام ربانی با ارشاد دیگری هم تقویت میشود که :  
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ  
بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ (۱۲۸ - التوبه)

قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید ؛ به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است (۱۲۸ - التوبه)

در نتیجه مزید بر الطاف الله تعالی و ایمان بر آن ؛ پیامبر الله یعنی **مستحکم کننده آن عهد و معامله شما با ذات کبریایی** هم از خودتان - و نه از بیگانه اعم از بشر و غیر بشر - برگزیده و فرستاده شده که تحمل رنج ( فریب خورده گی و گمراه شدن ) شمارا ندارد و برعکس نسبت به هدایت درست تان حریص و نسبت به کویف حال و آینده تان سخت دلسوز و رؤف میباشد .

ولی با اینهم چون بشر **موجود مختار** [در دایره مشیت ربانی] است و الله تعالی هرگز این اختیار ازلی را که بر بشر عنایت کرده **تحدید** و **تصرف** نمیکند ؛ لهذا مسایل همه و همه یکسره به همین گونه سامان نمی گیرد و تفاوت ها و استثناءات کم نه که فراوان هم هست :

أَكَا نَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ ( ۲ ) إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ( ۳ - يونس )

آیا برای مردم شگفت آور است که به مردی از خودشان وحی کردیم که مردم را هشدار ده و به کسانی که ایمان آورده اند مژده بخش که برای آنان نزد پروردگارشان سابقهء نیک است ؛ کافران گفتند : این [مرد] قطعاً جادوگری آشکار است (۲) رب شما الله است

که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید ؛ سپس بر عرش استیلا یافت ؛ کار [آفرینش] را تدبیر می کند شفاعتگری جز پس از اذن او نیست ؛ این است الله رب شما ؛ پس او را پرستید . آیا به تذکر نمی فهمید (۳ - یونس)

آری ؛ همه گان یکسان نیستند . عده ای قُرس و محکم ایمان می آورند و بر ایمان خود پای می افشارند و اما عدهء دیگر حتی از این حقیقت که پیامبر الهی از جمع خودشان بر انگیخته شده حیرت زده اند و غیر مؤمنان یا کافران پیامبر الهی را آشکارا فردی جادوگر می پندارند .

در واقع اصلاً با نظر داشت اصل **اختیار** در آدمی است که بر او پیامبر فرستاده میشود و اوامر و نواهی و هدایت و روشنگری ضرورت می افتد . ولی چنانکه بر کودکان تنها **بکن** و **نکن** و **امید** و **بیم** و **تشویق** و **تخویف** مؤثریت دارد و استدلال و احتجاج انتزاعی ؛ بیهوده بوده فقط حدوداً **حکایت** و **تمثیل** و **تجسم** میتواند به القاءات در آنان کمک نماید ؛ کار هدایت و سامان بخشی خُلقیات و اخلاقیات بشر اولیه و بشر دوران **شبان - رمه ای** - که از نظر عینی و تکاملی مانند کودکان اند - امر چنان پیچیده و خطیر میباشد که صرف از عهدهء الله تعالی و پیامبران اولوالعزم او میتواند - آنهم به دشواری - به در آید .

دشواری هدایت مردمان اولیه فقط منحصر به تعادل بخشیدن خوی و خصلت و اخلاق و اطوار آنان نیست بلکه سامان بخشیدن گسترهء اندیشه و جهانبینی آنان به مراتب سخت تر میباشد ؛ چرا که حد رشد عقلی و دماغی ایشان بدانجا نرسیده که جریانات **ماهوی** هستی و پدیده های آنرا دریابند و به پیچیده گی ها و غوامض اجزا و روابط آنها با کُل جهان راه ببرند .

درین حال حتی اگر مقدار اندکی از حقیقت و « علم غیب » بر آنان تابانیده شود ؛ دیده گان ناتوان شان کور میگردد ؛ از هوش می روند و چه بسا نابود میگردند . ولی در عین حال نزد آنان طبعاً پرسش هاست که هستی و حیات و بشر چه سان

آفریده شده ؛ عاقبت آن چه میشود و هدف و غایت زنده گی و زنده بودن پر مشقت و پر از مصایب و آلام و آفات و مظلومیت ها چه هست ؟؟؟

اینجاست که به ویژه در یکی دوهزار سال آنسوتر جز اهل وحی و الهام و اشراق نمیتوانند پاسخی عام پذیر و شبان پسند ارائه کنند و بافت این پاسخ ها نیز جز مطلقاً اساطیری و خیال انگیز و اغما آور بوده نمیتواند .

همان است که نظام این پاسخ ها (و تبعات و حواشی آنها) چنان بافت می یابد که مانع **پروسی** و **چون** و **چرا** باشد و لذا زمینه ها و اسباب تعیین کننده آنها نه کُنه نا دست یافتنی حقایق - و نه « علم » و به ویژه « علم غیب آفریدگار » - بلکه امکانات و واقعیت های « عقل روزمره مردم » و عنعنات و باور ها و توهمات و توقعات ذهنی و روانی و مشتتهای غریزی آنهاست ؛ و جز اینهم بوده نمیتواند .

درست از این نظرگاه است که به حکمت و تدبیر و معنی و مراد چنین آیات

کریمه میتوان پی برد :

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ إِنَّكُمْ لِلَّهِ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ أَقْلًا تَذَكَّرُونَ (۳ - یونس)

رب شما الله است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید ؛ سپس بر عرش استیلا یافت ؛ کار [آفرینش] را تدبیر می کند . شفاعتگری جز پس از اذن او نیست ؛ این است الله رب شما ؛ پس او را بپرستید . آیا به تذکر نمی فهمید (۳ - یونس)

جداً لازم است به خاطر سپرد که این آیت الهی منحصر به قرآن مجید نیست . چند هزار سال پیش رب العزت در کتاب بزرگ دیگر خویش ( تورات ) نیز به عین ترتیب ارشاد فرموده بودند ؛ با این تفاوت که منطبق بر عقل روزمره و زبان و سنن و عنعنات و روایات مردمان آنزمان ؛ رب العالمین اسم ذات مبارک خویش را یهوه ؛ یهوه صباوت و ئیل جلت عظمته ابلاغ داشته بودند .

بر خلاف تفاسیر مشتی جهال معروف به علما؛ آفرینش عالم در شش یوم همانا به معنای شش روز ۲۴ ساعته حوالی خط استوا و اساساً جغرافیای اطراف مدیترانه و دریای سرخ است؛ نه **شش هنگام** و **شش دوران** و لاطایلات دیگر.

روشنترین ثبوت این حقیقت را « ده فرمان » یعنی مغز و اس و اساس تورات به دست میدهد. چنانکه یکی از فرامین دهگانه الهی که در الواح حضرت موسی علیه السلام منقوش گردانیده شده بوده است؛ این می باشد که روز شنبه؛ **روز سبت**؛ روز مبارک، روز تعطیل و روز آرامش و عبادت است و کار کردن درین روز حرمت و کراهت و ممنوعیت دارد؛ چرا که آفریدگار عالم پس از شش روز آفرینش شاق و شگرف جهان و حیات و بشر؛ درین هفتمین روز آسایش اختیار نموده و از هرچه دغدغه و وسوسه بوده کناره گزیده و استراحت فرموده است. **روز سبت**؛ روز جشن خلقت هستی و حیات و بشر است و روزیست که رب العالمین کمال و جمال و جبروت کبریایی خویش را گرامی داشته است!

بنا بر این شش روز آفرینش عالم و آدم یکجا با روز مقدس و مجلل « سبت - شنبه » عبارت میشود از همان « هفته » در تقویم عبرانی و عربی و عجمی.

در عصر ما غالباً به هر دلیلی پرسش میشود که چطور ممکن است عالمی بدین بزرگی و پهناوری در شش روز ساخته شده باشد. این پرسش از آنجا ناشی میشود که بشر؛ الله را نیز مانند خود و در حد خود تصور مینماید؛ در حالیکه الله علی العظیم آفرینش هستی را چنانکه چینایی ها و برخی امم اهل تشکیک و تردید افاده میدارند؛ توسط چکش و بیل و کلند... نه بلکه توسط امر آفریدگاری « **کُنْ فیکُنْ** » « خلق فرموده است. یعنی الله تعالی فقط ماهیت و شمایل هرشی را مد نظر گرفته فرموده اند؛ « **کُنْ** » یعنی موجود شو و لذا « **فیکُنْ** » یعنی موجود شده و فقط همین جریان شش روز مکمل به طول انجامیده است!

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ( ۵ - يونس )

اوست که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد و برای آن منزلهایی معین ساخت تا شمارهء سالها و حساب را بدانید ؛ الله اینها را جز به حق نیافریده است ؛ [الله] آیات خود را برای قومی که [زبان قرآن را] **می دانند** به روشنی بیان می کند (۵)

اینجا « می دانند » به معنای « دانش تجربی و تحقیقی دارند » نیست ؛ بلکه هدف چنانکه در آیات متعدد دیگر دیدیم ؛ **توانایی دانستن زبانی** است که آیات الهی در آن نازل شده است .

لذا در تمام این آیات « علم » و « علم غیب » مطرح نیست و مطرح بوده نمیتواند ؛ چونکه تمام سعی و تأکید بر این است که بر مسایل غامض و **غیر قابل دسترس ذهن بشر** آزمون ؛ پاسخ های آرامبخش و ایمان ساز داده شود . درین مرحلهء خامی و نارسایی ذهنی و روانی ؛ **تعقل و تفکر سازنده** میسر نیست ؛ لذا در غیاب پاسخ های تسکین دهنده ؛ وسواس و هراس و تبعات آن ها **بشر تاریخاً** **کودک** را تباه میکند .

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۳۶- یونس) وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۷) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸)

و بیشتر [از گروه های مردم] جز از **گمان** پیروی نمی کنند [ولی] **گمان** به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی نیاز نمی گرداند ؛ آری الله به آنچه می کند داناست (۳۶) و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر الله [و] به دروغ ساخته شده باشد ؛ بلکه تصدیق [کننده] آنچه پیش از آن است می باشد و توضیحی از آن کتاب است که در آن تردیدی نیست [و] از رب جهانیان است (۳۷) [ بر کسانی که ] می گویند آن دروغین است ؛ بگو اگر چنین باشد ؛ سوره ای مانندش بیاورید و [برای

## کمک درین کار [ هر کسی را جز الله می توانید فرا بخوانید (۳۸) - یونس ]

آیه شریفه بالا مصداق دیگری بر گفته های پیشتر میباشد ؛ درینجا « گمان » نیز عبارت از تشوشات خلل آور بر ایمان و ایقان است که ثمرش همان تشدید ترس و نگرانی و اضطراب و بیماری و بیکاره گی است . لذا فرموده « **گمان به هیچ وجه آدمی را از حقیقت بی نیاز نمیگرداند** » ؛ معنای کلامی و ایمانی دارد و نه فراتر از آن . این جا **حقیقت** ؛ همانا حقیقت ایمانی است و نه حقیقت بر آمده از جستجو و تجربه و تحقیق و کشف از دیدگاه علوم ساینسی .

درین آیه مبارکه اتفاقاً دعوتی برای **آزمایش و امتحان و تجربه** وجود دارد و آن اینکه اگر در حقیقت و درستی قرآن و آیات الله تعالی تردید دارید پس « **سوره ای مانندش بیاورید و [برای کمک درین کار] هر کسی را جز الله می توانید فرا بخوانید** »

ولی این چلنج برای آزمایش و تجربه را هم همان حدود « عقل روزمره » بشر زمان تعیین میکند نه حدود قدرت های بیکران الله تعالی و یا آزمایشات و تجاربی از قماش اعصار پسین و زمان ما .

نه تنها در زمانیکه تازه بشر سر زبان آمده و نظر به دلایل خاصی زبان عربی از ممتاز ترین زبانهای بشری شده است ؛ بلکه در همه اعصار پسین و عصر کنونی بافت کلامی سخنوران و شاعران و واعظان تکرار ناپذیر مانده است ؛ جهان بشری نه دو **حافظ** توانسته به هستی آورد ؛ نه دو **مولانا** ؛ نه دو **شکسپیر** و نه دو **ویکتور هوگو** ، نه دو **بلیتیس** و نه دو **فروغ فرخزاد**...

وانگهی مگر ممکن است ؛ سوره ها و آیات کلام الهی توسط شخص عامی یا هم شاعر و سخنور بشری در مشابهت کامل موضوعی و مضمونی و ویراستاری و غیره تکراراً ساخته شود ؟!



اما این بینش و استنتاج علمی و تاریخی در دوران نزول قرآن مجید نه وجود داشته است و نه میتوانسته است وجود داشته باشد. لذا به خصوص در غیاب این بینش و دانش؛ چلنج فوق الذکر؛ فیصله کن ترین و قانع کننده ترین چلنج بوده است!

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ  
يَسْمَعُونَ (۶۷ - یونس)

اوست کسی که برای شما شب را قرار داد تا در آن بپارامید و روز را روشن [گردانید]؛ بی گمان در این [امر] برای مردمی که شنوا اند آیات ما موجود است (۶۷ - یونس)

به وضوح هرچه تمامتر ملاحظه میشود که اگر معیار و مقصد و ضرورت «عقل روز مره» مردمان زمان نبود؛ بدون کوچکترین شک و شبهه الله تعالی میتوانست اوصاف و تعریف های عالیت و عمیقتری از روز و شب درینجا برشمارد و حتی از محلاتی در کره زمین که دارای شش ماه شب و شش ماه روز میباشند؛ و از اینکه در شب شش ماهه نمیتوان فقط **آرامید**؛ تفصیلاتی ارائه فرماید.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى  
يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۹۹) وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ  
عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۰ - یونس)

و اگر رب تو میخواست قطعاً هر قدر نفوس که در زمین است همه یکسر ایمان می آوردند؛ پس [برخلاف] آیا تو مردم را **ناگزیر** می کنی که ایمان بیاورند (۹۹) هیچ کس را نرسد که جز به اذن الله ایمان بیاورد و [الله] بر کسانی که **نمی اندیشند** رجس را نصیب کرده است. (۱۰۰ - یونس)

اینجا عیان میگردد که عقل روزمره مردمان زمان در چه حد و سطحی است که حتی پیامبر الهی مورد خطاب و عتاب قرار میگیرد که «آیا تو مردم را **ناگزیر** و **مجبور** می کنی که ایمان بیاورند؟»

چرا که **اجبار** منافی **اختیار** آدمی است ؛ آنچه که رب العالمین ؛ خود به ارادهء بالغهء خویش در خلقت بشر نهاده است .

اگر ایمان آوردن مردمان ؛ هدف و مقصد و مراد ذات ربانی بود که مسأله را از همان هنگام خلقت یکطرفه کرده بود و حاجتی به کتب و پیامبران نمی ماند . لهذا همه کتاب های مقدس و کلیه پیامبران الهی برای آنست که مردمان زمان **قانع** شوند تا **ایمان** بیاورند و تازه این **ایمان** هم برای بقا و تکامل خود شان است نه برای فراهم گشتن کدام عزت و لذتی برای رب العالمین .

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (٧- هود)

و اوست که آسمان ها و زمین را در **شش روز** آفرید و عرش او بر آب بود ؛ تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید و اگر بگویی شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد ؛ قطعاً کسانی که کافر شده اند خواهند گفت این [ادعا] جز سحری آشکار نیست (٧- هود)

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (٢) وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ النَّبَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (٣- الرعد)

**الله** [همان] است که آسمان ها را بدون ستون هایی که آنها را ببینید برافراشت ، آنگاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید ؛ هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می دهند ؛ [الله] در کار [آفرینش] تدبیر می کند و آیات [خود] را به روشنی بیان می نماید ؛ باشد که شما به لقای رب تان یقین حاصل کنید (٢) و اوست که زمین را گسترانید و در آن کوهها و رودها نهاد و از هر گونه میوه ای در آن جفت جفت قرار داد ؛ روز را به شب می پوشاند ؛ قطعاً

در این [امور] برای مردمی که تفکر می کنند آیاتی وجود دارد (۳) -  
الرعد

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ( ۱۲ ) وَيَسْبِغُ  
الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ  
وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ( ۱۳ - الرعد )

اوست ذاتی که برق [الماسک] را برای بیم و امید به شما می نماید  
و ابرهای گرانبار را پدیدار می کند (۱۲) رعد به حمد او و فرشتگان  
[جملگی] از بیمش تسبیح می گویند و صاعقه ها را فرو می فرستد و با آنها  
هر که را بخواهد مورد اصابت قرار می دهد ؛ در حالی که آنان در  
بارهء الله مجادله می کنند و او سخت کیفر است (۱۳ - الرعد)

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ( ۳۳ - الرعد )  
و خورشید و ماه را که پیوسته روانند برای شما رام گردانید و شب  
و روز را [نیز] مسخر شما ساخت ( ۳۳ - الرعد )

تمام این مراتب و احتجاجات فقط با عقل روزمره یعنی حدود و توانایی های  
عقلی مردمان زمان رابطه دارد و به همان مبنا مستدل میشود و بس .

و الا رام شدن خورشید و ماه و روز و شب بدین مفهوم که آنها تابع امر و  
قوماندهء بشر گردیده باشند و یا هم گردیده بتوانند ؛ خود خلاف قوانین طبیعت یعنی  
برضد جبر های الهی است ؛ بشر مؤمن و غیر مؤمن و پیامبر و ولی و نقیب و ساحر و  
آقا و سلطان و امپراتور و نابغه و نادره هیچکدام ابدأ قادر نبوده اند و قادر نیستند که  
به اندازهء یک میلیونم ثانیه هم در سیر و حرکت هریک از آحاد نظام شمسی ( )  
سیستم فلکی خورشیدی و منجمله شب و روز در مناطق معین زمین و سیارات دیگر  
( دخل و تصرفی به عمل آورند .

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا  
تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ( ۳۵ - الرعد )

وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده [این است که] از  
زیر [درختان] آن نهرها روان است ؛ میوه و سایه اش پایدار است . این

## است فرجام کسانی که پرهیزگاری کرده‌اند و فرجام کافران آتش [دوزخ] است (۳۵ - الرعد)

اینجا در حیظه « عقل روزمره » ملاحظات جغرافیایی و اقلیمی بر جسته گی عیانی دارد .

در صحراهای غالباً خشک و سوزان جزیره العرب ؛ تصویر بوستانی که از زیر درختان آن نهرها روان است ؛ عالترین گیرایی و شگفت انگیزی را داراست ؛ چنانکه در این آیه مبارکه و ده ها آیه دیگر قرآن کریم بر این منظره تأکید خستگی ناپذیر میشود . **جنات عدن تجری من تحتها الأنهار** ؛ درست نقطهء کاملاً مقابل صحراهای شنزار و خشک و سوزان است و لذا وصف جهت متضاد جنت ؛ یعنی دوزخ اغلب به مثابه جایگاه همیشه آتشناک و پر شرار ؛ صورت می بندد و رویهمرفته در قرآن مجید نزدیک به ۱۹۰ مرتبه از آتش همراه با بیم و وحشت و مرارت آن سخن میرود و تقریباً به همین اندازه از **جنات عدن تجری من تحتها الأنهار** و معادل های آن .

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (۳۸ - الرعد)

و قطعاً پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندان را قرار دادیم و هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن الله معجزه‌ای بیاورد ؛ برای هر برهه ای کتابی است (۳۸ - الرعد)

به طور یک قاعده ؛ زمان پیامبران ( از آدم تا خاتم ) در شرق میانه ؛ دوران معجزه و معجزه طلبی است .

هنوز سطح عقل و تفکر بشر این خطه با تجربه و آزمایش و حتی با منطق ( قیاس و استقراء و استدلال و استنتاج ... ) فاصلهء عظیمی دارد .

چون عموماً در ژنوم بشر ژن ایمان موجود است و رابطهء سخت بسیط و کم توان بشر با محیط پیرامونش و آفات و بلیات و ناملایمات آن نیز او را به جهت

**ایمان** یعنی یافتن اتکای روانی و تکیه و توسل به آن هل داده می رود ؛ لذا توجه و تکیه بر صاحب و مالک و آفریننده و پناه دهنده و مدد رسان تقریباً برای همه گان امر مسلمی است ؛ ولی طرف قبول قرار گرفتن **پیامبر** همیشه - چه در شرق میانه و چه بیرون از آن - با معضلات و دشواری های گوناگون مواجه می باشد .

چون قوای کلام و افهام و تفهیم بشر صحرا های شرق میانه نیز سیر بسیار کند تکاملی دارد ؛ لذا کلام و نیروی سحر سخن هم تا حدود ناچیزی مؤثر می افتد ؛ البته داد و دهش مادی و داشتن قدرت حاکمه برای مجاب کردن توده ها مؤثر ترین ابزار هاست که اکثراً در آغاز ؛ پیامبران ؛ نه اینکه از آنها برخوردار نیستند بلکه این ابزار ها بر ضد شان نیز به کار می رود .

لذا از **مدعیان پیامبری** پیوسته **معجزه** خواسته می شود . البته معجزات در آن زمانه ها - به تناسب اعصار پسین - یا مهارت های جادویی بسیط اند و یا بیشتر بر شایعات و افسانه ها و تصادفات بنا دارند و **پذیرش عوام** از آنها دلیل ثبوت پیامبران و دعوت هایشان است ؛ اما رفته رفته سطح شعور بشری ارتقا می یابد و سختگیری آنها در پذیرش موارد معجزه ای بیشتر و بیشتر می شود .

رویه مرفته حضرت محمد مصطفی پیامبر خاتم از این نظر در وضع بسیار حساسی قرار دارد . ایشان که می شود گفت : تنها پیامبر « **دوران تاریخی** » اند ؛ اتکا بر معجزات ندارند . در نصوص قرآن کریم ؛ تنها خود این کتاب مقدس معجزه حضرت خاتم الانبیاء وانمود گردیده است ؛ ولی بیشتر تأکید بر چنین احکام است که « **هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن الله معجزه ای بیاورد** »

دوام این آیه مبارکه یعنی « **برای هر برهه ای کتابی است** » اهمیت بیشتری دارد . با اینکه تمام مترجمان « **لِكُلِّ أَجَلٍ** » را ( **برای هر برهه یا بخش زمان** ) ترجمه نمیکنند ، معهذا احدی نمیتواند منکر آن شود که تأکید حضرت الله تعالی بیش از همه چیز و منجمله بیش از معجزه ؛ بر **کتاب** و آنهم ترجیحاً بر **قرآن**

**مجید** است . چنانکه صرف نظر از ده ها مورد دیگر ؛ آیهء شریفه ایکه به دنبال همین آیت آمده است ؛ کوچکترین محل تردید بر این حقیقت باقی نمی گذارد :

يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ( ۳۹ - الرعد )

نابود میسازد الله هر چه را خواهد و ثابت میکند [هر چه را خواهد ]:

[ نزد اوست أم الكتاب ( یعنی کتاب لوح الحفوظ - ۳۹ - الرعد )

و قرآن مجید معتبر ترین نمای آیات الهی است که در لوح المحفوظ کبریایی وجود دارد .

وضع حساس حضرت پیامبر خاتم سید الانبیاء والمرسلین (صلی الله علیه وسلم) منجمله در این آیات سورهء مبارکهء « الحجر » با صراحت و روشنی بیشتر منعکس گردیده است :

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ( ۶ ) لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ  
 إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ( ۷ ) مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ  
 ( ۸ ) إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ ( ۹ ) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعْبِ  
 الْأَوَّلِينَ ( ۱۰ ) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ( ۱۱ ) كَذَلِكَ  
 نَسَلُّكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ( ۱۲ ) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ( ۱۳ )  
 وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ( ۱۴ ) لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ  
 أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ ( ۱۵ ) وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا  
 لِلنَّاظِرِينَ ( ۱۶ ) وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ( ۱۷ ) )) إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ  
 فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ ( ۱۸ ) وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا  
 مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ( ۱۹ - الحجر )

و گفتند ای کسی که قرآن برایت نازل شده است به یقین تو دیوانه ای ( ۶ ) اگر راست می گویی چرا فرشته ها را پیش ما نمی آوری ( ۷ ) [ ما الله ] فرشتگان را جز به حق فرو نمی فرستیم و در آن هنگام [ گستاخان ] دیگر مهلتی نیابند ( ۸ ) بی تردید ما این قرآن را به [ پیامبر ] نازل کرده ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود ( ۹ ) و به یقین پیش از تو [ نیز ] در گروه های پیشینان [ پیامبرانی ] فرستادیم ( ۱۰ ) و هیچ پیامبری برایشان نیامد جز آنکه او را به مسخره می گرفتند ( ۱۱ ) همانگونه آن

[استهزا] را در دل بزهکاران [کفار مکه] راه می‌دهیم (۱۲) [که] به [قرآن] ایمان نمی‌آورند و بر راه [و رسم] پیشینان مداومت می‌ورزند (۱۳) و اگر دری از آسمان بر آنان می‌گشودیم که همواره از آن بالا می‌رفتند (۱۴) قطعاً می‌گفتند در حقیقت ما چشم‌بندی شده‌ایم حتی ما مردمی هستیم که جادو گشته‌ایم (۱۵) و به یقین ما [الله] در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم (۱۶) و آن را از هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم (۱۷) مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می‌کند (۱۸) و زمین را گسترانیدیم و در آن کوه‌های استوار افکندیم و از هر چیز سنجیده‌ای در آن رویانیدیم (۱۹ - الحجر)

بدینگونه در واقع قرآن مجید در قبال معجزه خواهی مردمان جداً مقاومت می‌نماید تا جائیکه می‌فرماید:

حتی اگر من حیث معجزه؛ **دری هم در آسمان می‌گشودیم که آنان از آن بالا می‌رفتند** باز هم این اعجاز عظیم ایمان شان را بر نمی‌انگیخت بلکه می‌گفتند که این **چشم‌بندی** است و حتی ما به **جادو** گرفتار آمده‌ایم. تصاویری که در پنج آیه بعدی می‌آید؛ نه مبین علم غیب الهی بلکه احتجاجاتی بر اساس عقل روزمره مردم زمان است؛ مردمانی که جز با همین تصاویر و روایات مجاب نمی‌شوند و قوت ذهنی‌ای بالاتر در ایشان ممکن نبوده است سراغ گردد.

در همین سلسله روایات در مورد خلقت آدم و تبعات آن نیز می‌آید؛ که علی‌الوصف گذشتن چند هزار سال بازهم به گونه تورات در قرآن مجید تکرار می‌شود و معنای آن این است که در **جغرافیای ادیان ابراهیمی** تفاوت چندان زیادی میان مردمان **عصر تورات** و **عصر قرآن** و حدود و سطوح عقلی آنان رونما نگردیده است:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ (٢٦- الحجر) وَالْجَانَ  
 خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَّارِ السَّمُومِ (٢٧) وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ  
 صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ (٢٨) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ  
 سَاجِدِينَ (٢٩) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (٣٠) إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ  
 السَّاجِدِينَ (٣١) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (٣٢) أَلَمْ أَكُنْ  
 لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ (٣٣) قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَأَبَىكَ  
 رَجِيمٌ (٣٤) وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (٣٥) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ  
 يُبْعَثُونَ (٣٦) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (٣٧) لِي يَوْمَ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (٣٨) قَالَ  
 رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (٣٩) إِلَّا عِبَادَكَ  
 مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (٤٠) قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (٤١) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ  
 عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (٤٢) وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ  
 (٤٣) لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ (٤٤) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ  
 وَعُيُونٍ (٤٥) ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ (٤٦) وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ  
 إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ (٤٧) لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَجَسٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ  
 (٤٨)

و در حقیقت انسان را از گلی خشک ؛ از گلی سیاه و بدبو آفریدیم  
 (٢٦) و پیش از آن جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم (٢٧)  
 و [یاد کن] هنگامی را که رب تو به فرشتگان گفت : من بشری را از  
 گلی خشک ؛ از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید (٢٨) پس وقتی آن را  
 درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید  
 (٢٩) پس فرشتگان همگی یکسره سجده کردند (٣٠) جز ابلیس که  
 خودداری کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد (٣١) [الله] فرمود : ای  
 ابلیس تو را چه شده است که با سجده کنندگان نیستی (٣٢) گفت من  
 [لایق] آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک ؛ از گلی سیاه و  
 بدبو آفریده‌ای سجده کنم (٣٣) [الله] فرمود از این [مقام] بیرون شو  
 که تو رانده شده‌ای (٣٤) و تا روز جزا بر تو لعنت باشد (٣٥) گفت :  
 یارب ! پس مرا تا روزی که [اینان] برانگیخته خواهند شد مهلت ده  
 (٣٦) [الله] فرمود تو از مهلت یافتگانی (٣٧) تا روز زمانه معلوم (٣٨)  
 گفت : یارب ! به سبب آنکه مرا گمراه ساختی من [هم گناهان اینان را]



در زمین ؛ برایشان می‌آراییم و همه را گمراه خواهیم ساخت (۳۹) مگر بندگان خالص تو از میان آنان را (۴۰) [الله] فرمود : این راهی است راست [که] به سوی من [منتهی می‌شود] (۴۱) در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نمی‌باشد مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند (۴۲) و قطعاً وعده‌گاه همه‌ء آنان دوزخ است (۴۳) [دوزخی] که برای آن هفت در است و از هر دری بخشی معین از آنان [وارد می‌شوند] (۴۴) بی‌گمان پرهیزگاران در باغ‌ها و چشمه‌سارانند (۴۵) [به آنان گویند] با سلامت و ایمنی در آنجا داخل شوید (۴۶) و آنچه کینه [و شائبه‌های نفسانی] را که در سینه‌های آنان باشد می‌زدائیم و **برادرانه** بر تختهایی روبروی یکدیگر می‌نشینند (۴۷) نه رنجی در آنجا به آنان می‌رسد و نه از آنجا بیرون رانده می‌شوند (۴۸)

پیش از آنکه وارد بحث دیگر شویم ؛ بار دیگر و شاید بار بار درخور تأکید است که گویش‌ها و خطاب‌های زمینی و آسمانی همیشه و در همه حال ؛ با توجه به **سطح عقلی و نیروی برداشت و تحلیل و دریافت مخاطبان** سامان می‌گیرد . ابلهانه‌ترین سخن این است که دعوی یا قبول نمائیم پدری چون نیوتن یا اینشتاین وقتی با فرزندان یکی دو ساله خویش صحبت میکند ؛ فرمول‌های غامض **جاذبه‌ء عمومی** و یا **نسبیت** را با آنان در میان گذارد ؛ یا کسی چون مولانای رومی بلخی با چنین کودکی مثنوی معنوی را ( با بشنو از نئی چون حکایت میکند ... ) زمزمه کند و بس !

نیوتن و اینشتاین و همانند‌ها در حالیکه چنین کنند بلاهت تحمل ناپذیری را مرتکب میشوند و تازه فرزندان خورد سال و کوچک دماغ‌شان با آنان چون هیولاها و بیماران وحشتناکی مقابله خواهند کرد نه مانند پدران و مربیان مهربان .

لذا نیوتن و اینشتاین و همانند‌های آنان مطلقاً ناگزیر اند که با کودکان خویش **کودک** شوند و بر آنان «آللو» بگویند و احیاناً افسانه‌های دیو و پری و شاهزاده و

شاهدخت و وصلت های جادویی آنان با غریب بچه گان و غریب دختران عجیب و خیالی را در میان گذارند و اسباب بازی های عروسکی برایشان تدارک نمایند ؛ یعنی ناگزیرند با مخیله های نارس فرزندان کوچک بازی های لذت بخش و گوارا به راه اندازند ؛ چراکه هنوز ناموس **تکامل** کار خویش را به اكمال نرسانیده و آنان از قوا و ملکات عالیه تفکر و تحلیل و محاسبه و استنتاج ... برخوردار نشده اند .

نیوتن و اینشتاین هکذا مجبوراند کودکان را « تر و خشک » کنند و به دقت نیازها و ناراحتی ها و مطالبات ویژه آنان را دریابند و عملاً مورد اعتنا قرار دهند .

درین برهه و گستره ؛ **نبوغ و دهای** اکتشافانی کم مانند نیوتن و اینشتاین ... در زمین و کیهان و طبیعت و ماورای طبیعت تقریباً در حکم **هیچ** است و آنان غالباً ناگزیر هم هستند که از پیره زن مجرب کوچه و محله تبعیت نمایند تا از عهدهء کودکان خویش منجمله شیر آماده کردن و خوراندن و پیامد ها و شرایط همچو امور بتوانند بدر آیند .

متأسفانه بشر - و احتمالاً تمامی موجودات حیه - آنقدر ها توان درک و دریافت **بعد زمان و جریان تکامل** را ندارند ؛ چرا که این چیزها شامل اشیا و اشکال مجسم بلا واسطه نیستند و تصاویر مجرد از آنها در ذهن نقش نمی بندد .

لذا بشر در مرحلهء عقل شکلی و ظاهری که بدبختانه تا همین امروز هم عقل روزمرهء توده های عظیم افراد در کشور های عقبمانده و پیشرفته بر همین نوع عقل مبتنی و متکی است ؛ بر آنچه **آنا می بینند ؛ حکم و تحکم میکنند و حتی علی الرغم** داشتن دعوی های پر طمطراق ؛ قادر نیستند ؛ « **آن** » کنونی با « **آن** » گذشته ، امروز را با روز سپری شده و این دور و برهه را با دور و برهه طئ گشته و **اکنون** را با تمام آنچه که **تاریخ** خوانده میشود ؛ ارتباط (و ارتباط درست و دقیق و کامل ! ) دهند .

بر مبنای این سطح عقلی نه تنها فرد مفروض بشر **آنا سنگ** و سنگ بقه و یا پری و فرشته میشود ؛ بلکه بزرگان و پیامبران و آسمان ها و زمین و کوه و دریا...

همینگونه که هستند آنآ پدیدار شده اند ؛ مثلاً آدم اسمیت فقط همان شخصیتی است که « ثروت ملل » را نوشته است ؛ کارل مارکس همان است که کاپیتال و مانفیسْت را به وجود آورده ؛ چنگیز و هیتلر همانها اند که عالمی را به خاک و خون کشیده اند ... یعنی اینان زمانی نطفه نبوده اند ، وقتی در حالت جنین به سر نمی برده اند ؛ ایامی را در بیچاره گی و بی پناهی و نادانی کودکی به سر نیاورده اند ؛ دوران های بدآموزی از اباطیل و خرافات و بیماری های محیط و نیک آموزی از نیک اندیشان کم عده و دوران های آزمایش و خطا و اُفت و خیز و اشتباه و بد باوری و غلط انگاری و حتی تب و هذیان و بیماری ... نداشته اند .

در عقل شکلی که عقل روزمره عمومی اساساً منبعث از آن است ؛ سیاه سیاه است ، سفید سفید ، خوب خوب است ، بد بد است ، بلند بلند و پست پست ، زنده گی زنده گی است و مرگ مرگ ....

هرچه هر فرد - در همان « آن » دارد ؛ ذات و سرشت و اندازه و تقدیر ازلی و ابدی اش میباشد . جرم و خطا از گوشت و پوست و جوهر مجرم و خطاکار جدا نیست و نیکی و معصومیت و خطاناپذیری هم از نیکوکار و معصوم و بی تخطی ! همین عقل و بینش است که صرف نظر از سایر جاها ؛ خود را بر کتب مقدس تحمیل کرده است . چرا که مخاطب کتب مقدس جز کسان دارای همین حد و سطح عقلی نیستند و نبوده اند !

**درین سلسله برای اکنون دو مورد را خاطر نشان میکنیم :**

### **نخست :**

به این آیه مبارکه بار دیگر دقت فرمائید :  
وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ (٤٧ - الحجر)  
و آنچه کینه [و شائبه های نفسانی] را که در سینه های آنان است می زدائیم و برادرانه بر تختهایی روبروی یکدیگر می نشینند (٤٧)

بدون شک این ؛ یکی از فراز های وصف جنت و جنتیان در قرآن کریم است ؛  
اما به وضوح می بینیم که حرف بر سر **مردان** میباشد و بس .  
آیا ایجاب علم غیب الله تبارک و تعالی سخن را چنین ساخته است یا عقل  
روزمرهء کودکان و کودک مانده گان دوران مردسالاری ؟  
شاید کافی نیست با اتکا فقط به همین آیت وارد مقصود گردیم ؛ پس لطفاً به  
یاد آورید که در سراسر قرآن کریم سخن از « **انالمؤمنون اخوة** » می باشد یعنی «  
**مؤمنان ( مسلمان ) برادر هم اند** » و حتی همین امروز هم نام پر غرور حرکت  
بنیاد گرایی اسلامی جهانی در اساس « **اخوان المسلمین** » است ؛ یعنی **برادران  
مسلمان !**

بحث کافی در این مورد مستوجب نگارش و تألیف کتاب های قطور فراوانی  
است ولی منظور ما اینجا فقط برملا ساختن رابطهء نصوص مقدس و لاجرم استفاده  
های درست و نادرست از آنها با **عقل روزمرهء مردم** در هزار و هزاران سال پیش  
و بدبختانه در همین زمان حاضر است .

در اینهم شک نیست که قرآن کریم بالاترین حقوق و مناصب ممکن در زمانش  
را به **زنان و مادران** که همیشه **نیمهء نفوس بشریت** اند و **هر دو نیمهء دیگر**  
را در بطن و آغوش خود می پرورند ؛ تثبیت و عنایت کرده است ؛ معهدا ممکن  
نبوده است که دست رد آشکار و ضربت انقلابی نابهنگام به معنویات و روان مرد  
سالارانه حاکم در زمان وارد آورد . لذا حتی درین آخرین کتاب مقدس الهی هم  
جامعهء مؤمن و مسلمان عبارت است از **اجتماع و حاصل جمع مردان !**

لذا زنان در مقام زایده ای از اجتماع و حتی بیرون از اجتماع باقی مانده اند و این  
شباهت تام با وضع برده گی و برده گان دارد .

**دوم :**

میدانیم که تمام هم و غم قرآن مجید بر تسهیل شرایط برده گی معطوف  
 میباشد و آزاد سازی برده گان را جزء عبادات عالیه قرار داده است ؛  
 معهدا بر نظام و قوانین برده داری آشکارا متعرض نمیشود و چیز هایی مانند قیام برده  
 گان و حرمت و حتی کراهیت برده داری را مطرح نمی سازد . حتی روش با کنیزان  
 یا زنان برده را برای کسی چون حضرت پیغمبر خاتم محمد مصطفی (ص) حسب  
 قوانین و نظامات برده داری معین میفرماید که بار دیگر بر آن رجوع می کنیم :

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ  
 مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ  
 اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ  
 يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي  
 أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا  
 (۵۰- الاحزاب)

ای پیامبر ! ما برای تو آن همسرانی را که اجوره ( مهر ) شان را  
 داده‌ای ؛ حلال کردیم و [کنیزانی] را که [الله] از **غنیمت جنگی**  
 مملوک تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و  
 دختران دایی تو و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند و  
 زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] **به پیامبر ببخشد** ؛ در صورتی که  
 پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد [این ازدواج از روی بخشش] ویژه  
 توست نه دیگر مؤمنان ؛ ما نیک علم داریم که در مورد زنان منکوح و  
**کنیزان مملوکت** چه فرض ها کرده‌ایم تا برای تو حرج و زحمتی  
 پیش نیاید و الله همواره آمرزندهٔ مهربان است ( ۵۰- الاحزاب )

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ  
 إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا (۵۲- الاحزاب)

از این پس دیگر [گرفتن] زنان و نیز **مبدل کردن آنان با زنان**  
**دیگری** ؛ بر تو حلال نیست هر چند زیبایی آن ها ترا به اعجاب اندر  
 کند به استثنای **کنیزان** ؛ و الله همواره بر هر چیزی مراقب است ( ۵۲-  
 الاحزاب )

دلیل امر آن نیست که در علم غیب الله تعالی جل جلاله برده گی و برده داری امور ازلی و ابدی است ؛ بلکه دلیل همان است که **عقل روزمره** **جامعه** **هنوز کودک مانده و منحط بشر وقت** ؛ برداشت سخن و اقدام فراتر از این را نداشته است .

اینجاست که نه بر حسب اتفاق بلکه جبراً و قانوناً درک و دریافت معانی و مصادق آیات رب العالمین و بخصوص آیات قرآن پاک بدون درک و دانش **تاریخ** ، سیر تکاملی بشریت و فراز و نشیب های آن اصلاً میسر نیست و جز این ؛ همان « ملایی » است و « پرپر خواندن » که با « خرکاری » هم کوچکترین محل مقایسه ندارد .

و الا چطور است که پیامبران اولی العزمی چون موسی کلیم الله ؛ عیسی روح الله و محمد قریشی حبیب الله نمی خواهند یا نمی توانند که پدیده ننگین و فوق وحشیانه برده گی را حتی مذمت و تحریم کنند ؛ ولی کسانی چون اسپارتاکوس به قیام علیه آن بر میخیزند و کسانی چون ابراهام لینکن رسماً و قانوناً آنرا منسوخ قرار میدهند؟؟

دلیل امر این است که همین اسپارتاکوس ها و ابراهام لینکن ها هم اگر همعصر و همکاب و همدستان آن پیامبران اولی العزم بودند ؛ مطلقاً نمیتوانستند کاری و حتی اندیشه ای درین راستا به سامان رسانند . درست در زمان اینها بود که **تاریخ** ؛ **شرایط** و **امکانات** را برای بر انداختن برده داری فراهم ساخت و **ناممکن** های سه هزار و دو هزار و یک هزار سال پیش **ممکن** گردید .

مورد دوم :

## فصل دوم

« **غیب** » یعنی **ورای « عقل روزمره »**

## از سورهٔ شریفهٔ الانعام :

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ (٥٠)

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (٥١) وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (٥٢) وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مَنْ بَيْنَنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ (٥٣) وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٥٤) وَكَذَلِكَ نَقُصُّ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ (٥٥) قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَنْبِئُكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (٥٦) قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (٥٧) قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِّي الْأَمْرَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (٥٨) وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (٥٩)

[ای پیامبر] بگو به شما نمی گویم گنجینه‌های الله نزد من است و **غیب** نیز نمی دانم و به شما نمی گویم که من فرشته‌ام ؛ جز آنچه را که به من وحی می شود پیروی نمی کنم . بگو آیا نابینا و بینا یکسان است ؛ آیا تفکر نمی کنید (٥٠) و آنانی را که از محشور شدن در پیشگاه [ بازپرسی ] الله مضطرب اند ؛ هوشدار [ متیقن کننده ] بده که غیر از الله برای شان یاور و شفیع نیست ؛ تا پرهیزگار [ نامتزلزل و استوار ] شوند (٥١) و کسانی را که رب خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند و خشنودی او را می خواهند ؛ از خود مران . از حساب آنان چیزی بر عهده تو نیست و از حساب تو [ نیز ] چیزی بر عهده آنان نیست ؛ مبادا با طرد کردن آنان از ستمکاران باشی (٥٢) و بدین گونه ما برخی را

نسبت به برخی دیگر آزمودیم تا [ خود خواهان متکبر ] بگویند آیا این [بیچاره گان ] را الله از میان ما برتری بخشیده است ؛ آیا الله به [حال ] سپاسگزاران داناتر نیست (۵۳) و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند ؛ بگو درود بر شما ؛ رب تان رحمت را بر خود مقرر کرده که هر کس از شما به نادانی کار بدی کند و آنگاه به توبه و صلاح آید ؛ پس وی آمرزندهء مهربان است (۵۴) و این گونه آیات [خود] را به تفصیل بیان می کنیم تا راه و رسم گناهکاران [همه جانبه] روشن شود (۵۵) [ای پیامبر] بگو من نهی شده ام از اینکه غیر از الله ؛ خدایانی را که شما می خوانید پرستیم . بگو من از هوس های شما پیروی نمی کنم تا گمراه و از شمار راه یافتگان بیرون نشوم (۵۶) بگو من هر چه از جانب رب خویش میگویم با دلیل آشکار است و شما بی دلیل آنرا تکذیب میکنید [ولی] آنچه را که به شتاب خواستارید در اختیار من نیست . صلاحیت جز به دست الله نیست که حق را آشکار می کند ؛ او بهترین داور و فیصله کننده است (۵۷) بگو اگر آنچه را با شتاب خواستار آید ؛ نزد من بود ؛ قطعاً میان من و شما کار به انجام رسیده بود . مگر تنها الله به [سرنوشت] ستمکاران داناتر است (۵۸) و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او [کسی] آن را نمی داند و آنچه را در خشکی و دریاست [فقط الله] می داند و هیچ برگی فرو نمی افتد ؛ مگر [اینکه او] از آن مطلع است و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است (۵۹)

\*\*\*

این خطاب ها به حضرت محمد رسول الله است و نه به هر مؤمن یا ملا یا عامی ؛ و به همین دلیل نیز اهمیت تعیین کننده پیدا میکند .  
دقت کنید :

[ای پیامبر به مردم و مجادله گران] بگو به شما نمی گویم ؛



گنجینه‌های الله نزد من است ،

غیب نیز نمی‌دانم ،

به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام،

جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم ،

آنچه را به شتاب خواستار آئید در اختیار من نیست ...

فشرده همه سخنان برین الهی همین است که « غیب » نمیدانم و آنچه میدانم به

من « وحی » میشود .

در بالا دیدیم که آنچه به پیامبر الهی آنهم در فرصت های معین وحی میشود ؛

در حدود عقل روزمره مردم زمان است . مثلاً نه تنها عقل روز مره مردم

آنزمان بلکه عقل روزمره اکثریت توده های بشری زمان ما حتی در کشور های

خیلی مدرن و صنعتی هم ؛ چنین می پندارد که: خورشید صبحگاهان طلوع

میکنند و بر روی چت آسمان راه میرود و شامگاهان در چونان ناکجایی

که از آن طلوع کرده است ؛ غروب می نماید ؛ می خواهد ، استراحت

می کند و غیره .

با وصف این که به ویژه در روزگار نزدیک ما تلویزیون در سراسر دنیا تقریباً

همه گانی شده و قریب تمامی چینل های تلویزیونی در شبانه روز ده ها بار کره

زمین را نمایش میدهند ؛ معهدا برای اغلب افراد سخت است که زمین زیر پای شان

را کره وی تصور نمایند ؛ آنان علی الوصف اینکه با حقایق فراوانی چون تفاوت

هنگام های روز و شب در مناطق مختلف زمین مواجه میشوند و هر کجا که به

گرداگرد بنگرند ؛ آفاق را کاملاً به شکل دایره می بینند ؛ اما قادر نیستند در ذهن

خود این حقایق را به کروی بودن زمین ربط دهند ؛ در نتیجه تصور زمین به

صورت چیز مسطح و گسترانیده شده تصور غالب در میان اکثریت افراد بشر و

حتی شمار زیادی از تحصیل کرده گان و متخصصان این یا آن عرصه میباشد .

از این گذشته تصور آنکه زمین ؛ یکی از کوچکترین سیارات در منظومه شمسی است و نه **اصل جهان** یا **بخش عمده آن** ؛ و منظومه شمسی ؛ خود یک جزء بسیار بسیار کوچک و حاشیه ای در کهکشان « راه شیری » است و کهکشان « راه شیری » یکی از چهارصد میلیارد کهکشان مشابه در کیهان که تاکنون کشف و محاسبه شده است ؛ میباشد ؛ حتی از ذهن ۹۸ یا ۹۹ فیصد مردم جهان کنونی به دور است ؛ چه رسد به مردم ۱۵۰۰ سال پیش در صحرا های جزیره **العرب** .

بدینگونه اینکه عناصر مرکبه زمین و اتموسفر آن شامل بیش از یکصد عنصر کشف شده مندرج در جدول انکشاف یافته « مندلیف » یا **جدول دوره ای عناصر** و حدود ۲۰ عنصر دیگر است که توسط بشر پیشرو در دانش فیزیک و کیمیا ؛ به طریق لابراتواری ساخته شده است ؛ حتی از ذهن حدوداً نیم دانشمندان و پروفیسوران جهان کنونی به دور میباشد ؛ چه رسد به مردمان عوام امروزی و مردمان بدوی و غارنشین و به اصطلاح جاهل و وحشی ۱۰۰۰ - ۲۰۰۰ سال قبل .

اینکه **حیات** چیست ؛ از کجا آغازیده ؛ چگونه تطور و تکامل یافته و چگونه به **بشر** رسیده است و هکذا اینکه آیا ممکن است در ۴۰۰ میلیارد ضرب در ۴۰۰ میلیارد منظومه خورشیدی و ستاره ای مکشوف و معلوم در علم کنونی بشر پیشرو ، فقط زمین که حیثیت یک ذره در برابر عالم را دارد ؛ **میزبان حیات** باشد ؛ از مسایلی نیست که حتی در گروه های متخصص و متبحر در شقوق مختلفه دانش های امروزی قابل تصور و تبیین رسا و روشن باشد. و آنگاه آیا می توان همچو دانستنی ها را از چوپانان غارنشین یا چادر نشین دارای حالت « **رحلة الشتاء و الصيف** » در جزیره العرب ، در « **أم القرى و حولها** » آنهم در ۱۴۰۰ سال پیش توقع کرد و انتظار داشت ؟

جواب حتی به طریق کود کانه نمیتواند **مثبت** باشد .

حالا مسأله اینست که قرآن مجید برای هدایت همان مردم در همان زمان نزول یافته و حضرت رسول اکرم از میان همان مردم برخاسته و با همان مردم مخاطب و مصاحب و برای رهبری و پیشوایی همان مردم مؤظف بوده اند . پس آیا ارشادات قرآن مبین و رسالت نبی کریم بایست متناسب با توان ذهنی و قوت عقلی همان مردم می بوده یا متناسب با دانش های امروز ، فردا و فردا های هنوز آنسوتر ؟

### یا حتی شامل تمامی « علم غیب » الله تعالی ؟؟؟

جمعی متعصب و متحجر مؤمن یا مغرض و منافق همیشه وجود داشته اند و وجود دارند و چه بسا دست به شمشیر و قدرت و حاکمیت اند که می فرمایند :

### کلام الهی در هر حال فوق دانش های بشری است !

دلیل این ابلهان یا مغرضان منافق ( منافق به مفهوم شرعی! ) این است که چون الله فوق بشر است ؛ کلام او **صرف نظر از زمان و مخاطبان ؛** هیچگاه نمیتواند پائین تر از دانش های بشر **صرف نظر از زمان و مکان** باشد . نه چندان اتفاقاً پاسخ این گروه غالباً ددمنش در همین آیات متبرکه بالا داده شده است . توجه فرمائید :

### بازهم خطاب به پیامبر ؛

- کسانی را که رب خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند و خشنودی او را می خواهند ؛ از خود مران . از حساب آنان چیزی بر عهدهء تو نیست و از حساب تو [نیز] چیزی بر عهدهء آنان نیست ؛ تا با طرد ایشان از ستمکاران باشی .

- چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند ؛ بگو درود بر شما ؛ رب تان رحمت را بر خود مقرر کرده که هر کس از شما به **نادانی** کار بدی کند و آنگاه به توبه و صلاح آید ؛ پس وی آمرزندهء **مهربان** است . و این گونه آیات [خود] را به تفصیل بیان می کنیم تا راه و رسم گناهکاران [همه جانبه] روشن شود .

مگر جز به معنای این است که یاد کننده گان الله و مؤمنان به او را صرف نظر از حدود توانایی های **عقلی** و **فرهنگی** آن ها ؛ محترم بشمار و بر کم و کاست فهم و فراست آنان سخت مگیر . افراد بشر توسط **زمان** و **مکان** محدود شده است و حالت ایده آل و آرمانی را از همه گان نمیتوان انتظار داشت و قصه که هر کس **توان ذهنی** ای دارد که همان **عقل روزمره** است ؛ وقتی پای **دعوت عامی** در میان است ؛ همان عقل روزمره را باید رعایت کرد و مانند داوطلبان همیشه کم عده دانشگاه ها نباید به گرفتن « کانکور ها » و امتحانات تثبیت سویه از آنها پرداخت .

\*\*\*

**ذهنیت بُت پرستانه** ( یعنی شکل پرستانه ، شکلک پرستانه ، جسم پرستانه ، صورت پرستانه ! ) که اسلام و پیامبر گرامی اش ؛ در حقیقت مأموریتی جز مبارزه و پیروزی بر آن ندارند و نداشته اند ؛ تصور میکند که الله نیز به سان یکی از بُت های کعبه در « عصر جاهلیت » یا مخصوصاً به سان یک بشر و بشر نمای بزرگ جثه و بالدار و چنین و چنان ؛ یک بُت جاندار و صاحب نفس است و تشنه و گرسنه عبادات و قربانی ها و چه و چه آدم های حقیر و ذلیل و ناچیز این دنیا میباشد و هدفش از فرستادن پیامبران و مقرر داشتن فرایض و عبادات ؛ همان ستاندن قیمت و بدله استعداد زنده گانی و سایر نعمت هایی است که به بشر ارزانی گردیده است !

تصوری بدین حد و خاصیت ؛ جز انعکاس زمین و خاصیت های زمینی و بشری بر « آسمان » و فرا تر از آن بر **ماورای طبیعت** نیست . و متأسفانه نوع بشر از این منجلاب حمق و سفاهت جز در استثناءات نادر تا کنون نتوانسته است بیرون جهد .

حتی بشر در یک کُل قابل محاسبه قادر نشده است ؛ بیاندیشد و باور کند که آفریننده هستی - که چه به نام الله و چه به نام های دیگری خوانده شده است و میشود - در عالم وجود ؛ فقط حیوانی موسوم به آدم یا بشر نیافریده بلکه مجموعه موجودات حیه را آفریده است . اگر قرار بود که آن ذات هستی بخش ؛ مزد خلقت خود را از مخلوقات باز ستاند ؛ عین فرایض و وجایی را که بر نوع بشر مقرر داشته

بود؛ و عین همسان های فرستاده گانی را که بر بشر مبعوث داشته بود؛ بر سایر جانوران نیز مقرر می‌داشت و می‌گماشت.

البته ما به قطعیت صد در صد گفته نمیتوانیم که ذات آفریدگار با دیگر مخلوقات خویش مطلقاً رابطه و بده و بستانی ندارد و فقط در تمام هستی مشتی جانور موسوم به بشر یا آدمی را پیش انداخته است که هله؛ شکر گذار و قدر شناس باش و حساب پس بده!

خردمندان تر اینست که رابطه خالق و مخلوق در هر کجا وجود دارد؛ منتها خالق هستی عین تکالیفی را که بر بشر مقرر میفرماید؛ بر جانور دیگر چون بوزینه و زاغ و زنبور... روا نمی‌دارد. آنان غالباً مناسباتی متناسب با **درجهء تکاملی** یا **کیفیت خلقتی** خود با خالق دارند.

تازه حتی تکالیف بر بشر هم ابدأ یکسان نبوده است؛ چنانکه کودکان و اطفال نابالغ تقریباً از همه چیز به استثنای احترام و اطاعت معقول از پدر و مادر؛ حرمت گذاری به بزرگان و رعایت شماری از اداب خانواده گی و اجتماعی معاف اند؛ هکذا پیران بسیار کهنسال؛ افراد بیمار و معیوب و معذور و مسافر و محبوس و برده از بسا تکالیف شرعی برکنار میباشند. تکالیف شرعی ثروتمندان و قدرتمندان نسبت به افراد مشابه ولی نادارتر و ضعیف تر از آنها بیشتر و سنگین تر است.

اما مورد عمده تر و منطبق تر بر بحث کنونی این است که چون بشر پیوسته در یک سطح و سویهء تکاملی و خلقتی نبوده دائماً تکامل جسمانی و عقلانی و ذهنی و مغزی میکرده است؛ بدینجهت نیز مناسبات خالق با بشر نظر به زمان و درجه و مرتبهء تکاملی اش **تفاوت** به هم میرسانیده است.

بدون درک و دریافت و احساس این حقیقت بنیادی؛ ادعاها از دینداری و خداشناسی و حتی از بشر بودن و مقام و ارج انسانی داشتن **چرند منجرکننده** **ای** بیش نیست!

امر معروف است که جزء تابع کل میباشد و نیز جزء تمامی خصوصیات کل و کل تمامی خصوصیات جزء را داراست ؛ در هر جا کارایی این قانون ها ختم شود ؛ دیگر تعلق جزء از کل و تعلق کل از جزء پایان می یابد .

مثلاً در هر کدام از عناصر طبیعت مانند کوه های آهن یا سحابی ها و کرات هایدروژنی تا کوچکترین اتوم های آنها که با چشم غیر مسلح دیده شده نمیتواند ؛ همان آهن یا هایدروژن است ولی به مجردیکه به هم جوشی یا از هم پاشیده گی **اتومی** روی داد و اتوم تجزیه گردید و یا به اتوم دیگری مبدل شد ؛ از آهن بودن یا هایدروژن بودن ساقط میشود .

همچنان کتله های عظیم عناصر هم یا به مرور زمان و یا در اثر عوامل و فعل و انفعالات فوق العاده طبیعی تغییر ماهیت میدهند و به کتله های عنصر دیگر مبدل میگردد ؛ منجمله یورانیم بالاخره به سرب تبدیل میگردد و در آنصورت طبعاً با کتله ها و اتوم هایی که به این مرحله نرسیده اند شباهت خصوصیات خویش را از دست میدهد .

رابطه فرد و جامعه نیز تا حدود غالبی دارای همین قانونمندی هاست . منجمله همانگونه که فرد بشر خاصاً پس از نطفه بندی مراحل متنوعی را طی میکند که تکرار پروسه میلیونها سالهء تکامل است ؛ جامعهء بشری هم مراحل نطفه ای ، جنینی ؛ کودکی ، طفلی ، نوجوانی ، جوانی ، میان سالی ، پخته سالی و پیری را داراست و هکذا مختصاتی چون تندرستی ، توانمندی ، غرور ، مبارزه طلبی ، پریشانی ، درمانده گی ، بحران و بیماری ها را تجربه میکند .

لذا نه تنها روابط و مناسبات ذات آفریدگار اعلم و اکبر و محیط بر هستی بلکه روابط و مناسبات فرد اندک صاحب خرد و بینا و مدبر ممکن نیست که در همه حالات گروهی و اجتماعی بشری با آن همسان باشد ؛ منجمله مثلاً با کودکان نوزاد و افراد پخته سال روزگار دیده عین روش و منش و زبان و بیان ... را به کار گیرد .

الله که افادهء همان خالق بشر و هستی است ؛ بنابر همین نیاز و ضرورت و واقعیت ؛ با ابنای بشر در اعصار گوناگون مناسبات و اوامر و نواهی گوناگون ولی متکامل و تعالی یابنده داشته است . چنانچه طی حدوداً شش هزار سال ۱۲۴۰۰۰ پیغمبر دارای سویه ها و مأموریت های متفاوت برای اقوام و قبایل مختلف بشری می فرستد که آخرین آنان ؛ برترین و بالا رتبه ترین و بلند مقام ترین ایشان پیامبر اکرم اسلام سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است .

مگر نه این است که پیامبران پیشین کلام ها و مأموریت های بسیط تر و در حوزه های به مراتب محدود تر داشته اند . مگر پیامبر بسیار اولعزم و جلیل القدر حضرت موسی کلیم الله ؛ فقط به قوم بنی اسرائیل و ۱۲ سبت یا خاندان آن ؛ محدود نبوده اند و تقریباً کلام و کتاب ایشان در اساس به چوکات « ده فرمان » منحصر نبوده است و هکذا ده ها پیامبر دیگر بنی اسرائیل که تورات موسی علیه السلام را بسط داده اند یک سیر گام به گام کامل شونده و تعالی یابنده را طی نموده اند ؟!

آیا حضرت عیسی روح الله بدون اینکه یک « واو » تورات را تغییر بدهند کلام و مأموریت پیشرفته تر و متعالی تر را عرضه نداشته اند و آخر الامر مگر پیامبر خاتم علیه السلام این سیر پیشرونده و تکاملی را بازهم تعالی نبخشیده اند ؟!

آیا در این سیر تکاملی عیان و بدون حاجت به جدل و بیان ؛

- این **الله** یا **خالق** بشر و جهان است که تغییر پذیرفته رفته ؛

- یا بشر و عالم مخلوق ؟!

امروز این پرسش را اگر در جنگل مطرح و به زبان حیوانات تکامل یافته تر ترجمه کنیم ؛ مخصوصاً جانورانی چون اورانگوتان و ژیبون و بوزینه های آدم نما به فوریت و بی تأمل پاسخ خواهند داد که تغییر و تطور و تکامل در **عالم مخلوق** و منجمله در بشر است که روی داده است و روی میدهد ؛ خالق متغییر و متحول و

متکامل نیست و نمیتواند باشد !

اما به راستی چرا پیامبران و صحف و کتب الهی از ساده به جانب مرکب ؛ از پائین به جانب بالا و از ادنا به طرف اعلا سیر کرده و به دنبال هم یک نوع مأموریت را کمال بخشیده اند ؟

اگر کلام الهی متناسب به سطح **عقل روز مره** و توان برداشت و گرفت مردمان هر زمان پائین و بالا نشده است ؛ پس دلیل اینهمه پیامبر فرستادن و صحف و کتب گوناگون نازل کردن چه خواهد بود ؟

آیا نمی شد که همهء بشریت از «آدم» تا «خاتم» توسط همان یک کتاب و یک دین و یک پیامبر ارشاد و هدایت شوند ؟

بیائید اندکی دیگر هم به آیات بینات آخرین و کاملترین کتاب الهی و معجزهء نادرهء پیامبر خاتم ؛ قرآن مجید دقت ورزیم :

\*\*\*

### از سوره متبرکهء هود ( از زبان حضرت نوح ) :

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ  
لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ  
الظَّالِمِينَ (۳۱)

و به شما نمی گویم که گنجینه های الله پیش من است و غیب نمی دانم و نمی گویم که من فرشته ام و در بارهء کسانی که دیدگان شما به **خواری** در آنان می نگرد ؛ نمی گویم الله هرگز خیرشان نمی دهد . الله به آنچه در دل آنان است آگاه تر است [اگر جز این بگویم] من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود (۳۱)

\*\*\*

### از سورهء متبرکهء النحل :



وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲) وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳)

و چون حکمی را به جای حکم دیگر بیاوریم و الله به آنچه به تدریج نازل می کند داناتر است ؛ می گویند جز این نیست که تو دروغ بافی [نه] بلکه بیشتر آنان نادانند (۱۰۱) بگو آن را روح القدس از طرف رب تو به حق فرود آورده تا کسانی را که ایمان آورده اند استوار گرداند و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است (۱۰۲) و نیک می دانیم که آنان می گویند جز این نیست که بشری به او می آموزد ؛ [نه چنین نیست زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است (۱۰۳)

\*\*\*

از سوره شریفه الاسراء (اسرائیل) :  
 قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)  
 بگو هر کس بر حسب ساختار [روانی و بدنی] خود عمل می کند و رب شما به هر که راه هدایت یافته باشد داناتر است (۸۴) و در باره روح از تو می پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان رب من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است (۸۵)

\*\*\*

از سوره الاعراف :  
 وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَاطِيرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (الاعراف ۲۰۳)  
 و هر گاه برای آنان آیاتی نیاوردی می گویند چرا [آیات را] خود فراهم نکردی ؛ بگو من فقط آنچه را که از رب ام به من وحی

می‌شود؛ پیروی می‌کنیم. این [قرآن] رهنمودی است از جانب رب  
شما و برای گروهی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمتی است  
(۲۰۳- الاعراف)

\*\*\*

از سورهٔ یونس:

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا  
عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ  
وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶۱- يونس)

[ای رسول ما بدان که] در هیچ حال نباشی و هیچ [آیه‌ای] از  
قرآن تلاوت نکنی [و تو و امت] به هیچ عملی اقدام نکنید مگر اینکه ما  
هماندم شما را مشاهده می‌کنیم. هم‌وزن ذره‌ای نه در زمین و نه در  
آسمان از رب تو پنهان نیست و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیزی  
است مگر اینکه در **کتابی روشن** [درج شده] باشد (۶۱- یونس)

\*\*\*

از سورهٔ ابراهیم:

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ  
يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبِحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ  
مَنْ رَبُّكُمْ عَظِيمٌ (۶) وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي  
لَشَدِيدٌ (۷) وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ  
حَمِيدٌ (۸) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ  
لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا  
كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۹) قَالَتْ رُسُلُهُمْ  
أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ  
إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ  
آبَاؤُنَا فَأَنْتُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۱۰) قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ  
وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بَإِذْنِ  
اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا  
سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آدَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۲- ابراهيم)

و [به خاطر بیاور] هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت

الله را بر خود به یاد آورید آنگاه که شما را از فرعونیان رهانید

[همانان] که بر شما عذاب سخت روا می‌داشتند و پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند و در این [امر] برای شما از جانب رب تان آزمایشی بزرگ بود (۶) و آنگاه که رب تان اعلام کرد که اگر واقعا سپاسگزاری کنید [نعمت] شما را افزون خواهیم کرد و اگر ناسپاسی نمایید قطعا عذاب من سخت خواهد بود (۷) و موسی گفت اگر شما و هر که در روی زمین است همگی کافر شوید بی‌گمان الله بی‌نیاز ستوده [صفات] است (۸) دستهایشان را [به نشانه اعتراض] بر دهان هایشان نهادند و گفتند ما به آنچه شما بدان مأموریت دارید کافریم و به آنچه ما را بدان می‌خوانید سخت در شکیم (۹) پیامبران‌شان گفتند مگر در باره الله پدید آورنده آسمان‌ها و زمین تردیدی هست؛ او شما را دعوت می‌کند تا پاره‌ای از گناهانتان را بر شما ببخشد و تا زمان معینی شما را مهلت دهد گفتند **شما جز بشری مانند ما نیستید می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز دارید** پس برای ما حجتی آشکار بیاورید (۱۰) پیامبران‌شان به آنان گفتند ما جز بشری مثل شما نیستیم ولی الله بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد و ما را نرسد که جز به اذن الله برای شما حجتی بیاوریم و مؤمنان باید تنها بر الله توکل کنند (۱۱) و چرا بر الله توکل نکنیم و حال آنکه ما را به راه‌هایمان رهبری کرده است و البته ما بر آزاری که به ما رساندید شکیبایی خواهیم کرد و توکل کنندگان باید تنها بر الله توکل کنند (۱۲)

- ابراهیم

\*\*\*

بدینگونه ما نه تنها سخنی فراتر از عقل روز مره ۶ مردم زمان نمی‌شنویم بلکه بدین حد عقلی تأکید روشن و صریحی نیز می‌گردد: « **به شما از دانش جز اندکی داده نشده است** »

علی الوصف آنکه سطر سطر قرآن مجید و دیگر کتب مقدس مطابق **عقل روزمره** مردم است ؛ اما چون بازهم کافهء مردم حتی در یک سطح معین عقل روزمره نیز قرار ندارند ؛ وعظ و تبلیغ پیامبران با اعتراض ها و انتقاد های پاسخ طلب این و آن مواجه میشود ؛ اگر در مورد پیامبران پیشین میگفتند که « **شما جز بشری مانند ما نیستید می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید!** » در مورد پیامبر خاتم حضرت محمد مصطفی این اتهام را نیز وارد کردند که او را بشری دانشمند و جهاننیده چون سلمان فارسی یا کدام یار غیر عربی دیگرش آموزش میدهد و در پاسخ این اتهام هم در قرآن مجید فقط **عقل روزمره** به چالش کشیده میشود و آن اینکه فرد مورد اشاره ؛ **زبان غیر عربی** دارد حال آنکه قرآن که پیامبر می آورد ؛ به **زبان عربی روشن** است .

معلوم میشود که در سطح عقلی آن زمان ؛ ترجمه پذیری زبان ها و اینکه افراد دارای زبان های مادری متفاوت هم میتوانند ؛ زبان شخص دیگری را بیاموزند و با وی رابطهء فکری و عقیدتی قایم نمایند ؛ هنوز گنجایش نداشته است .

نکتهء مهم که باید به خاطر داشت این است که نه تنها دانایی و توانایی الله جل جلاله هرگز با **عقل روزمره** مردم زمانه های دور و نزدیک قابل قیاس نیست بلکه به ویژه خاتم النبیین صل الله علیه و سلم به هیچوجه در سطح **عقل روزمره** مردم نبوده بلکه برعکس از همه جهات مسلط بر کوایف و حدود و ثغور این **عقل** بوده اند و حتی یاران نزدیک شان چون **عشره مبشره** نیز به مراتب فراتر از این حد و سطح عقلی قرار داشته اندیشمندان و شخصیت های مدبر و مؤثر و مبتکری ( البته نه لزوماً همه خوب!) ثابت شده اند .

معهدنا **واقعیتِ سرسختِ همان عقل روزمره** ؛ بر پیامبر خاتم خود را تحمیل نمیکرده و در نتیجه سخنانی از این دست که « **برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری به خویش** »

می‌اندوختیم و هرگز نمی‌گذاشتیم به خودم آسیبی برسد . « چون پاسخ

کارا و حتی دندان شکن بر دغدغه‌ها و تردیدهای مردم عمل می‌نموده است .

شخصیت و کارنامه‌های تاریخی - **نه اساطیری** - حضرت محمد مصطفی پیامبر گرامی اسلام ؛ ایشان را یک نابغه کم‌بدیل سیاسی و نظامی و مردم‌شناس و روانشناس و سازمانده و زعیم چندین بعدی ثابت کرده است و به همین دلیل هم هست که ایشان قادر میشوند از مثنی قبایل بدوی و متفرق و تشنه به خون هم در صحراهای خشک و سوزان در چنان سطح شعور اجتماعی و درجه عقلی و فکری ؛ نیروی متحد و منسجمی پدید آورند که دنیای باستان را دگرگون کند .

تقریباً یکی از نخستین ثبوت‌های بزرگ اینک اکثر یاران نزدیک پیامبر نیز دارای سطح عقل و فکر و فرهنگ فراتر از عقل روزمره مردم شبه جزیره بوده اند ؛ تبارز تدبیر نظامی - تاریخی حفر **خندق** دفاعی در قبال حمله آوران بر مدینه منوره است که از حضرت سلمان پارسی ثبت تاریخ اسلام و جهان شده است .

با اینهم مسلم است که جهان بشری من حیث المجموع در روزگار ظهور اسلام و ادیان ابراهیمی دیگر با تفاوت‌های اندکی در همان مرحله **عقل روزمره** قرار داشت . درست است که نوادری صاحب عقل‌های اشراقی و منطقی و تجربی هم در دنیای باستان وجود داشتند و از جمله ؛ اندیشمندان و فلاسفه و منطقیون یونان باستان حتی آثار بزرگی پدید آورده و اکادمی‌ها بنیاد کرده بودند ؛ معه‌ذا همه اینها در حکم استثناءات بود . وضع عامه قبایل و طوایف و اقوام طوری بود که حتی با عقل **مشایی و اشراقی و جدلی ؛ عقل منطقی و عقل تجربی** نه تنها سر سازگاری نداشتند بلکه آن‌ها را غریب و باطل و خطرناک پنداشته علیه آن‌ها می‌ستیزیدند .

خیلی‌ها که بینش و قضاوت یکجانبه و لا اقل **غیر همه جانبه** دارند ؛ چنین حکم و افاده میدهند که گویا ستیز علیه پیشروان خرد بشری محضاً توسط طبقات حاکمه ، حکام و سلطه داران اقتصادی و سیاسی انجام میگرفته است و انجام می

گیرد. این تلقی تنها یک رُویه حقیقت است ولی رُویه دیگر حقیقت که به دلایل بنیادی تعیین کننده است؛ **درجه عقلی عامه جهان بشری** میباشد.

چنانکه فیضان تقریباً استثنایی تفکر و منطق و جدل و مکاشفه و تجربه که در یونان باستان خوش درخشیده بود؛ چون دولت مستعجلی خیلی زود فروکش کرد تا جاییکه عقل روزمره عمومی توان آنرا هم نداشت که آثار آن جوشش فکری را که به اوضاع بالنسبه استثنایی اجتماعی - اقتصادی و منجمله با دموکراسی های شهری یونان آنزمان پیوند آشکار داشت؛ طور شائسته حراست کند و چه بسا که خصمانه در جهت محو کردن آنها کوشید. چنانکه ارزش های فکری و عقلی بسیار شگرف یونان باستان کم از کم در هزار سال قبل از میلاد و در بیش از یک و نیم هزار سال پیش از اسلام؛ در مغاک خاموشی و فراموشی رفت و با ستثنای اینکه در دوران خلافت های اسلامی عباسی به همت متفکران عمدتاً غیر عرب مسلمان اندکی مورد توجه قرار گرفت؛ دیگر تا عصر نوزایی و رونسانس در اروپا به سان چیز های متروک و گمشده ای برجا ماند.

بحث و فحص بیشتر درین راستا عجالاً مورد ندارد؛ ولی مسلم آنست که پیامبر پُر نبوغ اسلام؛ چنین نبود که تسلیم عقل روزمره عامه باشند بلکه به طرز شگفت انگیزی در می یافتند که در همین حوزه تنگ و تاریک و بی نظم و قاعدهء عقلی چطور و با چه ذرایعی میتوان عمل کرد؛ نیرو های متفرق و متضاد و در حال کشمکش های بی پایان را گرد آورد، انتظام بخشید، نگه داشت، گسترده ساخت، توانایی داد، میان آنان تقسیم کار و تقسیم وظایف به وجود آورد و محرکات و انگیزه های مادی و معنوی دور و نزدیک متداوم در آنان ایجاد کرد و رویهمرفته به جای نظم و بساط (مناسبات) و فرهنگ بدوی موجود؛ نظم و بساط و فرهنگ و اخلاق و منش نو تر را پیروز و مسلط ساخت.

با اینهم چنانکه پیشتر ها دیدیم حتی شخص حضرت پیامبر نیز گهگاه در پیچ و تاب های عقل روزمره مردم در این یا آن عرصه به دشواری هایی مواجه میشدند و

آنگاه الله جل علی شانه توسط آیات بینات قرآن مبین ایشان را مساعدت نموده و در عبور از مخمصه ها توفیق عنایت می فرمودند . لذا جز الله جل جلاله ؛ هیچ شخصیت و سمبول و نیرویی به طور کامل بر عقل روزمره بشر آنروز محیط و مسلط نبود و نمی توانست محیط و مسلط باشد .

ویژه گی برجسته دین مقدس اسلام و قرآن مجید در این نیز هست که در برهه عبور عالم بشری از مرحله **اساطیری** به مرحله **تاریخی** ( به معنای اخص کلمه ) مصادف می باشد و این تصادف چیز بی اهمیت و کم اهمیتی نیست . در پرتوی یک جهان بینی غیر جانبدارانه و آزاد اندیشانه می توان دریافت که چرا باید دین اسلام آخرین ادیان و پیامبر بزرگوار اسلام باید پیامبر خاتم باشد .

عبور جوامع بشری از مرحله اساطیری به مرحله تاریخی به معنای آغاز پاگیری دوران گذار از **عقل روزمره** به مراحل بالاتر و ژرفتر عقلی عمدتاً مرحله عقل **منطقی و تجربی** است . با اینکه این دوران گـذار توأم با بطالت بوده اما به هر حال آغاز آن ؛ همان آغاز « **مرحله تاریخ** مکتوب » بشر است .

ولی چنانکه آغاز **تاریخ** لزوماً به معنای پایان **اسطوره** در میان بشر نیست ؛ آغاز مرحله عقل اشراقی و فلسفی و منطقی و تجربی هم لزوماً به معنای پایان دوران عقل روزمره نمی باشد . حتی خود عقل روزمره منحصراً با « دیوار چین » از عقل اشراقی و فلسفی و منطقی و تجربی ( سایننتیفیک ) منفک نمیشود . در میان عقل روزمره مردم هم همیشه عناصری از مراحل عقلی پیچیده تر و کمال یافته تر وجود دارد ؛ ولی حالت و خاصیت **روزمره گی** است که در چنین عقلی حاکم می باشد .

حتی امروز در پایان دهه نخست قرن ۲۱ نمی توان ادعا کرد که **عقل روزمره** بر عامه بشریت چیره نیست و حکومت نمیکند . معهذا واقعیت این است که عناصر عقل **منطقی و تجربی** ؛ به ویژه که توسط تکنولوژی های نوین در

زمین و فضا به طرز تعیین کننده پشتیبانی میشود؛ قوت مقاومت ناپذیر کسب کرده است و می رود که بر **عقل روزمره** چیره گردد.

عقل روزمره اساساً مبتنی بر دید **شکل** یا بینش بر **صور** پدیده هاست و در واقع به مقیاس بدوی؛ همان مرحله هوش و فراست میباشد که کودک پس از چشم گشودن بر جهان قادر به کسب آن شده میرود. این مرحله در کودکان عموماً تا شش ساله گی؛ هم اجتناب ناپذیر و هم غالب است.

چون پی بردن به مضمون و ماهیت پدیده ها با بینش شکلی و آنهم در مراحل بدوی کاملاً غیر ممکن میباشد؛ لهذا زمانی که آثار **مضمون** و **ماهیت** از ورای **شکل** نمودار می شود؛ عقل روزمره با این آثار نیز مانند **اشکال** برخورد می کند. درین راستا می توان از آثار برجسته ماهیت زمین که در زلزله ها و آتشفشان ها نمودار میشود و از ماهیت جو (جریانات فضایی و آسمانی) که به گونه رعد و برق و ابر و باد و بارش و توفان خود نمایی میکند؛ یاد کرد.

چون بینش شکلی ناگزیر **مجرد** هم هست؛ لذا منجمله زلزله در آن؛ به مثابه یک شخصیت (پدیده) توهمی جدا از زمین؛ تصور میشود و به همین گونه رعد و برق، خسوف و کسوف، طلوع و غروب، شب و روز، سرما و گرما (زمستان و تابستان)، آرامش و توفان، صلح و جنگ، غنا و فقر، نیکی و بدی، زیبایی و زشتی، خیر و شر... و بالاخره زنده گی و مرگ!

به ویژه سنگ های آسمانی که بر زمین سقوط کرده اند؛ نزد **عقل شکلی** و **عقل روزمره** مردمان بدوی به گونه اشکال **ماوراء الطبیعی عجیب و دارای آثار و پیامد های عقیدتی ماندگار** سرسختی در آمده اند.

به همان نسبت که شکل (استاتیک) در رژیم عقل روزمره سلطه دارد، تصورات **مجرد** بیشتر و شدیدتر است. این حالت را در وضع عقلی کودک عادی عمدتاً تا سه ساله گی به وضوح هرچه کامل میتوان دید.



به همین دلیل هم هست که برای قایم کردن رابطه و افهام و تفهیم با کودک ناگزیریم هرچه بیشتر با اشاره و «اکت» و تصویر و تجسم پیشامد نمائیم و مقاصد و منویات و احساسات خویش را به نحوی **شکل داده** به وی ارائه کنیم .

بی جهت نیست که آثار آموزشی برای کودکان را هرچه مصور تر و رنگین تر تدوین میکنند و از ساده ترین ، با اغراق ترین و جذاب ترین مثل ها و حکایات و افسانه ها در زمینه کار میگیرند . فیلم ها و آثار انیمیشن دوست داشتنی ترین آثار هنری برای کودکان است و از انواع هنر ؛ نقاشی و مجسمه سازی تقریباً هنر اصلی در میان کودکان میباشد .

رویه‌مرفته به کودک ؛ نمی توان مفاهیمی چون **جاذبه** و **مگما** و **انرژی** و **وزن** و **نسبیت** و **ترمو دینامیک** و **دینامیک** های دیگر ؛ **قوانین فیزیکی** و **تعاملات کیمیاوی** و غیره را طرح و تفهیم کرد .

بشر محصور و محدود در عقل روزمره عیناً در **جایگاه کودک** قرار دارد .  
مرحله اساطیری **مرحله ناگزیر کودکی بشر** است و درین مرحله « **آگاهی** » نامیسر بوده و تقریباً معنا ندارد .

همانگونه که عقل کودک و عقل روزمره با اشکال **مجرد** سروکار دارد و خود عبارت از **سیلان کمیت های خورد و بزرگ اشکال** میباشد ؛ لهذا نماد های ماهوی را که به ناگزیر گهگاه یا دائماً از پدیده ها ساطع می گردد ؛ نیز به گونه اشکال - **و نه مفاهیم** ! - در می آورد . و از «کمپیوت» ها و بافت ها و منتاژ های اشکال در کارخانه ذهن فردی و جمعی به اساس انگیزه های ترس و امید و طمع و میل و هوس و خشم و نارضایتی و احساس حقارت و بیچاره گی و محرومیت و مظلومیت و غیره **اشکال فرا طبیعی و توهمی** - چه در خواب ( رؤیا) و چه در بیداری ( اسطوره ) پدید می آید .

درین راستا ؛ هم سخن بسیار و هم تجارب پیشینه فراوان می باشد و هم به فراوانی میتوان به تجارب و آزمایش ها دست یازید .

شاید تجربه بی نهایت بزرگ در مقیاس همهء بشریت همان تصور **روح** قایل شدن در تمامی اشیاست که به گزینش و پرستش میلیون ها ارباب الانواع انجامیده است و تازه ارباب الانواع هم به پدیده ها و عناصر طبیعی محدود نمانده و به شکل **بُت** ها هم در آمده است .

**بُت** در واقع هیچ چیز دیگر غیر از **تجسم** بخشیدن به **تصور** شکل گرفته در درون ذهن بشر نبوده است و نمیتواند باشد . به همین دلیل هم ؛ رسامی و نقاشی نخستین هنر بشر و هیکتراشی یا مجسمه سازی ( یا همان **بُت** سازی ) دومین هنر بشر است .

ایضاً به همین دلیل نیز **خط** یعنی **ابزار تعمیم علامات مفاهمهء بشری** ( دومین سیستم علامات ) از رسامی و نقاشی ناشی شده و تکامل کسب کرده است . با در نظر داشت مضرات و خطرات تفرقه آور **بُت پرستی** و نیز به دلیل **رشد عقلی** - البته در حیطهء همان فاز عقل اولیه - است که میلان به سوی پرستش خدای واحد و در عین حال خدای دور از دید ولی محسوس و ساری و جاری در همهء جهان ؛ به وجود می آید و به تدوین و گسترش ادیان توحیدی منجر میشود . چرا که در نتیجهء رشد عقلی و پیدایش عناصر **مقایسه** و **ارزش یابی** اولیه ؛ به پرستش گرفتن و خدا فرض کردن **بُت** ها و رب النوع های متعدد ؛ مبتذل و غلط و باطل جلوه میکند .

بدین دلایل و براهین ؛ توقع اینکه کتب مقدس و منجمله قرآن عظیم الشان فراتر از عقل روزمرهء مردمان زمان مربوط بوده و با دانستنی ها و علوم هزاران سال پس از خویش انطباق داشته باشند ؛ توقع باطل ، غیر علمی و غیر ساینفیک است . طور مثال از سر برآوردگان خرد و علوم مابعد عقل روزمره ؛ در ۳۰۰۰ سال پیش افلاطون و در عصر کنونی آینشتاین را در نظر میگیریم .

افلاطون ؛ اندیشمند کبیر یونان باستان گرچه به تمامی ؛ نتوانسته بود از عقل روزمره مستقل شود و شاید هم نمی توانست ؛ معهدا مصدر اندیشه ها و ایده ها و مثلی قرار گرفت که عقل روزمره در آنها حاکمیت مطلق نداشت . این نادرهء جهان باستان که چندین قرن پیش از ظهور دین اسلام به دنیا آمده بود ؛ چه به اثر نبوغ عقلی استاد بزرگش سقراط کبیر و چه به دلیل استعداد و خرد و خلاقیت های معنوی خودش ؛ به مانند خورشیدی در تاریکی های جهان باستان تابید و به افق هایی ره گشود که حتی امروز برای بشریت تازه گی و شور و الهام بخشی دارد .

شاید مظهر سمبولیک سترگ وداع با عقل روزمره و اعلام تولد عقل فلسفی و استدلالی در میان نوع بشر اکادمی نامور افلاطون بود که بر سر در آن نگارش یافت :  
« آنکس که هندسه نمیداند ؛ وارد نشود ! »

بدینگونه آموزشگاهی در دنیا پدید آمد که کودکان و کودک مانده گان نمی توانستند و نمی بایست وارد آن شوند . چرا که آنان « هندسه » نمی دانستند .

با اینکه هندسه در واقع علم اشکال و سطوح و ظواهر و محسوسات است ؛ معهدا اصول و پرنسیب های آن فراتر از عقل روز مره میباشد چرا که بالاخره بر ریاضیات و محاسبات مبتنی است یعنی بر تجریدات معنوی و غیر شکلی و مفاهیم و اعداد اتکا دارد و دارای منطق و نظام آزموده و ثبوت یافته ایست .

بدینگونه شرط دانستن هندسه ؛ شرط گذار کردن از مرحلهء عقل روزمره بود . ولی در واقع از میلیون ها فرد بشر فقط عدهء انگشت شمار می توانستند دانش ابتدایی در هندسه داشته و بخت دخول در اکادمی افلاطون را پیدا نمایند .

البته اکادمی افلاطون با اکادمی متعالی تر شاگرد پر نبوغش ارسطو وارد فاز شگفت آور دیگر به پیش گردید و با قدم های ارسطو ؛ بشریت ؛ به مرحلهء کبیر و خطیر سایننتفیک بنای ورود گذاشت . اما عقل روزمره و نیرو های محافظه کار متکی بر آن ؛ همچنان بر جهان بشری مسلط بودند و در حیظهء بود و زیست عامهء بشریت هنوز و برای هزاران سال دیگر سلطهء خلل ناپذیر داشتند .

در گستره عقل روز مره ؛ این پیامبران بودند که می توانستند مانور کنند و سخن اول و تعیین کننده را به میان بکشند نه فیلسوفان و متفکران خیلی پیشتاز و انتزاعی اندیش چون سقراط و افلاطون و ارسطو .

زیرا پیامبران شرط دانستن « هندسه » را مطرح نمی کردند بلکه شرط داشتن « ایمان » به ذات ئیل و یهوه و الله را در میان می گذاشتند ؛ چون عامهء جهان بشری در مرحلهء عقل روزمره بود که اندیشه مبتنی بر اشکال و سطوح و ظواهر است ؛ لذا تنها ذات یا محوری به مثابهء آفریدگار و پروردگار همهء عالم اشکال و ماورای آن ؛ می توانست چون مرکز و مصدر تمامی پدیده ها و روابط و جریانات ظاهراً مجزای آنها جلوه کند و آنگاه خیر و شر و خوشبختی و بدبختی و نیک فرجامی و بد فرجامی ... همه و همه به همین مرکز اتصال یابد .

دهن کجی های ناشیانه و در واقع کودکانه به این پروسه ها ؛ خود به معنای جهل مرکب ؛ ایدئولوژی زده گی و گمراهی در قبال حقیقت و واقعیت عالم بشری است . هیچ فرد و نیروی مستبد و متفرعن و خود رأی بشری قادر نبوده است و قادر نخواهد بود که بر خلاف مراحل عینی و جبری رشد و تکامل فکر و خرد و فرهنگ بشری سکاندار کشتی عالم بشری گردد و نقش تعیین کننده در پیش یا پس راندن این کشتی ایفا نماید .

مثال دیگر اینشتاین و « نسبیت » است .

ناگفته نماند که باور به نسبیت و قوانین عمومی آن در کُل ، به آاینشتاین محدود و منحصر نیست . فلاسفه و حتی دانشمندان تجربی و طبیعی فراوانی قبل از اینشتاین ؛ بر مطلق گرایی در جهان بینی و فلسفهء علم و فلسفهء تاریخ فایق آمده بودند و اگر مطلقى برجا مانده بود ؛ همانا حرکت بود نه ماده و پدیدهء مادی .

سکون قطعاً یک مفهوم نسبی ثابت شده بود و به نسبت پدیده ای میتوانست معنا داشته باشد که دارای حرکت تند تر می بود و آن مفروض ساکن باز خود در مقیاس پدیده بزرگتر و بطی السیر تر ؛ متحرک بود . ولی خلاقیت ها و کشفیات و

خدمات اینشتاین این است که رابطه **نسبیت** ها را با « ثابت » **سرعت نور** و مفهوم جدید « **فضا - زمان cepais-taime** » تثبیت و فرموله کرد و رابطهء دقیق **جرم و انرژی** را به دوام **قانون « تبدیل ماده و بقای انرژی »** قسم ریاضیکال و سایننتفیک فورمولبندی نمود .

در نتیجه فیزیک کلاسیک که در پیشرفت خود دچار بن بست شده بود ؛ آفاق گستردهء پهناوری را در برابر خود گشوده یافت و سایر علوم بشری نیز جهش های سترگی را نصیب شدند .

نه فقط وقتی از اینشتاین و نسبیت بلکه اصولاً وقتی از علم به معنای سایننتفیک آن سخن میگوئیم ؛ بدین معناست که از **عقل شکلی** و منجمله از **عقل روز مره** فراجهیده ایم . علم راستین در حیظهء عقل روزمره معنا و موجودیت ندارد ؛ معهدا نباید فراموش کرد که بشر از همان کانال عقل روزمره بالاخره وارد **کانال علم** میگردد .

دین به تمام و کمال فقط در حیظهء عقل روزمره معنا و موجودیت دارد و بدین سبب دین ابدأ علم ( به مفهوم بشری ) نبوده است و علم بوده نمی تواند ؛ ولی در عین حال علم دین و حتی ساینس دین ( به همان مفهوم بشری ) وجود دارد و می تواند وجود داشته باشد و باید وجود داشته باشد و آن عبارت است از دین شناخت و فلسفهء دین و معرفت سایننتفیک از دین و ادیان در کُل !

به چند آیت از آیات متبرکهء دیگر قرآن مجید منهمک میشویم :

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا  
فِيُوحِي بآدْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ (٥١) وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا  
مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ  
عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (٥٢ - الشورى)

و هیچ بشری را نرسد که الله با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری اوست بلند مرتبهٔ سنجیده‌کار (۵۱) و همین گونه روحی از امر خود مان به سوی تو وحی کردیم تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است] ولی آن را نوری گردانیدیم که هر کی از بندگان خود را بخواهیم به وسیلهٔ آن راه می‌نماییم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می‌کنی (۵۲- الشوری)

\*\*\*

قُلْ أَنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹) وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ (۱۰) ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱) فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱۲- سورهٔ فصلت)

بگو آیا این شماست که واقعا به آن که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید و برای او همتیانی قرار می‌دهید؛ این است رب جهانیان (۹) و در [زمین] از فراز آن [لنگر آسا] کوه‌ها نهاد و در آن خیر فراوان پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهار روز اندازه‌گیری کرد [که] برای خواهندگان درست [و متناسب با نیازهایشان] است (۱۰) سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن بخاری بود پس به آن و به زمین فرمود: خواه یا ناخواه بیایید؛ آن دو گفتند: فرمان‌پذیر؛ آمدیم (۱۱) پس آن‌ها را [به صورت] هفت آسمان در دو روز مقرر داشت و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود و آسمان [این] دنیا را به چراغ‌ها آذین کردیم و [آن را نیک] نگاه داشتیم. این است مقدر ساختهٔ آن نیرومند دانا (۱۲- سورهٔ فصلت)

\*\*\*

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (٤٧) وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ  
الْمَاهِدُونَ (٤٨ - الذاریات)

و آسمان را به قدرت خود برپا داشتیم و بی گمان ما  
[آسمان] گستریم (٤٧) و زمین را گسترانیده ایم و چه نیکو [گستراننده  
از] گسترانندگانیم (٤٨ - الذاریات)

\*\*\*

وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَةً حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا (٨ - الجن)  
و ما [جن ها] بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و  
تیرهای شهاب یافتیم (٨ - الجن)

قرآن مجید به طور اخص و صحایف و کتب مقدس که از حضرت آدم تا پیامبر  
خاتم سلام الله علیهم اجمعین نازل گردیده درحالی مطرح میباشد که « هیچ  
بشری را نرسد که الله با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی  
حجابی...»

بدون اینکه ما در مورد علم الهی و علم غیب حرفی داشته باشیم ؛ میسر  
نیست که سخنان از راه وحی یا فراسوی حجاب را اعتبار علم و ساینس بشری ؛  
داده بتوانیم چرا که علوم ساینسی فقط بر مشاهده و دریافت با حواس پنجگانه  
و تجربه با ابزار های مادی و طبیعی محقق میگردد ؛ حتی از آنجا که ممکن  
نیست ذات الله توسط بشر با امکانات ساینسی دریافت شود ؛ به طرز علمی و  
ساینسیک نمی توان آن ذات را ثابت نمود ؛ این جا فقط « ایمان » است که  
عمل میکند . به عبارء دیگر بشر قادر نیست چنان ذاتی را اثبات کند فقط  
می تواند بر آن مؤمن باشد .

فرو تر از این ؛ کتب و صحایف مقدس و کلیه محتویات آن ها ممکن نیست  
ثبوت ساینترفیک داشته باشد ؛ مثلاً چگونه میتوان به اعتبار علم و ساینس بشری ؛  
مفاهیم این آیات را تثبیت کرد :

« بگو آیا این شماست که واقعاً به آن که زمین را در دو روز آفرید  
کفر می‌ورزید و برای او همتیانی قرار می‌دهید ؛ این است رب عالم  
ها (۹) »

و در [زمین] از فراز آن [لنگر آسا] کوه ها نهاد و در آن خیر فراوان  
پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهار روز اندازه‌گیری کرد [که]  
برای خواهندگان درست [و متناسب با نیازهایشان] است (۱۰)  
سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن بخاری بود ؛ پس به آن و  
به زمین فرمود : خواه یا ناخواه بیاید ؛ آن دو گفتند : فرمان‌پذیر  
آمدیم (۱۱) »

پس آن ها را [به صورت] هفت آسمان در دو روز مقرر داشت و در  
هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود و آسمان [این] دنیا را به  
چراغ ها آذین کردیم و [آن را نیک] نگاه داشتیم این است مقدر  
ساخته آن نیرومند دانا (۱۲) »

ولی عدم امکان ثبوت ساینترفیک ؛ به معنای آن نیست که نمیتوان و یا نباید به  
این آیات ایمان داشت . علم بشری قادر نیست و امکانات آن را در دسترس ندارد  
که موارد محضاً ایمانی را از تجربه و آزمون بگذراند و بالتیجه از ثبوت آن ها  
سخن بگوید . اما در عدم ثبوت آنها نیز لزوماً رد و بطلان آنها را نه بلکه ناتوانی و  
نارسایی خود را اذعان میدارد و این واقعیت را که پرداختن به مسایل ایمانی در  
حوزه صلاحیت علم و ساینس نیست !

بدینگونه صرفاً قواعد و نظامات منطقی باقی می ماند که با آن ها تا حدودی  
میتوان به صغرا و کبرا و استنتاج پرداخت . درین زمینه قیاس و استقراء اهمیت



ویژه می یابد؛ البته قیاس و استقراء در محوطهء مطالب ایمانی و منجمله در محوطهء خود قرآن مجید (و دیگر متون مقدس).

مسئلاً از مقایسهء بخش ها و آیات مختلفه میتوان به نتایجی دست یافت که البته اعتبار محضاً منطقی دارد و نه اعتبار صد درصد علمی و ساینفیک!

مثلاً « قرآنی عربی بی هیچ کژی ...، ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، در حقیقت [قرآن] را بر زبان تو آسان گردانیدیم، این [قرآن] کتابی است به زبان عربی که تصدیق کنندهء [کتاب موسی] است و غیره؛ منطقی فقط به همین معناست که این کتاب مقدس ویژهء قومی به نام اعراب است که به عربی افهام و تفهیم میکنند. توجه فرمائید:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاستَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ (٦ - فصلت)

بگو من بشری چون شمایم **جز اینکه به من وحی می شود** که خدای شما خدای یگانه است؛ پس مستقیماً به سوی او بشتابید و از او آموزش بخواهید و وای بر مشرکان (٦ - فصلت)

\*\*\*

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِّن الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَوْمِ لِقَائِي إِنْ أَنَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (٩ - الأحقاف)

بگو من از [میان] پیامبران نودرآمدی نبودم و **نمی دانم با من و با شما چه معامله ای خواهد شد**؛ **جز آنچه را که به من وحی می شود** پیروی نمی کنم و من **جز هشداردهنده ای آشکار [بیش] نیستم (٩ - الأحقاف)**

\*\*\*

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٢٧) قرآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (٢٨ - الزمر)

و در این قرآن از هر گونه مثلی برای مردم آوردیم باشد که آنان  
پندگیرند (۲۷) قرآنی عربی بی هیچ کژی باشد که آنان راه تقوا پویند  
(۲۸ - الزمر)

\*\*\*

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ  
حَكِيمٌ (۴ - الزخرف)

ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم باشد که تعقل کنید (۳) و همانا  
که آن در کتاب اصلی [= لوح محفوظ] به نزد ما سخت والا و پر  
حکمت است (۴ - الزخرف)

\*\*\*

إِنَّمَا يَسِرَّنَاهُ بِلسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۸ - الدخان)  
در حقیقت [قرآن] را بر زبان تو آسان گردانیدیم تا [همزبانان]  
تذکراتش را دریابند (۵۸ - الدخان)

\*\*\*

وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ  
الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲ - الأحقاف)  
و [حال آنکه] پیش از آن کتاب موسی راهبر و [مایه] رحمتی بود و  
این [قرآن] کتابی است به زبان عربی که تصدیق کنندهء [آن] است تا  
کسانی را که ستم کرده اند هشدار دهد و برای نیکوکاران مژده‌ای  
باشد (۱۲ - الأحقاف)

این آیات را بانیست با آیات دیگر که (اندکی بعد تر می آید و) حاکیست:  
ما هیچ پیامبری جز به زبان قومش نمی فرستیم، تا میان قومی فرستاده  
ای از خود ایشان بر نیانگیزیم؛ به عذاب ایشان نمی پردازیم و غیره  
قیاس نمائیم؛ استنتاج منطقی بزرگی به دست می آید که الله تعالی جل علی شانه به  
زبان و قوم اهمیت عظیمی قایل است و به راستی هم در هزار و دو هزار سال قبل

بزرگترین واحد های تجمعات بشری همانا اقوام و متکلمان با زبان های جداگانه بوده اند .

به همین لحاظ از مقایسه آيات زیر ردیف ۱ با آيات ردیف ۲ میتوان به روشنی و صراحت تام استنتاج کرد که قرآن عظیم الشان با کدام نوع مخاطبان - در کدام سطح معیشتی و عقلی و اجتماعی و اخلاقی - طرف است :

## ردیف ۱ -

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
لِیَلْفِیْ قُرَیْشٍ (۱) لِیَلْفِیْهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّیْفِ (۲) فَلِیَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا  
الْبَیْتِ (۳) الَّذِیْ اَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ (۴)  
برای آنکه [قبیله] قریش با هم الفت گیرند (۱) الفتی که در کوچ  
های زمستانی و تابستانی بر قرار ماند (۲) باید یگانه خدای این خانه (کعبه)  
را بپرستند (۳) همان که به ایشان هنگام گرسنه گی طعام داد و  
از ترس و خوف آنان را ایمن ساخت (۴)

\*\*\*

وَكَذٰلِكَ اَوْحٰیْنَا اِلَیْكَ قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا لِّنُنذِرَ اُمَّ الْقُرٰی وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ یَوْمَ  
الْجَمْعِ لَا رِیْبَ فِیْهِ فَرِیْقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیْقٌ فِی السَّعِیْرِ (۷) وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ  
لَجَعَلَهُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً وَّلٰكِنْ یُدْخِلُ مَنْ یَشَاءُ فِی رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُوْنَ مَا لَهُمْ مِّنْ وَّلِیٍّ  
وَلَا نَصِیْرٍ (۸ - الشوری)

و بدین گونه قرآن عربی به سوی تو وحی کردیم تا أم القری  
[مردم مکه] و [اعرابی] را که پیرامون آند ؛ هشدار دهی و از روز  
گردآمدن [خلق] که تردیدی در آن نیست ؛ بهرسانی [آنگاه که]  
گروهی در بهشتند و گروهی در آتش (۷) و اگر الله می خواست قطعا  
آنان را امتی یگانه می گردانید ؛ لیکن چون اراده کند [کسانی را] به  
رحمت خویش در می آورد و ستمگران نه یاری دارند و نه یآوری ( ۸ -  
الشوری)

\*\*\*

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ( ٤٤ - فصیلت )

و اگر [این کتاب را] قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم ؛ قطعاً می گفتند : چرا آیه های آن روشن بیان نشده ؛ کتابی غیر عربی و مخاطب آن [عرب زبان]؟!

بگواین [کتاب] برای [عرب ها]ئی که ایمان آورده اند رهنمود و درمانی است و [عرب ها]ئی که ایمان نمی آورند در گوشه ایشان سنگینی است و قرآن [با وصف عربی بودن] برایشان نامفهوم است و [گویی] آنان را از جایی دور ندا می دهند ( ٤٤ - فصیلت )

\*\*\*

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ( ٧ - الرعد )

و آنان که کافر شده اند می گویند چرا نشانه ای آشکار از طرف ربش بر او نازل نشده است [ای پیامبر] تو فقط هشداردهنده ای و **برای هر قومی رهبری است ( ٧ - الرعد )**

\*\*\*

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ( ٣٨ - الرعد )  
و قطعاً پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندان قرار دادیم و هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن الله معجزه ای بیاورد . **برای هر برهه ای کتابی است ( ٣٨ - الرعد )**

\*\*\*

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ( ٤ - ابراهيم )

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند؛ پس [گویی] الله هر که را بخواهد بی راه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند و اوست ارجمند حکیم (۴- ابراهیم)

\*\*\*

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۴۷- یونس)

و هر امتی را پیامبری است پس چون پیامبران بیاید میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود (۴۷- یونس)

\*\*\*

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۹۷- التوبه)  
وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۹۸) وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۹- التوبه)  
وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ (۱۰۱)  
وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲) خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳- التوبه)

اعراب (بادیه نشین) در کفر و نفاق [از شهرنشینان] سخت تر و به اینکه حدود [شریعتی] را که الله بر فرستاده اش نازل کرده؛ ندانند؛ سزاوارترند و الله دانای درست کار است (۹۷- التوبه)

و برخی از آن اعراب کسانی هستند که آنچه را [در راه الله] هزینه می کنند؛ خسارتی [برای خود] می دانند و برای شما پیشامد های بد

انتظار می‌برند . پیشامد بد [مصیبت] بر آنان باد و الله شنوای داناست (۹۸) و برخی [دیگر] از آن اعراب کسانی‌اند که به الله و روز بازپسین ایمان دارند و آنچه را انفاق می‌کنند مایهء تقرب نزد الله و وسیلهء دعاهاى نیک پیامبر می‌دانند ؛ هر آئینه این [انفاق] مایهء تقرب آنان است . به زودی الله ایشان را در جوار رحمت خویش در می‌آورد که الله آمرزندهء مهربان است ( ۹۹ - التوبه)

و برخی از آن اعراب که پیرامون شما [هم] هستند منافقند و از ساکنان [شهر] مدینه [نیز عده‌ای] بر نفاق خو گرفته‌اند ؛ تو آنان را نمی‌شناسی ؛ ما آنان را می‌شناسیم به زودی آنان را دو بار عذاب می‌کنیم ؛ سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند (۱۰۱) گروه اخیر کسانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است درآمیخته‌اند ؛ امید است الله توبه آنان را بپذیرد که الله آمرزندهء مهربان است (۱۰۲) از اموال آنان زکات بگیر تا به وسیلهء آن پاک و منزّهء شان سازی و برایشان دعای خیر کن ؛ زیرا دعای تو برای آنان سبب آرامش است و الله شنوای داناست (۱۰۳- التوبه)

## ردیف ۲ -

رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا  
(۶۶ - الاسراء)

رب شما ذاتی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت در می‌آورد تا از فضل او برای خود [رزق] بجوید ؛ چرا که او همواره به شما مهربان است (۶۶ - الاسراء)

\*\*\*

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ( ۲۴ ) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ  
(۲۵- الرحمن)

و او راست در دریا سفینه‌های بادبان‌دار بلند همچون کوهها (۲۴)

پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید؟ (۲۵ - الرحمن)

\*\*\*

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِّنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۱ - لقمان)

آیا ندیده‌ای که کشتیها به نعمت الله در دریا روان می‌گردند تا برخی از نشانه‌های [قدرت] خود را به شما بنمایاند. قطعاً در این [قدرت نمایی] برای هر شکیبای سپاسگزاری آیت‌ها نمایان است (۳۱ -

لقمان)

\*\*\*

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَّأُ خَالِصًا سَائِعًا لِشَارِبِينَ (۶۶ - النحل) وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷) وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ كُلِّي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹)

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸)

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِّن جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنَ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (۸۰) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ (۸۱ - النحل)

و در دامها قطعاً برای شما عبرتی است از آنچه در [لابلای] شکم

آنهاست؛ از میان سرگین و خون؛ شیری ناب به شما می‌نوشانیم که

برای نوشندگان گواراست (۶۶) و از میوه درختان خرما و انگور باده‌

مستی‌بخش و خوراکی نیکو برای خود می‌گیرید؛ قطعاً در این [ها]

برای مردمی که تعقل می‌کنند؛ آیت‌هایی است (۶۷) و رب تو به

زنبور عسل وحی کرد که از پاره‌ای کوه‌ها و از برخی درختان و از

آنچه داربست [و چفته‌سازی] می‌کنند خانه‌هایی برای خود درست کن (۶۸) سپس از همه میوه‌ها بخور و راههای پروردگارت را فرمانبردارانه بیوی [آنگاه] از درون [شکم] آن شهدی که به رنگهای گوناگون است بیرون می‌آید؛ در آن برای مردم درمانی است؛ راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردمی که تفکر می‌کنند؛ نشانهء [قدرت الهی] است (۶۹)

و الله شما را از شکم مادرانتان در حالی که چیزی نمی‌دانستید بیرون آورد و برای شما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد؛ باشد که سپاسگزاری کنید (۷۸) و الله برای شما خانه‌هایتان را مایهء آرامش قرار داد و از پوست دامها برای شما خانه‌هایی نهاد که آن‌ها را در روز جابجا شدنشان و هنگام ماندنشان سبک می‌یابید و از پشمها و کُرک‌ها و موهای آن‌ها وسایل زندگی که تا چندی مورد استفاده است [قرار داد] (۸۰) و الله از آنچه آفریده به سود شما سایه‌هایی فراهم آورده و از کوه‌ها برای شما پناهگاه‌هایی قرار داده و برای شما تن‌پوشهایی مقرر کرده که شما را از گرما [و سرما] حفظ می‌کند و تن‌پوشها [= زره‌ها]یی که شما را در جنگ‌ها حمایت می‌نماید. این گونه وی نعمتش را بر شما تمام می‌گرداند. باشد که شما [به فرمانش] گردن نهید (۸۱ - النحل)

مگر نه این است که آیات متبرکهء آمده در ردیف ۱ به طرزی همه‌جانبه و شفاف و تردید‌ناپذیر نشان می‌دهند که مخاطب قرآن عظیم‌الشان قوم معینی است که اعراب نامیده میشود. قرآن کریم حتی از وصف و تمثیل جزء جزء و لایه لایه این قوم - اعم از اینکه صحراگرد و بادیه‌نشین است یا شهرنشین؛ فراتر نمی‌رود و علاوه بر اینکه جغرافیای رسالت حضرت رسول اکرم را «أم القری و حولها» یعنی مکه مکرمه و حوالی آن نشان می‌دهد؛ در مورد جریانات درون و بیرون مدینهء



منوره نیز صراحت بی نظیری دارد . قرآن مجید مؤ کد در مؤ کد خاطر نشان میسازد  
که هر قومی را پیامبری است و هر برههء زمان را کتابی .

مقایسهء این آیات شریفهء ربانی با آیات ارائه شده در ردیف ۲ بیانگر آن است  
که قرآن کریم بینش ها و باور ها و سنن و فرهنگ همان قوم مشخص را در نظر  
دارد و لاغیر . چنانکه از آنجا که بیابانگردان شبان پیشهء عرب و حتی شهر نشینان  
بدوی آنان کشتی رانی بلد نیستند و قایق های بادبان دار را جز به طریق روایت و خبر  
نشیده و ندیده اند ؛ کشتی ها و قایق های بادبان دار که از مصنوعات بشری همانند  
طیاره و ریل در عصر حاضر است ؛ **به اعتبار ذهنیات آنان** ؛ همدریف فرآورده  
های طبیعت چون درخت خرما و انگور و ابر و باد و مه و خورشید... وانمود  
میگردند . بر اینکه چگونه از میان سر گین و خون حیوانات ؛ شیر گوارای نوشیدنی  
به آنان ارزانی میگردد و اینکه دام ها چگونه رام بشر ( در حد همان اعراب )  
گردیده و استفاده از خدمات و محصولات آنها نصیب شان شده است ؛ مثال های  
بارز در این آیات ملکوتی میباشد .

با دریغ و درد و تأسف بیکران باید خاطر نشان ساخت که هم بشرواره های  
پیشین و هم امروزین بی هیچ دلیل و برهان مدعی یا معتقد اند که نه چنین نیست ؛  
گویا به دلیل اینکه قرآن مجید کتاب و کلام الله تعالی (ج) میباشد ؛ لذا این ظواهر  
مسلم و روشن و عیان ؛ هدف اصلی آن نیست بلکه در پشت این همه **آیات بینات** ؛  
معانی و مقاصد دیگری نهفته است و جز « **مفسران کرام!** » کسی قادر نیست آنها  
را ادراک نماید . مثلاً « **أم القری و حولها** » به معنای تمام کائینات است چراکه  
الله جل مجده خدای تمام کائینات است و اعراب و مدینه و غیره نیز مطلقاً به معنای  
قومی و شهری معین نیست و پیامبر آخر الزمان علیه السلام پیامبر برای اعراب نه بلکه  
برای تمام عالم ها و کونین میباشد .

چرا چنین است ؟

و چرا در ۱۴۰۰ و اندی سال که از فیض نزول اسلام و قرآن عظیم الشان بر شبه جزیره عربستان میگذرد؛ تا کنون کسی حاضر و قادر نیست با این پرسش بنیانی رو برو شود که آیا:

- الله جل علی شانه به مثابه آفریدگار کائنات؛ **علم غیب ذات خود** و به سخن بشری **جهانبینی** و **هستی شناسی** ملکوتی خود را در کتاب های آسمانی و از جمله در قرآن کریم مدنظر دارد و مطرح میسازد یا «**علم اندک**» و **جهانبینی** و **توان عقلی** و **هوشی** بشر مورد خطاب در زمان و مکان معین را؟؟؟

وقتی دعوی کنیم و یا بپذیریم که ذات الله تعالی همه آنچه را که در بیکرانه گی **علم غیب** اوست؛ درون کتاب های آسمانی ریخته به پیامبران داده و ذریعتاً تحویل بشر کرده است؛ نتیجه منطقی آن میشود که دیگر **علم غیبی** نزد الله تعالی بر جا نمانده و اینک آنچه به اصطلاح علمای کتب آسمانی و خاصتاً عالمان قرآن مجید میدانند؛ با تمام دانسته ها و علوم غیب الهی **مساوی** است.

اگر این نتیجه گیری را طوری که قواعد منطقی ایجاب می کند تعمیم دهیم؛ حاصل آن می شود که فلان و به همان آیت الله و آفت الله و مولوی و عالم دین مسند نشین پیغمبر(!)؛ درست به اندازه خود الله تعالی **علم** دارد.

از این نظر حتی سخن به اینجا میرسد که خود این عالیجنابان؛ تمام و کمال **ذات الله تعالی** اند؛ چرا که الله تعالی کدام بُت و مجسمه و کوه و آسمان و آفتاب ... نبوده بلکه معنویت متعال و «جان جهان» و ماورای آن است و غالباً جز همان **علم غیب** و **علم لدونی** بیحد و بی قیاس نیست که تنها مقدار اندک آن به بشر - و نه جانور دیگر - ارزانی شده است.

درین راستا میتوان هنوز بسیار گسترده و عمیق بحث نمود ولی نه عالم و نه عامی ای وجود دارد که بتواند مدعی گردد؛ الله تعالی تمام **علم غیب** خویش را چه در لابلای کتب مقدس و چه بیرون از آن در وجود اولیا و نقبا و امثالهم به عالم بشری

منتقل کرده است . جملات ربانی « **و الله اعلم** » و « **و الله اعلم بالصواب** » تقریباً به سان یک تکیه کلام مؤکد و فیصله بخش در سراسر قرآن عظیم الشان به کرات تکرار میگردد .

اساساً معجزه بودن و الهی بودن کتب مقدسه و مخصوصاً قرآن مجید در این است که پیام ها و تعالیم خود را در همان چوکات **جهانبینی** و **توان هوشی** و **عقلی** مخاطبان در زمان و مکان معینه ارائه و تثبیت و تعمیل می دارد و چنین توانایی به ویژه در ید قدرت نوابغ و شعرا و سخنوران همان عصر و زمان مورد نظر سراغ شدنی نبوده است ..

اینجاست که مدلل میشود :

- چرا قرآن عظیم الشان از **زمین مسطح** سخن میگوید و از **آسمان این دنیا** که با چراغ ها آذین بسته شده است ، از کشتی های بادباندار ، از دام ها و احشام و درختان و روئیدنی ها با ثمرات و حاصلدهی های چنین و چنان ، از رعد و برق و زلزله و توفان و باران به همان نهج قابل تصور و پذیرش برای عامه مردم زمانه ، از **غروبگاه خورشید در عین حمئه** ( چشمهء سیاه گل آلود ) ، از خضر و ذو القرنین ، از اصحاب کهف و غار لوحه دار ، از **خلقت دنیا و مافیها در شش روز** و از **روز هفتم** یا **روز شنبه** و « **روز سبت** » و ... و ... و

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ( ۱۲۴ - النحل )

[بزرگداشت] **شنبه بر کسانی که در باره آن اختلاف کردند مقرر گردید و قطعاً پروردگارت روز رستاخیز میان آن ها در باره چیزی که در مورد آن اختلاف می کردند ؛ داوری خواهد کرد ( ۱۲۴ - النحل )**

تقویم قرآنی ابداً چیزی فراتر از تقویم روز های ۲۴ ساعته اطراف استوا و مدیترانه و ماه های مرتبط با دوره **گردش مهتاب** نیست ؛ چرا که تنها همین تقویم برای مخاطبان قرآن کریم **نمایان** و **عامه فهم** بود و بس .

با اینکه فصل های چهار گانه در طبیعتِ اکثریتِ مطلقِ ساحاتِ زمین وجود داشت (و وجود دارد) ؛ اما شبانان بیانگر **شکل بین** و **شکل اندیش** در صحراهای عربی و عبرانی و کنعانی... در یک و نیم هزار سال آنسوتر تقریباً بالعموم دو فصل بیشتر نمی دیدند و احساس نمی کردند .

همینگونه به دلیل تقویم قمری ؛ ماه ها نزد الله ( یعنی **مخاطبان** الله در آن زمان ) ۱۲ تا بود و ۴ تا آن ها **حرام** شمرده می شد ؛ و روز های سال ۳۵۴ یا ۳۵۵ تا می گردید ؛ لذا فصل ها مرتبط به سال قمری بوده نمی توانست .

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۳۶) إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ( ۳۷ - التوبه)

**در حقیقت شماره ماه ها نزد الله از روزی که آسمان ها و زمین را آفریده در کتاب [علم] خدا دوازده ماه است از این [دوازده ماه] چهار ماه [ماه] حرام است . این است آیین استوار پس در این [چهار ماه] بر خود ستم مکنید و همگی با مشرکان بجنگید ؛ چنانکه آنان همگی با شما می جنگند و بدانید که الله با پرهیزگاران است (۳۶) جز این نیست که جابجا کردن [ماه های حرام] فزونی در کفر است که کافران به وسیله آن گمراه می شوند ؛ آن را یکسال حلال می شمارند و یکسال [دیگر] آن را حرام می دانند تا با شماره ماه هایی که الله **حرام** کرده است موافق سازند و در نتیجه آنچه را الله حرام کرده [بر خود] حلال گردانند ؛ زشتی اعمالشان برایشان آراسته شده است و الله گروه کافران را هدایت نمی کند (۳۷ - التوبه)**

بنابراین « **رحلة الشتاء و الصيف** » ( کوچ های زمستانی و تابستانی قبایل عرب ) به ماه ها و روز های معین در آنها بسته گی نداشت و دوران **غیر محسوس** و

**مرموز** سال خورشیدی (برای عرب ها) ؛ هنگام و هنگامهء این کوچ ها و جابه جایی ها را تعیین می کرد .

بدینگونه **رمضان** و **قربان** و **حج** نیز نمی توانست و نمی تواند همیشه یا در « شتا » باشد یا در « صیف » .

شتا و صیف ( زمستان و تابستان ) وابسته به **گردش ماوراء دید** طبیعت بود ولی روز و ماه و سال وابسته به **مخیله** و **چشم** مردم ؛ در حالی که « روز » ؛ نام فاصله میان « طلوع » و « غروب » آفتاب دانسته می شد ؛ « ماه » و « سال » از تمام عالم طبیعی ؛ تنها و فقط به تناوب بخش نورانی ( هلال تا هلال و بدر تا بدر ... ) در مهتاب پیوند می یافت .

هكذا اینجاست که مدلل می شود :

- چرا قرآن مجید **مناسک** و **روایات** عدیده قبایل بدوی عرب را یا به طرزی دست ناخورده یا هم با تعدیلات اندک صحه میگذارد و بخشی از شریعت اسلام قرار می دهد ، بر **برده گی** چون واقعیتهایی که پایانی بر آن متصور نیست ؛ مقابل میشود ؛ **عُرف ها** و **قوانین** جبری و سرسخت وابسته به آن را مرعی الاجرا نگه میدارد و فقط بر فضیلت و ثواب آزاد سازی برده و کنیز و پیشه کردن روش های نیک در قبال آنان اتکا و تأکید مینماید .

کسانیکه بدون تعقل و خرد ورزی لازمه ؛ امروزه توهم می کنند که گویا پیامبر بزرگ اسلام و حتی ذات الله تعالی در مواردی مانند مقدس نگه داشتن حجرالاسود و اغلب اجزای **مناسک حج** به طرز کمافی السابق ( قبل از اسلام ) تجویزات توجیه ناپذیر داشته اند ؛ فقط از اصل بنیانی **جهانبینی مخاطبان** در همین ایام و دوران غافل می مانند و نیروی مجبرهء **تکامل** مادی و معنوی و قدرت قاهرهء **زمان** را در زمینه از نظر می اندازند . بینشی که اگر حتی امروز مبنای **سیاست** و **کار هدایتی** با توده های بشری قرار گیرد ؛ جز ناکامی و فاجعه به بار نمی آورد .

به طریق فرض و قضیهء منطقی اگر طرح کنیم که کتب مقدس و مخصوصاً قرآن عظیم الشان؛ هرگاه مبتنی بر توان هوشی و عقلانی و چگونگی جهانبینی مردم زمان نمی بود و مثلاً در دوسه هزار سال پیش؛ به جای زمین مسطح از زمین کروی یا بیضوی سخن میگفت؛ از یک چهارم بودن خشکه ها و سه چهارم بودن آب های این سیارهء فلکی حرف میزد؛ از یخبندان های عظیم و کوهساران منجمد قطبی؛ از پدیده های فوق العاده راز ناک چون «مثلث برمودا» در آب ها و آتشفشان ها و سونامی های عظیم و وخیم ناشی از طبقات تکتونیک و مگما تفصیل میداد...، و در همین حال از منظومهء شمسی و موقعیت خیلی ناچیز زمین در این نظام معلق در فضای بیکران سخن به میان می آورد و از میلیارد ها کهکشان در کیهان با میلیارد ها خورشید و منظومهء ستاره ای برتر و بزرگتر از خورشید منظومهء شمسی بحث می کرد؛ و غیره؛ اینهمه به علت و دلیل پیش از وقت بودن و خارج از دایرهء جهانبینی و کمال عقلی و هوشی بشر زمان بودن؛ واقعاً به چه سرنوشتی منتج میگردید؟

طوایف و قبایل رمه مانندی که جز تصاویر منعکسه از اشکال پیرامونی و توهمات زادهء آنها در مخیله نداشتند و در مخیله آورده نمی توانستند، مگر قادر بودند که به کیهانشناسی امروزی پی ببرند و بر آن تمکین کنند؛ مگر میتوانستند فورمول های مکانیک نیوتن و اینشتاین را بفهمند؛ مگر توان داشتند که از (DNA) و کروموزوم و سلول و ارگانیزم های چند و چندین سلولی و اینهمه فعل و انفعالات الکتریکی، شیمیایی، هورمونی، انزایمی و نظایر آن درکی به هم رسانند؟؟...

مسئلاً همه جواب ها به ساده گی و روشنی کامل «نه!» میباشد؛ لذا - هرگاه بگذریم از ذات اکبر و اقدس الله تعالی، در حالاتی که حتی بشر خردمندی مطرح باشد آیا او نسبت به مخاطبان خویش؛ جهانبینی و توان هوشی و عقلی آنان را در نظر میگیرد یا دانش و نبوغ و دهای خویشان را؟

درین حال قیاس کنید حالت ابلهان یا مغرضان حیوان کالانعام را که در کتب مقدسه و منجمله در قرآن مجید؛ دانش های تمام و کمال **فیزیک ذرات و کوانتم مکانیک** را هم یافته و اعلام داشته اند و این کتب را منابع اصلی و آسمانی **بیولوژی مالیکولی**، **بیوشیمی** و **ژنتیک**... نیز میخوانند و می دانند!!...

بنده وقتی در چنین مقاطعی سهمناک و دهشت بر انگیز قرار می گیرم؛ بیشتر این استنتاج عقلانی و منطقی و عقیدتی در من غلبه میکند که اصلاً - کم از کم در عصر ما - بشر نام **نوع** یگانه از موجودات حیه نیست بلکه **اسمی عام** برای رسته ای از جانوران بخصوص میباشد که مانند بوزینه و حشره و پرنده و خزنده ... انواع مختلف دارد. فقط با این تفاوت که انواع موجودات حیه دیگر عمدتاً توسط تفاوت های **اناتومیک**، ساختمانی و هیستولوژیک شان تفکیک میگردند؛ ولی **انواع بشر** بیشتر توسط عملکرد های متفاوت و متضاد **مغز** و **روان** ایشان از هم تمیز و تفکیک میشوند و باید تمیز و تفکیک شوند.

چه بس پر ابلم ها که اساساً از همین سوء تفاهم برخاسته است که انواع چندین گونه این موجود حیه را فقط به اعتبار **اشتراکات نسبی** در **اناتومی** ایشان؛ نوع واحدی به حساب آورده اند و به حساب می آورند.

بنا بر این ما فی الواقع در جهان امروزین خود **نوعی واحد** به نام **بشر** نداریم بلکه یک رسته **انواع پر شاخه و متعدد** داریم که «بشر» خوانده میشوند؛ درست مانند رسته ها یا خاندان های شادی، شیر؛ ببر؛ کفتار، گاو، خرس، سگ، پشک، زاغ، طاووس، موش، مگس، زنبور و غیره.

البته افراد بشری در گذشته های دور و دور تر دارای اینهمه تفاوت های روانی و عقلانی و دماغی و رفتاری و اطواری هنگفت و بی تناسب و متضاد و آشتی ناپذیر باهم نبودند؛ طرز های معیشت بسیط و قریباً همسان در شرایط زنده گانی مغاره نشینی و کوچگری و دامداری یا فلاحتی تا اواسط دورانی که به نام **قرون وسطی** بخشبندی شده است؛ سطح ذهنی و فرهنگی و اطلاعاتی بالنسبه نزدیکی را میان

عامهء افراد بشری و حتی میان عامهء افراد متعلق به طبقات اجتماعی متفاوت و متضاد شکل میداد و ثابت نگه میداشت .

تعداد افراد اندیشمند و خوانا و دانای اطلاعات **انتزاعی** ( فرا شکلی ) ؛ اندک بود . لذا در چنان روزگارانی اینکه همه گونه های بشری رویهمرفته **نوع واحدی** به حساب آیند ؛ قابل اغماض بود . چنانکه آیاتی با مفاهیم و موضوعاتی زیرین نه تنها همه جانبه مورد تمکین قرار می گرفت بلکه بسان حقایق تازه و شگفتی آور نیز تلقی میشد :

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ( ٤ - **سوره النحل** ) وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ( ٥ ) وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ( ٦ ) وَتَحْمِلُ أَوْتَئِلَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُوفٌ رَّحِيمٌ ( ٧ ) وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ( ٨ ) وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ( ٩ )

وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ( ١٥ ) وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ( ١٦ ) أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ( ١٧ )

**[الله]** انسان را از نطفه‌ای **[ناچیز]** آفریده و **[انگه]** **[ازخود]** مخاصمت جویی آشکار **[درست کرده]** است ( ٤ ) و **[الله]** چارپایان را برای شما آفرید ؛ در آنها برای شما **[وسیله]** گرما و سودهایی است و از آنها می‌خورید ( ٥ ) و در آنها برای شما زیبایی است **[انگه]** که **[آنها را]** از چراگاه بر می‌گردانید و هنگامی که **[آنها را]** به چراگاه می‌برید ( ٦ ) و بارهای شما را به شهرهایی می‌برند که جز با مشقت بدان‌ها نمی‌توانستید برسید ؛ قطعاً رب شما رؤوف و مهربان است ( ٧ ) و اسبان و اشتران و خران را **[آفرید]** تا بر آن‌ها سوار شوید و **[برای شما]** تجملی **[باشد]** و آنچه را نمی‌دانید می‌آفریند ( ٨ ) و نمودن راه بر عهدهء **الله**



است و برخی از آن [راه ها] کج است و اگر [الله] می خواست مسلماً همه شما را هدایت [یکسان] می کرد (۹)

و [الله] در زمین کوه هایی استوار افکند تا [زمین] شما را نجنباند و رودها و راه ها [قرار داد] تا شما راه خود را پیدا کنید (۱۵) و نشانه هایی [دیگر نیز قرار داد] و آنان به وسیله ستارهء [قطبی] راه یابی می کنند (۱۶) پس آیا آن که می آفریند ؛ چون کسی است که نمی آفریند ؟ آیا این تذکرات را [هم] در نمی یابید؟! (۱۷- النحل)

به راستی آیا کسانی که در چنین آیات بینات نازل شده از اعلیٰ علین ؛ فورمول ها و تعاملات فیزیک ذرات را می بینند و توسط آنها بمب و انرژی هستوی اسلامی درست میکنند ؛ اقمار مصنوعی به کیهان میفرستند و یا لابراتوار های الکترونیکی و ییز های مهندسی ژنتیک راه می اندازند ؛ میتوانند مساوی با همان نوع بشری باشند که تنها درین کلام رب جلیل ؛ خطاب فهما و هر چه بسیط گردانیده شده با شبانان خیلی خیلی بدوی صحرا های عربستان کهن را در می یابند و لا غیر؟!!

بخواهیم نخواهیم واقعیت این است که گذشته ؛ گذشته است و دورانی که موجودات دوپا **یک نوع** بودند و نسبتاً به درستی **یک نوع** شمرده میشدند ؛ سپری شده است . اینک موجودات دوپا **انواع مختلف** و **متضاد** دارند که حتی اختلاف و تضاد شان شدید تر و بحرانی تر و علاج ناپذیر تر از پاره ای موجودات چهار پا و هشت پا و بسیار پا ست !

همه واقعیت ها و دلایل و براهین - آنهم در خود کلام های آسمانی و پیش از همه و بیش از همه در قرآن عظیم الشان - مبین و موئید همین امر است که حضرت علیم و اعلم رب الناس و ملک الناس و اله الناس تنها تا زمانی چه به طریق وحی و چه به طرق دیگر با ابنای بشر **سخن** میگفت و **بکن** و **نکن** میکرد که این ابنا **طفل** و **کودک** بودند و به سرپرست و **مولا** و **ولی** نیاز فطری و ناگزیر داشتند .

اما به مجردی که **بلوغ** نسبی در سطح عمومی میسر آمد ؛ رب اجل و اکبر جولانگاه استعداد و خرد آدمی را باز گذاشت و ختم پیامبری و رسالت از طرف الله (ج) بر آدمی را اعلام و مرعی داشت . همه چیز درین راستا ختم گردید و بشر به **خود** و به **استعداد ها** و **توانایی های فطری** اش وا گذاشته شد که حین قدم گذاشتن به مرحله **بلوغ نوعی** از آن برخوردار شده میرفت .

با اینهم در گذشته های دور - زمان نزول قرآن عظیم الشان نیز - گروه های سخت مختلف و متضاد وجود داشته است . بازهم آیات کریمه :

وَأْتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ ( ۱۷۵ ) وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۱۷۶-الاعراف)

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَاقِلُونَ (۱۷۹-الاعراف)

و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت ؛ آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد (۱۷۵) و اگر می خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می بردیم ؛ اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو مثلش ؛ **مَثَلُ آن سگ است که به او حمله هم کنی زبان خود را از کام بدر میکند و اگر رهایش هم بسازی زبان خود را از کام بدر میکند ؛** چنین است **مَثَلُ گروهی هم که آیات ما را تکذیب کردند ؛** پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن باشد به فکر آیند (۱۷۶-الاعراف)

و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را [ گویی ] برای دوزخ آفریده ایم [چرا که] دلهایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت

نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوشهایی دارند که با آنها نمی‌شنوند؛ **آنان همانند چهارپایان اند و بلکه گمراه تر؛** [آری] آنها همان غافل ماندگانند (۱۷۹- الاعراف)

بدینگونه در طبقه بندی ایکه - نه توسط ما و یا کدام فیلسوف و اهل منطق و مجادله و مناظره بلکه دقیقاً - **توسط قرآن مجید** صورت می‌گیرد؛ در دو نهایت گله‌ها یا اجتماعات موجودات دویا؛ دو قشر کاملاً متضاد وجود دارد؛ در حالیکه یک قطب همان آدمی یا انسان جمیل و خلیق و کامل **در زمانش** می‌باشد؛ در قطب دیگر افراد (كَمَثَلِ الْكَلْبِ) یعنی سگ مانند‌ها و (كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) یعنی انعام گونه‌ها و بدترها از انعام (چهارپایان) موجود اند.

البته در قرآن شریف طبقه بندی یا قشر بندی آحاد بشر به انحای دیگری نیز موجود است که در زمانش به آنها خواهیم پرداخت؛ ولی عجالتاً بسیار جالب و دارای ژرف ترین ارزش است که بدانیم «**سگ مانند‌ها**» و «**انعام گونه‌ها**» کیانند؟!

باید پیش از همه خاطر نشان ساخت که مخاطبان قرآن عظیم الشان حین نزول آن؛ قبایل شبان پیشه‌ء عرب می‌باشند که حتی بخش قسماً شهر نشین شده‌ء آنان (قریش) نیز؛ طبق ارشاد الهی در حالت (رَحْلَةَ الشَّيْءِ وَالصَّيْفِ) به سر می‌برند. به ویژه درین دوران حیات شبان - رمه‌ای؛ مسلماً **سگ** موجود بسیار مفید و یاور فداکار و وفادار چوپانان و رمه‌ها و غزندی‌ها و خیمه‌های آنان می‌باشد؛ تا جائیکه در اساطیر کهنتر حتی **سگ شبانی** به مقام آدم‌های قهرمان ایمان (اصحاب کهف) بالا می‌رود.

بنابراین سگ به طور عام نمی‌تواند هدف تمثیل نفرین آمیز و مضمئز کننده‌ء آیه‌ء مبارکه‌ء فوق در این زمینه باشد. هدف فقط و فقط **سگ خاص** است:

- سگ وحشی؛

- سگ‌هار؛

- سگ دیوانه !

چون « سگ وحشی » و « سگ هار » هم به دلایلی دارای استعداد و امکانات بهبود و بهشد می باشد ؛ پس فقط « سگ دیوانه » باقی می ماند که دارای مرض خطرناک و مرگ آوری هم هست .

« **مرض سگ دیوانه** » به ویژه که در بشر منتقل شود ؛ حتی در عصر امروز درمان آسانی ندارد .

چنانکه فحوای کلام الهی نیز چنین است که مثل فرد طرف اشاره ؛ مثال سگی است که ...

لهذا نمی توانیم ؛ این موجود را به راحتی و بی پروا « **سگ مانند** » بنامیم ؛ ناگزیر صفت و مشخصهء سگ مذکور نیز باید تثبیت گردد و حسب دریافت بالا سگ مورد نظر کلام ربانی به جز یک سگ دیوانه نیست و خود این کلام مقدس هویت مربوط را ارائه می دارد :

**كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ**

- مانند چنان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی [هم] زبان از کام

برآورد و اگر آن را رها کنی [هم] زبان از کام برآورد .

لذا افراد ( **كَمَثَلِ الْكَلْبِ** ) به ساده گی « **سگ مانند ها** » نیستند بلکه دقیقاً «

**سگ دیوانه مانند ها** » می باشند .

ولی سخت جالب و نهایت آموزنده این است که فرد طرف بحث قرآن کریم ؛ از آغاز فرد بد و دارای این عنوان و موقف پست و پلید نبوده است ؛ چرا که او به جایی رسیده بوده که شائسته گی یافته تا آیات رب العالمین برایش وحی گردد یعنی به پیغمبری برگزیده شود . اما سپس او خود را **گم** کرده ؛ انحراف نفسانی نموده ؛ بر **امانت الهی** چون امتیاز و برتری و جاه و جلال دیده ؛ نه چون **مسئولیت** و وظیفه و فریضه ؛ و بر زمین و جاذبه هایش تسلیم گشته و عقل و خرد خود را باخته یعنی همانند نمرود و شداد و فرعون و حتی ابلیس شده است .

اینجا نکته فوق العاده ظریف - و میشود گفت : « **باریکتر از مو** » - هم وجود دارد . نکته ایکه احتمالاً برای چوپانان مخاطب قرآن کریم فهما تر از مردم روزگار ما بوده است . دقت کنید :

**- وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا**

**- و اگر می خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می بردیم .**

برابر نهاد ( انتی تیز) این برنهاد ( تیز ) به زبان فلسفی این میشود که : **چنین**

**نخواستیم !**

پس سنتیز چه از آب در آمد ؟

اینکه او ؛ **مثال سگ دیوانه** ای گشت !

اکنون پرسش آن است که آیا **ما ( الله )** او را چون « سگ دیوانه » کردیم یا

**خودش ؟**

به نظر میرسد که **مرکز ثقل دانش قرآن** و اساطیر مقدس ماقبل آن ؛ همین

جاست !

علاوه بر این در قرآن مجید بار ها و بار ها به آیه هایی بر میخوریم که مشعر

است :

- اگر میخواستیم گمراه میگردیم و اگر میخواستیم به راه می آوردیم .

- کسانی را به راه می آوریم و کسانی را گمراه می گذاریم .

و حتی آیاتی هم هست مبنی بر اینکه :

- چنین و چنان بر قلب کافران و منافقان **مُهر** می نهیم .

احتمالاً در عصر شبان - رمه ای مردم اکثراً معانی این آیات را میدانسته اند و الا

می بایست به اشکال و اطوار دیگری نازل گردد . اما به طور حتم و یقین در عصر ما

این آیات برای اکثریت مطلق مردمان **اضداد حل ناشدنی** می باشند . دلیل و

علت آن در **نفس آیات** نیست ؛ در دور افتاده گی ما از زمان و عصر فرهنگی نزول

قرآن کریم است .

حتی همین امروز هم تمام دلیل و برهان همین نیست ؛ در عصر ما آحاد مردم عامه یا **کمتر فکر** می کنند یا **بد فکر** می کنند ؛ چرا که **آزادی فطری فکر کردن** را از دست داده اند ؛ امروزه در واقع « **فکر کردن** » بر آنان **تحمیل** می شود !

اینک عقل شکلی و ظاهر بینِ واپس مانده ( غافل مانده ) و از خود بیگانه شده و از خود و از دنیا بی خبر میگوید :

اگر الله هدایت کرده ؛ پس **راه یافته** هنری ندارد ، زحمتی نکشیده و مفت و رایگان روضهء رضوان و رحمت الهی را نصیب شده است .

بالمقابل اگر الله گمراه کرده ؛ پس گمراه را گناه و تقصیری نیست ؛ او کار خلافی نکرده و یا هم نمیتوانسته است بکند مگر به ارادهء الله ؛ پس عتاب و عذاب کردنش ظلم آشکار است .

می بینیم که در اینجا آنچه هم مدعیان دین و دانش فراموش میکنند و از نظر می اندازند و هم معاندان و مخالفان آن ؛ اصل **اختیار** و **انتخاب** آدمی است !  
آنچه حیوان ماقبل بشر را از بشر به طور مقایسه ناپذیر تفکیک میدارد نه اناتومی بدن و ارگانیزم اوست و نه خصوصیات میتابولیک و تعامل با محیط و تنازع بقا و قابلیت های تولید مثل او .

حتی یک قورباغه - حینی که تسلیخ شود ؛ دیده می شود که تقریباً - تمامی اندام های مشابه به بشر را داراست . پس بشر چرا اکمل و اشرف مخلوقات است ؟  
درین زمینه میتوان به تُن ها کتاب نوشت ( و قسماً نوشته هم شده است ) و برابر چندین هزار عمر آدمی تحقیق و مطالعه کرد ( و قسماً تحقیق و مطالعه هم شده است ) ولی آنگاه در آخرین تحلیل ؛ مشخصه و ممیزهء بنیانی بشر نسبت به سایر جانوران همان دارا بودن **اختیار** و **انتخاب** در عالیترین سطوح متصوره به مقیاس انواع حیات می باشد .

آنانیکه با عناد جنون آمیز در خمیر « مو » می پالند...؛ مسلماً میگویند که اراده و اختیار ویژه بشر نیست؛ جانداران دیگر هم اراده دارند و لابد هم اختیار. ابدأ خردمندی در صدد رد این مورد برنیامده و بر نخواهد آمد. حیات یک پروسه تکاملی است و حتی تمامی اساطیر نیز مبتنی می باشد بر تکاملی بودن سیر حیات و بشر در زمان و مکان.

**اراده** در موجود زنده حتی از نخستین مالیکول بنیانی حیات یعنی DNA نمودار میگردد و در نتیجه میتوان گفت: حیات و موجود زنده یعنی:

**اراده (قابلیت کنش و واکنش) و انتخاب.** (این «انتخاب» با «انتخاب طبیعی» یکی نیست!)

اما اراده و انتخاب در مراحل بسیط و اولیه حیات چیزی اندک فراتر از **صفر** است و در مراحل متکامل نزدیک به بشر؛ میتواند فرضاً ۱ تا ۵ درصد محاسبه گردد و اما در بشر جهش کیفی بی نهایت عمیق و پهناوری میکند و به حدود 40 تا 50 درصد میرسد.

البته مبرهن است که حد برخورداری و بهره گیری بشر از استعدادها و توانایی هایش در راستای اختیار و انتخاب توسط محیط و جامعه و عالم بشری متأثر میگردد چنانکه **برده** علی الرغم استعدادها و توانایی های مشابه و مشترکش با **آقا**؛ همانند صاحب برده؛ آزاد و مختار نیست.

ولی اهداف آیات قرآنی در زمینه هدایت و گمراهی و گناه و صواب در ورای این قیود و تأثیرات جبری اشراف دارد.

فشردهء ارشادات قرآنی اینست:

الف: (فرد مفروض) در حالی بر عمل زشت و بر گمراهی و بر عصیان اصرار میکرد که نیکی و بدی و راه و چاه را هم به روشنی دریافته بود.

ب: به قدر توانایی عمل نکرد و راه نرفت؛ و از استعداد به ودیعت گذاشته شده در خود؛ بهره نگرفت.

ت : در حدود معینی از توانایی و استعداد ؛ عمل کرد و به راه آمد .  
ث : در حد اعلای استعداد و توانایی عمل کرد و راه های نامکشوف را کشف  
و ناهموار ترین هایش را در نوردید .

تا اینجا ؛ ما به استعداد ها و اختیارات و امکانات **انتخاب** که به افراد بشر اعطا  
شده و حد و مرز به کارگیری یا عاطل گذاری آن ها توسط خود افراد ؛ سر و کار  
داریم ؛ اما در قرآن مجید گفته میشود :

اگر ما ( الله ) اراده می کردیم اینطور می شد و آن طور نمی شد .  
پیش از اینکه به فرمایشات الهی مستقیماً تماس بگیریم ؛ اندکی به زمین و به  
ملموسات و محسوسات و تجارب روزمره خویش توجه میکنیم :  
فرضاً کارمند متخصص یک رشته ؛ پس از انجام وظایف و رعایت مجموعهء  
مقررات ؛ مستحق معاش معینهء ۵۰۰۰۰ افغانیگی ( \$ ۱۰۰۰ ) میشود . دیگر ؛ نهاد یا  
مؤسسه ای که به وی معاش پرداخته در مورد اینکه با معاشش چه کند ؛ بر او نه امر و  
نهی ای میکند و نه از کان و کیف عمل او تفتیش به عمل می آورد . شخص از  
لحظهء دریافت معاش نسبت به آن دارای حق **تصرف و اختیار و انتخاب** کامل  
است .

اکنون حالات آتی ممکن است پیش آید :

- ۱- شخص با محاسبهء خردمندانه مایحتاج خود و فامیل خود به تدارک آن ها  
می پردازد و از اضافه گی قدری پس انداز هم میکند .
- ۲- شخص با اینکه میدانند مایحتاج خود و فامیلش چیست ؛ پول را در راه های  
ناباب صرف میکند و از جمله ممکن است در قمار ببازد .
- ۳- شخص احتمالاً گرفتار کیسه بر و دزدی از قماش دیگر ؛ شود و نه تنها پول  
معاش که چیز های دیگر خود را هم از دست بدهد .
- ۴- شخص ممکن است این پول را مفقود کند و یا در حوادث غیر مترقبه چون  
آتش سوزی تلف نماید .



روشن است که مورد اول ؛ کمال مطلوب می باشد ؛ در مورد دوم ؛ فرد از توانایی **اختیار و انتخاب** خویش استفاده بد نموده است . مورد سوم سهم کم یا بیش از غفلت و بی خبری و بی احتیاطی در قبال ثروت خود را در بر دارد ؛ ولی مورد چهارم غالباً بیرون از حوزه هرگونه توانایی و استعداد مربوط به اختیار و انتخاب خودش میباشد .

در مورد چهارم غالباً مؤسسهء مربوط و یا دیگر نهاد های اجتماعی و اشخاص در جبران قسمی یا کلی خسارهء شخص اقدام میکنند ؛ در مورد سوم این اقدام بسته گی خواهد داشت به درجهء غفلت و بی عرضه گی و بیکاره گی خود شخص . ولی مورد دوم را هیچکس بر شخص مورد نظر نخواهد بخشود و نسبت به باخت خود خواسته اش ترحم و دلسوزی نخواهد داشت . البته اینکه به حال زار کسان تحت قیومیت او عطفی بر انگیزخته شود ؛ سؤال جداست .

اما مورد اول ؛ نه تنها خود شخص و اطرافیانش را شادمان و راضی ساخته است ؛ بلکه مردم دور و بر و به اصطلاح دوست و دشمن بر او آفرین و تهنیت میگویند . در نتیجه او فراتر از ثمرات خود پول که درست مصرف شده است ؛ اجر های معنوی متعددی را هم حاصل میکند . منجمله همین معقولیت و مهارت و شطارت میتواند رفته رفته از او فرد برازندهء اجتماعی بسازد و صلاحیت ها و مقامات اجتماع تا حد زعامت در سطح کتله های بزرگ به وی اعتماد گردد .

معلوم است که داخل جوامع آشفتهء بشری جریانات به همین ساده گی نیست ولی رگه های جریانات عمدتاً دارای همچو سمت و سویی است . به هر حال ؛ اینجا ما به دو مقولهء ظاهراً متضاد سر و کار داریم :

### ۱- مشیت اعلی

### ۲- استعداد کنش و واکنش بشر یا اختیار و انتخاب

آنانی که طرز تفکر لحظه ای و مقطعی دارند ؛ **مشیت اعلی** را هم امر لحظه و مقطع می پندارند . حسب این طرز تفکر ؛ در مثل فوق ؛ مؤسسهء کارفرمای آن

متخصص؛ اگر **میخواست** و اراده میکرد که کارمندش بدبخت نشود؛ باید مسایل خرید و تدارک مایحتاج او و فامیل او را هم خود انجام میداد؛ در آنصورت ممکن بود؛ پول او بیمورد مصرف نشود؛ به سرقت نرسد و حتی توسط آفت دیگر از میان نرود.

پس وقتی که او را با پرداخت پول معاش به خود رها کرده است لذا لزوماً نیت خیر و رواداری و ارادهء مساعدت با او را نداشته است!!

می بینید که این طرز تلقی چه قدر ابلهانه جلوه میکند ولی با تفاوت اندکی در معادله همین تلقی ابلهانه؛ دیگر ابلهانه نبوده بلکه دقیق و به مورد نیز میباشد.

برای این منظور فرض کنید کارمند مذکور؛ خود بنابر جبر وظیفه بالای فامیل نیست و از سوی فامیل؛ کودک ۵ - ۶ ساله او به دنبال معاش فرستاده میشود؛ مؤسسه پول را به این طفل می سپارد و بدترین اتفاقاتی که یاد کردیم وقوع می یابد. می بینیم که مسأله؛ تنها **تسلیم کردن و اعطا کردن** نیست. تسلیم گیرنده و عطا پذیر اهمیت اساسی دارد؛ باید او **اهلیت** اختیار و انتخاب داشته باشد. طفل کوچک؛ زن و مرد دارای معاذیر و ناتوانی های عینی و شرعی و غیره دارای چنین **اهلیت** نیستند و یا طبق قوانین تکامل فردی و اجتماعی هنوز به این **اهلیت** نرسیده اند.

**ولی با اینحال چرا الله تعالی مداوماً میفرماید که اگر میخواستیم کسان همه مؤمن و درستکار می شدند؛ و اگر میخواستیم همه را امتی واحد می گردانیدیم و... هرکی را بخواهیم هدایت می کنیم و هرکی را بخواهیم گمراه می گذاریم؟**  
توجه کنید:

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳۵) وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا

فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۳۶) إِنْ تَحْرَصُ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۷ - النحل)

و کسانی که شرک ورزیدند گفتند: اگر الله می‌خواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را غیر از او نمی‌پرستیدیم و بدون [حکم] او چیزی را حرام نمی‌شمردیم. پیش از آنان [نیز] چنین رفتار کردند و [ولی] آیا جز ابلاغ آشکار [هدایت الهی] بر پیامبران [وظیفه‌ای] است؟ (۳۵) و در حقیقت **در میان هر امتی پیغمبری برانگیختیم** [تا بگوید] الله را پرستید و از طاغوت [= فریبگر] بپرهیزید؛ پس از ایشان کسی است که الله [او را] هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است؛ بنابراین در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است (۳۶) اگر [چه] بر هدایت آنان (= گمراهی برگزیده گان) حرص ورزی؛ ولی الله کسی را که گمراه گذاشته است؛ هدایت نمی‌کند و برای ایشان یاری‌کنندگانی نیست (۳۷ - النحل)

درین آیهء کریمه؛ مسأله روشن است؛ شرک ورزان در واقع بهانه می‌آورند که «اگر الله میخواست» آنان گمراه نمی‌شدند. الله تعالی خاطر نشان می‌سازد که همسان‌های آنان در اعصار پیشین هم چنین بهانه می‌کردند و آنگاه تصریح میکند:

### مگر پیامبران جر ابلاغ «خواست» الله چه وظیفه دارند؟

اینجا بهانه «اگر الله میخواست» با «ابلاغ پیامبران» متقابل قرار داده میشود. چیزی که درینجا سخت برجسته گئی دارد؛ همان **اختیار** آدمی است. چون آدمی صاحب اختیار آفریده شده؛ لذا الله با اینکه خالق بشر است؛ «خواست و هدایت و امر و نهی» خود را **ابلاغ** میکند نه **تحمیل** و **تعمیل**؛ در حالیکه عقل گمراهان ظاهراً بدین جا نمی‌رسد؛ آنان **جبر** مشیت‌اعلی را به جای **اختیار** و سوء کاربرد خود از «**اختیار**» را معکوساً به جای **مشیت** اعلای الله تعالی در ذات خلقت قرار میدهند. و معمولاً درین امر از ظواهر معنای آیاتی چون

آیه» اگر [چه] بر هدایت آنان (= گمراهی برگزیده گان) حرص ورزی؛ ولی الله کسی را که گمراه گذاشته است؛ هدایت نمی کند و برای ایشان یاری کنندگانی نیست (۳۷- النحل) متمسک میشوند.

پیشترها تصریح کرده آمدیم که عقل شکلی و مقید به ظواهر؛ همه پدیده های هستی را جدا جدا میبیند. میدانیم که همه آن پدیده ها؛ بالذات آیات الهی هستند و لذا عجب نیست که این عقل آشفته؛ آیات قرآنی را هم جدا جدا و مجزا از هم ببیند (و می بیند!) در حالیکه هم پدیده های طبیعت و هم آیات قرآن مبین به طرز بیحد عمیق و کثیرالجواب با هم رابطه های متقابل و متناوب و زنجیری دارند!

مثلاً کسانی که بر چنین آیت تمسک کردند؛ فراموش میکنند و یا هم اصلاً نمی خواهند توجه داشته باشند که قبل بر این (و در سایر جا های قرآن مجید) بافت ها و پیام های آیات مشابه و مترادف دیگر چگونه می باشد.

چنانکه دیدیم این آیه؛ آیه شماره ۳۷ سوره مبارکه النحل است و قبل بر آن طبعاً آیه شماره ۳۶ وجود دارد. اگر این؛ آیه قرآنی است؛ آیا آن دیگر؛ میتواند آیه غیر قرآنی یا از جانب غیر الله باشد؟

فقط ممکن است یک جانور واقع در رده بسیار پائین تکاملی؛ بر حسب تصادف درینجا بانگی از خود بیرون دهد که هموزن «نه!» باشد؛ و اگر احیاناً این جانور قیافه آدمگونه داشته باشد؛ هم؛ ما نبایست دچار غلط فهمی شویم!!  
به هر حال؛ بر آیه ماقبل یعنی شماره ۳۶ تمرکز میداریم:

**و در حقیقت در میان هر امتی پیغمبری برانگیختیم [تا بگوید] الله را پرستید و از طاغوت [= فریبگر] پرهیزید؛ پس از ایشان کسی است که الله [او را] هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است؛ بنابراین در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است (۳۶)**

به وضوح معلوم میشود که مسأله بر سر جبر الهی و اختیار آدمی است.

**پیامبر برانگیختن میان هر امتی**؛ به ذات خود دارای این معنا می باشد که این پیامبر در حوزه ای که اُمت **مختار** است؛ رسالت دارد. جائی که **جبر الهی** حاکم باشد؛ « پیغمبر » و « رسالت » و « ابلاغ » و « امر » و « نهی » یکسره و قطعاً بی معنی میشود. مثلاً وقتی مشیت اعلای خالق تعالی اینست که در آنی معین ساحه ای از زمین شب باشد؛ مگر پیغمبر و کتاب قادر است آنرا « روز » کند؟

وقتی مشیت و قانون این است که خورشید به طرز معین و مشخص طلوع کند و غروب نماید؛ آیا پیامبری و کتابی و امر و نهی ای بر خود خورشید میتواند مورد داشته باشد؟

وقتی سایر موجودات حیه ( جز بشر ) تحت شرایط و حاکمیت **جبر غریزی** که همان **مشیت الهی** است؛ زیست و تنازع بقا میکنند؛ آیا گسیل پیغمبر و امر و نهی و کتاب هدایت بر آنها معنی و مورد می یابد؟

آیا نفس « **بکن و نکن** » بدین معنی نیست که تو اختیارداری **بکنی** و اختیار داری **نکنی**. آیا جنابی که بر یک سنگ داد میزند که **بکن** و **نکن** و یا **چنین کن** و **چنان نکن**؛ یک ابله و دیوانه است یا یک پیغمبر خالق تعالی؟!

به آیت قرآنی دقت کنیم:

**و در حقیقت در میان هر امتی پیغمبری برانگیختیم [تا بگوید] الله را پرستید و از طاغوت [= فریبگر] پرهیزید؛**

مگر جز بدین معناست که شما اختیار این را دارید که الله را پرستید و یا به طاغوت بنده باشید. به همین دلیل که اختیار برگزیدن خیر و شر و راه و چاه و گناه و صواب و جهل و علم ... برای شما ارزانی شده؛ پیغمبر و کتاب و هدایت برایتان می فرستیم که آنچه را به شما بهتر است؛ بدانید و در نادانی «**اختیار**» - این توانایی بی نظیر خود - را برای تباهی خود به کار نبرید. و اما این دیگر چه معنی دارد که:

**پس از ایشان کسی است که الله [او را] هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است؛**

مسلماً اینجا لحن کلام طنز آلود و تمسخر آمیز مییابد؛ به راستی مسخره است که موجود مختار عاقل و بالغ؛ اختیار و توانایی خود را در نیابد. مثلاً به جای اینکه دست ها و پاها و مهارت های فکری خود را به کار انداخته میوه را از درخت بگیرد و بخورد؛ چشم بر آسمان دوخته و بفرماید که:

الهی؛ دهان که داده ای؛ سهمش هم را جویده و آماده در آن بیانداز!  
درین زمینه حکایت جالب یک نوکر تنبل و احمق شنیدنی است.

**حسب این حکایت اربابِ نوکر چندین بار پیهم متوجه میشود که نوکر در بستر هیئ نالش کرده میرود؛ که:**

**آب، آب، آب!**

**(و شاید هم به جر یا به خفیه میگوید که:**

**خدایا! تشنه ام آبم ده!)**

ارباب که بر خوی و بوی نوکر هم وارد است؛ بالاخره بی طاقت میشود و بر وی نهیب میزند که های فلانی؛ برخیز و برای من آب بیار!  
نوکر چالاک بر می خیزد و به ارباب آب حاضر میکند. ارباب میگوید:

**- هله؛ خودت بنوش؛ هله!**

چون فرمان اکید است نوکر ناگزیر اطاعت میکند و می نوشد.  
سپس ارباب بر وی دستور میدهد که حالا برو و آرام بخواب!

مگر ذات خالق تعالی از بنده گانی اینچنینی نباید بیزار و متنفر و مشمئز باشد و نباید آنان را مورد تمسخر قرار دهد؟

پس واضحاً به طنز است که قرآن کریم میفرماید: از آنان کسی است که الله او را هدایت کرده... هرگاه پردهء طنز را از روی کلام آنسو بزنیم؛ معنای روشن آن چنین میشود که « تنبلان و احمقان و ابلهان توهم میکنند که راه یافته گان را خود الله

تعالی توفیق بخشیده است ؛ نه اینکه آنان خود از خرد و فهم و فراست و اختیار و انتخاب خویش استفاده کرده باشند !»

و :

**از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است ؛**

بازهم با گرفتن پرده طنز ؛ معنای شفاف آتی عرض اندام میکند :

« وقتی موجود مختار و فهیم و هوشمند ؛ خود را به خواب یا به کوری و کری

... میزند ؛ چون قروت ؛ سزایش همان آب گرم است !»

بدینجهت ؛ به خاطر عام فهم ساختن همچو آیات ربانی ؛ به صوابتر است که

حین ترجمه در زبانهای غیر عربی ادات « **گویا** » یا « **گویی** » و معادل های آن در

برگردان آیه افزوده شود ؛ چرا که برخلاف مردمان زمان نزول قرآن کریم ؛ مردمان

زمان ما چندان که باید ؛ اهل درک و دریافت طنز و کنایه نیستند !

عالیترین ثبوت اینکه دو جزء فوق آیهء متبرکه بار طنزی دارد ؛ جزء سوم آیه

است که بلافاصله می آید و میگوید :

**بنابراین در زمین بگردید و ببینید ؛ فرجام تکذیب کنندگان چگونه**

**بوده است !؟**

« **تکذیب کنند** » بدون ذره ای تردید کس یا موجودی است که توان

و اختیار برای تصدیق کردن و تکذیب کردن دارد . پس وقتی گفته میشود : الله است

که هدایت میکند و یا بی راه میگذارد ؛ به تصدیق توفیق میدهد یا به تکذیب و ادار

میکند ... ؛ جمله فی النفسه دارای ادات « **گویا** ، **پنداری** ؛ **گویی** ... » است و لهذا

جمله ایست طنزی و نیشدار و کنایه آمیز !

چرا که در جای و مکان و میان مردم و امتی که از ازل بنابر مشیت اعلی گمراه

و بیراه ساخته شده و یک وضع جبری بر قرار باشد ؛ اصلاً نه هدایت و هدایتگر معنا

دارد و نه پیغمبر و کتابی ؛ و منجمله قرآن مجید .

با تمام اینها بازهم شاید آیهء ۳۷ هنوز مسأله دارد ؛ ببینیم :

« اگر [چه] بر هدایت آنان ( = گمراهی برگزیده گان ) حرص ورزی ؛ ولی الله کسی را که گمراه گذاشته است ؛ هدایت نمی کند و برای ایشان یاری کنندگانی نیست .

این گمراهی برگزیدگان ؛ همان هایی اند که در آیه ۳۶ بحث شان بود .  
لذا با افزودن اداتی که گفته آمدیم ؛ معنا عام فهم می شود به طوریکه :  
... ولی [پنداری] الله کسی را که گمراه گذاشته است ، [ دیگر ] هدایت نمی کند .

اما در عین حال ؛ مفهوم « الله کسی را هدایت کرده و یا گمراه گذاشته است » به عبارتی دیگر ؛ این میباشد ؛ که الله استعداد و توانایی آنرا که خواه هدایت شوند و خواه گمراه گردند ؛ در خمیره و ذات آنها نهاده است لذا آنها مختار و مخیر اند ؛ و وقتی خود نخواستند هدایت را بپذیرند و گمراهی را برگزیدند ؛ و تلاش های پیامبرانه هم سود نبخشید ؛ حرص ورزیدن زیاد برای راهنمونی آنان بیهوده میباشد .  
به همین دلیل است که الله تعالی در حالات عادی ؛ پیامبر و مؤمنان به قرآن مجید را دعوت بر صبر و گذشت و حوصله مندی میدارد ؛ ولی در حالات غیر عادی که استفاده از استعداد خلقتی مختار بودن به سرکشی های وخیم و مخل امن و نظم عامه و تجاوز بر حقوق و منافع مؤمنان و مظلومان و بیکسان و بی دفاعان منجر میشود ؛ ذات الهی بر معروضان به تجاوز و تعرض ؛ حق و صلاحیت و هدایت بازپرس و مجازات خاطیان تا سرحد قتال با آنان را هم میدهد که پسانتر در زمینه بیشتر سخن خواهیم گفت .

و اما هنوز حدیث جبر الهی و اختیار آدمی شنیدنی است :  
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ  
وَلَتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳ - النحل)  
و اگر الله می خواست قطعاً همهء شما را امتی واحد قرار می داد ؛  
ولی [چنین اراده نکرده است لذا در زمان واحد ] هر گروه را بخواهد



بیراه میگذارد و هر گروه را بخواهد هدایت می کند ؛ و از آنچه انجام می دهید ؛ حتماً سؤال خواهید شد (۹۳ - النحل)

مسأله درینجا - لا اقل برای زمانه و طرز تفکر ما به روشنایی مورد بالا نیست . معهذ صراحت دارد ؛ سبب ها و حکمت هایی هست که الله تعالی همه کتله های بشر را امتی واحد نساخته و طور همزمان و با کیفیت برابر بر همه نور هدایت نتابانیده است . لذا اینکه کدام قوم و امت همین حالا از هدایت برخوردار شده است و کدام یک نی ؛ مربوط به اراده و مشیت الله تعالی است و اینجا صلاحیت پرسش بر کسی داده نشده است چونکه تمامی علم غیب الهی بر همه گان حاصل شدنی نمی باشد ؛ ولی آدمیان مخصوصاً عرب ها که طرف هدایت قرآنی قرار گرفته اند ؛ از کنش ها و اعمال خود بیشتر و جدی تر مورد بازپرسی قرار میگیرند .

به آیت دیگر با بفت کلامی دیگر توجه کنیم :

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۱۰۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۰۸ - النحل)

زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند و هر آینه الله گروه کافران را هدایت نمی کند (۱۰۷) آنان کسانی اند که الله بر دل ها و گوش ها و دیدگان شان مهر نهاده و آنان خود غافلان اند (۱۰۸ - النحل)

در آیات پیشتر متصل به همین آیات مبارکه (۱۰۶ و قبل بر آن) اشاره بر کسانی است که پس از هدایت یافتن و ایمان آوردن کفر و طغیان اختیار کرده اند ؛ آنانند که حیات دنیا یعنی افراط در لذات حیوانی و شهوانی را بر حیات متعادل و با معنویت در دنیا و ایجابات حیات اخروی ترجیح داده و بلکه عوض کرده اند . چون **در خلقت بشری برای آنان اختیار این انتخاب داده شده** لذا الله تعالی با مداخله در **حوزهء اختیار** آنها ؛ به هدایت نا متعارف و اجباری آنان نمی پردازد ؛

پس چنین به نظر میرسد که الله تعالی بر دل ها و گوش ها و دیده گان آنها مُهر نهاده باشد ؛ در حالیکه حقیقتاً آنان خویشان ؛ غافلان و خود گم کرده گان اند !

لذا اینجا به وضوح بیشتر در می یابیم که برای عامه فهم شدن و جلوگیری از مغالطه در تفاهم ؛ ترجمه دقت و ابتکار و خلاقیت می خواهد (که مستلزم جهان شناسی و تاریخ شناسی و زبان شناسی و فرهنگ شناسی صد درصد علمی و بی تعصب و بی تحجر است):

زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند و هر آینه الله کافران (گروهی را که به اختیار کفر را بر گزیده اند ؛ به جبر) هدایت نمی کند (۱۰۷) آنان کسانی اند که [ پنداری ] الله بر دل ها و گوش ها و دیدگان شان مُهر نهاده [ باشد ] و [ لی ] آنان خود غافلان اند (۱۰۸) -  
**(النحل)**

بدینجهت - لا اقل در عصر کنونی - الزامی است که حین ترجمهء همچو آیات الهی ؛ توضیحیهء « گویا ، پنداری ، گویی ... » بر متن افزوده شود ؛ بدینگونه :

آنان کسانی اند که **[ گویا ]** الله بر دل ها و گوش ها و دیدگان شان مُهر نهاده و **[ لی ]** آنان خود غافلان اند .

علی الوصف ایضاحاتی که انجام دادیم پرسش های فوقانی ؛ مسلماً پرسش های کوچکی نیستند و پاسخ های عقلی و منطقی ما نمیتواند بر آنها فیصله بخش باشد ؛ لذا برای اتمام حجت فقط به خود قرآن کریم رجوع میکنیم و پاسخ مورد نظر را می یابیم :

قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (۲۵) عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَمَّا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶) إِنْ أَرَادْتُمْ أَنْ تُبَلِّغُوا رَسُولًا فَإِنَّهُ يَسْمَعُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (۲۷) لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲۸) - **(الجن)**

بگو نمی دانم آنچه که وعده داده شده ؛ نزدیک است یا رب ام برای آن زمانی نهاده است (۲۵) **[ الله ] دانای نهان است و کسی را بر**

**غیب خود آگاه نمی کند (۲۶)** جز پیامبری را که از او خشنود باشد که [در این صورت هم] برای او از پیش روی و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت (۲۷) تا معلوم بدارد که آیا پیام های رب خود را [به درستی] ابلاغ داشته و میدارد؛ و [الله] بدانچه نزد کسان است احاطه دارد و هر چیزی را به دقت عددی محاسبه کرده است (۲۸) -

**الجن**

آری!

تنها الله تعالی «**دانای نهان**» است و او علم «**غیب**» خود را بر احدی نمایان نمی سازد؛ مگر (مسئلاً در حد ناچیزی) بر بهترین پیغمبرش. حتی بر چنین پیغمبری هم از پس و پیش مترصدانی میگمارد.

ما اگر چیزی به مصداق عقل و خرد داشته باشیم؛ در همینجا به پاسخ پرسش های آنهمه غامض و بزرگ خود رسیده ایم. و آن اینست که ما - مخصوصاً - به مثابه بشر هزار و دوهزار... سال پیش جز بر **شکل ها** و بر **آشکار ها** دانایی نداریم؛ «**دانای نهان**» الله است و او علم «**غیب**» خود را بر احدی نمایان نمی سازد الا بر بهترین پیامبرش؛ که همو را نیز اولاً جز به اندازهء ضرورت **دانایی** نمی بخشد و ثانیاً به شدت زیر **توصد** میگیرد. لهذا همین پیامبر هم نمیداند که «**آنچه** که وعده داده شده؛ نزدیک است یا رب العالمین برای آن زمانی نهاده است؟!»

و اما آیات مبارکهء زیرین **جبروت بخصوصی** دارد:

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲)  
 وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ  
 الْكَاذِبِينَ (۳) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا  
 يَحْكُمُونَ (۴ - العنكبوت)

آیا مردمان پنداشتند که تا گفتند: «**ایمان آوردیم**» رها می شوند و مورد **آزمایش** (و امتحان) قرار نمی گیرند؟ (۲) و به یقین کسانی را

که پیش از اینان بودند آزمودیم تا الله آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد (۳) آیا کسانی که کارهای بد می‌کنند می‌پندارند که بر ما [الله] پیشی خواهند جست؟ اینان چه داوری زشتی می‌کنند! (۴ - العنکبوت)

با وجود چنین ارشاد و هوشدار ملکوتی؛ آیا محض **ادعای اینکه**: ما به قرآن (اسلام، الله، پیامبر...) ایمان داریم - در حال **بیسوادی و نادانی مطلق به زبان (عربی) و معانی و احکام و حدود و اوامر و نواهی مندرج در قرآن مجید عربی** - پایان کار دین و دینداری است. به راستی آیا سواد و کتابتی نیاموخته و کتاب و درسی تحلیل و حلاجی و هضم نکرده؛ **امتحان** چی را پس خواهیم داد؟

بدون **دانش دقیق قرآن**؛ چگونه میشود **مطابق قرآن** عمل کرد؟

آیا کسی که میخانیک نیست یعنی **دانش و تخصص تخنیکی** ندارد؛ میتواند یک وسیلهء تخنیکی چون تراکتور و طیاره و کمپیوتر و ماهواره... را بسازد، راه ببرد، یا مرمت و بازسازی کند؟

سخت شگفت‌انگیز است سرنوشت دعوتی که با «**اقراً!**» یعنی **بخوان!** آغاز شده بود نه چندان دیر به **بیپچان و بیوس و بالا بگذار!** انجامیده است و جالب‌تر و پُر معنی‌تر اینکه آیات قرآنی بر محمد عربی قریشی (ص) در حالی با امر مؤکد «**اقراً!**» نازل شدن گرفت که آن حضرت سواد خواندن و نوشتن نداشتند!

مسلماً در عقل شکلی؛ این حقیقت قرآنی تناقض حل‌نشده دارد و کما اینکه اگر امروز کاغذ نوشته‌ای را بر بیسوادی پیش کنیم و بگوییم بخوان؛ تماشاگران را از خنده روده‌بر خواهیم کرد؛ در آن مورد نیز یک چنین توهمی خلق میشود؛ اینکه ظاهر نمیگردد و بر زبان نمی‌آید؛ دلایل دیگر دارد!

به هر حال؛ باری بخشی از آیات مبدأ را مورد تعمق قرار میدهیم:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ  
الْكَرِيمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ  
لِيَطْغَى (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى (۷)

بخوان به نام رب ات که آفرید (۱) انسان را از [پارچه] خون بسته  
(۲) بخوان و رب تو کریمترین [کریمان] است (۳) همان که قلم را  
ابزار آموختن علم [ساخت] (۴) [آموختن] آنچه که انسان نمی‌دانست [و  
نمی‌داند] (۵) حقا که انسان سرکش می‌شود (۶) [مخصوصاً] همین که  
خود را بی‌نیاز پندارد (۷)

در این نخستین آیات شریفه که با امر «اقْرَأْ» بر پیامبر عرضه شده است؛ این  
حکمت الهی موج میزند که پیامبر و امتش هم **اختیار** و هم **استعداد خواندن**  
دارند و هم مکلف به خواندن و دانستن آنچه هستند که نمی‌دانند و برای مدد در  
این امر که از گهواره تا گور دوام دارد؛ «**قلم**» عنصر سترگ و مبارکی است و  
منجمله به همین دلیل نام کتاب مقدس مسلمان نیز «قرآن یعنی **خواندنی**» می  
باشد.

و چیز جالب و شگفتی انگیز دیگر درین آیات نخستین؛ برجسته کردن سیر  
تکاملی آفرینش جسم انسان و همزمان سیر تکاملی خرد و دانایی اوست.  
این؛ مسلماً به دلیل آخرین حد توانایی عقلی **مخاطبان زمانه** است و نیز  
مطابق **لفظ و لهجه** آن‌ها که آغاز پیدایش انسان (**موجود بالغ و رسیده!**) از  
«**علق**» مطرح شده است. اینکه موجودی از علق - ذره ای از خون بسته - به سرحد  
انسان رسانیده شده و میشود؛ به مثابه یک سیر معجزه آسای تکامل آفرینشی؛ به  
حق کرم الله یعنی کریمترین کریمان توصیف میگردد ولی بلافاصله نیز خاطر نشان  
میگردد که همان ذات کریم «**قلم را ابزار آموختن علم [ساخت]**» برای  
«**آنچه که انسان نمی‌دانست [و نمی‌داند]**» و متعاقباً به طرز معجزه آسایی  
«خود گم کرده گی» در بشر را برجسته میسازد:

حقا که انسان سرکش می‌شود (۶) [مخصوصاً] همین که خود را

بی‌نیاز پندارد (۷)

\*\*\*

اما با این وصف هنوز هم شگفتی آورتر است که چطور منافقین قادر شده اند ؛  
**خواندنی** را که بلافاصله مستلزم **دانستنی** است ؛ به **دکلمه شدنی** و **تعوید**  
**شدنی** و **تلاوت شدنی** - آنهم در سرزمین های عربی و غیرعربی به یکسان ؛  
تبدیل سازند و قرآن را به مثابه **فهم و آگاهی و دانایی و مواد برای تفکر و**  
**عمل** ؛ از میان مسلمانان بردارند و در عوض ترهاتی چون «بحار الانوار» و احادیث  
جعلی و روایات تقلبی به نام سنت و امثالهم را بر آنان بار نمایند و افسار توده های  
مسلمان را به **دُم مراجع تقلید** سنی و شیعی و... گره بزنند.

فراتر از این در قرآن عظیم الشان سورهء مستقلی به نام القلم (سورهء ۶۸) وجود  
دارد و چنانکه از فحوای آیات مبارکهء آن بر می آید ؛ این سوره زمانی در مکه  
مکرمه نازل شده است که مخالفان و مخاصمان حضرت پیامبر اسلام ؛ ایشان را متهم  
به **دیوانه بودن و جنون داشتن** می کرده اند .

حقا که چنین اتهامی نه تنها در ۱۴۰۰ پیش میان بیابان های شبه جزیرهء عربستان  
بلکه حتی امروز در متمدن ترین شهر های جهان اتهام سخت و هولناکی است و به  
ویژه نسبت به کسانی که سخن و داعیهء نوی دارند ؛ مورد پذیرش زود هنگام توده  
های عوام قرار میگیرد .

در چنین وضعیت وخیم برای محمد رسول الله و دعوت اسلامی ؛ سورهء القلم  
نزول می یابد . نخستین آیه های این سوره مبارکه چنین است :

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (۱) مَا أَنْتَ بِمَجْنُونٍ (۲) وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا  
غَيْرَ مَمْنُونٍ (۳) وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴) فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ (۵) بِأَيِّكُمْ  
الْمَقْتُولُ (۶)

نون ؛ سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند (۱) [که] تو به لطف  
پروردگارت دیوانه نیستی (۲) و بی‌گمان تو را پاداشی بی‌منت خواهد

بود (۳) و راستی که تو را خوبی والاست (۴) به زودی خواهی دید و خواهند دید (۵) [که] کدام یک از شما [تو یا دشمنانت] دستخوش جنونید (۶)

بسیاری از کلید های گشودن رازِ مواردی که در بالا نسبت به آن ها ابراز شگفتی کردیم ؛ در چگونه گی ترجمه کردن قرآن کریم به زبان های غیر عربی به وضوح مشاهده میشود .

یکی از آن ها ترجمه همین آیهء شریفهء « ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ » است . به ترجمه ایکه وزارت شئون اسلامی و اوقاف و تبلیغ و ارشاد کشور عربستان سعودی ( سال ۱۴۱۷ هـ ق ) در مدینه منوره از جانب مجمع ملک فهد بیرون داده ؛ این آیهء مبارکه چنین برگردان شده است :

« ن ، قسم به قلم اعلی و به آنچه می نویسند فرشته گان »

هرکوری میداند که این آش شور است ؛ اگر این متن را واپس به عربی برگردانیم ؛ آنچه حاصل می آید شبیه این است :

« ن وَالْقَلَمِ الِاعْلِی وَ مَلَائِکَةُ مَا یَسْطُرُونَ »

قرچ ترین داعیه و تعصب دکانداران اسلام رسمی و ظاهری و حاکم ؛ این بوده و هست که در میان کتب آسمانی تنها قرآن مجید است که از تحریف مصئون مانده و با اینکه درست ۲۰ سال پس از رحلت حضرت پیامبر اسلام - از میان نسخ متعدد و حافظه ها و خاطرات قاریان دستچین و تدوین و تکثیر گردیده و نسخه های متباقی به امر حکومتی سوختانده شده است - این متن موبمو عین همان متن « لوح المحفوظ » کبریایی میباشد .

با اینکه میل نداریم وارد « معقولات » شویم ؛ ولی آیا مواردی از چنین ترجمه ها و حسب آن : تفسیر ها ... خود شنیع ترین و گمراه کننده ترین صورت تحریف قرآن مجید نیست !؟

هدف از افزودن صفت « **اعلی** » بر « **قلم** » و نسبت دادن بیان « **آنچه می نویسند** » به « **فرشته گان** » ظاهراً چیز خیلی دیندارانه و تعلق خاطر بیشتر به اعلی علین و ملکوت است و در نتیجه مظهر کمال ایمان و عبودیت به الله و عنایت خالصانه بر قرآن مبین به نظر می آید. ولی پرسش اینجاست که **مجوز این کار از کجا شده است؟**

آیا در **ارتباطات** میان آیات قرآنی یک چنین چیزی قابل استخراج و استنباط است و یا در نسخ معتبر تر که شاید در مکه و مدینه ۶ امروزی وجود دارد؟؟؟؛ اصل آیات دارای چنین تفصیلات و اضافاتی است؟!؟

درین صورت به کدام دلایل در متنی که **از خود مکه و مدینه هم بیرون آمده** آن اضافات در قسمت اصل (عربی) موجود نیست؛ ولی خواننده گان فارسی زبان و شاید تمام زبان های دیگر دنیا باید معنای آیت را چنین بدانند و بپذیرند و نه آنچنانکه اصل؛ خود گویا ست و بسیاری ترجمه های دیگر هم موضوع را محول به « **اعلی** » و « **فرشتگان** » نکرده است؟

اگر قرآن مجید کلام الله است و چنانکه الله؛ جز آنچه وحی کرده؛ چیزی از علم غیب خود بر احدی تحویل نمیدهد پس واضحاً هیچ بنده به شمول پیغمبر قادر نیست که بر کلمات الهی باندازه یک حرف و یک حرکت هم کاست و افزود ایجاد نماید.

آنگاه؛ این مترجم مجمع ملک فهد و وزارت شئون اسلامی سعودی؛ صلاحیت آن را که حتی در یک آیهء مختصر ولی مهم و محکم الهی چنین تصرفات گستاخانه (و به ادبیات وهابی: تصرفات مشرکانه و کافرانه) نماید؛ از کجا کرده است؟؟؟

برای آنکه به اهمیت و وخامت این تعرض بر حریم قرآن کریم پی ببریم؛ باید به معانی دو ترجمه از این آیت دقت کافی نمائیم. آیهء شریفه این بافت و کلمات را دارد:



« ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ »

ترجمه پارس قرآن ( و نیز اغلب ترجمه های دیگر ) در این حدود است :

« نون . سوگند به قلم و آنچه می نویسند »

و ترجمه دربار خادم حرمین شریفین چنین :

« **ن ، قسم به قلم اعلی و به آنچه می نویسند فرشته گان** »

مسلم است که « سوگند به قلم و آنچه می نویسند » **معنای عام** دارد و اگر مفهوم زمینی و مختص به انسان هم نداشته باشد ؛ قلم و نوشتن میان انسان ها را نیز شامل میگردد و **حد اقل نفی نمیکند** . درین صورت است که قلم و نوشتن انسانی هم عظمت می یابد چرا که خالق تعالی به آن ها سوگند یاد فرموده است . اما از روابط ذاتی و درونی میان آیات الهی هم در همین سوره شریفه « القلم » و هم در سراسر قرآن مجید بر می آید که **قلم** و **اهل قلم** که طرف سوگند رب العالمین قرار گرفته است ؛ با انسان و عالم **سفلی** بیشتر مربوط است تا با عالم **علوی** .

قبلاً ما در سوره مبارکه « علق » این آیات شریفه را مطالعه نمودیم :

**اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵)**

بخوان که رب اکرم تو ؛ آموختن آنچه را که انسان نمی دانست ؛ میسر ساخت

ذریعه قلم .

اکنون آیاتی بدین قرار زیر نظر ماست :

**ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (۱) مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (۲)**

**قسم به قلم و آنچه نوشته میشود که تو ای پیامبر ؛ از یمن نعمت**

**رب خویش ؛ ( چنانکه دشمنانت دعوی و تبلیغ میکنند ) مجنون نیستی .**

در دوام حتی چلینج داده میشود که همه خواهی دید و دریافت که از شما کدام

یک به دیوانه گی نزدیک است . مگر معنا جز این می تواند باشد که در اثر تحقیق و

تجربه و توسعه دانش آشکار تر شده میرود که دیوانه واقعی دشمنان پیامبر اند و

بس . و درین راه قلم و اهل قلم و کار تحقیقی و اثباتی و تعلیمی - نه تفتینی - آنان اهمیت دارد و حتی فیصله بخش است ؛ چرا که کریمترین کریمان یعنی الله تعالی این سبب سازی را برای انسان کرم فرموده است .

خود این واقعیت قرآنی که **قلم** و ره آورد های آن در مقابل واژه **جنون** قرار داده میشود ؛ نه فقط سخن تصادفی نیست بلکه ژرفترین معانی را دارد .

انسان تنها به خاطری انسان است که توانایی اندیشیدن و اختیار دانستن و کشف کردن و ساختن ابزار و تولید کردن مایحتاج و برگزیدن شیوهء زنده گی خود را دارد و وسیلهء بنیانی این امر در یک کلمه « **قلم** » است . قلم در عالم جانوری تقدس نه که معنا هم ندارد .

در عالم فرشته گان قلم در حدی مطرح است که فرمایشات الهی را با آن مینویسند که اغلب برترین آن همان قرآن مجید است و اینکه نامه اعمال افراد بشری را به نگارش میگیرند یک امر غیر خلاقانه و غیر تحقیقی و میخانیکی است ؛ چراکه فرشته عقل و عشق و احساس و قدرت مفهوم سازی تجریدی و پرداخت تصویری را ندارد و چنین نعمات الهی تنها به بشر اعطا شده است .

چنانکه دیدیم و می بینیم ؛ قلم **اسم واسطه** و ابزار است و **یسطرون اسم فعل** ؛ حسب قواعد نحوی **واسطه** و **ابزار** هم **فاعل** و کار بر ضرورت دارد و **فعل** هم . اگر در عالم سفلی بشر - انسان - به مثابهء فاعل ؛ کاربر قلم نباشد ؛ قلم های الماس و طلا و پلاتین هم ؛ توته فلز های هرزی بیش نیستند چه رسد به توته نی و چوب و پر و پلاستیک ... بنابر این تجلیل قلم خود بخود به معنای بزرگداشت **کاربر** **قلم** یعنی نویسنده و محقق و مترجم و نگاره پرداز هنری میباشد !

« **یسطرون** » نیز ؛ هم متقاضی **فاعل** است و هم **مفعول** .

**فاعل** « **یسطرون** » همان نگارنده و نویسنده و محقق و مترجم و شاعر و هنرمند است و **مفعول** یعنی **محصول** : مطالب کلامی و معرفتی و علمی و فراورده های گوناگون هنری میباشد .

بر علاوه قلم **اسم ذات** و اسم شیء مادی و ملموس است ؛ نه **اسم معنی** و اسم رمزی و استعاره ای .

لذا فاعل و کاربر قلم بیش از آنکه فرشته باشد که **موجود غیر مادی** است ؛ بشر میباشد که **موجود مادی** و در عین حال دارای استعداد آشکارا و ثبوت یافتهء کاربری ی قلم میباشد .

درین سلسله باید این **حقیقت مطلقاً انکار ناپذیر تاریخی** را هم افزود که مخاطبان قرآن مجید در زمان نزول آن ؛ مردمانی بودند که از قلم فقط تصور یک شیء حیرت انگیز و معجزه آسا داشتند . چرا که حتی بهترین آنان و بهترین عالم آنروز که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بود و بنابر **بهترین بودن** به پیامبری الهی مبعوث گردید ؛ سواد نوشت و خوان نداشت یعنی هنوز نمی توانست **کاربر قلم** باشد .

لذا نزد عقل روزمرهء عامهء مردمان قبایل بدوی عرب « عصر جاهلیت » **قلم** و **یسطرون** یعنی نگارش و کتابت طبعاً رمز و قدرت ماوراء الطبیعی جلوه میکرد و مانند امروز ؛ اشیا و مفاهیم پیش پا افتاده و حتی تحقیر شده ( نزد خود گم کرده گان بشری ) نبود . به همین دلیل کتاب ؛ فقط کتاب الله بود و کاربر قلم صرف فرشته و حتی خود خالق تعالی !

اینکه اعراب جاهلی ؛ قصاید هفت گانهء شاعران خود را بر در خانهء کعبه آویخته و می پرستیدند ؛ به دلیل همین توهم و باور بود که آن ها معجزات نزول یافته از ملکوت و منبع آفرینش میباشد .

اینکه چون در یک قبیله ؛ شاعری عرض اندام میکرد ؛ تا بدان حد اسباب مباحات آن قبیله میگشت که قبایل دیگر با تحایف و هدایا نزد جماعت آن آمده قدوم شاعر را مبارکباد میگفتند و این شانس را جشن میگرفتند ؛ به همین دلیل بود . اما خوشبختانه قلم و سواد و کتابت در عنفوان دیانت اسلام و حین حیات حضرت نبی کریم از آسمان به زمین آمد ؛ تا جایی که نه تنها خود پیامبر اسلام

اهل قلم و کتابت گردید بلکه **آزادی اسرای با سواد جنگی** ( عمدتاً مربوط به اهالی امپراتوری های ایران و روم ) را مشروط به آن ساخت که **هر نفرشان باید ۱۰ تن عرب بیسواد را سواد خواندن و نوشتن و مهارت قلم برداشتن و کاربری قلم بیاموزد .**

امروزه مفهوم **قلم** در عالم بشری توسعه عظیم و سرسام آوری یافته است ؛ قلم دیگر نه فقط همان ابزار نگارش و نگاره گری است که میان دو انگشت یک فرد بشر قرار گرفته و بر صفحه ای کش میشود ؛ بلکه مطابع غول آسای چاپ کتب و روزنامه ها در سراسر جهان ؛ ابزار های الکترونیکی نگارش و نگاره پردازی و پخش و نشر ؛ و ماشین های بسیار بسیار پیشرفته و بغرنج ایکسری و التراسوند و سیتی اسکن و همردیف های آن ها و انواع کمپیوتر ها و تلفون ها و ماهواره های مخابراتی و تلویزیونی و بالاخره شبکهء محیر العقول تمام جهانی انترنیت ؛ در واقع همه و همه همان **قلم** است که ذات نازل کننده قرآن مجید در یک و نیم هزارسال پیش بدان حد آنرا بزرگ میدارد که به آن سوگند میخورند و ذریعهء این سوگند ربانی بر خردمند بودن و سلیم العقل بودن پیامبر گرامی خویش تأکید ملکوتی میگذارد .  
**زیرا که قلم پیوند ناگسستنی با خرد و عقل دارد و جنون حالتی است که دماغ بشری از قلم و فرآورده های آن منقطع میگردد .**

اینکه الله رب العالمین در ۱۵ قرن پیش - آنهم خطاب به قبایل عرب « جاهلیت » اینگونه با تجلیل و تقدیر از قلم متذکر میگردد ؛ مسلماً به معنای اینست که آن ذات کبریایی توسط علم غیب خویش اینهمه بسط و توسعهء مفهوم قلم تا روزگار ما و تا آینده هایی را که هنوز حتی برای ما قابل تخیل هم نیست ؛ میداند .

ولی اینکه دربار سعودی و سایر متحجران و متعصبان فرومانده ؛ حتی در همین عصر و زمان کلام الهی را چنین بیباکانه یا منافقانه تحریف و تخطئه میکنند ؛ چیز دیگریست .

در حالیکه بپذیریم معنای آیه « ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ » همان چیز است که نوکران خادم! حرمین شریفین ملک فهد بیرون داده اند؛ به این نتیجه منجر میشود که اصلاً قلم با بشر ربطی ندارد؛ چیز است که فرشته گان در ناکجاها با آن مینویسند و نوشته های بیرون و بیشتر از قرآن خود را هم فقط به گوش شیخ های **ماقبل « جاهلی » عرب و مشتی تیکه داران وساطت میان الله تعالی و مسلمانان** در همین امروز میخوانند و گویا تا ابد نیز قضا از همین قرار خواهد بود. منافقت و عوامفریبی ای در این سطح؛ دهشت انگیز و مصیبت آور است و منتج به آن شده است که رفته رفته از « **مسلمان** » دو مقوله شنیع در جهان امروز درست شود:

**۱: جاهل و وامانده و لومپن**

**۲: تروریست و دهشت افکن**

گذشته از آن؛ این سطح منافقت؛ کفر قرآنی است. چراکه در قرآن آدم یعنی ابوالبشر؛ همان موجود نادره مخلوق الهی است که آن ذات؛ فقط پس از خود - حتی مانند خود - فرشته گان را مأمور سجده کردن به این موجود عالیمقام ساخت و **در بدل تمرد از همین سجده؛ معلم ملکوت و دانای دانایان فرشته گان را ملعون و رجیم گردانید!**

این درست است که آدم هم مرتکب گناهی شده و « میوه ممنوعه » را خورده است؛ اما این گناه مقام او را مجدداً نازلتر از فرشته نساخته؛ و الا طوق لعنت از گردن ابلیس برداشته میشد و او واپس به جاه و مقام اولیه اش بر میگشت. وانگاه به فرض اینکه قبول کنیم قلم مورد اشاره ذات الهی قلم فرشته گان است؛ بانیست همین اکنون میلیارد ها برابر انکشافات مفهوم « قلم » و تعدد و تنوع ابزار « یسطرون » در عالم بشری؛ **انکشافات و تنوعات در عالم فرشته گان نیز رخ داده باشد و ملایک دارای مطابع و کمپیوترها و انترنیت و متفرعات علمی و ساینسی کمیتاً و کیفیتاً قیاس ناپذیر آن ها شده باشند.**

ولی حقیقت قرآنی اینست که نه تنها فرشته ( به طور یک قاعده ) ساجد بر بشر و در نتیجه فرو مقام تر از بشر است ؛ بلکه کیفیت آفرینشی آن طور است که **تکامل** **نمیکند** ؛ چونکه مختار نیست و توانایی اشتباه کردن ندارد .  
بنابر این حتی اگر قلمزنی و نامه گاری ای هم به فرشته نسبت داده می شود ؛ در رابطه به بشر میباشد و بس .

( درین راستا طی مقایسهء مقام اقتصادی ، علمی و تکنولوژیک ۱۴ میلیون یهود و بیش از ۱۴۰۰ میلیون مسلمان در جهان کنونی با هم به تفصیل سخن خواهیم گفت ! **حاشیهء نمبر ۱ همین مجلد** )

## فصل سوم

### قرآن مجید -

## ذهن مخاطبان و عین هستی و جهان

در ادیان ابراهیمی - آنهم از دید قرآن مجید - چهار کتاب مقدس اساسی و مهم است :

#### تورات ؛ زبور ، انجیل و قرآن .

اما تورات و زبور تحت عنوان « عهد قدیم » در یک مجلد مندرج میباشد و به اعتباری کتاب واحد به حساب می آید . انجیل که به نام « عهد جدید » معروف است ؛ اجزای متعدد دارد و از جمله انجیل متی ، انجیل یوحنا ، انجیل مرقس و انجیل لوقا در واقع روایات چهارتن از حواریون و پیروان حضرت عیسی از زندگانی و تعالیم و به صلیب کشیده شدن وی میباشد .

( افزوده های دیگری هم چون انجیل مریم مجدلیه در مورد اناجیل ادعا میشود که شبیه ادعا ها در مورد موجود بودن نسخ دیگر از قرآن مجید منجمله نسخهء مخصوص حضرت علی ابن ابی طالب میباشد و اما آنقدر ها در کان و کیف بحث ما مؤثر نیست )

نام معبود و آفریدگار که در قرآن شریف « الله » میباشد ؛ در تورات و زبور و انجیل « یهوه » و « یهوه صباوت » است که بعضاً « سردار » و « سردار لشکر ها » ترجمه میگردد .

اما علی القاعده نباید **اسامی خاص** را ترجمه کرد . مثلاً اسم خاصی داریم به قسم « **خالد مشعل** » ؛ خیلی عجیب و بیمورد و بی معنی است که چون به پارسی در باره اش سخن میگوئیم او را « **جاودان چراغ یا چراغ همیشه گی** » بخوانیم و زمانیکه به پشتو پیرامونش سخن میگوئیم ؛ وی را به « **تلیپاتی دیوه** » یا چیز های مماثل تغییر دهیم ....

بدینجهت سخت نادرست و احتمالاً مغرضانه است که در متون پارسی « الله » به « خدا » ، در متون انگلیسی به « Good » و غیره ... تعویض شود ؛ ولی چنانکه می بینیم در تمامی ترجمه های فارسی از قرآن کریم اعم از اینکه در ایران و ترکیه و هند و پاکستان صورت گرفته و میگیرد یا در عربستان سعودی ... ؛ « الله » به « **خدا** » تبدیل میشود . وقتی این بدعت ناروا و بی دلیل و غیر موجه را بشگافیم در تحیل نهایی به ثبوت می رسد که عمل شرک آلود و الله ستیزانه ای بیش نیست . عجلتاً به دلایل عامیانه چند در زمینه توجه فرمائید :

وقتی بتوان « الله » را ترجمه کرد ؛ بایست محمد رسول الله نیز به گونه « **ستوده پیامبر خدا** » ترجمه شود ، قرآن مجید هم به گونه « **خواندنی ی سترگ** » ، بنی اسرائیل به گونه « **زاده گان بنده خدا** » ، کعبه شریفه به گونه « **خانه چارگوشه نیکو** » ، ابوبکر به گونه « **پدر دختر باکره** » ، ابوهریره به گونه « **پدر پشک** » ...

وانگهی مگر کلمه طیبهء اسلامی « **لا اله الا الله** » نیست؟

آیا میتوان گفت؛ « نیست **خدایی** مگر **خدا** »؟؟!

یا اینکه بانیست گفت: « نیست **خدایی** مگر **الله** »!

آرزومندم خوانندهء درست خرد؛ ژرفای هدف بنده را دریافته باشد!

به هر حال طبق قوانین و ضوابط ادبیات پارسی و پهلوی « خت آ » و « خدا »

**اسم خاص و اسم ذات** نیست بلکه برعکس **اسم عام و اسم معنی** میباشد.

معنای خدا؛ **صاحب** - در برابر ثروت و مواشی - ، **مالک** - در برابر اموال

عمدتاً غیر منقول - و **آقا** - در برابر برده و غلام - است؛ چنانکه در نام های کد خدا

، خداوندگار بلخ؛ خداوند غلام، خداوند کنیز، خدای دانش و فضل؛ خدای

ثروت و مکتب، خداوند تاج و تخت، خداوند جان و خرد؛ خداوند ملک و رعیت

و غیره به وضوح دیده میشود.

بدینگونه **خدا** و **خداوند** که با **خدایو** ( و بیشتر در زبان های هندو و آریایی

با **دیوا** و **دیویا** و **ودا** و **شیوا** » هم معناست؛ در ادبیات پارسی کهن، پارسی میانه

و پارسی امروزی ( در زمره: پارسی دری ) اساساً به معنای آفریدگار نبوده ولی به

مرور از استقامت روایی و عامیانه به طور مجازی به این مفهوم کاربرد پیدا کرده

است. چون رمز اساسی هر دینی همان کلمهء مرکزی است که دین پیرامونش

هویت و تشخیص کسب میکند؛ بدین لحاظ دین مقدس اسلام دین « **الله** » است؛

دین های یهودی و مسیحی دین های « **یهوه** » اند و دین مجوسی دین « **ایزد**

» است که اساساً « **اهورامزدا** »ی زرتشت میباشد.

بر علاوه « **خدا** » از لحاظ صرف و نحو اسم نکره و « **الله** » که تخفیف

یافتهء « **ال اله** » میباشد؛ اسم معرفه است.

تصادف (!) عجیب و حیرت انگیز در تاریخ دین اسلام به ویژه در گسترهء زبان

پارسی این است که در واقع به عوض ترجمه و برگردان شائستهء کلام **الله**؛ **خود**



« الله » ترجمه (!) و به اسم نکره و عام و غیر مشخص برگردان شده است .

میتوان در این زمینه چنین حدس زد که این عمل دنباله حرکت تاریخی مقاومت اقوام آریایی در برابر سلطه فیزیکی و معنوی سنگین اعراب اموی و عباسی است که منجر به ایجاد مذاهب و فرق تشیع در اسلام گردیده است . از این نظر تعویض اسم معرفه عربی « الله » به اسم نکره پهلوی - پارسی « خدا » شگرد سیاسی - مذهبی - تاریخی ظفرمندانه بیحد بزرگی به حساب می آید .

بر علاوه هر آدم دارای عقل سلیم ؛ امروز میدانند که برگردان تحت اللفظی متون هنری و شعری و اساطیری و ایمانی ؛ ترجمه نیست . کلمات و اصطلاحات و تعبیرات و تشبیهات و استعارات و امثال و حکم ... که در این گونه متون وجود دارد ؛ هر کدام ؛ پشتوانه عظیم و راز آلود باور ها و سنت ها و عادات و عنعنات و خصوصیات تاریخی و فولکوریک و روایی و داستانی و غیره اهالی زبان اثر را با خود حمل میکند .

مثلاً به « حجر الاسود » که هر چند اسم عام است ولی در هزاران سال میان اعراب یک مفهوم اختصاصی گردیده است ؛ نمی توان گفت : « سنگ سیاه » و بسنده کرد ؛ در حالی که « حجر الابيض » به ساده گی « سنگ سپید » ترجمه میشود . چرا که « حجر الاسود » به شهاب سنگ معین فرود آمده از آسمان اطلاق شده که طی نسل های بیشمار مورد پرستش بوده و جزء مقدسات قرار گرفته است .

به آیات قرآنی مراجعه و منظور را جستجو می کنیم :

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَضِيَاءَ أَفْلا تَسْمَعُونَ (٧١) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَلِيْلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفْلا تُبْصِرُونَ (٧٢) وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٧٣- القصص)

بگو : هان ! چه می‌پندارید اگر الله تا روز رستاخیز **شب** را بر شما جاوید بدارد جز الله کدامین خدا برای شما روشنی می‌آورد ؛ آیا شنوایی ندارید (۷۱) بگو : هان ! چه می‌پندارید اگر الله تا روز قیامت **روز** را بر شما جاوید بدارد ؛ جز الله کدامین خدا برای شما شبی می‌آورد که در آن آرام گیرید ؛ آیا نابینائید (۷۲) و [الله] از رحمتش برایتان **شب** و **روز** را قرار داد تا در این [یک] بیارامید و [در آن یک] از فزون بخشی او [رزق خود] بجوید ؛ باشد که سپاس بدارید (۷۳)

علاوه بر مظهر ثبوت تحلیل بالا بودن ؛ این آیات شریفه نازل شده از اعلا علیین کبریایی گواه دیگری بر آن حقیقت بنیادی است که در کلام ربانی ؛ اصل تعیین کننده : **ذهنیت فرهنگی - تاریخی** و **توان عقلایی** مخاطبان آن در زمان نزول می باشد و نه **علم غیب** بیکران الله تعالی (ج) .

چرا که در علم غیب الهی ؛ قوانین و ضوابط طبیعت تا نهایت **معلوم** است ؛ از آنجمله چنانکه علوم جدید به ثبوت رسانیده اند ؛ « **جاوید** » شدن **روز** یا **شب** در حکم متوقف گشتن حرکت گره زمین به دور خودش میباشد . چنین توقف ممکن نیست مگر اینکه زمین خود ؛ **در دم** ( یا آنآ ) ؛ نابود گردد که در آنصورت ؛ زمانی « **تا روز قیامت** » باقی نمی ماند که بشر و دیگر موجود حیه یا « **رزق** » خود را در آن بجوید یا « **آرامیدن** » برایش معنا داشته باشد .

لذا کلام الهی از طریق همان تصاویر و تداعی های جریانات دماغ های بدوی ( عقل روز مره ) است که پیام های ویژه را منتقل میکند .

اینجا روز و شب ؛ **روز** و **شب جزیره العرب** است و آنهم به صورت ها و معنایی که در ذهن مردم شبان پیشه بدوی وجود دارد . لذا این روز و شب نیز ؛ با وصف اسم های عام بودن ؛ چیز های اختصاصی شده نزد اعراب آن زمان میباشد . بنابر این به معنای صد در صد « **روز** و **شب** » نزد دیگر قبایل و گروه های بشری منجمله در **قطب های شمال** و **جنوب زمین** چون اهالی ی ممالک

اسکندیناوی نیست ؛ به معنای روز و شبِ دیگر سیارات منظومهء شمسی نیست . در خورشیدِ « سولاسیستم » ما و سایر خورشیدها که اصلاً روز و شب ؛ وجود و معنا ندارد . و اگر روشنایی خارق العادهء آن ها را به معنای روز بگیریم ؛ روز در آن ها « جاوید جاوید » - البته به معنای مادام العمر - میباشد!

لذا هدف آیات متبرکه فقط و فقط **ذهن مخاطبان** است نه **عین** تمام هستی

و **جهان** !

\*

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (٧٥) إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفْصُلُ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (٧٦) وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (٧٧) إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (٧٨) فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (٧٩) إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (٨٠) وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (٨١) وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (٨٢ - النمل)

و هیچ غیب (و نهانی) در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتابی روشن [درج] است (٧٥) بی گمان این قرآن بر فرزندان اسرائیل بیشتر آنچه را که آنان در باره اش اختلاف دارند حکایت می کند (٧٦) و به راستی که آن رهنمود و رحمتی برای مؤمنان است (٧٧) در حقیقت رب تو طبق حکم خود میان آنان داوری می کند و اوست شکست ناپذیر دانا (٧٨) پس [ای پیامبر!] بر الله توکل کن که تو آشکارا برحق میباشی (٧٩) البته تو مردگان را شنوا نمی گردانی و به کران چون پشت بگردانند این ندا را نمی توانی بشنوانی (٨٠) و راهبر کوران [و بازگردانندهء گمراهان] از گمراهی شان نیستی ؛ تو جز کسانی را که به آیت های ما ایمان آورده اند و تسلیم اند ؛ نمی توانی بشنوانی (٨١) و چون قول [عذاب] بر ایشان [اعراض کننده گان] واجب گردد جنبندهای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که چرا [چنانکه باید] به آیت های ما یقین نکردند (٨٢ - النمل)

این آیات متبرکه نیز همانند سایر آیات قرآن عظیم الشان ؛ سرشار از ساده گی و روشنایی است ولی دارای پس منظر بزرگ اساطیری و حدوداً تاریخی میباشد .  
واقعیت این است که از جمله چهار کتاب مقدس ادیان ابراهیمی ؛ اولین **تورات** است ؛ تورات که هسته مرکزی آن همان « **ده فرمان** » میباشد ؛ پس از اینکه حضرت یهوه صباوت اثر ذات خویشتن را به گونه شعله آتش از عقب بته ای به موسی کلیم الله ( = کلیم الیهوه ! ) نشان میدهد و با این پیامبر اولو العزم یهودی سخن میگوید ؛ « ده فرمان » خویش را خطاب به قوم بنی اسرائیل حک شده در دو لوح سنگی ؛ به وی میسپارد . محتوای این الواح ؛ حاوی قرار دادی میان حضرت یهوه و بنی اسرائیل است ؛ بدین معنی که به شرط وفادار بودن و وفادار ماندن بنی اسرائیل به این فرامین کبریایی ؛ ذات متعال یهوه آنان را **قوم برگزیده** خود شمرده و جهت نیل به « **سرزمین موعود** » و سرنوشت موعود جاویدانه یاری میکند .

در سوره مبارکهء النمل ؛ اساطیر بنی اسرائیل از همینجا تا دوران حضرت سلیمان ، حکایت ملکه سبا و دنباله های آن ( قصص ثمود و صالح و لوط و عواقب نافرمانی های عشیره ها و قریه های آنان ) تذکار میگردد که خیلی ها نزدیک به مندرجات تورات انکشاف یافته طی هزاران سال می باشد ؛ و در ادامه ؛ آیات **احتجاجی** و سرانجام **تسلی بخش** برای حضرت پیامبر اسلام می آید .

در **واقعیت تاریخی** ؛ مبرهن است که حضرت محمد مصطفی پیامبر اسلام با طوایف یهود مقیم مدینه و منحیث المجموع با کلیمی ها و عیسویان به مثابه اهل کُتب الهی ؛ مناسبات روادارانه و هدفمندانه پیگیر و خستگی ناپذیری داشتند .  
غایه نبی کریم آن بود که یهود و نصارا چنانکه در کُتب مؤمن بهای ایشان اشاراتی بر ظهور **هادی خاتم** ( رهبر و نجات دهندهء واپسین ) هست ؛ و قرآن مجید و تعالیم خود پیامبر اکرم ؛ مندرجات کتب و مراتب اساطیری آنان را هم صحه

می گذارد ؛ لذا همه در زیر لوای اسلام در آیند و این آئین را به مثابه دین کامل و نهایی از همان منبع وحی واحد و مشترک ؛ به رسمیت بشناسند .

این مساعی جمیله ؛ در آغاز به حدی خوشبینانه و مصممانه بود که حضرت پیامبر اسلام « بیت المقدس » در اورشلیم را که عمدتاً حیثیت قبله یهودیان را داشت ؛ به حیث قبله مسلمانان هم قرار دادند ؛ ولی علی الوصف سیاستمداری ها و دیپلوماسی های یک طرفه ؛ یهودیان عملاً اسلام را به رسمیت نشناختند و در مواردی به ستیز علیه آن برخاستند ؛ پیشامد عیسویان نیز تقریباً همچنان بود .

لذا حضرت محمد صل الله علیه و سلم با تأثر و تأسف خویشتن را درین امر عظیم ناکام یافتند . همان بود که قبله مسلمانان را از بیت المقدس به جهت کعبه و مسجد الحرام بر گشتاندند و غزوات سختی مخصوصاً با یهودیان پیش آمد . آیات تسلی بخش الهی منجمله در سوره النمل بدین حقایق معطوف است . آیات شریفه اقتباس شده در بالا ؛ ادامه همان داستان ها و آثار و مرتبات آن هاست . لطفاً بار دیگر به مفاهیم آیات کریمه دقت کنید ؛ همه چیز را در خواهید یافت :

**و هیچ غایب ( و نهانی) در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتابی روشن ( = لوح المحفوظ کبریایی ) [درج] است (۷۵) بی گمان این قرآن بر بنی اسرائیل ( یهودیان ) بیشتر آنچه را که آنان در باره اش اختلاف دارند حکایت می کند ( یعنی کاملتر از تورات یا کامل کننده کتاب مؤمن به یهودیان است ) (۷۶) و به راستی که آن رهنمود و رحمتی برای مؤمنان ( به شمول یهود و نصارا ) می باشد (۷۷) در حقیقت رب تو طبق حکم خود ؛ میان آنان ( که به راه نیامدند ) داوری می کند و اوست شکست ناپذیر دانا (۷۸) پس بر الله توکل کن که تو آشکارا برحق میباشی (۷۹) البته تو مُردگان را شنوا نمی گردانی و به کران چون پُشت بگردانند این ندا را نمی توانی بشنوانی (۸۰) و راهبر کوران [و باز گرداننده گمراهان] از گمراهی شان نیستی ؛ تو جز کسانی را که به**

آیت های ما ایمان آورده اند و تسلیم اند ؛ نمی توانی بشنوانی (۸۱) و چون قول [عذاب] بر ایشان ( = متعصب مانده گان یهود ) واجب گردد جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که چرا [چنانکه باید] به آیت های ما یقین نکردند؟! (۸۲ - النمل)

علاوَتاً این آیات شریفه ؛ **اصل تعرض ناپذیر بودن اختیار آدمی** را - حتی هنگامیکه بر یک هدایت و غایت کبیر قدسی پشت میکند و خویشان را کور و کر می اندازد - به نیرومندترین وجهی مسجل میسازد . **بالتیجه دین و رسالت** از سوی الله تعالی ؛ فقط ابلاغ است و **رهنمایی و پیشوایی** بدون **جبر** و **اکراه** فیزیکی و روانی ، **تفتیش عقاید و اعمال زور!**

**سپس داوری و تصمیم در باره نیت و اعمال بنده گان مختار ؛ به رب العالمین تعلق دارد و بس !**

اینکه آیات الهی در قرآن عظیم الشان و تمام کتب مقدس ؛ مبتنی بر **ذهنیت** مخاطبان است و نه مبتنی بر **عین** هستی و جهان ؛ در آیات کریمه آتی با روشنایی بازهم بیشتر متبازر میگردد :

أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمَكَهَا فُسْوَاهَا (۲۸) وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (۳۱) وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا (۳۲) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۳ - النازعات)

آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [الله] آن را برپا کرد (۲۷) سقش را برافراشت و آن را [به اندازه معین] درست کرد (۲۸) و شبش را تیره و روزش را روشن گردانید (۲۹) و پس از آن زمین را با غلتانیدن گسترد (۳۰) **آبش و چراگاهش** را از آن بیرون آورد (۳۱) و کوه ها را لنگر آن گردانید (۳۲) [تا وسیله] استفاده برای شما و دام های تان باشد ( ۳۳ - النازعات)

به روشنایی آفتاب معلوم است که درین آیات مبارکه **زمین و آب و چراگاه** برای **شما و دام های تان** مطرح میباشد ؛ آیا این آیات شریفه مخاطبی جز **چوپانان** دارد و چون زبان هم **عربی** است ؛ جز **چوپانان عرب زبان** ؟  
 لذا آیات اولیه ( ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ ) نیز فقط منطبق بر فهم و توان ذهنی و فرهنگ همین طبقه مردم زمانه میباشد .

\*

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا تَفَدَّتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷ - لقمان)  
 و اگر آن چه درخت در زمین است قلم باشد و بحر را هفت بحر دیگر به یاری آید ؛ سخنان الله پایان نپذیرد . قطعاً الله است که شکست ناپذیر حکیم است (۲۷ - لقمان)

اینجا نیز به وضوح تمام حدود عقلی و معلوماتی همان مردمان شبه جزیره عرب مطرح است ؛ چرا که با در نظر داشت امکانات زمان ؛ اکثریت مطلق آن مردم جز از وجود **دریای سرخ** یا بحیره **مدیترانه** در آفاق دیار خویش آگاه نیستند ؛ لذا برایشان ارشاد تمثیلی میشود که هفت بحر دیگر مشابه با بحری که شما تصورش را دارید ؛ یکجا شده و **مداد** گردد و تمام درخت های آن بخش زمین را که شما تصور کرده میتوانید ؛ **قلم** شود ؛ بازهم برای نگارش سخنان الله تعالی ناچیز میباشد .  
 یاد مان نرود که این آیات قدسی در ضمن ثابت کننده تردید ناپذیر ادعای بیشتر ما بوده و خواهد بود که حسب آن « **قلم** » و « **یسطرون** » اساساً مفاهیم زمینی و بشری اند و نه مفاهیم ملکوتی و ماوراء الطبیعی !

هكذا مخاطبان آیات زیر را همچنین در می یابیم :

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۴۶ - الروم)  
 اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيُبْسِطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَيُرِي الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۸ - الروم)

از آیات الله این است که بادهای بشارت آور را می فرستد تا بخشی از رحمتش را به شما بچشاند و تا کشتی به فرمانش روان گردد و تا از فضل او [روزی] بجوید؛ باشد که سپاسگزاری کنید (۴۶ - الروم)

الله همان ذاتی است که بادهای را می فرستد و ابری بر می انگیزد و آن را در آسمان هر گونه بخواهد می گستراند و انبوهش می گرداند؛ پس می بینی باران از لابلای آن بیرون می آید و چون آن را به هر گروه از بندگانش که رسانید؛ به ناگاه آنان شادمانی می کنند (۴۸ - الروم)

## \* آیا قرآن مجید خطاب و بیان است؛ یا شعر و موسیقی؟

تاریخ حاکیست که حضرت پیامبر اسلام طی ۲۳ سال نبوت ناگزیر گشت شخصاً در ۱۸ جنگ (به روایات دیگر در ۲۶ غزوه) شرکت نماید و طبعاً جنگ هایی هم اتفاق افتاد که حضرت رسول شخصاً در آنها حضور نداشتند و از دور آن ها را هدایت و فرماندهی میکردند.

چرا پیامبر بزرگ اسلام اینهمه جنگیدند؛ در حالیکه قرآن مجید؛ جز ابلاغ و بشارت دهی و هوشدار دهی؛ هیچ امر دیگر را بر عهده ایشان محول و تکلیف نکرده بود؟

و اما «جهاد» چی؟!



حسب نصوص متعدد قرآن کریم « جهاد اصغر » زمانی بر مسلمانان فرض میشود که آنان مورد تعدی و تعرض مسلحانه و زورگویانه دیگران قرار گیرند . درین گستره بعد تر بحث مستقل مفصلی خواهد آمد ؛ ولی حالا با فرض کردن اینکه جنگ های نبوی همه صبغه جهاد داشتند ؛ بحث کنونی را دوام میدهیم :

تا که زمانه به یاد دارد ؛ طی ۱۴۰۰ سال تاریخ اسلام پس از رحلت؟ حضرت محمد مصطفی (ص) چیزی که در مورد قرآن کریم شنیده میشود ؛ **تلاوت** و **حفظ** و «**ختم**» و **بوسیدن** آن است . زمامداران خلافتی و سلطانی و حکومتی اسلام قریب در تمام نیم کره شرقی ؛ پیوسته « عاشق سینه چاک ! » **تلاوت** های زیبای قرآن کریم بوده اند و هزاران جایزه طلائی و دارای امتیازات مادی هنگفت همیشه به قاریان و حافظان و تلاوت کننده گان برجسته قرآن مجید داده شده است ولی تا همین امروز گوش فلک و ملک و بشر... نشنیده است که مسابقه ای برای فهم و درک و تحلیل و حتی تفسیر قرآن کریم بر پا و به کسی از این رهگذر جایزه و مکافاتی داده شده باشد .

بدین جهت چنین می نماید که قرآن کریم کدام کتاب « **نُت** » **موسیقی** و **خوش خوانی** و **خوش رقصی** است و نه چیزی بیشتر یا چیزی دیگر .

در همین حال شاعری هم ؛ چشم را بسته و دهان را گشوده است که :

**یتیمی که ناکرده قرآن درست کُتب خانه هفت ملت بشست**

کاملاً هویدا است که این جناب نه معنای **یتیم** را می داند و نه معنای **قرآن** و نه معنای **کتاب** و نه معنای **کتابخانه** را ؛ تا چه رسد به معنای **کُتب خانه هفت ملت** که عبارت از تمامی آثار و مواریث عقلی و ایمانی و تجربی و تحقیقی بشر و نهایتاً همه هست و بودِ دال بر « **بشربودن** » بشر است !

- منظور آغا از « **یتیم** » حضرت محمد پیامبر اسلام است ؛ شخصیتی که تا به **چهل ساله گی** یعنی به **بلوغ** کامل جسمانی و روحانی نرسید و صاحب زن و

فرزندان نشد؛ اصلاً به پیامبری مبعوث نگردید تا چه رسد به شستن **کُتب خانه** هفت ملت؟!

حضرت محمد (ص) طی ۱۳ سال تا زمان هجرت به مدینه؛ نهایتاً صد و چند نفر مؤید - و نه مؤمن کامل - یافت. فقط تا اینجا بیت این شاعر بی تعقل را - که اندکی بعد خواهیم دید خود قرآن مجید چه سزایی برایش میدهد! - باید چنین تصحیح کرد که **یتیم ۵۳ ساله که ...**

حتی تا ۶۳ ساله گی هم که حضرت شان از جهان رحلت؟ فرمودند؛ « **ناکرده قرآن درست** » تشریف داشتند و سر انجام پس از ۲۰ سال از مرگ حضرت (ص)؛ در میانه دوران خلافت عثمان رضی الله عنه؛ گویا « **قرآن درست** » شد؛ یعنی گرد آوری و ترتیب و تدوین و تکثیر گردید. لذا تا بدینجا بیت جناب شاعر بایست چنین اصلاح گردد:

**یتیم ۶۳ ساله از دنیا رفته که « ناکرده قرآن درست » ...**

اما طبق مستندات تاریخ؛ آن یتیم ۶۳ ساله از دنیا رفته « ناکرده قرآن درست » نه؛ بلکه این حضرت عمر فاروق رضی الله عنه بودند که به عمال خلافت شان منجمه در مصر و ایران دستور دادند تا کتابخانه های عظیم این مراکز سترگ تمدن و دانش و هنر ۷ - ۸ هزار ساله را بسوزانند و در آب بشویند. لذا شعر مبارک (!) مسلماً چنین میشود که:

**یتیم ۶۳ ساله از دنیا رفته که « ناکرده قرآن درست »**

**یک دهه پس از مرگ؛ به دست و به امر دومین جانشینش کتب خانه ایران و مصر بسوخت و بشست!**

وانگهی آیا قرآن مجید تخلیق و تراوش ذهنیات پیامبر است یا وحی بلافصل الله رب العالمین؟

بینیم خود قرآن کریم در همین رابطه قطعاً مشخص چه تذکار و توضیحی دارد:

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (٤٠ - الحاقه) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ (٤١) وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ (٤٢) تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (٤٣) وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (٤٤) لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (٤٥) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (٤٦) فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (٤٧)

که [قرآن] قطعاً گفتار رسولی بزرگوار است (٤٠) وگفتار شاعری نیست [که] کمترین ایمان [به آن] دارید (٤١) و نه گفتار کاهنی [که] کمتر [از آن] می آموزید (٤٢) [پیام] فرودآمده‌ای است از جانب رب العالمین (٤٣) و اگر [او- پیامبر] پاره‌ای گفته‌ها [از خود] بر ما بسته بود (٤٤) [چون شمشیر زن که در گرماگرم جنگ با اسیرش میکند] دست راستش را سخت می گرفتیم (٤٥) سپس [چون محکوم؛ از گردن] رگ قلبش را پاره می کردیم (٤٦) و هیچ یک از شما مانع از [عذاب] او شده نمی توانستید (٤٧)

بدینگونه شعر شاعر کوتاه بین و احساساتی و متملق و مداح؛ شرک آلود نیز هست؛ چرا که قرآن مجید و تبعات آن را - صرف نظر از درک غلط - به پیامبر و نه به الله جل جلاله نسبت میدهد و حتی به پیامبر هم که به اعتبار بعثت از ٤٠ ساله گی به بعد رسول الله خوانده میشود؛ نه بلکه مدت ها پیش از آن؛ یعنی به کودکی و صباوت حضرت محمد (ص) مربوط میسازد.

دیگر؛ اینکه چنین جفنگ تهوع آوری را کس استقبال میکند یا نه؛ اصلاً مهم نیست؛ ولی مهم این است که شاعر در عقب جفنگ شنیع خویش ناگزیر بر حقیقت بزرگی اذعان میکند که قرآن: **خطاب و بیان و دانستی و مفهوم و رهنمود و مشکل گشا و دوا و درمان و.. و..** است؛ چرا که کتب خانه هفت ملت؛ فقط حاوی بت ها و تملقات بر ارباب الانواع نبودند؛ آن ها سرشار از دانش های طب و علوم منطق و بشر شناسی و جهان شناسی و مهارت های زراعتی و حرفه وی و جنگی و دفاعی و اخلاقی و مهندسی و نیز حساب و ریاضی و حقوق و ماحصل میلیون ها گونه تجربه و تخلیق دیگر بشری و از جمله حاوی کتاب های

مقدسی بودند که قرآن کریم آن ها را تصدیق و تجلیل میکند و بیش از ۷۰ فیصد آیات و قصص و روایات آن منطبق با همان کتاب ها یا مشابه به آن هاست !

پس مسلماً بایستی « قرآن » حاوی هزاران برابر « کُتُب خانۀ هفت ملت » دانش و دها و معنا و هدایت و دارو و درمان و « حل المسایل » بوده باشد که دیگر انس و جنس را از کُتُب خانۀ هفت ملت بی نیاز گردانیده است !!!

ولی با اینهم شستن و سوختن « کتُب خانۀ هفت ملت » مانند آنچه اسکندر مقدونی صدها سال پیش از حضرت محمد و حضرت عمر و حضرت عمرو بن عاص... سلام الله علیهم اجمعین ؛ نسبت به کتاب کبیر اویستا انجام داد ؛ آیا افتخار و نازشی جز در **جهل و توحش** دارد ؟

توجه کنید خود قرآن عظیم الشان راجع به کتاب های پیشینیان چه میفرماید :

قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ( ۱۳۶ - البقره و ۸۴ - آل عمران )

بگو به الله و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی و انبیای [دیگر] از جانب رب شان داده شده ایمان آوردیم و میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم و ما او را فرمانبرداریم ( ۱۳۶ - البقره و ۸۴ - آل عمران )

\*

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ( ۴۸ - المائدة )

و ما این کتاب [= قرآن] را به حق به سوی تو فرو فرستادیم در حالی که تصدیق کننده کتاب های پیشین و حاکم بر آن هاست پس میان [پیروان] آنان بر وفق آنچه الله نازل کرده حکم کن و از

هواهایشان [با دور شدن] از **حقیقت** که به تو [فرو] آمده پیروی مکن؛ برای هر یک از شما [امت‌ها] شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم و اگر الله می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید؛ **پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید**؛ بازگشت [همه] شما به سوی الله است؛ آنگاه در باره آنچه در آن اختلاف می‌کردید [الله] آگاهتان خواهد کرد (۴۸ - مائده)

\*

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقٌ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ( ۹۲ - الانعام)

و این خجسته کتابی است که ما آن را فرو فرستادیم؛ کتاب‌هایی را که پیش از آن آمده تصدیق میکند و **برای اینکه [مردم] أم القرا [مکه] و کسانی را که پیرامون آن اند؛ هوشدار دهی؛ مؤمنان به آخرت؛ به این کتاب نیز ایمان می‌آورند و آنان از نمازهای خود محافظت می‌کنند (۹۲ - الانعام)**

رویه‌مرفته در هیچ کجای قرآن مجید حتی به طریق اشاره هم آیه ای وجود ندارد که کتاب‌های پیشینیان شسته شود و یا طعمه‌آتش گردد.

اما سؤال عظیم و جابرا نه و غضبناک تاریخ و زمان این است که چرا قرآن مجید - این دانش و دهای تمام جهانی و تمام مکانی و بیهوده سازنده و محو دارنده **کُتُبُ خانِه هفت ملت** یعنی در واقع **تمامی عالم** - در این ۱۴۰۰ سال؛ آن هم بدون **تمایز و تفاوت** میان اعراب و مردمان نا آشنا به زبان عرب؛ فقط و فقط **تلاوت** می‌شود و برای خوش خوانی و بانگ برآوردن و مُرده خاک کردن و مجالس ترحیم کارایی دارد؟

آیا آن همه مخاصمات با آورنده قرآن مجید حضرت محمد مصطفی و جنگ ها و غزوات زمان حیات پیامبر محضاً به خاطر همین بود که **تلاوت** و **بانگ** و **نوی** قرآن را دیگران تحمل نداشتند و همین چیز آنان را به مقاتله میکشاند یا معانی و اصول و احکام و اصلاحات و دگرگونی های که در نظام باور ها و معیشت ها و اخلاق و مراودات و حقوق و مکلفیت های فرد و گروه و عموم مطرح می کرد؟؟

آیا قرآن کریم عمدتاً در زمان نزول؛ **برنامه عمل و زنده گی** بوده یا مانند روزگار بعد؛ دستاری که بر سری بسته میشود و شمشیری که بر کمری ...؟! آیا مثلاً این - و سایر - آیات قرآن مجید برای **فهمیدن** و به عمل سپردن است یا برای **سرایش** و **تغنی** و **دنبک** و **دهلک** و **رقص** و **قواره کشیدن** و **پوز دادن**؟:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
**لِيَأْيَأِ قُرَيْشٍ (۱) إِيَّائِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)**  
 برای آنکه قریش با هم الفت گیرند \* الفتی که در کوچ های زمستانی و تابستانی بر قرار ماند \* **باید یگانه خدای این خانه ( کعبه ) را پرستند** \* همان که به ایشان هنگام گرسنه گی طعام داد و از ترس و خوف ایشان را ایمن ساخت \*

این سوره متبرکه؛ در واقع آغاز دعوت قرآنی و تعریف جامع و قاطعی از این دعوت و از دین مقدس اسلام میباشد.

رسالت حضرت محمد رسول عربی قریشی صلوات الله علیه بالاخره به تحقق تمام و کمال مفاهیم این سوره ملکوتی می انجامد و الله تعالی جل مجده یعنی « **رب هذا البيت** » - به تنهایی و بدون شراکت و دخالت ۳۶۰ بت دیگر این بیت عتیق - مورد پرستش قرار میگیرد و امر « **فلیعبدو** » عمدتاً با اساسات و مناسک زیرین مداومت می یابد:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ  
 لِلنَّاسِ سَوَاءٍ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظَلْمٍ نُذِقْهُ مِن عَذَابِ أَلِيمٍ  
 (٢٥) وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ  
 لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (٢٦) وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا  
 وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (٢٧) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا  
 اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا  
 وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (٢٨) ثُمَّ لِيُقْضَىٰ لَهُمْ أَهْلِيَا عَلَيْهِمْ وَيُلَاقُوا رَبَّهُمْ  
 وَالْيَاطُوفُوا بِالنَّبِيِّ (٢٩) ذَلِكَ وَمَن يُعْظَمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ  
 لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ  
 (٣٠) حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ  
 فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (٣١) ذَلِكَ وَمَن يُعْظَمِ  
 شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ (٣٢) لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ  
 مَحَلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (٣٣) وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا  
 رَزَقَهُمْ مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَالْهَكْمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ (٣٤)  
 الَّذِينَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَّت قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ  
 وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (٣٥) وَالْبَدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّن شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ  
 فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ إِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْقَاعِ  
 وَالْمَعْتَرِ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٣٦) لَن يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا  
 دِمَآؤَهَا وَلَكِن يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ  
 وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (٣٧) إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ  
 كَفُورٍ (٣٨) أذن لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (٣٩)  
 الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَكَلِمَةً دَفَعُ اللَّهُ  
 النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ  
 اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (٤٠) الَّذِينَ إِذَا  
 مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ  
 الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (٤١) وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ  
 وَثَمُودٌ (٤٢) وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ (٤٣) وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ  
 فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (٤٤) فَكَايَنَ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا  
 وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبَنَرٌ مَّعْطَلَةٌ وَقَصْرٌ مَّشِيدٌ (٤٥) أَفَلَمْ  
 يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا  
 تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (٤٦) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ  
 بِالْعَذَابِ وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ (٤٧)  
 وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ (٤٨) قُلْ يَا  
 أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (٤٩ - الحج)

بی گمان کسانی که کافر شدند و از راه الله و مسجد الحرام که آن را برای مردم اعم از مقیم در آنجا و بادیه نشین یکسان قرار داده ایم جلو گیری می کنند و [نیز] هر که بخواهد در آنجا به ستم [از حق] منحرف شود او را از عذابی دردناک می چشانیم (۲۵) و چون [ما الله] برای ابراهیم جای « بیت » را معین کردیم [بدو گفتیم] چیزی را با من شریک مگردان و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان [و] سجده کنندگان پاکیزه دار (۲۶) و در میان مردم برای [ادای] حج بانگ برآور تا [زایران] پیاده و [سوار] بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می آیند به سوی تو روی آورند (۲۷) تا شاهد منافع خویش باشند و نام الله را در روزهای معلومی بر بهائیم چارپا که روزی آنان کرده است ببرند؛ پس از آن ها بخورید و به درماندهء مستمند بخورانید (۲۸) سپس باید آلودگی تن خود را بزدایند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گرد آن بیت عتیق [= کعبه] طواف به جای آورند (۲۹) این است [آنچه مقرر شده] و هر کس مقررات الله را بزرگ دارد برای او نزد رب اش عزت است و برای شما دام ها حلال شده است مگر آنچه بر شما خوانده می شود (یعنی میتة و خون مسفوح) پس از پلیدی بُت ها دوری کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید (۳۰) در حالی که گروندگان خالص به الله باشید نه شریک گیرندگان [برای] او و هر کس به الله شرک ورزد؛ چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده و مرغان [شکاری] او را ربوده اند یا باد او را به جایی دور افکنده است (۳۱) این است [فرایض الله] و آنان که شعایر الله را بزرگ دارند؛ پاکی قلوب شان را بروز میدهند (۳۲) برای شما در آن [دام ها] تا مدتی معین سود هایی است؛ سپس جایگاه [قربانی کردن آن ها و سایر فرایض] در خانهء کهن [= کعبه] است (۳۳) و برای هر امتی مناسکی قرار دادیم تا نام الله را بر حیوانات چارپا که



روزی آن ها گردانیده شده یاد کنند ؛ پس [بدانید که] خدای شما الله یگانه است پس به [فرمان] او گردن نهید و [یا محمد] فروتنان را بشارت ده ! (۳۴) همانان که چون [نام] الله یاد شود دل هایشان خشیت یابد و [آنان که] بر هر چه بر سر شان آید صبر پیشه‌گانند و برپا دارندگان نمازند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند (۳۵) و **شتران فربه قربانی** را برای شما از [جمله] شعایر الله قرار دادیم ؛ در آن ها برای شما خیر است پس نام الله را بر نحر کردن آن ها در حالی که برپای ایستاده‌اند ؛ ببرید و چون به پهلو درغلتیدند از آن ها بخورید و به تنگدست [سائل] و به بینوا [ی غیر سائل] بخورانید ؛ این گونه آن ها را برای شما رام کردیم باشد که شکرگزار باشید (۳۶) هرگز [نه] گوشت های آن ها و نه خون هایشان به الله نمی‌رسد ؛ ولی [این] تقوای شماست که به او می‌رسد . این گونه [الله] آن ها را برای شما رام کرد تا او را به پاس آنکه شما را هدایت نموده به بزرگی یاد کنید و نیکوکاران را مؤده دهید (۳۷) قطعاً الله از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند زیرا الله هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد (۳۸) به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت [قتال] داده شده است ؛ چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته الله بر پیروز کردن آنان سخت تواناست (۳۹) همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند [آنها گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند : رب ما الله است ؛ و اگر الله بعضی از مردم را با بعض دیگر دفع نمی‌کرد ؛ صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام الله در آن ها بسیار برده می‌شود سخت ویران می‌شد و قطعاً الله به کسی که [دین] او را یاری می‌کند یاری می‌دهد ؛ الله سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است (۴۰) همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده وا می‌دارند و از کارهای ناپسند

باز می‌دارند و فرجام همه کارها از آن الله است (۴۱) و اگر تو را تکذیب کنند قطعاً پیش از آنان قوم نوح و عاد و ثمود [نیز] به تکذیب پرداختند (۴۲) و [نیز] قوم ابراهیم و قوم لوط (۴۳) و [همچنین] اهل مدین؛ و نیز موسی تکذیب شد؛ پس کافران را مهلت دادم سپس [گریبان] آن‌ها را گرفتم؛ بنگر عذاب من چگونه بود (۴۴) و چه بسیار قریه‌ها را که اهلش ستمکار بودند هلاک کردیم و [اینک] آن [قریه‌ها] سقفهایش فرو ریخته است و [چه بسیار] چاه‌هایش متروک و کوشک‌هایش بر افتاده (۴۵) آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؛ در حقیقت چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است (۴۶) و از تو [ای محمد! منکران] با شتاب تقاضای عذاب می‌کنند با آنکه هرگز الله وعده‌اش را خلاف نمی‌کند و در حقیقت یک روز [از قیامت] نزد رب تو مانند هزار سال است از آنچه می‌شمیرید (۴۷) و چه بسا قریه که مهلتش دادم در حالی که اهل آن ستمکار بود سپس [گریبان] آن‌ها را گرفتم و فرجام همه به سوی من است (۴۸) [یا محمد] بگو: ای مردم! من برای شما فقط هُشدار دهنده‌ای آشکارم (۴۹) -

(الحج)

درین آیه‌های قدسی؛ علاوه بر تحدید و انحصار عبادات و قربانی‌ها و خضوع و خشوع به «الله تعالی» یعنی تحقق کامل امر «**فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ**» نکات آتی هم فوق‌العاده مهم و توجه طلب می‌باشد:

- ۱- [زایران] پیاده و [سوار] بر هر شتر لاغری؛
- ۲- قربانی کردن حیوانات یا «**بَهِيمَةَ النَّعَامِ**»؛
- ۳- نحر کردن شتران فربه به حیث قربانی در جمع شعایر الله؛
- ۴- عذاب کردن و سرکوبی دادن قریه‌های سرکش و تکذیب‌کننده پیشین؛

۵- به چالش کشیده شدن پیامبر توسط منکران با **خواست عذاب** با

**شتاب** ؛

۶- **مهلت** دادن ستمکاران و سپس **گرفتن گریبان** آنان ؛

۷- اگر الله بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی کرد ؛ صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام الله در آن ها بسیار برده می شود ؛ سخت ویران می شد ؛

۸- **یک روز قیامت مانند هزار سال** از آنچه است که اعراب می

شمارد ؛

۹- **حضرت محمد رسول الله نهایتاً جز یک هوشدار دهنده نیست !**

البته اینکه قرآن مجید معجزه بی بدیل الله تعالی می باشد ؛ هرگز شک بردار نمی باشد . هیچ بنی بشر و فرشته و شیطانی قادر نیست ؛ با چنین دقت و همه جانبه گی سطوح عقلی و ژرفای غرایز و حوایج و علایق و تصورات و توهمات مخاطبان خویش را احاطه کرده و اینگونه کلام خویشان را بر آنان نزدیک و قابل لمس و احساس بسازد .

چنانکه در سوره بنیانی « قریش » به عین الیقین دریافته میشود که الله تعالی با اینکه بدون شک **رب العالمین** میباشد ؛ دعوت حنیف اسلام را با « **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** » آغاز مینهد ؛ در حالیکه تمام متفکران و اندیشمندان بشری تاکنون در آغاز جز به کلیاتی مانند **ماده** یا **روح** و یا تکیه بر عناصر ماهوی انتزاعی دور از ذهن عامه نوع بشر ؛ نپرداخته یا از طبقات و تضاد و مبارزه طبقاتی گفته اند و یا هم به نژاد و منطقه و تمدن و توحش و این « ایزم » و آن « ایزم » دیگر پرداخته و رویهمرفته هیچ کار زیاد مهمی از پیش نبرده اند .

سخت اعجاب انگیز است که ذات کبریایی با همه آن عظمت و جلال می

فرمایند :

« **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** قَرِيشَ (۱) **إِلَيْهِمْ رَحْلَةُ الشَّيْءِ وَالصَّيْفِ (۲) فليَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا**  
**الْبَيْتِ (۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴) »**

کاملاً مسلم است که در هنگام نزول این آیات متبرکه که ؛ در میان مکه از طوایف و قبایل دیگر عرب هم می زیسته اند ؛ لذا این ؛ صرف حکمت بالغه الهی است که « قریش » را **محور** قرار میدهد - نظر به اینکه قریش بالفعل وارث دربانی و سایر تصرفات بر کعبه شریفه - **هَذَا الْبَيْتِ** - می باشد - و الا ذره ای اشکال نداشت که (نعوذ بالله) بفرماید: **لِإِيْلَافِ عَرَبٍ ؛ لِإِيْلَافِ نَاسٍ ؛ لِإِيْلَافِ بَنِي آدَمِ** و حتی در دایرهء بازهم گسترده تر از قلمرو الهی .

درین هم شکی نیست که پشتوانهء همه حکمت های الله علیم و خیر جلت عظمته « **علم غیب** » بیکران او تعالی می باشد ؛ ولی در همه جا عیان است که آن ذات یگانه نه تنها « علم غیب » خویش را - همسان با بیقراری نیمچه ملاها و نیمچه عالم ها و نیمچه شاعر ها ... - به رخ بشر عصیانگر و خود گم کرده و از خود راضی نمیکشد ؛ بلکه دقیقاً از برملا شدن شمهء ناچیزی از آن هم نزد مردم زمانه احتراز دارد . منجمله به هیچ صورت - حتی با اشاره هم افشا نکرده است - که چرا آن ذات جلیل برای خویشتن در دل صحرای خشک و لم یزرع عربستان خانه چار گوش سخت بسیط کعبهء مکرمه را درست کرده و ده ها هزار منطقهء خوش آب و هوا و پر نعمت و برکت و سبز و خرم در قلمرو بلامنازع ذات کبریایی و هزاران هزار طرح مهندسی زیبا و والا و پر شأن و شوکت را از نظر انداخته است ؟

این مورد مسلماً فقط و فقط به علم غیب آن ذات یگانه مربوط میباشد .

همچنین است آیهء شریفهء « **وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ**

**ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ**»

**[ای ابراهیم !] در میان مردم برای [ادای] حج بانگ برآور تا**

**[زایران] پیاده و [سوار] بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می آیند**

**به سوی تو روی آورند .**

اینکه در آن زمانهء بخصوص بانگ حضرت ابراهیم خلیل الله ؛ در چقدر ساحه

منتشر میگردد ؛ حدس زده شده میتواند که بیشتر از فاصله میان دو مسجد عادی

نخواهد بود؛ زیرا که هنوز ابزار های تقویت کننده صوت چون بلندگوها و رادیو ها و تلگراف ها و تلویزیون ها ... مطرح نبود و نفوس افراد بشری هم نهایت کم بوده و هر گروهی در مغاره، واحه و یا قریه ای به سر می بردند؛ لذا الله تعالی طبعاً امر و خواست بیرون از امکانات زمان و مکان نفرمود. می بینیم که بازهم به چه طرز حیرت انگیز بر حضرت ابراهیم می فرمایند:

**بانگ برآور تا [زایران] پیاده و [سوار] بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می آیند به سوی تو روی آورند.**

حتی درینجا از **بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ** دیگر چون اسپ و قاطر یاد آور نمیشود زیرا که عرب ها اغلب فقط با همان کشتی صحرا یعنی شتر رفت و آمد میکردند؛ آنهم شتر لاغر؛ چرا که شتر های فربه برای مسابقات شتر جنگی و سفر های اعزازی کار برد داشت و در نهایت هم رب العالمین آن ها را برای قربانی حج از شعایر الله قرار داده بود.

بدینگونه بدون شک قرآن مجید متکی بر بحر بیکران **علم غیب الهی** است ولی قطعاً منطبق بر «**عقل روزمره**» مردمان ۱۴۰۰ و چند سال پیش شبه جزیره عربستان میباشد؛ و الا من باب مثال در علم غیب ذات الهی معلوم بود که چند صد سال پس؛ مردمان نه تنها پای پیاده و سوار بر شتر های لاغر عازم زیارت کعبه نمی شوند؛ بلکه انواع **بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ** دیگر را هم مورد سواری قرار میدهند؛ علاوه بر کار به سواری عراده جات ماشینی، کشتی های غول پیکر، قطارهای آهن رو زمینی و زیر زمینی، طیارات سریع السیر و راحت بخش و غرور انگیز و بسا عجایب دیگر میرسد.

همچنان در علم غیب الهی معلوم است که پس از زمان ما چه تحولات و انقلابات دیگر از جمله در عرصه سیر و سفرها حادث میشود؛ ولی الله اکبر (ج) نه پنهان و ژرفای علم غیب خود بلکه دقیقاً حدود و ثغور **عقل روزمره و توان ذهنی**

و قوای بینش قبایل شبان پیشهء شبه جزیره را در کلام کبریایی خویش مد نظر دارند و بس .

به همین دلیل هم هست که طی همان ۲۳ سال نزول تدریجی و آرام قرآن مجید ؛ آیات ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه پیدا میشود و منجمله قبلهء مسلمانان از بیت المقدس در اورشلیم ؛ به سمت کعبهء شریفه در مکه معظمه تغییر می یابد آنهم در حالیکه هنوز بیت شریف مملو از بت های پلید « دوران جاهلیت » است .

اینهمه ؛ در متن کلام ربانی به خاطری وقوع می یابد که در اوضاع زمانه تغییرات حادث میگردد . اما این موضوع بدینمعنی نیست که تغییرات و تصحیحات در درون « لوح المحفوظ » اتفاق بیافتد ؛ چون ذات الهی در علم غیب خود میدانند که چه زمان چه چیز به چه ترتیب عوض میشود ؛ بدین لحاظ همه موارد لازم را از همان ازل در لوح المحفوظ مندرج فرموده اند .

هكذا قربانی کردن **بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ** و مخصوصاً **شتران فربه** و **بیش بها** در نظر چوپانان بدوی ابهت و عظمت ارضا کننده و روحبخشی دارد . قرار معلوم تا قبل از این دوران ها ؛ مردمان پسران و دختران خویش را به پای معبودان و ارباب الانواع مختلف که داشته اند ؛ قربانی می کرده اند و در آنصورت این احساس که دیگر به **غضب آنان گرفتار نخواهند شد** ؛ در ایشان پدید می آمده یا تقویت میشده است .

به همین سلسله ذات الله واحد هم حضرت ابراهیم خلیل الله را با امر فرمودن در زمینهء قربانی کردن پسر شان مورد آزمایش قرار میدهند که حضرت ابراهیم از این امتحان سخت الهی کامیاب بدر میشود و ذات الله یگانه ؛ ضمن قبولی مراتب عبادت آنان ؛ گوسفند نری از غیب خدمت حضرت ابراهیم میفرستند تا به جای پسر آن را قربانی نماید . چه بسا به همینگونه رسم قربانی کردن اولادء بنی آدم و در درجه اول بنی اسرائیل و بنی اسماعیل با قربانی کردن حیوانات چارپا **تعویض** میگردد .

بنابر این در **عقل روزمره** مردمان بدوی شبه جزیره و مسلماً فراتر از آن ؛ بدون انجام **قربانی** ضمن دگر مناسک عبادی ؛ **آرامش** و **اطمینان روحی** یافتن از سرنوشت بد دنیوی و اخروی و آفات و بلیات متعدد ؛ نامیسر معلوم میشده است ؛ لذا الله تعالی قربانی کردن را با نظم و سامان و ترتیبات و تشریفات مناسب ؛ وجیبهء سالیانه قرار میدهند ؛ ولی خاطر نشان میسازند که ذات ایشان به گوشت و خون قربانی نیازی ندارند و تنها صدق و اخلاص و تقوای مردم را از این طریق بها و اجر میدهند و پذیرا میگردند .

اما اینکه نه تنها در سورهء مبارکه الحج بلکه در سراسر قرآن مجید از عذاب کردن مردمان سرکش و گنهکار و ستمگار و یاغی و باغی در طوفان و آتش و زلزله و تگرگ و صاعقه ... مثال ها زده میشود برای آن است تا هراس و انضباط در مردمان کودک مانند مخاطب قرآن کریم هرچه ریشه دار شود ؛ بدینجهت حتی احتمال نزول عذاب های شدید الهی در هر زمان و هر لحظهء آینده نیز مورد تأکید قرار میگیرد .

در همین حال از مهلت دادن کافران و منافقان و گنهکاران تا هنگام های نامعین و بالاخره تا قیامت و روز جزا سخن می رود و آنگاه بهشت و جهنم به حیث سرنوشت نهایی تصویر میگردد .

روشن است که عذاب های اخروی نزد **عقل روزمره مردمان نابالغ** دوران مورد بحث ؛ اغلب دور از ذهن است ؛ چون بر مفاهیم فوق العاده انتزاعی متکی میباشد ؛ لهذا بیم دادن از عذاب های بلافصل دنیوی بیشتر به عقل و احساس مردم نزدیک است خاصه که در زلزله ها و طوفان ها و آتش سوزی ها و امراض مهلک و سرما و گرمای سخت و سایر حوادث طبیعی مثال همچو موارد مذکوره در آیات ربانی زیاد درک و احساس میشود .

با اینهم دوران ظهور دین مبین اسلام و نزول قرآن کریم **دوران خاصی** است که بشریت من حیث المجموع وارد تحولات عمیق ذهنی و عقلی و روانی

میگردد . مرحله **بلوغ نوع بشر** در یک کُل آغاز گردیده و دیگر **سلطهء بلامنازع « عقل شکلی »** دارد شکست بر میدارد و **عقل ماهوی** و درون بین و کشف وارد عرصه میگردد ؛ بدینجهت قرآن مجید نهایتاً به همان تنذیرها و هوشدارها بر اساس روز رستاخیز و محاسبه اعمال و صراط و بهشت و دوزخ متکی میشود منجمله به این دلیل که کم قابل درک میگردد ؛ پیامدهای سوانح طبیعی آنقدرها به گنهکار بودن و بیگناهی آدمها رابطه ندارد !

معهدنا قرآن عظیم الشان من حیث آخرین کتاب الهی و تصدیق کننده و تکمیل کننده کتاب های پیشین بر هر دو جنبه تأکیدات خود را دوام می دهد . اما در کتب مقدس پیشین - یعنی تورات ؛ از آنجا که بسیار پیش از زمان قرآن شریف بوده است ؛ تصاویر آخرت و روز جزا و سرنوشت ابدی بهشت یا دوزخ خیلی کمرنگ است و هوشدارها و تأکیدات تنذیری عمدتاً به سوانحی مانند طوفان نوح ؛ تباهی های سدوم و عموره و غرق شدن فرعونیان در ردیف بلایای دیگر نازل شده بر آنان ؛ متکی میباشد و انجیل هم از این نظر وضع زیاد متفاوتی از تورات ندارد ؛ ولی در کتب مجوسیان یعنی آئین زرتشت و دنباله های آن است که نیرومندترین طرح از بهشت و دوزخ و چینوات پهل ( پل صراط ) و امشاسپندان ( فرشتگان ) و نیز ظهور سوشیانت از تخمه زرتشت به حیث مهدی موعود و ناجی نهایی بر جسته گی دارد ؛ لذا قرآن مجید من حیث کتاب کامل و نهایی همه این تدابیر هدایتی و تربیتی را در خود منعکس نموده و کمال و تأثیر آنها را به مراتب می افزاید .

استناد و رعایت قرآن مجید بر آئین اویستا و پیامبر بسیار قدیم آریایی ( زرتشت ) به حدی است که وقتی از رخصت جهاد دادن برای مؤمنان در برابر متعرضان و متجاوزان بد دین و بی دین تذکار به عمل می آورد بلافاصله این جنگ و ستیز مذهبی را چنین مستدل میدارد : **اگر الله بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی کرد ؛ صومعه ها و کلیسا ها و کنیسه ها و مساجدی که نام الله در آن ها بسیار برده می شود ؛ سخت ویران می شد ؛**



آری ؛ صومعه که به معنای **دیر مغان** و **خلوتکدهء رهبانان** ترسایی و **آتشکده های** زرتشتی است و جمع آن در عربی « صوامع » میشود ؛ منجمله در سوره مبارکهء الحج با این دقت و حرمت حتی مقدم بر کلیسا و کنیسه و مسجد درج گردیده و از تدبیرات الهی برای صیانت و حفاظت آن سخن رفته است .  
ضمناً به خاطر سپردنی است که گفته شده است : نام الله در صوامع ...

### بسیار برده میشود .

مسلم اینست که در صومعه ها از ایزد و یزدان سخن میرود ؛ چنانکه در کلیسا و کنیسه از یهوه و یهوه صبايوت . پس معلوم است که الله اسم رب العالمین در قرآن مجید و در زبان و فرهنگ عربی میباشد ؛ در فرهنگ یهود و نصاری بدیل این اسم همان یهوه صبايوت و در فرهنگ آریایی ایزد و یزدان است . با اینهم بر مسلمان عرب و غیر عرب ارجح و افضل همان خواهد بود که « الله » بگویند و بس .  
علاوئاً تاریخ گواه است که رفتار اسلامی با صومعه ها و کلیسا ها و کنیسه ها هنگامیکه آن ها در احاطه مسلمانان قرار گرفته اند به هیچوجه **آتش زدن** و نابود کردن و حتی بی حرمت ساختن آن ها نبوده بلکه همه گی با تغییراتی کم و بیش به مساجد تبدیل یافته اند ؛ چنانکه مساجد مسلمانان غالباً دارای گنبد های خورد و بزرگ طلائی یا طلائی رنگ میباشد که یاد آور گنبد های **صوامع** اند . در عین حال مساجد دارای **مناره ها** ست و مناره همانا معرب « آتشدان » یا راه رو آتش میباشد .

حتی در نقاط مختلف جهان امروز و جهان باستان بنا های بزرگی به نام کعبهء زرتشت وجود داشته و وجود دارد که توجهات و مطالعات و تحقیقات بخصوص را می طلبد تا دلایل شباهت اسامی آن ها با کعبهء شریفه در مکه مکرمه با دقت و مسؤلیت روشن گردد !

ملاحظه میفرمائید که اینجا نه نُت سمفونی بتهوفن وجود دارد و نه از موزارت ؛ نه از راگ ها و تصنیف های هندی خبری است و نه از هارمونیزاسیون های موزیک

رقص های عربی ... همه چیز معنا و ارشاد و هوشدار و هدایت و تعلیم و تعلم است !

اما چرا قریب در همه دنیای باصطلاح پیروی قرآن مجید ؛ کمتر تصویری هست  
که قرآن جز **آوا** و **نوا** چیزی باشد ؟

هان ! مگر الله تعالی خود نفرموده اند که :

### و رتیل قرآناً ترتیلاً ؟

این شعار سر در **مسابقات تلاوت و خوشخوانی** قرآن شریف و متکای اساسی این **رسم و عنعنه** میباشد که قرآن شریف گویا برای **مغازله و آوا و نوا** و سنجش توانایی حنجره ها و کام ها و حلقوم ها و ریه هاست ؛ **آن هم در سراسر عالم و نزد اهالی کاملاً غیر عرب زبان ( از کودک خورد سال تا بالاترین سالخورده گان )!**

گو اینکه وقتی حضرت جبرئیل امین به پیامبر اکرم (ص) وحی میرسانیده و حتی ذات الهی چون اراده بر وحی میفرموده اند ؛ **بانگ** بر میداشته اند و با تمام قوت **فریاد** میکشیده اند ؛ چنانکه قاریان و تلاوت گران **بانگ** میزنند و **فریاد** میکشند . (نعوذ بالله !)

گو اینکه قرآن شریف الحان مرغان و غلغله جنگل هاست نه **پیام و سخن** در سیستم **علامات مفاهمه** بشری برای **فهم و درک** بشر !

به هر حال شعار « **و رتیل قرآناً ترتیلاً** » از آیات مبارکهء سورهء (مکی) المزمّل گرفته شده است . اجازه دهید به دلایل زیادی این سورهء مبارکه را که حاوی ۲۰ آیه بوده و متعلق به جزء ۲۹ قرآن مجید است ؛ باری مکملاً مطالعه کنیم :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ (۱) فَمِ اللَّيْلِ إِنَّا قَلِيلًا (۲) نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْفُرْآنَ تَرْتِيلًا (۴) إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (۵) إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْءًا وَأَقْوَمُ قِيلًا (۶) إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا (۷) وَادْكُرْ اسْمَ

رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا (۸) رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا (۹) وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا (۱۰) وَذُرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا (۱۱) إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا (۱۲) وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا (۱۳) يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلاً (۱۴) يَا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا (۱۵) فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِئْسَ (۱۶) فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا (۱۷) السَّمَاءُ مُنْقَطِرَةٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا (۱۸) إِنْ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخِذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۱۹) إِنْ رَبِّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصِيَهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۲۰)

ای جامه به خویشتن فرو پیچیده [محمد!] (۱) به پا خیز شب را مگر در بخش کمتر آن (۲) نیمی از شب یا اندکی بیش از آن را کاهش ده (۳) یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان (۴) در حقیقت ما به زودی بر تو **قول ثقیل** (فرمانی گران) نازل می کنیم (۵) قطعاً برخاستن شب دشوار تر است ولی **دقت کلام** [در آن هنگام] بیشتر می باشد (۶) [و] تو را در روز مشغله ها بسیار است (۷) و [لذا عمدتاً شب هنگام] نام رب خود را یاد کن و تنها به او پرداز (۸) [اوست] رب خاور و باختر؛ خداوندی جز او نیست پس او را کارساز خویش اختیار کن (۹) و بر آنچه [معاندان] می گویند شکبیا باش و از آنان به طرزی خوش آیند فاصله بگیر (۱۰) **و من [الله] را با تکذیب کنندگان توانگر واگذار** و برایشان اندکی مهلت ده (۱۱) در حقیقت پیش ماست زنجیرها و [عذاب] دوزخ (۱۲) و غذایی گلوگیر و غذایی پر درد (۱۳) روزی که زمین و کوه ها به لرزه درآیند و کوه ها به سان ریگ روان گردند (۱۴) [ای مردمان عرب!] بی گمان ما به

سوی شما فرستاده‌ای که گواه بر شماست روانه کردیم همان گونه که فرستاده‌ای به سوی فرعون فرستادیم (۱۵) [ولی] فرعون به آن فرستاده عصیان ورزید پس ما او را به کیفر سختی فرو گرفتیم (۱۶) پس اگر کفر بورزید چگونه از روزی (قیامت - برابر با هزار سال قمری) که کودکان را پیر می‌گرداند؛ خویش را کناره‌توانید کرد (۱۷) آسمان از [بیم] آن [روز] در هم میشکافد و وعده الله انجام یافتنی است (۱۸) قطعاً این [آیات] رهنمودی است تا هر که بخواهد به سوی رب خود راهی در پیش گیرد (۱۹) [یا محمد] در حقیقت رب تو می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو نزدیک اند؛ دو سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را [به نماز] بر می‌خیزید و الله است که شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند [او] می‌داند که [شما] هرگز حساب آن را ندارید؛ پس بر شما مرحمت فرمود. [اینک] هر چه از قرآن میسر می‌شود بخوانید. الله می‌داند که به زودی در میانتان بیمارانی خواهند بود و [عده‌ای] دیگر در زمین سفر می‌کنند [و] در پی رزق الله هستند و [گروهی] دیگر در راه الله پیکار می‌نمایند پس هر چه از [قرآن] میسر شد بخوانید و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و وام نیکو به الله دهید و هر چند عمل صالحه برای خویش از پیش فرستید؛ همان را در نزد الله با پاداشی بیشتر باز خواهید یافت و از الله طلب آموزش کنید که الله آموزندهٔ مهربان است (۲۰)

واضحاً به نظر میرسد که این سوره مبارکه از سوره‌های نخستین نازل شده بر حضرت محمد است؛ و مربوط به زمانی است که حسب روایات؛ حضرت پیامبر هنگام معروض شدن با طلیعه و وحی الهی دچار بیشترین لرزش و ارتعاش و یخ گرفته‌گی می‌شدند و ناگزیر لحاف و نم‌ یا چین ضخیم بر خود می‌پنجه‌بندند.

دستور کبریایی حاکی از اینکه ثلث، نیمه یا دو ثلث شب را به قیام و نماز بگذران و طی آن [آنچه از] قرآن را [دریافته‌ای] شمرده شمرده، آهسته آهسته و

نرم نرم بخوان ؛ بدین معناست که (چنانچه خود الله تعالی می فرماید) برای امر و مسؤولیت به مراتب سنگین تری مأمور میگردی ؛ لهذا چنین ریاضتی تو را توانا می کند و جهت اینکه متباقی ارشادات الهی را به نیکویی **دریابی** و به صورت احسن بر مخاطبان برسانی ؛ آماده میسازد .

ناگفته پیداست که اینجا و در سراسر قرآن کریم ؛ شب به معنای **شب عربستان و حوالی خط استوا** میباشد نه **شب در قطب شمال** یا **قطب جنوب کرهء زمین** ....

اینک جداً توجه طلب است که چرا « **و رتیل قرآناً ترتیلاً** » - به همین معنای شمرده شمرده ، آهسته آهسته و نرم نرم آیه های دریافته از قرآن را تکرار نما - برای یک چنین ریاضت و آماده باشی ضروری است ؟

مسأله بر سر **شکل و آوا** و **نوا** است یا بر سر **محتوا و معنا و مفهوم** ؟

تا جایی که زبان « بنی آدم » مطرح میباشد ؛ نهایت ابلهانه است که ادعا شود ؛ هدف از تکرار و تأکید بر یک سلسله کلمات و جملات ؛ تداعی و تازه کردن و تازه نگهداشتن **شکل و قیافه و صدا و آهنگ** آن ها می باشد و بس .

حتی زمانی که یک معلم صنوف ابتدایی بر شاگردان وظیفه می سپارد که فلان تک بیت یا رباعی یا ضرب المثل یا حکایت را **از بر** کنید ؛ هدف نهایی اش این نیست که اطفال فقط طوطی شوند بلکه تلاش او معطوف بر این است که شاگردان نهایتاً به **معنا** برسند .

زیرا پس از به حافظه سپردن کلمات و جملات ؛ این پرسش خود بخود قامت می افرازد که **این ها یعنی چی** ؟

ولی اینجا شاگردان صنوف ابتدایی نه ؛ بلکه شخصیت برگزیده و دارای توانایی ها و امکانات خارق العاده در میان بشرِ دوران شبان - رمه ای ۱۵۰۰ سال پیش است که از طرف الله تعالی - خالق و صاحب هستی و نیستی - رسالت دارد که بنی بشری

را که در جغرافیای معین اسکان دارد و سیر و سفر میکند؛ پیش از همه برای بشر شدن و بشر بودن هدایت نماید.

ضمناً در این آیات متبرکه نکات بیش بهایی وجود دارد که از حقایق فراتر و حتی ماورایی هستی حکایت میدارد. آری! **شب** و **روز** عناصر و مفاهیم بسیار مهمی در نظام هستی و طبیعت اند. این دو مقوله و مفهوم میتواند بر ما آشکار سازد که دانش و احاطهء بشر و معبودانش بر واقعیت هستی یعنی چی و یعنی از کجا تا به کجا؟

در همین جا باید به خاطر سپرد که « **و رتیل قرآناً ترتیلاً** » فقط مورد تذکر یافته در همین سورهء المزمّل و آیهء بخصوصی از آن نیست. قرآن مجید در سورهء الفرقان حتی به نحو صریحتر و روشنتری از این مفهوم پرده بر می دارد و تقریباً هیچ جایی را برای منافقت باقی نمی گذارد:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ  
**وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً (۳۲. الفرقان)**

و کسانی که کافر شدند گفتند: چرا قرآن یکجا بر او [محمد] نازل نشده است؛ این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم؛ ای محمد] تا قلبت را به وسیلهء آن استوار گردانیم و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم (۳۲)

در چندین ترجمهء پارسی که از این آیهء مبارکه در دسترس بود؛ مراجعه گردید؛ لغت « ترتیلاً » همه جا به « آهسته گی » و « نرمی » بر گردان شده است؛ در فرهنگ های لغات هم در برابر لغت « ترتیل » همان معنا های « آهسته گی » و « نرمی » آمده و گاهی « با لحن خوب و خوش » که مقید به همان آهسته گی و نرمی میباشد؛ نیز درج گردیده است.

البته مسلم میباشد که لغت نامه نویسان ما در درازای ۱۴۰۰ سال طبعاً به آنچه در **رسم** و **عنعنهء حاکم** و **غالب** رایج بوده نمی توانسته اند بی توجه باشند. بر همین

مبنا عده ای از آنان در ردیف سایر معناها مشخصاً « با بانگ و نوای خوش و با تجوید درست خواندن قرآن » را هم قید نموده اند .

هكذا ملاحظه فرمائید که آیا قرآن عظیم الشأن خود ؛ میان **تلاوت** و

**اندیشیدن** ( و دانستن ) تمایزی قایل هست یا چطور ؟

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ  
( ۴۴ - البقره )

آیا مردم را به نیکی [دین نیک] فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید ؛ با اینکه شما کتاب [الله] را **تلاوت** میکنید ؛ آیا [هیچ در باره معانی آن ] **نمی‌اندیشید** ( ۴۴ - البقره )

در اینکه قرآن مجید در زبان عربی کلام مسجع ، آهنگین و دارای بافتی بسیار زیبا میباشد ؛ هیچ شکی وجود ندارد ؛ ولی نه تنها **شعر و تصنیف برای تغنی و موسیقی** نیست که از این جهت دارای اخطارها و تکذیبها و ابراز تنفرهای تکان دهنده ای هم هست .

توجه به آیات آتی می‌رساند که ما چه میخواهیم بگوئیم :

\*

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ ( ۶۹ - یس )  
و [ما] به او [محمد] شعر نیاموختیم و در خور وی جز ارشاد و قرآن مبین ؛ همچو چیزها نمی‌باشد ( ۶۹ - یاسین )

\*

وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَأْتِيَنَّكَ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ ( ۳۶ - الصافات )  
و [لی] کافران نسبت به محمد [می‌گفتند] : آیا ما برای شاعری دیوانه ؛ دست از خدا های مان برداریم !؟ ( ۳۶ - الصافات )

\*

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ( ۲۲۴ - الشعراء )  
و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند ( ۲۲۴ - الشعراء )

\*

فراتر از این ها در قرآن عظیم الشان هدایت صریح و قاطع عملی و رفتاری و اخلاقی وجود دارد که ممکن نیست خوش آیند **عننه سازنده گان** و **عننه پذیرفته گان** بانگ و آوا کشیدن و چیغ و فریاد ناخراس و ناتراش بر آوردن از نام و از آیات کلام الهی باشد .

در واقع **منافقان** ؛ به تعریف خود این کلام مقدس همانهایی اند ؛ که **پاره ای از آیات قرآنی را که به مذاق و منفعت شان برابر است ؛ قبول دارند و پیوسته مورد نقل و استناد و دستاویز قرار میدهند ولی با تمامی ذرایع سعی میکنند که از سایر آیات بگریزند ؛ آن ها را پنهان نگه دارند** و در صورت مواجهه به اجبار؛ تأویل و تفسیر های مکارانه و دروغین و شیطانی از آن ها به عمل آورند .

( مثلاً در آیات ۷، ۱۸۷ و ۱۸۸ سوره آل عمران که اندکی پستر می آید )

مخصوصاً اعمال این منافقان چنانکه در روزگار ما با کار بُرد بیباکانه ابزار های تقویت کننده صوت در مساجد و منابر ؛ مشاهده میشود ؛ دقت به آیات مبارکه آتی را برای همه مسلمانان راستین حتمی ساخته است :

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ  
كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ( ۱۸ ) وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ  
أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ( ۱۹ - لقمان )

و از مردم [به نخوت] رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که **الله خودپسند لافزن را دوست نمی دارد (۱۸)** و در رفتار و منش خود **میانرو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازه بانگ خران است (۱۹)**

به تحلیل و تعلیل اینکه در نهایت ؛ چرا قرآن مجید جز به گونه شعری و **تصنیف موسیقی و دکلمه و بانگ و آوا و نوا** - آن هم بدینگونه های لرزاننده و گوش خراش ... معمول نگشت ؛ خواهیم رسید و نتایج دهشت انگیز و ننگین و



ضلالت بار این واقعیت مخوف تاریخ دین مقدس اسلام را هرچه عیانتر خواهیم دید ؛ ولی پیش از آن ضروری است که مقام **علم** و **اندیشیدن** و **تفکر** و **تعقل** و **فهمیدن** و **فهماندن** را - بیش از آنچه تاکنون دیدیم - نیز در این کلام مقدس جويا شويم :

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (٧- الانبیا)

و پیش از تو [نیز] جز مردانی را که به آنان وحی می کردیم گسیل نداشتیم ؛ اگر **نمی دانید** از اهل الذکر (پژوهندگان کتابهای آسمانی) **پرسید** (٧- الانبیا)

\*

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (٤٣) بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (٤٤) أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (٤٥ - النحل)

و [ما الله] پیش از تو [هم] جز مردانی که بدیشان وحی می کردیم گسیل نداشتیم ؛ پس اگر **نمی دانید** از **پژوهندگان** کتابهای آسمانی جويا شوید (٤٣) [زیرا آنان را] با **دلایل** آشکار و **نوشته ها** [فرستادیم] و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است **توضیح** دهی و باشد که آنان **بیندیشند** (٤٤) آیا کسانی که تدبیرهای بد **می اندیشند** ؛ ایمن شدند از اینکه الله آنان را در زمین فرو برد یا از جایی که **شعور** شان نمیرسد ؛ عذاب برایشان بیاید ؟ (٤٥ - النحل)

\*

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ **عِلْمٌ** إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (٣٦ - الاسراء)

و چیزی را که بدان **علم** نداری دنبال مکن زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد ( ۳۶ - الاسراء )

\*

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ( ۳ - الحج )

و برخی از مردم در باره الله بدون هیچ **علمی** مجادله می کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند ( ۳ - الحج )

\*

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ( ۸ - الحج )

و از [میان] مردم کسانی اند که در باره الله بدون هیچ **دانش** و بی هیچ رهنمود و کتاب روشنی به مجادله می پردازند ( ۸ - الحج )

\*

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ( ۴۴ - البقره )

آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید ؛ با اینکه شما کتاب [الله] را **تلاوت** میکنید ؛ آیا [هیچ در باره] معانی آن [ نمی اندیشید] ( ۴۴ - البقره )

\*

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ ( ۲۳ ) أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ( ۲۴ - محمد )

اینان همان کسانی که [گویی] الله آنان را لعنت نموده و [گوش دل] ایشان را ناشنوا و چشم هایشان را نابینا کرده است ( ۲۳ ) **آیا به آیات قرآن نمی اندیشند** یا [مگر] بر دلهای شان قفل هایی نهاده شده است ؟ ( ۲۴ - محمد )

\*

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ  
وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۸) لَا تَحْسَبَنَّ  
الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُوتُوا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبْتَهُمْ بِمَقَازَةٍ  
مَنْ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸- آل عمران)

و [یاد کن] هنگامی را که الله از کسانی که به آنان کتاب داده شده  
پیمان گرفت که حتماً باید آن را [به وضوح] برای مردم بیان نمایند و  
**کتمانش نکنید؛ لیکن آن [عهد] را پشت سر خود انداختند و در برابر  
آن [خیانت] بهایی ناچیز به دست آوردند و چه تجارت پلیدی کردند**  
(۱۸۷) البته گمان مبر آنان که به کردار زشت خود شادمانند و دوست  
دارند به اوصاف پسندیده که در آن ها وجود ندارد مورد ستایش قرار  
گیرند؛ [همچنان خواهند ماند] قطعاً گمان مبر که برای آنان از عذاب  
[الهی راه و امکان] نجات وجود دارد؛ [آنان] محکوم به دردناکترین  
عقوبت اند (۱۸۸ - آل عمران)

\*

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ  
مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ  
وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ  
كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۷- آل عمران)

اوست ذاتی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از  
آن آیات محکم [= صریح و روشن] است؛ آن ها اساس کتابند و  
[پاره‌ای] دیگر متشابهات اند [که تأویل پذیرند] اما کسانی که در دل  
هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه  
خود] از متشابه آن پیروی می کنند با آنکه تأویلش را جز الله و **راسخان**  
**در دانش** کسی نمی داند؛ [آنان] می گویند ما بدان ایمان آوردیم همه  
[چه محکم و چه متشابه] از جانب رب ماست و جز **أُولُو الْأَلْبَابِ**  
(صاحبان خرد بلند) به [عمق معانی] آن ها نمی توانند برسند (۷ - آل  
عمران)

\*

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۳۹- یونس)

بلکه چیزی را دروغ شمردند که به **علم** آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است. کسانی [هم] که پیش از آنان بودند همین گونه [پیامبران شان را] تکذیب کردند پس بنگر که فرجام ستمگران چگونه بوده است (۳۹- یونس)

\*

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۲۲- الانفال)

قطعا بدترین جنبنندگان نزد الله کران و لالانی اند که نمی اندیشند (۲۲- انفال)

\*

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۰- یونس)

و [گویی] هیچ کس را نرسد که جز به اذن الله ایمان بیاورد و [الله] بر کسانی که تعقل نمی کنند؛ پلیدی را نصیب می سازد. (۱۰۰- یونس)

به خصوص در آیهء متبرکهء اخیر؛ قطعاً مبرهن است که نادان و بی تعقل؛ چنانکه باید - مؤمن و مسلمان نیست و مؤمن و مسلمان بوده نمی تواند. ایمان با تعقل پیوند ناگسستنی دارد و وقتی معتبر و مبارک است که عاقلانه و خردمندانه بوده با تحقیق و مطالعه و کنجکاوی و اطمینان یافتن از صحت و سقم توأم باشد؛ چرا که ایمان کورکورانه و چسپیدن بیچون و چرا به میراث گذشته گان معذور و مجبور و یا تحمیلات و تَحْکَمَاتِ حَکام جبار و ارباب زور و زر و چپاول و غارت و ظلم و بیداد؛ احترام و قدر شناسی نسبت به مؤمن بها نبوده بلکه اهانت و دشنام بر آن هم است.

آری ! نادان ؛ مسلمان نیست !

حتی در منطق طفلانه هم ؛

چرا ؟ به چه دلیل ؟

به چه علت ؟

به این دلیل روشنتر از آفتاب که اسلام دینِ **کتاب** است !

به این علت روشنتر از آفتاب که مسلمانی **کتاب** دارد !

آنکه سواد نوشت و خوان و کتابت ندارد ؛ کتاب خوانده نمی تواند

؛ مانند  $2 - 2 = 0$  می شود و یا مانند هر عددی که  $0 - 0 = 0$  می

گردد ؛ او نیز مساوی به  $0$  است ؛ مساوی به هیچ است . یعنی مسلمان نیست ؛

مسلمان بوده نمی تواند !

دلیل دیگر :

اگر نادان مسلمان است ؛ پس کتاب و قرآن بیهوده است ؛ اضافی است !

پس چرا سخن از کتاب و قرآن است ؟ چرا سخن از « اِقرأ - خواندن »

است ؛ چرا سخن از فرضیت خوانش و دانش برای زن و مرد است ؟

علت دیگر :

اگر بی کتاب و قرآن میتوان مسلمان بود ؛ پس همه دوپایان و حتی همه

چارپایان و بسیار پایان مسلمان اند . وقتی شرط کتاب خوانی و دانش

قرآن در میان نیست ؛ به کدام علت کسی یا چیزی را میتوان گفت که اسلام نیست و مسلمان نیست ؟

### علت العلل :

وقتی مسلمانی به دانش و خوانش کتاب ؛ به دانش و خوانش قرآن مشروط و مربوط نیست ؛ پس خداوند ؛ چرا کتاب ؛ چرا پیغمبر و چرا قرآن فرستاده است ؟؟؟

شاید کافی است که یک چند نفر دیگر کتاب اسلام و قرآن اسلام بخوانند و به ما بگویند که چنین و چنان است !

درین صورت ما که کور و بیسواد و نادان ایم ؛ از کجا و از چه بدانیم که این نفرها راست میگویند ؛ این نفرها درست فهمیده اند ؛ این نفرها نیت خر کردن ما را و نیت سوار شدن ما و نیت فروختن ما به حیث عسکر اجیر و به حیث کنیز به شیاطین و قدرت های شیطانی را ندارند ؟ و اصلاً این نفرها خود شیطان رجیم و دشمن قسم خوردهء اسلام و مسلمانان نیستند . محک سنجش و تشخیص چیست ؟

نتیجه : نادان و بیسواد و بی کتاب و بی قابلیت کتاب خواندن و کتاب دانستن و کتاب را حل و حلاجی کردن ؛ مسلمان نیست ، مسلمان نبوده است و نمی توانسته است مسلمان باشد !

أَمُ الْفَسَادِ مَسْأَلُهُ مُسْلِمَانِي ( و آئین های دیگر ) این است و این خواهد بود !

قاری :

شخص گور و معذور است!

حافظ:

محافظ و نگهدارنده و بهره دار است و لزوماً نمیداند که چه جنس و گوهر و ثروتی را نگهداری میکند؛ فقط از دستی میگیرد و به دستی تحویل میدهد.

بنابر این قاری قرآن بودن و حافظ قرآن بودن؛ مرتبهء دانای قرآن بودن را ندارد.

مولانای بلخ؛ صاحب مثنوی معنوی میگوید:

**ما ز قرآن را مغز را برداشتیم**

**پوست را بهر خران بگذاشتیم**

پس دانای قرآن باشیم و مغز قرآن را از خود کنیم و پوست را بهر خران و خسان و ناکسان و متعصبان و متحجران و دین فروشان و قرآن فروشان بگذاریم!

اما؛ دانای قرآن بودن یعنی چی؟

یعنی اینکه ما آیات قرآن را با معنایش بدانیم و از این لحاظ باید قرآن را در زبان مادری و ملی خود بخوانیم و بدانیم. خداوند فقط معنا و مقصد - معنا و مقصد در زمان و مکان مشخص! - را وحی کرده است و نه زبان و کلام و موسیقی عربی یا غیر عربی را.

نادان قرآن؛ کافر بالله است و لو قاری و حافظ قرآن هم باشد. چونکه نمی داند الله چیست و چه گفته و چه هدایت ارسال داشته است. حتی نادان قرآن؛ انسان نیست؛ (( حیوان کالانعام )) است ولو که قاری و حافظ قرآن هم باشد.

چون او نمی داند که قرآن چیست و از شعر و نثر و دیگر گفتارهای عربی چه فرقی دارد؟

قاری و حافظ قرآن هیچ فرقی از یک طوطی یا یک تایپ ریکاردر؛ یا از یک سی دی و یک کامپیوتر ندارد.

فقط دانای قرآن باش؛ آنگاه همه چیز هستی. نادان نه دین دارد نه الله و نه ایمان؛ چون نادان است و نمی داند که چه؛ چه هست؟

نادان؛ حتی نمیداند که نادانی چیست و دانایی چیست؟!

نادان زنده گی کردن و نادان مُردن فقط تقدیر حیوانی کالانعام است. اگر میخواهی حیوان کالانعام نباشی و چون حیوان کالانعام زنده گی نکنی و باربری و خار نخوری و آخر هم چون حیوان کالانعام نمیری؛ قرآن و دینت را به زبان مادری و ملی خود بخوان و معانی آن را در ظرف زمانی و مکانی آن بدان!

معنا را دریاب! هر حرف و جمله و کلمهء عربی؛ نه قرآن است و نه

کلام الله!

به نام قرآن و دین و الله (و خدا) افسار و زنجیر و زولانه برایت ساخته اند؛ و تو را به جاهایی می کشانند که اکنون نه عقل خودت کار می کند و نه عقل آبا و اجدادت در گذشته کار کرده است!

قرآن و دین و عقیده و وجدانت را نگهدار؛ اما در مغز و معنای

آن؛ نه در پوست و کاه و خاشاک آن!



اگر باز هم نمی دانی و نمی توانی بدانی ؛ لطفاً مسلمانی را ادعا نکن ؛ چه خاصه که در مورد چون و چرای مسلمانی ی دیگران دعوی به راه اندازی و تیغ و تیر و بمب و باروت به کارگیری و انفجار و انتحار و دهشت و وحشت بر پا گردانی !؟

\*\*\*

باری ؛ در قرآن عظیم الشان دیدیم :

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ  
(۱۰۰- یونس)

و [ گویی ] هیچ کس را نرسد که جز به اذن الله ایمان بیاورد و [الله] بر کسانی که **تعقل** نمی کنند ؛ **پلیدی** را نصیب می سازد . (۱۰۰ - یونس)

درینجا چنانکه در مورد مسایل **جبر** و **اختیار** گفته آمدیم ؛ احتمال تعبیر نادرست کلمات « **به اذن الله** » وجود دارد و اغلب شکل اندیشان دیروزی و امروزی ؛ آن را در ضدیت مطلق با « **تعقل** » و « **اختیار** » آدمی می بینند . فقط **عقل ماهیت یاب** و **تمامیت اندیش** ؛ است که درینجا نه تنها تضاد منطقی نمی یابد ؛ بلکه حکمت منطقی هم پیدا میکند .

روشن است که الله تعالی بر چارپایان و پرنده گان و خزنده گان و آبریان و ذو معیشتین به عقل نارسیده ؛ دعوت **ایمان** نداده است . ذات الله جل جلاله تنها و تنها برای **بشر** و **انسان** و **آدمی** است که کتب مقدس فرستاده و پیامبران هدایتگر ارسال داشته است . بشر و آدمی و انسان فقط با **هیکل** و **قواره** نیست که این هویت و شرافت را دارند بلکه دقیقاً با **تعقل** و **خرد** و **مغز** و **دماغ** **بخصوص** از این موهبت بر خوردار اند . بنابر این « **اذن الله** » در مورد بشر محقق شده میباشد ولی دریافت این « **اذن** » به ابزار « **عقل** » بسته گی دارد که آن هم در دماغ و سیستم عصبی بشر نهاده شده است .

وقتی موجود دو پا (بشر)؛ **عقل** و **دماغ** یعنی تنها **امتیاز** و **اسباب تحقق اختیار** خویش را به نام و به بهانه **ایمان** تعطیل کرده و برباد داده است؛ به هیچ چیزی جز **رجس** و بدترین **پلیدی** سزاوار نیست!

اگر این مورد را چنانکه الزام آور است به سطح عامیانه وضاحت بخشیم ناگزیر از گذاشتن «**ایمان**» به جای «**رزق**» هستیم.

قریباً سرپای قرآن مجید مشحون از این آیات و ارشادات می باشد که «رزق» چیزی مقرر و مقدر از جانب ذات الهی است و من باب مثال کسی قادر نیست آنچه را مقدر و مقرر نمی باشد؛ تصاحب یا تملک نماید.

اینجا عقل شکلی و ظاهر بین؛ به این توهم می افتد که چون «رزق» معین و مقرر است؛ تحت هر شرایطی میرسد و لذا در گوشه ای بنشین و چشم بر آسمان بدوز؛ آنچه تقدیر است آمدنی است!!

ولی عقل ماهیت یاب و جهانیین؛ گرفتار چنین بلاهت نمیشود. این عقل بلافاصله در می یابد که رزق مقدر و مقرر به ویژه در بشر مرهون **اسباب رزق** آور است که رب العالمین آن ها را تمام و کمال در ذات بشر تعیین کرده یا در محیط زیستی او قرار داده است. لهذا عقل ماهیت یاب؛ به ساده گی در می یابد که **اذن الله** و **تقدیر الهی** و - به طور یک کل - **مشیت اعلا** در بشر؛ از برهه معین تکامل آفرینش؛ محقق شده است و بخش مربوط مانده به بشر؛ فقط به **کار اندازی** و **ممارست** و **تقویت** اینهمه استعدادها و توانایی های شگرف و معجزه آسا می باشد.

لهذا بشری که «**بشریت**» خود را در نمی یابد، قدر نمی شناسد و به بلاهت و سفاهت تن می سپارد؛ حتی **نجس تر** از هر حیوان طبیعتاً **نجس** و **پلیدی** است!

توجه داشته باشیم که این ها **احکام** و **احتجاجات فلسفی** نه؛ بلکه **معنی** و **ماهیت دین** و قبل از همه دین مقدس اسلام می باشد!

## \* آیا قرآن مجید ؛ تعویذ و جادو است ؟

مسلماناً خردمندانی که آیات کریمه و ایضاحات مربوط به آن ها را در بالا به دقت مرور کرده اند ؛ میگویند ؛ دیگر جایی برای این پرسش و مباحثه پیرامون آن نمانده است . ولی همین تحصیل حاصل را نیز لطفاً تحمل بفرمائید ؛ از جهاتی تکرار احسن و مفید ثمراتی است .

همه میدانند که سوره شریفه « یس » بیش از سایر سوره ها و آیات قرآن مجید به عنوان تعویذ و جادوی درمانی ، رد چشم بد و کسب برکت و موفقیت پیشه و کار موارد استفاضه دارد ؛ بر علاوه بیماران مزمن و مرموز را « چهل یاسین » میکنند و بر بیماران در حال نزع نیز سوره مبارکه « یاسین » را می خوانند و می دمند تا عذاب جان کندن برایشان سهل گردد و ایمان ایشان در موقع طلاطم رهایی از زنده گانی توسط شیطان دزدیده نشود .

پس خیلی مهم است که این سوره شریفه را هم مورد دقت قرار دهیم که آیا در آن معنا و مفهومی برای کاربرد و عملکرد نیز هست یا خیر ؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
یس (۱) وَالْقُرْآنِ الْحَکِیْمِ (۲) نِکَ لِمَنِ الْمُرْسَلِیْنَ (۳) عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ  
(۴) تَنْزِیْلِ الْعَزِیْزِ الرَّحِیْمِ (۵) لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا اَنْذَرْنَا اَبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُوْنَ (۶) لَقَدْ  
حَقَّ الْقَوْلُ عَلٰی اَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ (۷) اِنَّا جَعَلْنَا فِیْ اَعْنَاقِهِمْ اَغْلَالًا فَهِيَ  
اِلٰی الْاَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُوْنَ (۸) وَجَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ اَیْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا

فَأَعَشَيْنَاهُمُ فُهْمًا لَا يُبْصِرُونَ (٩) وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (١٠) إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ (١١) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (١٢) وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (١٣) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ (١٤) قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (١٥) قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمُرْسَلُونَ (١٦) وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (١٧) قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (١٨) قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُم بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (١٩) وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (٢٠) اتَّبِعُوا مِنْ لَّا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ (٢١) وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (٢٢) أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ (٢٣) إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (٢٤) إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ (٢٥) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (٢٦) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (٢٧) وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُندٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (٢٨) إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (٢٩) يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (٣٠) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (٣١) وَإِنْ كُلُّ لَمَامًا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (٣٢) وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (٣٣) وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَاتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنْ الْعُيُونِ (٣٤) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (٣٥) سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِمَّنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (٣٦) وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ (٣٧) وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (٣٨) وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (٣٩) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (٤٠) وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ (٤١) وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِن مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (٤٢) وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ (٤٣) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (٤٤) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (٤٥) وَمَا تَأْتِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (٤٦) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطِعِم مِّنْ لَّو يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعِمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (٤٧) وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٤٨) مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ (٤٩) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (٥٠) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (٥١) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ

الْمُرْسَلُونَ (٥٢) إِنْ كَانَتْ إِيَّاهُ صِيحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ  
 (٥٣) فَالْيَوْمَ لَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ نَفْسًا شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِيَّاهُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٥٤) إِنْ  
 أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ (٥٥) هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى  
 الْأَرَانِكِ مُتَكْوِنُونَ (٥٦) لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ (٥٧) سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ  
 رَبِّ رَحِيمٍ (٥٨) وَامْتَأَزُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (٥٩) أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي  
 آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (٦٠) وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ  
 مُسْتَقِيمٌ (٦١) وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (٦٢) هَذِهِ جَهَنَّمُ  
 الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (٦٣) اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (٦٤) الْيَوْمَ نَخْتِمُ  
 عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (٦٥) وَلَوْ  
 نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (٦٦) وَلَوْ نَشَاءُ  
 لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (٦٧) وَمَنْ نُعَمِّرْهُ  
 نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (٦٨) وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا  
 ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ (٦٩) لِنُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (٧٠)  
 أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (٧١) وَذَلَّلْنَاهَا  
 لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ (٧٢) وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا  
 يَشْكُرُونَ (٧٣) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ (٧٤) لَا يَسْتَطِيعُونَ  
 نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ (٧٥) فَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يَسِرُونَ  
 وَمَا يُعْلِنُونَ (٧٦) أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ  
 (٧٧) وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (٧٨) قُلْ  
 يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (٧٩) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ  
 الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ (٨٠) أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ  
 وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (٨١) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا  
 أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (٨٢) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ  
 وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (٨٣)

یس [یاسین] (۱) سوگند به قرآن حکمت آموز (۲) که قطعاً تو از  
 جمله [پیامبرانی (۳) بر راهی راست (۴) و کتابت] از جانب آن عزیز  
 مهربان [الله] نازل شده است (۵) **تا قومی را که پدرانشان بیم داده**  
**نشدند و در غفلت ماندند ؛ هشدار دهی** - پیش از این در بنی اسماعیل هیچ  
 پیغمبری مبعوث نشده بود - (۶) **گرچه گفته** [الله] در بارهء بیشتر شان محقق  
 گردیده است در نتیجه اکثر ایمان نخواهند آورد (۷) [گویی] ما در  
 گردن های آنان تا چانه هایشان غل هایی نهاده ایم به طوری که

سرهای شان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته‌اند (۸) و [ما] فرا روی آن ها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده‌ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده‌ایم در نتیجه نمی‌توانند ببینند (۹) و آنان را چه بترسانی [و] چه نترسانی به حالشان تفاوت نمی‌کند ایمان نمی‌آورند (۱۰) هشدار تو تنها کسی را [سودمند] است که کتاب حق را پیروی کند و از [الله] رحمان در نهان حذر کند [چنین کسی را] به آموزش و پاداشی پر ارزش مژده ده (۱۱) آری ما [الله] ایم که مردگان را زنده می‌سازیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند با آثار [و اعمال] شان درج می‌کنیم و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن بر شمرده‌ایم (۱۲) [داستان] مردم آن قریه را که رسولان بدانجا آمدند برای آنان مثل بزن (۱۳) آنگاه که دو تن سوی آنان فرستادیم [ولی] آن دو را دروغزن پنداشتند تا با [فرستاده] سومین [آنان را] تایید کردیم ؛ پس [رسولان] گفتند ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم (۱۴) [ناباوران آن ده] گفتند شما جز بشری مانند ما نیستید و [الله] رحمان چیزی نفرستاده و شما جز دروغ نمی‌پردازید (۱۵) گفتند : **رب ما می‌داند** که ما واقعاً به سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم (۱۶) و بر ما [وظیفه‌ای] جز رسانیدن آشکار [پیام] نیست (۱۷) پاسخ دادند ما [حضور] شما را به شگون بد گرفته‌ایم اگر دست بر ندارید سنگسارتان می‌کنیم و قطعاً عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید (۱۸) [رسولان] گفتند : شومی شما با خود شماست آیا اگر شما را اندرز ( و تعلیم ) دهند [هم حمل به شگون بد میکنند] شما قومی اسرافکارید (۱۹) و [در این میان] مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد [و] گفت : ای مردم ! از این فرستادگان پیروی کنید (۲۰) از کسانی که پاداشی از شما نمی‌خواهند و خود [نیز] بر راه راست قرار دارند پیروی کنید (۲۱) آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و [همه] شما به سوی او بازگشت می‌یابید

(۲۲) آیا به جای او خدایانی را پرستم که اگر [الله] رحمان بخواهد به من گزندى برساند نه شفاعتشان به حالم سود مى دهد و نه مى توانند مرا برهانند (۲۳) در آن صورت من قطعاً در گمراهی آشکاری خواهم بود (۲۴) من به رب تان ایمان آوردم [اقرار] مرا بشنوید (۲۵) [وی سرانجام به جرم ایمان کشته شد و به او] گفته شد به بهشت درآی؛ گفت: ای کاش قوم من مى دانستند (۲۶) که رب من چگونه مرا آمرزید و در زمره عزیزانم قرار داد (۲۷) پس از [شهادت] وی هیچ سپاهی از آسمان بر قومش فرود نیاوردیم و [پیش از این هم] فرو فرستنده نبودیم (۲۸) تنها یک فریاد بود و بس و بناگاه [همه] آن ها سرد بر جای **فسردند** (۲۹) دریغا بر این بندگان؛ هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند مى کردند (۳۰) مگر ندیده اند که چه بسیار نسل ها را پیش از آنان **هلاک** گردانیدیم که دیگر آن ها به سویشان باز نمی گردند (۳۱) و قطعاً همه آنان در پیشگاه ما احضار خواهند شد (۳۲) و **زمین مُرده** برهانی است برای ایشان که آن را زنده گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می خورند (۳۳) و در آن [زمین] باغ هایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم و چشمه ها در آن روان کردیم (۳۴) تا از میوه آن ها و [از آنچه] **با دستان خود عمل میاورند** بخورند آیا باز [هم] سپاس نمی گزارند (۳۵) پاک و منزّه است [الله] که از آنچه زمین می رویاند و [نیز] از خود آدمی و از آنچه او نمی داند همه را [جفت جفت] آفریده است (۳۶) و نشانه‌ای [دیگر] برای آنها **شب است که روز را [مانند پوست] از آن بر می کنیم** و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند (۳۷) و خورشید به [سوی] **قرارگاه ویژه خود** روان است. تقدیر آن عزیز دانا [الله] این می باشد (۳۸) و برای ماه منزل هایی معین کرده‌ایم تا **چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد** (۳۹) نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی



**جوید** و هر کدام در سپهری شناورند (۴۰) و نشانه‌ای [دیگر] برای آنان اینکه ما نیاکانشان را در کشتی انباشته سوار کردیم (۴۱) و مانند آن برای ایشان مرکوبها [ی دیگری] خلق کردیم (۴۲) و اگر بخواهیم غرقشان می‌کنیم و هیچ فریاد رسی نمی‌یابند و روی نجات نمی‌بینند (۴۳) مگر رحمتی از جانب ما [شامل حال آن‌ها گردد] و تا چندی [آن‌ها را] برخوردار سازیم (۴۴) و چون به ایشان گفته شود از آنچه در پیش رو و پشت سر دارید بترسید امید که مورد رحمت قرار گیرید [نمی‌شنوند] (۴۵) و هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان بر آنان نیامد جز اینکه از آن رویگردان شدند (۴۶) و چون به آنان گفته شود **از آنچه الله به شما روزی داده انفاق کنید** کسانی که کافر شده‌اند - به آنان که ایمان آورده‌اند - **می‌گویند آیا کسی را خوراک دهیم که اگر الله می‌خواست [خودش] وی را خوراک می‌داد**؛ شما جز در گمراهی آشکاری [بیش] نیستید (۴۷) و می‌گویند اگر راست می‌گویید پس این وعده [عذاب] کی خواهد بود (۴۸) جز یک فریاد [مرگبار] را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند؛ غافلگیرشان کند (۴۹) **آنگاه نه توانایی وصیتی** دارند و نه می‌توانند به سوی کسان خود برگردند (۵۰) و در صور دمیده خواهد شد پس بناگاه از گورهای خود شتابان به سوی رب خویش می‌آیند (۵۱) می‌گویند: ای وای بر ما چه کسی ما را از آرامگاه مان برانگیخت؟ این است همان وعده الله رحمان و پیامبران راست می‌گفتند (۵۲) [باز هم] یک فریاد است و بس و بناگاه همه در پیشگاه ما حاضر آیند (۵۳) در این روز بر کسی هیچ ستم نمی‌رود جز در برابر آنچه کرده‌اید پاداشی نخواهید یافت (۵۴) در این روز اهل بهشت **کار و باری خوش** در پیش دارند (۵۵) **آنها با همسرانشان در زیر سایه‌ها بر تخت‌ها تکیه می‌زنند** (۵۶) در آنجا برای آن‌ها [هر گونه] میوه است و هر چه دلشان بخواهد (۵۷) از جانب رب



مهربان [به آنان] سلام گفته می‌شود (۵۸) و ای گناهکاران! امروز [از بی گناهان] جدا شوید (۵۹) ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را بپرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست (۶۰) و اینکه من [الله] را بپرستید این است راه راست (۶۱) و [او] گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد آیا تعقل نمی‌کردید (۶۲) این است جهنمی که به شما وعده داده می‌شد (۶۳) به [جرم] آنکه کفر می‌ورزیدید اکنون در آن درآید (۶۴) امروز بر دهان های آنان مهر می‌نهمیم و دست هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان بدانچه فراهم می‌ساختند گواهی می‌دهند (۶۵) و اگر بخواهیم هر آینه فروغ از دیدگانمان می‌گیریم تا در راه [کج] بر هم پیشی جویند ولی [راه راست را] از کجا می‌توانند ببینند (۶۶) و اگر بخواهیم هر آینه ایشان را در جای خود مسخ می‌کنیم [به گونه‌ای] که نه بتوانند بروند و نه برگردند (۶۷) و هر که را عمر دراز دهیم او را [از نظر] خلقت فرو می‌کاهیم [و شکسته می‌گردانیم] آیا نمی‌اندیشند (۶۸) و [ما] به او [محمد] شعر نیاموختیم و سزاوار وی جز اندرز و قرآنی روشن؛ اینگونه چیزها نیست (۶۹) تا هر که را [دلی] زنده است هشدار دهد و گفتار [الله] در باره کافران محقق گردد (۷۰) آیا ندیده‌اند که ما به قدرت خویش برای ایشان چهارپایانی آفریده‌ایم تا در تملک آن‌ها باشد (۷۱) و آن‌ها را برای ایشان رام گردانیدیم که بر برخی سوار می‌شوند و از بعضی می‌خورند (۷۲) و از آن‌ها سودها و نوشیدنی‌ها دارند پس چرا شکرگزار نیستید (۷۳) و غیر از الله؛ خدایانی را به پرستش گرفتند تا مگر یاری شوند (۷۴) [ولی اینگونه خدایان] نمی‌توانند آنان را یاری کنند و آنان خودشان برای [آن خدایان] چون سپاهی احضار شده‌اند (۷۵) پس گفتار آنان تو را غمگین نگرداند که ما آنچه را پنهان و آنچه را آشکار می‌کنند می‌دانیم (۷۶) مگر آدمی [عرب بیابانی] ندانسته است

که ما او را از یک نطفه آفریده‌ایم ؛ وانگاه چنین ستیزه‌جویی آشکار [نسبت به الله] شده است (۷۷) و آفرینش خود را فراموش کرده برای ما مثلی آورده که چه کسی این استخوان های پوسیده را زندگی می‌بخشد (۷۸) بگو همان ذات که نخستین بار آن ها را پدید آورد و اوست که به هر [گونه] آفرینشی داناست (۷۹) **همو که برایتان در درخت سبز و تر استعداد سوختن نهاد که از آن [چون نیازتان افتد] آتش می‌افروزد (۸۰) آیا ذاتی که آسمانها و زمین را آفریده توانا نیست که [باز] مانند آن ها را بیافریند ؟ آری اوست آفرینندهء دانا (۸۱)** چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که می‌گوید : **باش!** پس [بی‌درنگ] **موجود** می‌شود (۸۲) پس [منزه و] پاک است آن ذات که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانیده می‌شوید (۸۳)

گفتیم بنی آدم گرچه در آغاز خلقت ( همچون قابیل ) به اندازه یک زاغ هم خرد نداشته است ؛ معهذا در تداوم تکامل به خرد رسیده و به همین وسیله از عالم جانوری مستقل شده است . ولی خرد چیزی همسان و همزمان نیست ؛ از طبیعت و خلقت تنها **ظرفیت** و **استعداد** آن می‌آید ولی خود خرد در **تعامل با محیط** و **اجتماع و عمل زنده گی** است که متحقق میشود ؛ اما طئ پروسه های پیهم بیحد و حساب .

لذا نخستین مراحل خرد ؛ ناگزیر مراحل **بسامان** و دارای انتظام و توانایی های همه جانبه نیست ؛ همه چیز در دایرهء خرد از اینجا می‌آغازد که **به مدد تابش و بازتاب نور آفتاب بر پدیده ها ؛** تصویر آن ها در چشم منعکس میشود و بلا فاصله توسط مغز دریافت و در معرض فعل و انفعالات ناشمردنی قرار میگیرد . البته حواس بویایی و چشایی و شنوایی و بساوایی ( لمسی ) هم زیگنال ها و پیام هایی از

پدیده ها به مغز می فرستند که چه بسا تصاویر را غنا می بخشند ولی با تمام اینها  
مقام **تصویر** ؛ مقام تعیین کننده میباشد .

در نخستین مراحل عقلی ؛ تصاویر اشیا و جریانات با پراکنده گی در دماغ  
سرازیر میگردد و حتی به مدد حواس دیگر هم **شخص بدوی و کودک** قادر  
نمی شود که **رابطه ها و ضابطه های آن ها را نسبت به همدیگر و نسبت بخود و**  
**نسبت به هستی دریابد ؛** چرا که **رابطه ها و ضابطه ها زیاد جسمیت** ندارند و در  
نتیجه **تصویر نیرومند از آن ها ساطع نمیشود .**

اما اگر **مزاحمت نیرومند استبدادی باز دارنده و انحراف دهنده در**  
**پیش نبوده و تحرکات و جنبش های ضروری موجود باشد ؛** از بازتاب  
های تصاویر انبوه طئی زمان های متفاوت و مقایسهء تغییرات و تحولات و تطورات  
در آن ها و احساس اثرات یکی بر دیگر ... **خرد بدواً پریشان** به جهت **سامان یابی**  
و نظم و سیستم حرکت میکنند و در ادامه همین پروسه است که بالاخره کار به  
**تولید دانش ها و تولید و باز تولید مایحتاج زیستی اولیه** و در مرحلهء بالاتر  
**تولید و باز تولید احتیاجات و نعمات و فرصت های آرمانی و معنوی و**  
**زیبایی شناسانه و تجملی** فرا میرسد . دیگر **دانش در پروسهء کار و تولید و**  
**تقسیم کار و مصرف ... دقیقتر و پر توان تر و اعتماد آفرین تر شده** میرود و متقابلاً  
بر بهبود و پُر حاصلی و با ثمری **کار و تولید** سخت مدد رسان میگردد .

بنابر این به طور یک کُل ؛ عقل یا خرد آدمی را در دو مرحله عمومی باید مد  
نظر داشت :

۱ - مرحلهء طبیعی و ناگزیر خرد پریشان ( پراکنده - آشفته )

۲ - مرحله کمال یابنده و کمال یافتهء خرد بسامان یا عقل سامانمند .

قطعاً روشن است که در مرحلهء **خرد بسامان** ارتباط برقرار کردن ، افهام و  
تفہیم و ابلاغ و ارشاد کار دشواری نیست و فقط همین قدر نیازمندی دارد که به

راستی خطاب کننده و مخاطب هر دو ؛ **حد متعادلی از عقل بسامان** داشته باشند ؛ اما در مرحله خرد پریشان و بی انتظام و بی سیستم - به ویژه در بدوی ترین حالات - ارتباط یافتن و افهام و تفهیم و ارشاد و تبلیغ شاق ترین کار میباشد و اصولاً چنانکه بشر قادر نیست با چارپایان افهام و تفهیم کند ؛ افهام و تفهیم با کودکان نارس و افراد و اقوام و ملت ها و امت های «**کودک مانده**» و گرفتار «**عقب مانده** **گی ذهنی**» قریباً از ناممکنات است ؛ مگر اینکه نصرت الله تعالی را دارا بود و به سطح و سبک و سیاق سوره بی نهایت شریف و مبارک و شفا بخش «یس» سخن گفت و ابراز مقصد کرد !

بی گمان افراد دارای خرد بسامان و دانش دین و دنیا ؛ ولو که قرآن کریم را منحیث المجموع یک معجزه قبول نکنند ؛ قادر نیستند که از معجزه بودن سوره شگرف «یس» مبارک انکار نمایند .

آه ؛ متأسفانه که در همین حال هم ؛ همه چیز کامیابانه اتفاق نمی افتد و لذا ناگزیر ؛ چیزی که نمیشود ؛ نمیشود ؛  
دقت فرمائید :

سوگند به قرآن حکمت آموز (۲) که قطعاً تو از [جمله] پیامبرانی (۳) بر راهی راست (۴) [و کتابت] از جانب آن عزیز مهربان [الله] نازل شده است (۵) **تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند ؛ هشدار دهی (۶) گرچه گفته [الله] در باره بیشتر شان محقق گردیده است در نتیجه اکثراً ایمان نخواهند آورد (۷) [گویا] ما در گردن های آنان تا چانه های شان غل هایی نهاده ایم به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته اند (۸) و [گویا ما] فراروی آن ها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده ایم در نتیجه نمی توانند ببینند (۹) و آنان را چه**

بترسانی [و] چه نترسانی به حالشان تفاوت نمی کند ؛ ایمان نمی آورند.  
(۱۰)

چنانکه میدانیم **سوگند** برای بشر آخرین شانس اتمام حجت است ؛ اما بشر که معمولاً اسیر نفس اماره و شهوت و جنون می باشد ؛ خیلی امکان دارد که مثلاً مانند رهبران مجاهدان افغانستان به دروغ قسم بخورد . ولی اینجا الله تعالی جل مجده است که قسم میخورد ؛ و آنهم بر قرآن عظیم الشان و بدینگونه هیچ شک و شبه ای بر اینکه حضرت محمد مصطفی اولین و آخرین پیامبر بنی اسماعیل ؛ پیامبر راستین و هادی صراط المستقیم میباشد ؛ برجا نمی گذارد . الله تعالی تصریح می فرماید که قوم مورد خطاب یعنی **اعراب بنی اسماعیلی** که بر خلاف **یهودیان بنی اسرائیل** تاکنون پیامبر برای شان نیامده و هدایت نشده اند ؛ اکثراً هدایت شدنی نیستند .

اینجا دو معضله در مورد این قوم مطرح میباشد :

اولاً اینکه حضرت اسماعیل فرزند نخست حضرت ابراهیم خلیل الله بودند ولی بر عکس ؛ عنایات بیشمار الهی بر اولاده حضرت اسحق دومین پسر حضرت ابراهیم یعنی بنی اسرائیل معطوف گردید ؛ آنان لقب پرصورت و بی همتای **قوم برگزیده** الله تعالی را که قبل از این « **یهوه صبايوت** » نامیده میشدند و نزد بنی اسرائیل همچنان « **یهوه صبايوت** » اند ؛ دریافت کردند .

دوم اینکه مخصوصاً در سوره مبارکه یاسین ؛ الله تعالی از این قوم محروم از عنایات خویش (کم از کم در هزارسال) با چنین انزجار یاد مینماید و لقب قوم برگزیده را که اصلاً به ایشان نمی بخشایند . و علاوه میفرماید که « **لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۷)** یعنی هر آئینه قول [الله] در مورد آنان تحقق یافته است و اکثراً ایمان نخواهند آورد .»

این قول ؛ کدام است ؟

مسلماً همان که در مورد حضرت اسماعیل در تورات (آیه ۱۲ باب شانزدهم سفر پیدایش) فرموده اند که « و او مرد وحشی خواهد بود ؛ دست وی به ضد هرکس و دست هرکس به ضد او» و لذا اینک تیره و سلاله او هم ملامت از یک چنان وحشی گری اند!

میتوان در مطالب غضب آلود لابلای آیات شریفه ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰؛ این حکمت الهی را هم حدس زد که دلیل عدم توجه ذات الهی تا این زمان بر این قوم نیز همین **پسر کنیز بودن** جد ایشان بوده است و الا مشکل است دلیل دیگری پیدا کرد که چرا برای نبی کریم خاطر نشان میشود؛ رسالت داری **تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند؛ بیم دهی (۶)**

سخت است از جمع این پدران؛ خود **حضرت اسماعیل** را مستثنی ساخت؛ چه در آنصورت حضرت اسماعیل می بایست خود؛ پیغمبر باشد و همین سلسله در اولاده او؛ چنانکه در مورد حضرت اسحق و اولاده اش صدق نموده؛ ادامه یابد. اگر چنین می بود پس اعراب بنی اسماعیل نباید **قومی شمرده میشد که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند!**

و انگهی به چه دلیل و علت بیم داده نشدند و از هدایت ربانی بی نصیب ماندند. باز وانگهی چرا حالا که قرار است توسط سیدالانبیاء و المرسلین بیم داده شوند و هدایت گردند؛ از قبل خاطر نشان میگردد که آنان اکثراً در ضلالت باقی میمانند؛ **چه ایشان را بیم دهی و چه بیم ندهی؛ به حال ایشان تفاوت نمی کند.** گویی چنانکه تنذیر و هدایت تو به حال وحوش جنگل تفاوتی نمی کند!

مگر معنای آیه مبارکه غیر از این؛ چه میتواند باشد؟!

ولی اینهم ناگفته نماند که این قوم از نظر تاریخی دارای مشخصات کاملاً استثنایی به لحاظ جیو پولیتیکی بوده اند. آنان در دل صحراهای شنزار و پر فرود و

فراز و غالباً گرم و تفتان از رویداد های معمول و تکانه‌دهنده و تحرک بخش و آموزنده جهان آنروز برکنار بودند .

حتی هیچ یک از جهانگشایان و ماجراجویان چون سکندر مقدونی و دیگر حمله آوران مثل امپراتور های ایران و روم آهنگ تصرف سرزمین یا تاخت و تاز بر آنان را نکردند . عمدتاً به این دلیل که بیابان های این شبه جزیره چیزی نداشت که جهانگشایان را وسوسه کند و به هر حال دشواری های سوق الجیشی و نگهداشت مناطق و مردمان این سرزمین ؛ در ساده ترین محاسبات مانع همه گونه سوقيات بدین مناطق میشد تا جائیکه نیرو های امنیتی امپراتوری های همسایه ( ایران و روم ) به تعقیب چندان جدی چپاولگران عرب که معمولاً بر متصرفات آنها شبیخون میزدند ؛ نیز نمی پرداختند و رفتن در اعماق صحرا ها را وخیمترین امر تشخیص میدادند .

بدینگونه وضع کاملاً ویژه جغرافیایی و سوق الجیشی ؛ **سکون** و **رکود** در وضع عمومی معیشتی را تأمین میکرد و لذا حالت **بدویت** و **ایستایی عقلی** و **فرهنگی** بر آنان تداوم پایداری می یافت .

البته منکری ندارد که این قوم در چوکات همان بدویت عمومی خویش ؛ بازهم جزایر مدنی و فرهنگی بخصوصی در میان خود داشتند . منجمله منطقهء بالنسبه خوش آب و هوای **عدن** مدنیت های قابل توجهی را در خود پرورانیده بود و رویهمرفته در سراسر عربستان **زبان** و **شعر** و **شاعری** رقت و دقت و توانایی شگرفی یافته و علاوه بر **دامداری** به عنوان تأمین کننده اصلی حیات آنان ؛ **تجارت** هم رونق خوبی را دارا شده بود .

بنابر این ها خود سری و خود رانی و انضباط ناپذیری مخصوصاً در بیرون از سازمان سنتی قبیله ؛ مشخصهء غالب اعراب غیور و متعصب قدیم بود و رویهمرفته جز دغدغه های ایمانی که چه بسا منشای ژنتیکی دارد ؛ نقطهء اشتراک مهمی در میان آنان برجسته گی نداشت و آنهم به اعتبار قبایل متعدد و بیشتر در حال مخاصمت ؛ لا اقل میان ۳۶۰ مرکز مؤمن بها متشتت شده بود .

چه بسا با رعایت همین حقیقت و واقعیت ؛ بر حضرت فخرکائینات و افضل موجودات رسول الله (ص) هدایت ربانی صادر میگردد که به این قوم حکایت مردم آن قریه را تمثیلاً روایت کن که ما (الله) دو تن از رسولان خود را بر ایشان فرستادیم ولی آنان تکذیب کردند و آنگاه آنان را با فرستادن پیامبر سومی قوت بخشیدیم مگر بازهم آن قوم خود خواه و وحشی رد کردند و پیامبران ما را به شگون بد گرفته تهدید به سنگسار کردن نمودند ؛ ولی رسولان ما به ایشان گفتند : **الله تعالی میداند** که ما فرستاده اوئیم و جز هدایت شما وظیفه ای نداریم .

درین گیر و دار مردی از جای دوری در شهر آمد و مردم سرکش را ملامت و مذمت نموده گفت :

**باید که این رسولان را پیروی کنید ؛ ما چرا آفریننده خود را پرستیم ؟ اینک من به ایشان ایمان آوردم ؛ اقرار مرا بگیری .**

چنانکه در اغلب ترجمه ها آمده است ؛ آن مرد به سزای ایمان آوردن کشته شد و الله تعالی او را وارد جنت ساخت . موقع داخل شدن به جنت ؛ آن مرد با آه و حسرت گفت : ای کاش ؛ قوم من میدانستند که الله در بدل ایمان و شهادت به خاطر آن ؛ مرا چه مرتبتی بخشیده و چه مقدار عزیز داشته است !؟

میتواند این مثل کنایه از آن باشد که قوم بنی اسماعیل هم قبلاً مانند مردم همان قریه و بلکه بدتر از آنان بودند ؛ لذا فایده ای نداشت که بر ایشان یک یا چند پیامبر بیشتر از این ؛ فرستاده شود و همین حالا هم که اکثراً همچون قبل میباشند !

به راستی نابخردی ی بنده - یعنی آنگاه که **اختیارات** قبلاً عطا شده برای خویش را ؛ نادرست مورد استفاده قرار میدهد - حتی صبر الله ارحم الراحمین را هم به سر میرساند ؛ چنانکه این ذات جلیل در آیه (۳۰) چنین ابراز افسوس میفرماید :  
**وا حسرتا ( درینا ) بر این بندگان ؛ هیچ رسولی بر آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می کردند .**

شاعری گفته است :



**اگر فردوس در روی زمین است همینست و همینست و همین است**

به همین فحوا بایست گفت و ایمان داشت که :

**اگر اعجاز قرآن مبین است همینست و همینست و همین است**

دو تا مرد ناگهان در میان یک قوم بدوی و خود رأی اظهار پیامبری میکنند ؛ قوم چون می بینند ؛ ظاهراً ایشان هیچ برتری و منطق و حجت قابل توجه متفاوت از خود آنان ندارند ؛ این مدعیان را نمی پذیرند ؛ ولی مرد سومی هم به کمک شان می آید و دعوت را دسته جمعی تکرار میکنند ؛ مردم جدی میشوند و میگویند :

پیامبران که نیستید و نمی توانید باشید چونکه **بشر معمولی** همانند خودمان به نظر می آید ؛ ولی شاید جادو گران و موجودات مؤذی و خطرناک دیگری باشید و خود و ادعا و عمل تان عاقبت شومی را متوجه ما سازد ؛ لذا از نظر ما گم شوید و الا سنگسارتان خواهیم کرد . و اما مدعیان پیامبری بدینگونه حجت را بر همه تمام میکنند :

**قَالُوا رَبَّنَا عَلَّمْنَا مَا لَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷)**

یعنی گفتند : **رب ما میداند که ما فرستاده گانش به سوی شما هستیم**

**و وظیفه ای جز ابلاغ آشکار هدایات ربانی بر شما نداریم .**

به وضوح این اتمام حجت نهایی است ؛ یعنی اگر شما نمی دانید و قبول ندارید ؛ حضرت رب و الله تعالی می داند ؛ لذا یا گردن نهید یا از ذات الله تعالی بپرسید ؛ اگر احیاناً آن ذات اقدس ما را تأیید نکرد ؛ آنگاه خواهید توانست از دعوت ما رها شوید !

چونکه مبرهن است و قبلاً در آیهء صریح قرآن عظیم الشان **(۵۱ -**

**الشوری)** آوردیم که الله تعالی با هیچ بشری جز توسط پیامبر یا از ورای پرده ...

سخن نمیگوید ؛ مسلم است که این قوم بدبخت قادر نمیشود ؛ چگونگی امر را از پیشگاه ذات الله تعالی جويا شود . در نتیجه دو راه بیشتر پیش روی ندارد :

یکی اطاعت بیچون و چرا از پیامبران و

دوم : معروض شدن با مجازات بی امان .

ولی الله ارحم الراحمین یک شانس خارق العاده دیگر نیز به این قوم اعطا

میفرماید و آن عبارت است از :

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰)  
اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱) وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي  
وَأَلِيهِ تَرْجِعُونَ (۲۲) أَلَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي  
شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِدُونَ (۲۳) إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۴)

و [در این میان] مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد [و]

گفت : ای مردم ! از این فرستادگان پیروی کنید (۲۰) از کسانی که

پاداشی از شما نمی خواهند و خود [نیز] بر راه راست قرار دارند پیروی

کنید (۲۱) آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و [همه] شما به

سوی او بازگشت می یابید (۲۲) آیا به جای او خدایانی را پرستم که

اگر [الله] رحمان بخواهد به من گزندی برساند نه شفاعتشان به حالم

سود می دهد و نه می توانند مرا برهانند (۲۳) در آن صورت من قطعاً

در گمراهی آشکاری خواهم بود (۲۴)

سپس خود این مرد به پیامبران **ایمان** می آورد ؛ ولی قوم از دیدن اینهمه

عجایب غیر قابل درک و انتظار که احتمالاً برایشان توطئه آمیز و فریبکارانه نیز

جلوه میکند ؛ بر آشفته میشوند . به هر حال ؛ چنانکه مترجمان قید کرده اند و از

فحوای آیات پیهم نیز هویدا است ؛ مرد ایمان آورده ؛ شهید میشود و بلا فاصله به

بهشت رهنمایی میگردد .

سپس نوبت احتجاجات بسیار بسیار محکم الهی فرا میرسد که محاکمهء

بیرحمانهء قوم تمثیل شده ؛ ولی در واقع محاکمهء بیرحمانه همین قوم بنی اسماعیل

است :

پس از [شهادت] وی ( یعنی مرد به بهشت رفته ! ) هیچ سپاهی از

آسمان بر قومش فرود نیاوردیم و [پیش از این هم] فرو فرستنده

نبودیم (۲۸) تنها یک فریاد بود و بس و بناگاه [همه] آن ها سرد بر

**جای فسر دهند (۲۹)** دریغا بر این بندگان ؛ هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می کردند (۳۰) مگر ندیده‌اند که چه بسیار نسل ها را پیش از آنان **هلاک** گردانیدیم که دیگر آن ها به سوشان باز نمی گردند (۳۱) و قطعاً همهء آنان در پیشگاه ما احضار خواهند شد (۳۲) و **زمین مُرده** برهانی است برای ایشان که آن را **زنده** گردانیدیم و دانه از آن بر آوردیم که از آن می خورند (۳۳) و در آن [زمین] باغ هایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم و چشمه ها در آن روان کردیم (۳۴) تا از میوهء آن ها و [از آنچه] **با دستان خود عمل میاورند** بخورند آیا باز [هم] سپاس نمی گزارند (۳۵) پاک و منزه است [الله] که از آنچه زمین می رویاند و [نیز] از خود آدمی و از آنچه او نمی داند همه را [جفت جفت] آفریده است (۳۶) و نشانه‌ای [دیگر] برای آن ها **شب است که روز را [مانند پوست] از آن برمی کنیم** و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند (۳۷) و خورشید به [سوی] **قرارگاه ویژهء خود** روان است . تقدیر آن عزیز دانا [الله] این ؛ میباشد (۳۸) و برای ماه ؛ منزل هایی معین کرده‌ایم **تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد** (۳۹) **نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید** و هر کدام در سپهری شناورند (۴۰) و نشانه‌ای [دیگر] برای آنان اینکه ما نیاکانشان را در کشتی انباشته سوار کردیم (۴۱) و مانند آن برای ایشان مرکوبها [ی دیگری] خلق کردیم (۴۲) و اگر بخواهیم غرقشان می کنیم و هیچ فریاد رسی نمی یابند و روی نجات نمی بینند (۴۳) مگر رحمتی از جانب ما [شامل حال آن ها گردد] و تا چندی [آن ها را] برخوردار سازیم (۴۴) و چون به ایشان گفته شود از آنچه در پیش رو و پشت سر دارید ؛ بترسید ؛ امید که مورد رحمت قرار گیرید [نمی شنوند] (۴۵) و هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان بر آنان نیامد جز اینکه از آن رویگردان شدند (۴۶) و چون به آنان گفته شود **از آنچه الله به شما**

**روزی داده انفاق کنید کسانی که کافر شده‌اند - به آنان که ایمان آورده‌اند - می‌گویند آیا کسی را خوراک دهیم که اگر الله می‌خواست [خودش] وی را خوراک می‌داد؛ شما جز در گمراهی آشکاری [بیش] نیستید (۴۷) و می‌گویند اگر راست می‌گویید پس این وعده [عذاب] کئی خواهد بود (۴۸) [همانا این قوم] جز یک فریاد [مرگبار] را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند؛ غافلگیرشان کند (۴۹)**

از قبل بار بار تشریح و تصریح کرده آمدیم که ما نمی‌توانیم و نباید در آیات الهی «**علم غیب**» او تعالی را جويا شویم و انتظار داشته باشیم. بلکه آیات متبرکه مشحون از **حکمت** بالغه‌ء الهی در منظور داشتن **نیروی عقلی** و **توان ذهنی** مخاطبان است. نیز ثابت کردیم که ذات الهی فقط تا هنگامی بر نوع بشر؛ پیامبران و کتب مقدس فرستاده است که این نوع کمال یافته‌ء حیه؛ **مرحلهء کودکی** و **نوجوانی خود پیش از بلوغ در مقیاس تاریخ** را میگذرانده‌اند و مانند یتیمان و نابالغان به **ولی** و **مربی** و **معلم** و **آموزگار** و **تنبيه کننده** و **تشویق کننده** نیاز غیر قابل اغماض و اشد داشته‌اند.

لذا علی‌الظاهر و بخصوص تا هنگامیکه کلیت سوره‌ها و جزوات و بافت‌های کامل کتب مقدس را دقیقاً در نیابم؛ ما در اغلب آیات شریفهء متفرقه فقط عقل و اندیشه و امید و بیم مردمان اولیه را می‌بینیم.

مثلاً امروزه پروفیسوران و متخصصان زمین‌شناسی و کیهان‌شناسی و بخصوص دانشمندان در قوانین منظومهء شمسی و نتایج و تبعات آن‌ها چون روزها و شب‌ها و فصل‌ها و بارنده‌گی‌ها و خشکسالی‌ها و مسایل حیات وحش در خشکی‌ها و بحر‌ها؛ مسایل خسوف‌ها و کسوف‌ها و زلزله‌ها و آتشفشان‌ها و آب‌های منجمد و آب‌های گرم و غیره مسلماً از دریافتن آیاتی با این معانی در قرآن مجید شوکه میشوند:

و نشانه‌ای [دیگر] برای آنها شب است که روز را [مانند پوست] از آن برمی‌کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند (۳۷) و خورشید به [سوی] قرارگاه ویژهء خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا [الله] این؛ میباشد (۳۸) و برای ماه؛ منزل‌هایی معین کرده‌ایم تا چون شاخک خشک خوشهء خرما برگردد (۳۹) نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند (۴۰)

ضرور نیست با این نخبگان دانش و معرفت روزگار ما که خوشبختانه در یک کُل؛ روزگار بلوغ نیرومند نوع بشر میباشد؛ پیرامون چون و چرای اقوام بدوی مورد خطاب قرآن مجید و سایر کتب مقدسه پیش از آن؛ مباحثه کنیم؛ کافست آنان دوران‌های کودکی و نوجوانی خود را به یاد آورند که آیا پدران و مادران و اطرافیان و مریبان ایشان در آن هنگام خویشان را از لحاظ لهجه و ادای کلمات و طریقه‌های افهام و تفهیم؛ به سطح کودکی و نوجوانی آنان پائین نمی‌آوردند!

این محترمان باید حافظه‌های خود را تداعی کنند و در آن شروع از نخستین آلولو و ناز و نوازش و خطاب و تنبیه و تشویق که میشده اند تا هر جا که به قناعت میرسند؛ تفحص نمایند. همه گان به نیکویی هزاران مورد را درخواهند یافت که بزرگان به خاطر نزدیک شدن به آنان مصنوعاً خود را کودک ساخته و ادای کودکانه در آورده و مفاهیم را به طریق کودکانه ارائه داده اند که به هیچ وجه با ارائه‌های علمی و اکادمیک همخوانی ندارد و نمی‌توانسته و نمی‌تواند همخوانی داشته باشد.

همچنان این پیشروان دانش و شناخت امروز؛ مسلماً خود هم همین اکنون صاحب فرزندان کودک و نوجوان و اطرافیان عقبمانده از لحاظ ذهنی

نسبت به خویش اند ؛ لذا کافست که به برخورد های لفظی و طرز تکلم و ارتباط برقرار کردن خود با اینان دقیق شوند !

آیا خودشان ناگزیر نیستند با کودکان **کودک** گردند و با دیگران حتی با تمثال های **غیر علمی** و **توهمی** به گفت و گو پرداخته ؛ یا قناعت آن ها را حاصل دارند و یا خود را از دست آنان به طریقی رهایی بخشند ؟!

آری ؛ همیشه **مستمع** و **مخاطب** تعیین کنندهء سطح و کیفیت صحبت و خطابه و بیان ما بوده ؛ هست و خواهد بود و شعر زیر از جمله ؛ همین حقیقت آزمون شدهء علمی را تبیین می کند :

**مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد**

**غنچهء خاموش بلبل را به گفتار آورد**

ولی به نظر میرسد که در مورد آیات آتی وضاحت های بیشتر لزوم دارد :

**و چون به آنان گفته شود از آنچه الله به شما روزی داده انفاق کنید کسانی که کافر شده اند - به آنان که ایمان آورده اند - می گویند آیا کسی را خوراک دهیم که اگر الله می خواست [خودش] وی را خوراک می داد ؛ شما جز در گمراهی آشکاری [بیش] نیستید (۴۷) و می گویند اگر راست می گویند پس این وعدهء [عذاب] کی خواهد بود (۴۸) [همانا این قوم] جز یک فریاد [مرگبار] را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند ؛ غافلگیر شان کند (۴۹)**

نخستین برداشت میسر از این آیات مبارکه این است که علی الوصف برابر عقل و ذهن مخاطبان بودن یا موافق به یک اصطلاح پیداگوزی « **مخاطب محور بودن** » قرآن مجید ؛ بازم آثاری از علم غیب و مظاهری از دانش الهی در این کلام مقدس اینجا و آنجا لزوماً تبارز دارد . از جمله همین آیات مبارکهء ۴۷ و ۴۸ سوره شریفهء یاسین سخت قابل دقت میباشد .

اصلاً شك نیست که این آیات هم از لحن و طرز بیان منطبق بر توان عقلی مخاطبان زمانه برخوردار می باشد ولی در ورای مفاهیم آن ؛ حدود مقدرات الهی را به روشنی میتوان دریافت ؛ البته مشروط بر اینکه عاقل و بالغ و صحتمند و نافذ جمیع تصرفات امور شرعیه خویشان بوده و در عین حال عنصر عقل ( یا خرد ) مان در حوزه « **خرد بسامان** » کمابیش توفیق ورود یافته باشد . با **عقل پریشان** اصلاً راه بردن به جایی میسر نیست !

به هر حال در آیه های ۴۷ و ۴۸ مراتب آتی را داریم :

- از اموال خود که **الله برایتان داده است** ؛ انفاق کنید !

- چرا به کسی نفقه دهیم که الله اگر میخواست خودش او را رزق میداد ؟!

- پس ما که نفقه نمی دهیم گمراه نیستیم شما که مارا به آن امر میکنید ؛ علناً

گمراه هستید !

- اگر ما با امتناع از انفاق سزار عذاب شویم ؛ کو آن عذاب ؟

ملاحظه میشود که تمام معضله ؛ در جملهء « **الله برایتان داده است** » ؛

مضمّر می باشد . عقل روزمره که پیوسته فازی از عقل پریشان و آشفته در روز ؛

می باشد ؛ چون فقط میتواند **اشکال** را ببیند و دریابد ؛ داد و دهش الله را هم مانند داد

و دهش بشر آنچه آنچنان که به **تصویر** در می آید ؛ می پندارد .

خوب است که در همچو موارد اصلاً انکار از این اصل به عمل نمی آید که

کجا و چطور مارا الله داده است ؛ ما که با زحمت و لیاقت و هنر و مهارت خود

همه چیز را به دست آورده ایم ؟!

شاید اینکه ابر و باد و مه و خورشید و فلک... برای آنچه ما کسب میکنیم عملاً

و علناً **در کار اند** ؛ عقل روزمره را تا حدودی از این جهت متقاعد می کند ؛ ولی

واقعاً دشوار است دریافته شود که همه آنچه اسباب داد و دهش الهی برای ما بوده

**برای دیگران هم هست** و آنگهی آنان چرا محتاج ما باشند ؛ پس چون اراده الله

در بین است ؛ واضحاً **خودِ الله نخواستہ** است که به ایشان چیزی نصیب کند ؛  
**پس به آنکه الله نداده ؛ ما چرا بدهیم ؟**

ملا حظه میشود که منطق نیرومندی است ؛ مگر اینکه ما در معنای **داد و دهش** **الله** بیشتر غور کنیم . الله رب العالمین فرداً فرداً به هر بشر و حتی گروه گروه و قوم قوم و ملت ملت و امت امت به نوع بشر عطایای جداگانه نمی بخشد . حتی داد و دهش رب العالمین نوعاً نوعاً در میان انواع موجودات حیه هم قسمت نمی شود .  
مثلاً به **باران** توجه و تعمق کنید :

آیا ممکن است مقداری معینی از قطرات باران به یک فرد بشر ، به یک قوم ، به یک ملت و حتی اختصاصاً به نوع بشر یا کدام نوع موجود حیه دیگر قسمت و قباله شده باشد ؟!

برعکس رب العالمین تمامی **ذرایع و امکانات و استعداد ها و توانمندی ها** را با تناسب و ترتیب در وجود هر فرد بشر ، هر فرد موجودات حیه و نیز در زمین و آب و هوا و قوانین و ضوابط جاری و حاکم در سراسر طبیعت نهاده است .  
لذا بشر و هر موجود حیه - اگر هرچه از طبیعت - به هر نحوی فراچنگ می آورد ؛ همانا داد و دهش رب العالمین است . حتی ما اگر با جادو گری و چشم بندی هم چیزی را از کسی یا جایی می ربائیم بالاخره از استعداد عطا کرده رب العالمین - منتها به طرز ناباب و نادرست و نازیا و ناصواب - استفاده کرده ایم .  
ولی تمام فعل و انفعالات که برای گردش روزگار و از جمله تأمین رزق موجود حیه در پدیده ها و منابع و جریانات و عملکرد های طبیعی صورت میگیرد ؛ فقط یک خطی و همیشه مثبت و بی ریسک و بی خطر بیش و کم برای بشر یا دیگر موجودات حیه نیست .

اینجاست که عوامل و اسباب مختلف **استعداد ها و امکانات** را در همه جا و همه چیز و همه کس **متفاوت** می سازد . از وقوع خرابی در فصل و سیلاب و زلزله گرفته تا بیماری ها و آفات زراعتی و دامی و بشری ؛ وضع را چنان می سازد که عده



ای کم یا بیش نتوانند رزق کافی برای خویش گرد آوری کنند و یا داشته های خود را به ناگهان در آب و آتش و افساد و تجزیه و سرقت و غیره از دست دهند . ( البته بحث بی لیاقتی ها و تنبلی ها و نادانی ها و بیکاره گی ها و بدکاره گی ها و تجاوزات و چور و چپاول پنهان و عیان ... از این محدوده بیرون است )

اینجاست که نیاز به **انفاق** به وجود می آید . چون قرآن مجید مطابق عقل روزمره مردم زمان است ؛ چنین که ما امروز وارد صغرا و کبرا و تجزیه و تحلیل می شویم ؛ در آن زمان وارد اینگونه مباحث نمی شود و بیشتر - چه بسا در حد بیش از ۹۰ درصد - فقط به تنذیر و تخویف و یا تولید امید و ایقان بر اجر و پاداش اتکا می کند . از یک طرف بنابر اهمیت و ضرورت ؛ انفاق را حتی به نوعی **قرض دادن به الله** ( مثلاً در آیه ۱۱ - الحديد ) تشبیه و تجلیل میدارد و از سوی دیگر از نزول عذاب های مخوف بر استنکاف کننده گان از انفاق بیم میدهد . این بیم دادن در سوره محمد - آیه اخیر (۳۸) ؛ صورت عجیب و فوق العاده ای هم به خود می گیرد :

هَأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعُونَ لِنُفْسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۳۸)

شما [اعراب] همان [قومی] هستید که برای انفاق در راه الله فرا خوانده شده اید پس برخی از شما بخل می ورزند و هر کس بخل ورزد تنها به زیان خود بخل ورزیده و [گر نه] الله بی نیاز است و شما نیازمندید و اگر [ از انفاق ] روی برتائید [الله] جای شما را به قومی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود (۳۸)

درینجا واضحاً اعراب بنی اسماعیلی که امتیاز الهی بعثت پیامبر خاتم از میان شان ، عطیه قرآن عربی و تعالیم اسلامی به ایشان عنایت شده در قبال استنکاف از

انفاق و بخل ورزی هایشان ؛ به حدی تهدید می شوند که همهء این عنایات از آن ها ستانده شده و به قوم دیگری داده خواهد شد ؟

برعلاوه این ارشاد ملکوتی که از محکّمات قرآن مجید میباشد ؛ جای هیچ گونه شک و تردید و دغدغه ای باقی نمی گذارد که این کلام مقدس اختصاص کامل به یک قوم معین یعنی اعراب بنی اسماعیلی در یک و نیم هزار سال قبل دارد و تحمیل آن بر اقوام دیگر خاصتاً با جبر و زور و در قالب محضاً عربی و شبان - رمه ای قدیم آشکارا مردود میباشد .

عجالتاً بگذریم .

اسلوب های تربیه و اداره و قومانده در عالم عاقله یعنی جهان بشری هنوز هم بیش از دو نوع کلی نیست :

**الف : اقناعی**

**ب : اجباری**

مساعی فراوانی به عمل آمده است تا یک حالت تلفیقی و بینابینی هم ترویج و معمول شود « **اقناعی - اجباری** مثلاً سنترالیزم دموکراتیک » ؛ منتها این روش هنوز در حدی حایز نتایج تجربی و مسلم نیست که بتوان آن را شق سوم محاسبه کرد . البته احتمال اینکه این شیوه بالاخره به شق سوم و نهایتاً به تنها نحو مطلوب اداره و رهبری مبدل شود ؛ منتفی نمی باشد .

به هر حال ؛ در میان کودکان - خاصتاً کودکان مناطق عقب مانده و قبیلوی -

**اسلوب اقناعی** تربیه و رهبری و قومانده ؛ اسلوب تقریباً غیر ممکن است ؛ لذا اسلوب اساساً مبتنی بر **اجبار** درین عرصه خواهی نخواهی کار بُرد دارد ؛ وضع در مورد کتله هایی که به دلایل مختلف ؛ **عقب ماندگی عقلی و ذهنی** دارند ؛ نیز عیناً مانند وضع در میان کودکان است .

رویهمرفته روش **اقناعی** در حیظه های کوچک ؛ میان دوستان بسیار خردمند ، میان عاشقان و دل بسته گان بسیار شفیق ، میان شرکای کار و تجارت که به دلایل

مختلف دارای اتوریته و نفع و ضرر برابر اند و میان فامیل های دارای سطح عالی ثبات روانی و عصبی و مقام بالای فرهنگی و غیره مروج و مؤفق میباشد .

اما در دولت و ادارات مسؤل امن و نظم عامه و بخصوص در قوای انتظامی و ژاندارمری و اردو ؛ اسلوب کار ماهیتاً و نهایتاً مبتنی بر **اجبار** است ؛ متناسب به درجهء اجبار؛ الزامی میشود که فرمانبران به حقانیت و صلاحیت و مدنظر داشتن منافع و توانایی های خود شان از طرف رؤسا و فرماندهان و کار فرمایان ؛ **مؤمن** و **معتقد** باشند و یا هم در انضباط شاقی چون **برده گی** قرار گیرند .

بنابر این عملی شدن روش **اجبار** ؛ حتی قبلاً پیدایش و تحفظ و تقویت **ایمان** و **باور** را می طلبد و هکذا نیازمند **توس** و **حذر** در ابعاد مختلف است . چنانکه در نظام عسکری تخلفات نسبتاً کوچک به سختی - تا سرحد اعدام لحظه ای و « صحرایی » - مجازات میشود . ولی در عین حال به مقابل اطاعت مطلوب امر و مخصوصاً انجام از خود گذرانه و فداکارانه و قهرمانانه و وظایف محوله ؛ پاداش و مکافات نیز داده میشود .

مجازات و مکافات دقیق و درست و متناسب و به هنگام متقابلاً ایمان و باور و بالنتیجه نظم و دسیپلین را استحکام می بخشد .

درک اینکه چقدر تنذیر و تبشیر - بیم دادن و امیدوار ساختن - در قرآن مجید به ویژه در سورهء مبارکهء یاسین برای مخاطبان مشخص آن در یک و نیم هزار سال پیش ؛ دقیق و درست و متناسب و به هنگام بوده است ؛ **نیازمند حضور همه**

**جانبهء ذهن ما در همان زمان و در میان همان مردم** است .

توجه فرمائید وقتی افق امید و پاداش بزرگ به مطابعت کننده گان و مؤمنان و متقیان ارائه میگردد ؛ چنین مناظری تصویر میشود :

**در این روز ( روز موعود نهایی ) اهل بهشت کار و باری خوش در پیش دارند (۵۵) آن ها با همسرانشان در زیر سایه ها بر تخت ها تکیه**

می‌زنند (۵۶) در آنجا برای آن‌ها **[هر گونه] میوه است و هر چه دلشان بخواهد (۵۷) از جانب رب مهربان [به آنان] سلام گفته می‌شود (۵۸)**

مسلماناً برای کسانی که حاضر یا قادر نیستند؛ سوای محیط و ماحول و امکانات زیست کنونی؛ واقعیت‌های زمان پیشین را در تصور آورند؛ این مناظر جذابیت زیاد ندارد. راستی مخصوصاً برای کسی که در محیط یخبندان قطبی زیست می‌کند و تمام عمر در آرمان یک لحظه درخشش و گرمای خورشید؛ دور از وز و باد و سوز و گزش کولاک است؛ تکیه زدن با همسران بر تخت‌ها زیر سایه‌ها فاقد هرگونه جاذبه می‌باشد و اما این تصویر؛ آرمان سیری ناپذیر مردمان صحراهای سوزان حوالی استواست که حتی اینک در قعر زمستان ناگزیراند با باد بزن‌ها و پکه‌های برقی هوارا برای خود گوارا نمایند.

در یک و نیم هزار سال آنسوتر که خبری از اینهمه عمارت و سقف و زیر زمین و بلند منزل و سردکن و ایرکاندیشن مختلف النوع نبود؛ تصور نمائید که سایه‌ء سرد کنار آبشار و برخورداری از میوه‌ها و سایر خوراکی‌های طرف آرزو به این مردمان بدوی تحت شرایط مداوم **آکباب شدن** چه نعمت و آرمانی بود. و بالمقابل:

این است جهنمی که به شما وعده داده می‌شد (۶۳) به [جرم] آنکه کفر می‌ورزیدید اکنون در آن درآید (۶۴) امروز بر دهان‌های آنان مَهر می‌نهییم و دست‌های شان با ما سخن می‌گویند و پا‌های شان بدانچه فراهم می‌ساختند گواهی می‌دهند (۶۵) و اگر بخواهیم هر آینه فروغ از دیدگان‌شان می‌گیریم تا در راه [کج] بر هم پیشی جویند ولی [راه راست را] از کجا می‌توانند ببینند (۶۶) و اگر بخواهیم هر آینه ایشان را در جای خود مسخ می‌کنیم [به گونه‌ای] که نه بتوانند بروند و نه برگردند (۶۷)

آری! هراس جهنم برای مردمان طبیعتاً دارای حیات و روزگار جهنمی؛ تصویر نکبت بیحد و بی قیاس است؛ در حالیکه برای محکومان به گذران در **یخچال های قطبی**؛ یا چیز غیر قابل درک است یا حتی دلپذیر و خواستنی میباشد. آنان تا چشم شان کار میکنند یخ می بینند و سرمای منجمد کننده را تجربه میکنند؛ اگر در آن حال کوه هایی از آتش را هم در نظر آورند و احیاناً خود را نیز میان آن ها تصور کنند؛ باز هم احساس خوش آیندی را تجربه خواهند نمود و رویهمرفته ترس و هراس و عذاب **استوائیان** را هرگز حس نخواهند کرد.

مردمی که مخاطب قرآن اند؛ همراه با درجهء شعور و سطح و مرحلهء زنده گانی شان توسط خود قرآن کریم منجمله در همین سورهء یاسین شریف؛ تصویر جاویدانه یافته اند:

**آیا ندیده اند که ما به قدرت خویش برای ایشان چهارپایانی آفریده ایم تا در تملک آن ها باشد (۷۱) و آن ها را برای ایشان رام گردانیدیم که بر برخی سوار میشوند و از بعضی می خورند (۷۲) و از آن ها سودها و نوشیدنی ها دارند؛ پس چرا شکر گزار نیستید (۷۳)**

و سپس با برجسته کردن اسطورهء آفرینش خود ایشان؛ حجت خود را بر این مردم تمام میکند:

مگر آدمی [= عرب بیابانی] ندانسته است که ما او را از یک نطفه آفریده ایم؛ وانگاه چنین ستیزه جویی آشکار [نسبت به الله] شده است (۷۷) و آفرینش خود را فراموش کرده برای ما مثلی آورده که چه کسی این استخوان های پوسیده را زندگی می بخشد (۷۸) بگو همان ذات که نخستین بار آن ها را پدید آورد و اوست که به هر [گونه] آفرینشی داناست (۷۹) **همو که برایتان در درخت سبز و تر استعداد سوختن نهاد که از آن [چون نیازتان افتد] آتش می افروزید (۸۰) آیا ذاتی که آسمان ها و زمین را آفریده توانا نیست که [باز] مانند آن ها**

را بیافریند ؟ آری اوست آفرینندهء دانا (۸۱) چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که می گوید : **باش!** پس [بی درنگ] موجود می شود (۸۲) پس [منزه و] پاک است آن ذات که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانیده می شوید (۸۳)

گرچه در حواشی سورهء شریفه یاسین هنوز می توان بسیار سخن گفت ؛ اما در حقیقت روشنایی و شفافیت کلام الهی به حدیست که می شود امیدوار بود خوانندهء جویای حقیقت به گنه معانی و اعجاز های این سورهء مبارکه در حد انتظار این بحث رسیده باشد . اما با در نظر داشت درازای بُعد زمان و سلسله ای از ناهنجاری های دیگر ؛ ممکن است عده ای ساده بین و کوتاه اندیش ؛ به ویژه تأکید ما در حول این بیت را تعبیر ناروا بکنند که :

**اگر اعجاز قرآن مبین است همیمنت و همیمنت و همین است**

لهذا به خاطر اینکه برای عموم مساعدت افزونتر در فهم امروزین حقیقت ۱۵۰۰ سال پیش نموده باشیم باری از مولانای بزرگ بلخ و یک متفکر برجستهء مغرب زمین هم در زمینه مدد میگیریم .

۱ - مولانا در مثنوی معنوی این داستان مشهور را به سلک نظم آورده است

که :

دید موسی یک شبانی را به راه	کو همی گفت : ای خدا و ای اله !
تو کجایی ؛ تا شوم من چاکرت	چاروغت دوزم ، کنم شانه سرت
جامه ات شویم ، شیشهایت گشتم	شیر پیشت آورم ؛ ای محتشم !
گر ترا بیماری ای آید به پیش	من ترا غمخوار باشم همچو خویش
دستگت بوسم ، بمالم پایگت	وقت خواب آید ؛ پرُوبم جایگت
گر ببینم خانه ات را من ؛ مدام	روغن و شیرت بیارم صبح و شام
هم پنیر و نان های روغنین	خمره ها ، جُغرات های نازنین
سازم و آرم به پیشت بر دوام	از من آوردن ، ز تو خوردن تمام
ای فدای تو همه بُز های من !	ای به یادت هیء هیء و هیهای من !
زین نمط بیهوده میگفت آن شبان	گفت موسی : با کی هستی ای فلان

گفت: با آنکس که ما را آفرید این زمین و چرخ از او آمد پدید ...  
 حسب ادامهء داستان ؛ حضرت موسی بر شبان بدوی مخلص و پاکیزه روان  
 جویای خالق خودش ؛ خشم میگیرد که های نادان و نا بخرد ! ذات یهوه یا الله تعالی  
 ؛ رب العالمین عظیم الشان و جلیل و کبیر و پر جبروت است ؛ نه همانند « خال و  
 عم » تو آدم حقیر و گرسنه و محتاج شیر و فلان و به همانت !  
 در نتیجه ؛ گفتار تو کفر محض و ذکر تو گناهی چنان عظیم است که ممکن  
 است غضب رب العالمین را بر انگیزد و جز تو کافرِ جاهل ؛ عالمی از خشک و تر  
 در لهیب این غضب تباه شود .

بیچاره شبان ؛ از این اظهارات حضرت موسی سخت به هراس می افتد ؛ دیگر  
 لب و دهان میدوزد و در قلب صحرای تفتان بی بشر و پُر دد و دام خویشتن را گم  
 میکند . ولی مقابلتاً الله تعالی بر حضرت موسی خشم میگیرد و او را از کرده نادم و  
 به توبه و عذر خواهی از شبان مذکور مکلف میفرماید .

نتیجه ای که از این داستان گرفته میشود ؛ همان است که ما تاکنون بر آن تأکید  
 داشته ایم ؛ یعنی حتی پیامبر اولو العزمی چون موسی کلیم الله هم قادر نیست مطابق  
 توان عقلی و برداشت ذهنی و روانی افراد بدوی بشر که علی العموم در سنین عقلی  
 کود کانه - کود کانه به مفهوم بسیار ابتدایی - به سر میبرند و کنش و واکنش تبارز  
 میدهند ؛ سخن موزون و متین و بجای و مطلوب بزند . چونکه مانند ذات الله تعالی  
 این قدرت را ندارد که در ورای این ذکر و ادا های عبادی معاشقه مانند و سرشار از  
 جنون ؛ صفای قلب و ضمیر و سوز و گداز مقدس و منزّه را بیابد و بالنتجه آنچنان  
 برخوردار می کند که در داستان تمثیل می شود .

و اما شنیدنی است که قرآن مجید از خود حضرت موسی چه تصویری به دست

میدهد :

وَمَا تَلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى ( ۱۷ ) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا  
 عَلَى غَمِّي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى ( ۱۸ - طه )

[الله پرسید] و ای موسی در دست راست تو چیست (۱۷) گفت :  
این عصای من است بر آن تکیه می‌دهم و با آن برای گوسفندانم برگ  
می‌تکانم و کارهای دیگری هم برای من از آن بر می‌آید (۱۸- طه)  
مخاطبان قرآن مبین در مجموع و سوره شریفه یاسین به طرز خاص قریباً  
مردمانی شبیه همین « شبن مولانا » اند و نه شبیه شبانی مانند حضرت موسی ؛ و از  
جهات زیادی « شبن مولانا » بر آنان افضلیت های سترگی هم دارد .

شاید و باید دیگر قابل تصریح و یاد دهانی نباشد که این ها حاصل صغرا و کبرا  
و تصور و توهم نگارنده یا حتی مراجع و شخصیت هایی نیست که سمت استاد و  
الهامبخش بر نگارنده داشته اند و دارند . این نتیجه و تصویر و توضیح و تبیین خود  
قرآن کریم و « یس » مبین است ؛ بار دیگر به این آیات شریفه دقت بفرمائید :

سوگند به قرآن حکمت آموز (۲) که قطعاً تو از [جمله] پیامبرانی  
(۳) بر راهی راست (۴) [و کتابت] از جانب آن عزیز مهربان [الله] نازل  
شده است (۵) تا قومی را که پدرانشان هشدار داده نشدند و در غفلت  
ماندند ؛ هشدار دهی (۶) گرچه گفتهء [الله] در بارهء بیشترشان محقق  
گردیده است در نتیجه اکثراً ایمان نخواهند آورد (۷) [گویا] ما در  
گردن های آنان تا چانه‌هایشان غُل هایی نهاده‌ایم به طوری که  
سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته‌اند (۸) و [گویا ما]  
فراروی آن ها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده‌ای بر  
[چشمان] آنان فرو گسترده‌ایم در نتیجه نمی‌توانند ببینند (۹) و آنان را  
چه بترسانی [و] چه نترسانی به حالشان تفاوت نمی‌کند ؛ ایمان نمی  
آورند. (۱۰)

و یا :

آیا ندیده‌اند که ما به قدرت خویش برای ایشان چهارپایانی  
آفریده‌ایم تا در تملک آنها باشد (۷۱) و آن ها را برای ایشان رام



گردانیدیم که بر برخی سوار میشوند و از بعضی می‌خورند (۷۲) و از آن‌ها سودها و نوشیدنی‌ها دارند؛ پس چرا شکرگزار نیستید (۷۳) و قبل بر این در سوره مبارکه النحل هم خوانده بودیم که:

و [الله] چارپایان را برای شما آفرید؛ در آن‌ها برای شما [وسيله] گرما و سودهایی است و از آن‌ها می‌خورید (۵) و در آن‌ها برای شما زیبایی است آنگاه که [آن‌ها را] از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که [آن‌ها را] به چراگاه می‌برید (۶) و بارهای شما را به شهری می‌برند که جز با مشقت بدان نمی‌توانستید برسید؛ قطعاً رب شما رؤوف و مهربان است (۷) و اسبان و اشتران و خران را [آفرید] تا بر آن‌ها سوار شوید و [برای شما] تجملی [باشد] و آنچه را نمی‌دانید می‌آفریند (۸)

در نتیجه؛ جای چه تردید و تذبذبی می‌ماند که مخاطبان قرآن مجید کیانند و مراد از «قومی که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند» چه مردمی؛ با کدام شیوه معیشتی و سطح عقلی و فکری می‌باشند!؟

ولی یک نکته «باریکتر از مو» و برجسته و بُرنده شبیه «پل صراط» اینجا وجود دارد. و آن اینکه وقتی الله تعالی قبول می‌فرماید و ما نیز قبول می‌داریم که «شبان مولانا» نه تنها مؤمن که عاشق ذات الهی است و لهذا مقام و معصومیت و شرافت بی‌بدیلی دارد؛ آیا همه هم‌ردیفان وی از لحاظ عقلی و فرهنگی و سواد و فهم و دانش دینی و دنیوی صرف نظر از شرایط زمان و مکان و اوضاع اقتصادی و اجتماعی ممکن و میسر است در مقام او باشند؟

پاسخ این پرسش قریباً به طور مطلق «نه!» می‌باشد. چراکه صرف در یک مقطع کوتاه و گذرای تکاملی است که ممکن بوده میان بشر؛ چنین روان‌های پاکیزه و مروارید گونه وجود داشته باشد.

و انگهی این شبان «ساده و معصوم» فقط در رابطه شخصی و خصوصی اش با آفریدگار است که اصالت دارد و به مجردیکه بنا بر این باشد که وی

دیگران را **ناگزیر** کند تا همچون او بیاندیشند و عمل و ذکر و عبادت ! کنند ؛ معادله بر عکس می شود و عابد ساده و معصوم و مخلص ذات کبریایی ؛ مبدل میشود به ابزاری در جهت تحمیل و تعمیل سیاست مفتضح و شنیع و قبیح شیاطین زمان !

## **( درین استقامت احتمالاً در جلد دوم تفصیلات و شواهد و مستندات لازم درج خواهد شد ! )**

چرا که این شخصیت حقیقی یا حکمی فقط و فقط همانقدر صلاحیت و توانایی دارد که خویشتن را بر آفریدگار خویش - الله تعالی - عرضه دارد و آن ذات هم تنها به نیروی اعجاز الهی مراتب خلوص وئ را دریابد و مورد قبول و رحمت قرار دهد . اما این شخص و شخصیت از همه امکانات رهبری و رهنمایی و اقناع و ارشاد ممنوعان خویش **بی بهره** میباشد و حتی ممنوعان او ؛ از رجز خوانی ها و لاطایلات وئ ؛ ابدأ چیزی را برداشت کرده نمی توانند که در صورت صدق و صفا و سوز و گداز ؛ ذات رب العالمین قادر است ؛ **آن را دریابد** .

برهان قاطع این حقیقت اعظم همانا ؛ حضرت موسی ؛ ممنوع و همردیف یگانه و بی مثال اوست که پیامبر الو العزم الله تعالی میباشد ولی چنانکه مبرهن شد ؛ اصلاً او را درک و احساس کرده نتوانسته بود و من بعد هم ممکن نیست درک و احساس شایان و برجا کرده بتواند .

۲ - از متفکران غرب ؛ منظور داکتر الکسیس کارل است که در کتاب « **تفکراتی در بارهء زنده گی** » به واقعیت ها و حقایق عینی و ذهنی مورد نظر درینجا اشارات و تحلیلات ژرف و صایب کم نظیری دارد . این کتاب وی که در گرماگرم بزرگترین فاجعهء بشری قرن ۲۰ یعنی جنگ جهانی دوم و در اواخر عمر این شخصیت نگارش یافته ؛ علی الرغم اینکه عمر کارل برای تفصیل و صیقل کاری

آن بقا نکرده ؛ برندهء جایزه نوبل شده است . اما اعتبار کتاب و مطالب آن نزد ما به جایزهء نوبل ربطی ندارد .

در فصل دوم این کتاب با عنوان [ **لزوم اطاعت از قوانین طبیعی** ] این ارزیابی را می یابیم :

« ... جانوران اگر چه از خود و از محیط خود آگاهی ندارند ؛ راه خود را با دقت شگفت انگیزی در دلان پیچاپیچ حقیقت پیدا میکنند .... به نظر میرسد زنده گی دو راه مختلف برای خود نمایی و رشد در جهان برگزیده است . یکی میتود **غریزه** است و دیگری **هوش و اراده** .

جمعیت موجودات زنده به استثنای **آدمی** دارای یک نوع آگاهی فطری از جهان و از خود میباشند . این غریزه وادارشان میکند خود را به شکل مطمئینی در نظام طبیعت جای دهند . **آنها آزاد نیستند که مرتکب اشتباه شوند** . فقط موجوداتی که از موهبت **خرد** برخوردارند ممکن است **دچار لغزش شوند** و در نتیجه **تکامل** پذیرند . حشرات حتی ده هزار سال پیش مانند امروز در جوامع پیشرفته ای بسر می برده اند .

در حیوانات عالتر چون میمون ها ، فیل ها و سگ ها در اطراف غرایز شان حاشیه ای از هوش دیده میشود ؛ ولی در اعمال اساسی زنده گیشان همیشه غریزه بر هوش حاکم است . بر خلاف زن ؛ یک سگ ماده هرگز در مواظبت از توله های خود مرتکب اشتباه نمیشود . پرنده گان میدانند کئ باید آشیانه های خود را بسازند ؛ زنبوران هم میدانند غذایی که مناسب ملکه ، کارگران و سربازان کندو میباشد کدام است . چون غریزه به صورت اتوماتیک کار میکند ؛ **حیوانات مانند انسان ها آزاد نیستند که بر طبق هوس های شان زنده گی کنند** . آن ها کور کورانه خود را با محیط همچنان منطبق میکنند که سلول های اعضای بدن ما با شرایط فیزیوشیمیایی خون و مایعات موجود در انساج هماهنگ میشوند . حیوان و محیط را میتوان تشبیه کرد به یک سیستم کاملاً متعادل فیزیکی .

زمانیکه نیاکان ما در حال **توحش** به سر میبردند ؛ راهنمای اصلی آن ها **غریزه** بود . پیدایش **خود آگاهی** باعث به تحلیل رفتن تدریجی **غریزه** گردید . بدون شک هنوز حاشیه ای از غریزه در هوش انسانی دیده میشود ولی قدرت آن به حدی نیست که ما را کاملاً اسیر دنیای خارج نماید . انسان مانند گرگ نمیتواند راه خود را بدون یک رهنما در جنگل پیدا کند ؛ همچنین نمیتواند با نگاه اول بین دوست و دشمن فرق بگذارد و یا مرده را از زنده بازشناسد . او از اتوماتیسم تروپیسرها و رفلکس ها نجات یافته است .

او دارای **این امتیاز** گشته که بتواند مرتکب **اشتباه** شود . بر اوست که بین راه هایی که در اختیارش هست **یکی را برگزیند** و در آن گام بردارد ؛ آنچه را که اکنون می بایست وی برای هدایت زنده گی خود انتخاب کند ؛ تلاش خود آگاهانهء ذهن خودش میباشد ؛ ولی **ذهن** به عنوان یک رهنما کمتر از **غریزه** قابل اعتماد است ...»

شاید خوانندگان به نکات زیادی درین متن علاقمندی داشته باشند ؛ اما هدف ما درینجا تماس با این تیز شگرف الکسیس کارل است که میگوید :

« زمانیکه نیاکان ما در حال **توحش** به سر میبردند ؛ راهنمای اصلی آن ها **غریزه** بود . پیدایش **خود آگاهی** باعث به تحلیل رفتن تدریجی **غریزه** گردید . [ بنابر آن بشر ] دارای این امتیاز گشت که مرتکب **اشتباه** شود و در نتیجه **تکامل** پذیرد ! »

الکسیس کارل متفکر و اندیشمند سایننتفیک است و در عین حال به دین و مسیحیت اولیه به ویژه در قرن چهارم میلادی تعلق خاطر سزاوار احترامی دارد . او بر « ایزم » هایی که بشر را به موجودی اقتصادی خلاصه میکنند ؛ اعم از لیبرال دموکراسی و مارکسیزم انتقاد وزینی مینماید و رویهمرفته معتقد به اصالت ۳ قانون متصل به هم در رابطه به سوژه و اوبژهء «**زنده گی**» است .

قانون اولی ؛ قانون **حفظ بقا** ست ؛ قانون دومی قانون **تولید مثل** و قانون سومی ( که انحصار به نوع بشر دارد ) قانون تکامل و **تعالی عقلی و روانی** است . به هر حال چه در تفکرات الکسیس کارل و چه در اندیشه های بیشماری که تاکنون متفکران دیگر بشری از هر استقامت صورت داده اند ؛ عقل و خرد و تفکر در مادهء جاندار طبیعت دارای مبداء آغاز و روند تکاملی دارا از مدتی میباشد .

حتی در قدیمی ترین اساطیر مبرهن است که آدمی ؛ آنگاه که آفریده شد ؛ یک جانور عادی بیش نبود . ذات رب العالمین - چه به نام ایزد و یزدان و چه به نام یهوه و یهوه صباوت و چه به نام الله تعالی - لطف و عنایت و یژه برای این موجود فرمود و در گام اول او را **مختار** یا صاحب اختیار خوب و بد و خطا و صواب خویشتن خویش ساخت .

بدین منظور ؛ این موجود عالی را که به مناسبت خلقت او ؛ ذات الله تعالی بر خویشتن « **فتبارک الله احسن الخالقین** » گفت ؛ در بهشت جا داد و فرمود که از همه میوه ها و نعمات بهره گیر ؛ ولی از یک میوه مشخص نخوری که بر خویشتن ستم میکنی .

بدینگونه یکی از نادر مخلوقات خالق متعال ؛ موجود حیه ای بود که تابع **امر و نهی** گردید ؛ چرا که **مختار** آفریده شده بود و قادر بود حسب خواست الهی عمل کند و یا هم بر عکس آن .

با این تفاوت که عمل حسب امر معروف الله تعالی اجر و پاداش بزرگ داشت و تمرد از این امر و هدایت مجازاتی سخت !

با در نظر داشت اینکه آدم به عنوان خلیفه الله تعالی در روی زمین آفریده شده بود ؛ لهذا حکمت قرار دادن او در بهشت ؛ جز این چه میتوانست باشد که طئی تجربه ای کبیر ؛ او به استعداد اختیار و انتخاب در خود ؛ متوجه گردانیده شود تا بعداً برای تکامل این استعداد منحصر به فرد تلاش جاودانه داشته باشد !

بنابر همین است که او در معرض **آزمون** قرار داده میشود و دستور می یابد که به **میوه** فقط یک درخت در بهشت ؛ نزدیک نشود .

از قبل در علم غیب الهی آنچه اتفاق می افتاد ؛ معلوم معلوم بود ؛ ولی حکمت بر این رفت که آدم خود هم توانایی مختار بودن خویش را دریابد و هم این امر مهم و ظریف و حیاتی را که از این استعداد به نحوی احسن ، برای بهزیستی و تکامل عقلانی و وجدانی ی خویش بهره گیرد .

چرا که این استعداد شمشیر یست دو دم و آنهم به شدت بران ؛ و با اندک بی احتیاطی باعث هلاکت و تباهی ی آدم و آدمیت میشود .

لذا سر زدن نافرمانی از آدم و خوردن میوهء تحریم شده بر او ؛ به مثابهء اولین و بزرگترین اشتباه و گناه وی برجسته گردید تا آدم از اشتباه و گناه که با این راحتی هر زمان وقوع آن ممکن است ریال بر حذر ساخته شود .

بیرون کردن مجازات گونهء او از بهشت جهت متبازل نگه داشتن جاویدانه این امر سترگ تدبیر شد و الا فرستادن آدم بر زمین چون خلیفه الهی ؛ پیش از خلقت او مقدر بود !!!

به عبارء دیگر سایر مخلوقات چنان دترمینه شده بودند که در شباهت دوری با ربات و کمپیوتر فقط به حکم غریزه و طبق نقشهء غریزی اکنش و ریکشن ( کنش و واکنش ) میکردند و قدرت آنرا نداشتند که خلاف جبر و قانون معین و مقدر حرکتی نمایند ؛ ولی تنها بشر ( **آدم** در دین ) مستثنا شده بود .

او از اسارت مطلق غریزه آزاد گشته و به گسترهء **اختیار** و **انتخاب** وارد گردیده بود . اما بلا فاصله و در آغاز ها از ملکهء اختیار نمی توانست چنان بهره گیرد که از اشتباه بری باشد و چه بسا که او به گفتهء الکسیس کارل **مختار** شده بود تا **مر تکب اشتباه گردد** .

عین مفاهیم را در آیات کریمه قرآن شریف نیز می یابیم :

**وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۱۱۵- طه)**

و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و [لی آن را] فراموش کرد و در او عزمی [استوار] نیافتیم (۱۱۵- طه)

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (۷۲- الاحزاب)

ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم ؛ مگر از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و [لی] انسان آن را برداشت . راستی او [نسبت به خود] ستمگری نادان بود (۷۲)

مورد اول اشارت به پیمان الهی با آدم در مورد اجتنابش از نزدیک شدن به « میوه ممنوعه » میباشد .

پدرم روضهء رضوان به دو گندم بفروخت

نا خلف باشم اگر من به جوی نفروشم !

حافظ شیرازی که مضمون مورد نخستین را به گونهء بالا حلهء شعر پوشانیده است ؛ مضمون مورد دوم را در چکامهء زیبای دگر چنین پرورده است :

آسمان بار امانت نتوانست کشید ؛

قرعهء فال به نام من دیوانه زدند

بنابر این مسألهء بشر در خارج دایرهء مفهوم بشر نیست ؛ در درون این دایره است ؛ در درون دایره به طور یک کُل دو تا بشر داریم :

یکی بشر با خرد پریشان - البته در فاز های متنوع .

دوم بشر با خرد بسامان - باز هم در فاز های متنوع .

مورد دوم ؛ حتی همین امروز هم نه تنها در اقلیت است که در شمار استثناءات میباشد . روی این برهان ؛ بشر دارای خرد بسامان در حد کمال ؛ هنوز آرمان است تا واقعیت !

پس بشر ۴۰۰۰ ، ۳۰۰۰ ، ۲۰۰۰ ، ۱۵۰۰ ... سال پیش فی الواقع جز آنچه که دیدیم و گفته آمدیم ؛ چه میتوانست باشد !؟

مسلماً بشری از نوع اول ؛ موجود سخت بیچاره و سرگشته ایست ؛ از یکطرف ملکهء «جدید» تکاملی اش یعنی خرد ؛ نابسامان و آشفته میباشد و از سوی دیگر نظام غریزی اش برهم خورده و با سامانه های غریزی سایر موجودات حیه تفاوت اساسی یافته است .

این بشر در حالیکه از اتوماتیسم قابل اتکا و درخور اعتماد غریزی در تنازع بقا منفک شده هنوز مدت ها و به دارازای هزاران سال دیگر از اینکه بتواند به خرد خود متکی گردد ؛ دور می باشد .

چرا که سامانه های غریزی محصول ده ها میلیون سال تعامل **نا** « **خود آگاهانه** » موجودات حیه با **محیط زیستی** بوده و اساساً توسط کانال **ارثی** و **ژنتیکی** از نسلی به نسلی انتقال می یابد ؛ ولی عقل و خرد ؛ محصول تجربه های مبتنی بر « **خود آگاهی** » و « آزمایش و خطا » های افراد و نسل های بشری است که توسط **دماغ** متحقق میگردد .

درینجا معنا و مصداق **محیط زیستی** نیز بسیار پهناور میشود و همهء هستی و جریانات و تطورات و تحولات آن به شمول کنش و واکنش افراد و کتله های خود بشر ؛ تحت این عنوان عظیم گرد می آید .

اینکه عناصری از عقل و خرد هم بالاخره وارد محفظه های اطلاعات ژنتیکی در کروموزوم ها گردیده و مانند غریزه **انتقال ارثی** پیدا کند ؛ در دراز مدت علماً منتفی نیست ولی میدانیم که تاکنون چنین حالتی وقوع نیافته است ؛ لهذا عقل که با دماغ بشری در رابطه میباشد ؛ رویهمرفته در گنجینهء اطلاعات فرهنگی و بالاخره علمی و سایننتفیک فراهم می آید و نسل های آینده بالترتیب طور فزاینده این سعادت را دارند که - **اگر بتوانند و بخواهند** - از این گنجینه ؛ اطلاعات کسب



کرده و با آن سامانه های خرد خویشتن را کمال و کارایی و تعالی ببخشند و خود نیز بالنوبه به غنای اطلاعات و ثروت های فرهنگی و علمی بشری بیافزایند .

مگر بشری که **ادیان** با وی مخاطب است ؛ به همان پیمانانه که موجود نودرآمد و کم سابقه ای در جهان میباشد ؛ درک و شناخت و اطلاعات ناچیز تری از آن داشته و لهذا بیشتر و بیشتر مرعوب و محکوم نیروها و جریانات طبیعت است . توانایی های ناقص و نامرتبط و آشفتهء عقلی برای بشر درین مرحله ارمغان هایی به بار می آورد که منحصراً المجموع او را در دو استقامت متضاد هُل میدهد :

یکی ؛ استقامت **کشف مرگ** ؛ دریافت هراس از مرگ و دغدغه های « منظرهء مرگ » و آن سوی مرگ .

دوم ؛ استقامت **لذت جویی** و توسل به هر امکان و اقدامی برای خوش زیستن و دم غنیمتی .

از آنجا که هنوز عقل ؛ ضعیف و غریزه ؛ نیرومند است ؛ لهذا هم دشواری های زیستن و تیره گی عاقبت آن ؛ کشنده و منقرض کننده است و هم غفلت و حد ناشناسی و تجاوز و ستیزه جویی عواقب تباه کننده دارد .

در این شکی نیست که تنها **عقل ؛ کاشف مرگ است ؛** غریزه از مرگ  
**خبر ندارد ؛** لهذا برای موجودات صرفاً غریزی دغدغه های ناشی از مرگ و « منظرهء مرگ » و آن سوی مرگ بی معناست .

بر علاوه عقل انگیزه هایی چون زیاده خواهی و حرص و آز را قمچین میکند که میتوان همه آنها را **افراط زنده گی** خواند برخلاف دغدغهء مرگ و جستجوی حیات جاویدان که **تفریط زنده گی** است .

غریزه ( در غیاب عقل ) با بهره گیری های محدود و معین از نعمات طبیعی اشباع میشود و دغدغهء **پسان** و **پسانتر** را جز در اندازه های ناچیزی بر نمی انگیزد .  
لهذا تقریباً کلیه دشواری ها و سرسامی ها و سرکشی های بشر از حدود طبیعت و

فطرت و خلقت ؛ به عقل و خرد رابطه دارد و باید در پیوند با عقل و خرد ؛ سامانمندی و تناسب و تراتب پیدا کند .

ولی در عین حال غریزه هم توأمانِ عقل و خرد با بشر هست و لذا نمیشود آن را در محاسبه نگرفت . در واقع همان **کشش های غریزی** است که با **امکانات فراهم کرده** عقل و خرد اولیه ؛ در بشر ضریب های بالایی پیدا میکند و موجب میشود که بشر به **زیست نباتی و جانوری قانع باقی نمانده** در دامان طبیعت و در ماورای طبیعت افزون خواه و آرمان خواه گردد .

شک نیست که همین افزون خواهی و آرمان جویی بشر ؛ بالاخره موجب تکامل و تعالی نوع بشر و منجمله سبب شگوفایی ۲۳ مدنیت قدیم و تمدن صنعتی و تکنولوژیک عظیم عصر حاضر گردیده است ؛ اما بخصوص در اوایل ؛ افزون خواهی و آرمان پرستی موجب اشتباهات بدبختی آور و فلاکتبار بیشتری میشد و رویهمرفته از نوع بشر ؛ موجود حیه گناه کار و خطاکار و گمراه ... رقم می زد و تصویر می کرد .

چنانکه دیدیم قرآن مجید و کتب تقدس یافته پیش از آن ؛ همه و همه با یک چنین بشری سر و کار دارند و از یک چنین بشری تصویر و تصور کاملاً روشن و مشخص به دست می دهند :

علاوه بر اینکه سوره مبارکه یاسین درین عرصه ؛ از محکّمات شاخص قرآن مجید است اما گسترده گی موضوع به حدی است که همه سوره ها و آیات قرآنی به نحوی از انحا خواهی نخواهی به آن تماس می یابد ؛ و یکی از سوره های شاخص دیگر ؛ همانا سوره مبارکه « **الرحمن** » می باشد که پس از سوره شریفه یس مورد استفاضه کافه مسلمانان است ؛ اینک به عون اوتعالی شرف مطالعه آن را می یابیم :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الرَّحْمَنُ (١) عَمَّ الْقُرْآنَ (٢) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (٣) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (٤) الشَّمْسُ  
 وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (٥) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (٦) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ  
 الْمِيزَانَ (٧) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (٨) وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا  
 الْمِيزَانَ (٩) وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (١٠) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ  
 (١١) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (١٢) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (١٣) خَلَقَ  
 الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (١٤) وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (١٥) فَبِأَيِّ  
 آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (١٦) رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (١٧) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا  
 تُكَذِّبَانِ (١٨) مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (١٩) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ (٢٠) فَبِأَيِّ  
 آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٢١) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْثُ وَالْمَرْجَانُ (٢٢) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا  
 تُكَذِّبَانِ (٢٣) وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (٢٤) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا  
 تُكَذِّبَانِ (٢٥) كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (٢٦) وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ  
 (٢٧) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٢٨) يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ  
 هُوَ فِي شَأْنٍ (٢٩) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٣٠) سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ  
 (٣١) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٣٢) يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ  
 تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَّا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (٣٣) فَبِأَيِّ  
 آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٣٤) يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاطِئَ مِنْ نَارٍ وَوَحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ  
 (٣٥) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٣٦) فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ  
 (٣٧) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٣٨) فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ  
 (٣٩) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٤٠) يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ  
 بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ (٤١) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٤٢) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ  
 بِهَا الْمُجْرِمُونَ (٤٣) يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آناً (٤٤) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا  
 تُكَذِّبَانِ (٤٥) وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ (٤٦) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٤٧)  
 ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (٤٨) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٤٩) فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (٥٠)  
 فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٥١) فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (٥٢) فَبِأَيِّ آلَاءِ  
 رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٥٣) مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرْشٍ بَطَانِيئُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ  
 (٥٤) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٥٥) فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْ  
 قَبِلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (٥٦) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٥٧) كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ  
 (٥٨) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٥٩) هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (٦٠)  
 فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٦١) وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (٦٢) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا  
 تُكَذِّبَانِ (٦٣) مُدْهَمَمَّتَانِ (٦٤) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٦٥) فِيهِمَا عَيْنَانِ  
 نَضَّاخَتَانِ (٦٦) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٦٧) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرَمَانٌ  
 (٦٨) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٦٩) فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ (٧٠) فَبِأَيِّ آلَاءِ  
 رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٧١) حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (٧٢) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ  
 (٧٣) لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْ قَبِلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (٧٤) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٧٥)

مُنَكِّينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ (۷۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ  
(۷۷) تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۷۸)

[الله] رحمان (۱) قرآن را آموزش داد (۲) انسان را آفرید (۳) به او بیان **آموخت** (۴) خورشید و ماه بر حسابی [روان] اند (۵) و بُتّه و درخت [برایش] سجده میکنند (۶) و آسمان را برافراشت و ترازو را وضع کرد (۷) تا مبادا از اندازه درگذرید (۸) و وزن را به انصاف برپا دارید و در سنجش [چیزی] مکاھید (۹) و زمین را برای مردم وانهاد (۱۰) در آن میوه [ها] و نخل ها با خوشه‌های غلاف دار (۱۱) و دانه های پوست‌دار و گیاهان خوشبوست (۱۲) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۱۳) انسان را از گل خشکیده‌ای سفال مانند آفرید (۱۴) و جن را از تشععی از آتش خلق کرد (۱۵) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۱۶) رب دو مشرق است و رب دو مغرب (۱۷) دو بحر را [به گونه‌ای] روان کرد [که] با هم برخوردنی اند (۱۹) [ولی] میان آن دو حد فاصل [نهاد] که به هم تجاوز نمی‌کنند (۲۰) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۲۱) از هر دو [دریا] مروارید و مرجان حاصل می‌آید (۲۲) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۲۳) و او راست در دریا سفینه‌های بادبان‌دار بلند همچون کوه‌ها (۲۴) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۲۵) هر چه بر [زمین] است فانی‌شونده است (۲۶) و [تنها] ذات باشکوه و انعام بخش رب تو باقی می‌ماند (۲۷) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۲۸) هر که در آسمان‌ها و زمین است از [الله] درخواستی دارد و او هر زمان در حالتی است (۲۹) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۳۰) ای جن و انس فراغت پرداختن به شما هم میرسد (۳۱) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۳۲) ای گروه جنیان و انسیان اگر می‌توانید از

کرانه‌های آسمان ها و زمین به بیرون رخنه کنید ؛ پس رخنه کنید [ولی] چنین سلطه را ندارید (۳۳) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۳۴) بر سر شما شراره هایی از [نوع] تفته آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و [از جایی] مدد دریافته نمی توانید (۳۵) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۳۶) آنگاه که آسمان از هم بشکافد و چون چرم سرخ گردد (۳۷) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۳۸) در آن روز هیچ انس و جنی از گناهِش پرسیده نشود (۳۹) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۴۰) **تبهکاران** از سیما ها شناخته می‌شوند و از پیشانی و پای [ به جهت عذاب ] کش میگردند (۴۱) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۴۲) این است همان جهنمی که تبهکاران آن را دروغ می‌خواندند (۴۳) آنگاه میان [آتش] و میان آب جوشان سرگردان باشند (۴۴) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۴۵) و کسی را که از [قرار گرفتن] در پیشگاه رب خویش حذر داشته دو بوستان [ نصیب ] است (۴۶) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۴۷) [ بوستان هایی ] که دارای شاخسارانند (۴۸) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۴۹) در آن دو [باغ] دو چشمه روان است (۵۰) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۵۱) در آن دو [باغ] از هر میوه‌ای دو گونه است (۵۲) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۵۳) [ چنان نیک فرجامان ] بر بسترهایی از حریر ضخیم تکیه می‌زنند و هر میوه [از] آن دو باغ [به آسانی] در دسترس شان است (۵۴) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۵۵) در آن [باغ ها دلبرانی] فروهشته نگاهند که هیچ انس و جنی پیش از این با آن ها آمیزش نکرده است (۵۶) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۵۷) زیبا همانند یاقوت و

مرجانند (۵۸) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۵۹) مگر پاداش احسان جز احسان است (۶۰) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۶۱) و غیر از آن دو [بوستان] دو باغ [دیگر نیز] هست (۶۲) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۶۳) که از [شدت] سبزی سیه‌گون جلوه میکنند (۶۴) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۶۵) در آن دو [باغ] دو چشمه همواره جوشان است (۶۶) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۶۷) در آن دو بوستان میوه و خرما و انار است (۶۸) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۶۹) در آنجا [هم زنانی] نکوخوی و نکوروی [حاضر] اند (۷۰) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۷۱) حورانی نگهداشته شده در [دل] خیمه‌ها (۷۲) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۷۳) هیچ انس و جنی پیش از این با آن‌ها جماع نکرده است (۷۴) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۷۵) [آنان هم] بر بالش‌های [حریر] سبز و فرش‌های عبقری تکیه زده‌اند (۷۶) پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (۷۷) بسی خجسته است نام رب پر جلال و با اکرام تو (۷۸)

چنانکه می بینیم درین سورهء شریفه که ۷۸ آیه دارد؛ ۳۰ آیه فقط تکرار مؤکد آیهء واحد « پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید؟! » میباشد.

قبلاً به تأکید گفته آمدیم که قرآن مجید شعر نیست و تصنیف موسیقی نیز نمی باشد؛ لذا این آیهء مبارکه شبیه یک ترجیع بند در صنعت شعری نیست که تکرار می شود تا هارمونی و موسیقائیت آنرا تأمین کند؛ بلکه این آیه به خاطری ۳۰ مرتبه در میان ۷۸ آیت الهی تکرار می شود که مفهوم و پیام آن اهمیت خارق العاده دارد.

بشر گناهکار در ترمینولوژی ادیان ابراهیمی؛ همان منکر نعمت های الله تعالی ( صرف نظر از اسامی متعدد که حاوی همین مفهوم واحد میباشد )، ناسپاسگذار به این

نعمات ، تخطی کننده از اوامر الهی و شریک گیرنده به آن ذات احد است که در نتیجه آن نعمت ها و فرصت های حیاتی و ماورا حیاتی نیک و سعد که عطیه الهی است ؛ و نیز امتحان و عقاب و عذاب که از اراده های اوست ؛ به چیز هایی غیر از این ذات لاشریک نسبت داده میشود .

وقتی **غریزه** مطرح بحث باشد ؛ وضع طوریت که موجود زنده از خود **اختیار** ندارد و چون **مختار** نیست در برابر افکار و اعمالش **مسؤل** نمی باشد ولی بشر ؛ **موجود مختار** است و درست به همین دلیل نیز هست که در کتب مقدس ؛ آفرینش بشر کاملاً به طور جداگانه خاطر نشان میگردد .

رویهمرفته آیه های نخستین سوره شریفه « الرحمن » با معنای [الله] انسان را آفرید ، به او بیان آموخت و نیز قرآن را آموزش داد ؛ همینگونه مستدل میشود .

اما این انسان عام در مقام مخاطب ؛ **در عالم واقع** ؛ انسانی خاص و دارای صفات و توانایی ها و ناتوانی های معین می باشد ؛ چنانکه در مناسبات اجتماعی او تازه **داد و ستد** به وجود آمده و اجناس و امتعه قابل تبادل با **وزن** کردن سنجش می شود ؛ لهذا **ترازو** ؛ یک عنصر بی نهایت مهم و شاخص این دوران و این مرحله از مناسبات بشری است ؛ به همین دلیل ترازو دار شدن بشر ؛ مترادف با افزایش آسمان ها در هنگام خلقت ؛ می آید .

بدین قرار آیه « **و زمین را برای مردم وا نهاد** » حاکی از این است که مردمان نسبتاً به تازه گی ؛ شروع کرده اند ؛ از **زمین حاصل گرفتن** و جریان طوری پیش میرود که زنده گانی عمومی به جای شکار و تکیه بر علوفه و برگ و بار و میوه های آماده طبیعی ؛ وابسته به محصول در آوردن از طبیعت به طریق زراعت و فلاحت گردد .

**دو بحر** غالباً عبارت از بحیره سرخ و بحیره مدیترانه است که در حوالی عربستان بزرگ قرار گرفته و با قطعه خاک حایلی از هم جدا میگردد و اما اینکه از این دریا ها لؤلؤ و مرجان به دست می آید حاکی از این است که زیبایی شناسی و

تجمل دوستی مردمان مخاطب در حد معینی رشد کرده و یا هم این اشیای تجملی تجارت خوب و درآمد بالایی برای آنان دارد.

در همین جا یک بار دیگر ؛ گفتنی است که ما در آیات الهی **برخلاف کلام های بشری** لزوماً خود خطاب کننده و متکلم یعنی علم غیب و ابهت و عظمت واقعی الله تعالی را نمی بینیم بلکه تنها می توانیم وضع و مقام و موقعیت مخاطبان کلام الله را بیایم . اصلاً اعجاز کلام الهی اینست که با نیرو و جبروت محیر العقول با مخاطبانی گسترده در پائین ترین سطوح و کمترین توانایی های ذهنی و عقلی ارتباط برقرار می نماید و پیام و الهام روشن و شفاف می رساند .

و الا کی میتواند مدعی شود و ثابت کند که در زمان نزول قرآن عظیم الشان ؛ در علم غیب الهی معلوم نبود که در زیر خاک شبه جزیره عربستان بحر عظیم نفت وجود دارد که با لؤلؤ و مرجان و سایر محصولات بحرین یاد شده اصلاً مقایسه پذیر نیست و اگر قرار بود که ذات الهی خویشتن خویش را بیان فرماید ؛ بیچون و چرا از ذخایر عظیم نفت و معادن و منابع ناگشوده دیگر یاد براتب بیشتر می فرمود .

در باره سفینه های بادباندار بلند... ؛ پیشتر سخن گفته ایم ؛ اما نکته قابل تأمل دیگر درین سوره مبارکه و سوره مستقل « الجن » و جاهای دیگر قرآن مجید این است که آنقدر ها هم انسان به تنهایی مورد خطاب و عتاب نیست ؛ بلکه در مواردی جن ها هم که از آتش آفریده شده اند ؛ مانند انسان مورد خطاب و تنبه قرار میگیرند ؛ در نتیجه می بایستی جن ها هم دارای **اختیار** باشند و فراتر از آن بهره ای از **عقل** و **هوش** را مانند بشر داشته و لابد همه آنچه را که از عقل و هوش بشری در دنیا نتیجه گردیده و پدید آمده است و می آید ؛ آنان نیز بروز داده باشند و بروز بدهند .

چندان مسأله ندارد که بگوئیم چنین چیزی در عالم واقع نبوده است ، نیست و نخواهد بود . لذا اینجا نیز جز اصل مسلم و مبرهن « **مخاطب محور بودن** قرآن عظیم الشان » چیزی نمیتواند صورت حل معما را به دست دهد . برین مبنا جن ها واقعیت مجازی اند که در باور ها و روان های اعراب و مردمان دشت های شرق



میانه - و فراتر از آن - دارای ریشه های بسی کهن و پرتوان میباشند و به همین اعتبار آیات الهی چنانکه در موارد برده گی ، زنان و غیره دیدیم و می بینیم ؛ نابهنگام در صدد تردید و تلغین این باور بر نمی آید و در برابر؛ اینگونه برخورد اعجاز آمیز عتاب و تنبیه را نسبت به آن موجودات ذهنی مخاطبان نیز ؛ اتخاذ میکند .

جالب است که جن و انس ( بشر ) درین سورهء مبارکه و جاهای دیگر قرآن پاک همزمان مورد **حشر** و **مواخذه** و **باز پرس** قرار میگیرند ؛ بنابراین می بایستی در میان جن ها هم مانند انسان ها صالحان و عاصیان و جنتیان و دوزخیان وجود داشته باشد اما در بوستان های جنت - آنچنانکه انسان های صالح و آمرزیده مورد الطاف و عنایات قرار میگیرد - از جن ها خبری نیست . شاید هم بتوان دلیل امر را در آن جست که چون جن ها جنساً از آتش اند ؛ لهذا در هر حال جایگاه آنان دوزخ - یعنی آتشگاه ! - میباشد . درین صورت اصل **حشر** و **مواخذه** و **باز پرس** آنان **همسان با بشر** ؛ چه معنا پیدا میکند ؛ مگر نه این است که مواخذه و باز پرس ناگزیر به **مجازات** و **مکافات** منجر میشود ؟!

با اینهم در سورهء قدسیهء « **الکھف** » آیه ای هست که در آن **ابلیس** از جنس **جن** خوانده شده ؛ و این افزون بر آنچه است که ذات فرشته گان در مجموع از آتش میباشد :

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا  
( ۵۰ - الکھف )

و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس [همه] جز ابلیس سجده کردند که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید و حال آنکه آنها دشمن شمایند و چه **بد** **جانشینانی برای ستمگرانند ( ۵۰ - الکھف )**

بدینگونه جن ها در شمار ملایک و فرشته گان می آیند . بادر نظر داشت اینکه ابلیس پیش از مطرود و ملعون شدن ؛ فرشتهء مقرب و باتقوی و با دانش ها و فضایل بوده و بزرگترین معلم ملائیک به شمار میرفته است ؛ اینجا مفهوم **جن** بیشتر پیچیده گی پیدا میکند ولی با آنهم تصور شده میتواند که حوالت این نسبت به ابلیس هم اساساً به اعتبار ذهن و باور مخاطبان بوده باشد .

در سورهء مبارکه « الرحمن » که سورهء مدنی است و در سال های پس از هجرت نازل شده است ؛ تصویر سیما و خصوصیات مخاطبان طوریت که در آنها **غریزه** به مراتب از **عقل** نیرومند است و جامعهء مردسالار مخاطبان هم به **غرایز شکمی** خویش منهنمک میباشد و هم به **غرایز جنسی** اش ؛ درین حد که بلافاصله پس از اشباع غرایز شکمی - با خوردنی ها و نوشیدنی ها - غرایز جنسی سربلند میکند و برای اطفا و ارضای این غرایز ؛ جنت - که همان بوستان و باغ پاریسی است - سرشار از **حوری ها و زنان خوشخوی و خوبروی** میشود که تاکنون انس و جنی با آنان نزدیکی نکرده است یعنی به قسم کاملاً طاهره و باکره و تشنه و مشتاق معاشقه و هماغوشی در خدمت مردان وارد شونده به جنت قرار دارد . حتی در مواردی برای نوازش غرایز همجنس گرایان مرد ؛ **غلمان ها** - پسران خوشخوی و خوشروی - هم به این بساط افزوده میشود :

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ( ۱۹ ) مُتَّكِنِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْنُوفَةٍ  
وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ( ۲۰ ) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ  
ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ ( ۲۱ )  
وَأَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ( ۲۲ ) يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَّا لَعْوٌ فِيهَا  
وَلَّا تَأْتِيْمٌ ( ۲۳ ) وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ ( ۲۴ - الطور )

[به جنتی شده گان گفته میشود] به [پاداش] آنچه به جای می آوردید بخورید و بنوشید گواراتان باد (۱۹) [آنان] بر تخت هایی ردیف هم تکیه زده اند و **حوران درشت چشم را همسر آنان گردانیده ایم (۲۰)** و کسانی که مؤمن بوده و فرزندان شان آن ها را در

ایمان پیروی کرده‌اند فرزندان‌شان را به آنان ملحق خواهیم کرد و چیزی از کار[ها] شان را نمی‌کاهیم هر کسی در گرو دستاورد خویش است (۲۱) با [هر نوع] میوه و گوشتی که دلخواه آن هاست آنان را مدد [و تقویت] می‌کنیم (۲۲) در آنجا جام [شراب] از دست هم می‌ربایند [و بر سرش هم‌چشمی می‌کنند] که در آن نه یاوه گویی است و نه گناه (۲۳) و برای [خدمت] آنان غلمان [پسربچه] های مروارید گونه آماده است که بر گردشان همی‌گردند (۲۴ - الطور)

عین همین مفاهیم و تصاویر در آیات ۱۰ تا ۲۶ سوره طوبیة الواقعة نیز وجود دارد و از جمله آیه ۱۷ و ۱۸ چنین است :

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ (۱۷) بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ (۱۸ - الواقعة)

بر گردشان پسرانی جاودان [به خدمت] می‌گردند (۱۷) با جام‌ها و آبریزها و پیاله [ها]یی از باده ناب (۱۸ - الواقعة)

آری متأسفانه وضع مخاطبان از نظر تکامل اجتماعی و روانی و اخلاقی در حدی نازل (و در عین حال انحرافی) میباشد که از زن و دختر باکره و غلمان جز به حیث بازیچه عیش و دفع شهوت توقع و تصویر دیگر ندارد. لذا مخاطب محوری قرآن مبین موجب میشود که بر موضوع همین گونه پردازد. اینکه زنان هم انسان‌اند و آفریدگان الله تعالی با غرایز و مشتیهات کامل؛ و رسیدن به مردان جوان و ایده آل عشق و خواست آنان هم میباشد؛ مانند موارد واقیعت غیر قابل درک زمین و کُرات و اجرام سماوی و برده گی و دفینه‌ها و نعمات مستور و یا نادسترس برای مخاطبان؛ مسکوت میماند. حالت مخاطبان قرآن مبین؛ حتی تصریح این حقیقت اعظم را که زن؛ مادر و پرورنده کلیه افراد بشر است و بدون وی نسل و نوع آدمی ممکن نیست ادامه یابد؛ چنانکه باید؛ میسر نمی‌سازد.

تصویر محیط‌هایی با بالش‌های مخمل سبز و فرش‌های عبقری و بسترهایی از حریر ضخیم در عشرتکده‌های جنت؛ مبین آن است که این سطح تزئین و تجمل

منازل در میان مردمان اغلب شبان و کوچنده و بیابانگرد؛ هنوز کاملاً استثنایی و ناگزیر مورد آرزومندی و حسرت آتشین بوده است.

با تمام اینها یک محاسبهء سر انگشتی هم نشان میدهد که در سراپای سورهء مبارکهء «الرحمن» حتی یک فیصد از نعمات و ثروت ها و فرصت ها و استعداد هایی که در محیط زیستی بشر (و نه در مقیاس همهء جهان!) و در تن و دماغ و روان او آفریده شده تذکار نیافته است. چنانکه از هزاران نوع میوه نیم کرهء شرقی زمین صرف خرما و انگور و انار مورد تذکر قرار گرفته و گل ها و پرندگانه و انوار و الوان و آواز های زیبا و گاز های حیاتبخش چون اکسیژن یا در مجموع هوای جانبخش و غیره اصلاً اشارتی را هم نصیب نگشته اند. و با این وصف؛ پیهم و پیهم تأکید میشود که:

« پس کدام یک از نعمتهای رب تان را انکار میکنید؟! »

چرا؟ فقط و تنها به این دلیل که قرآن مجید «مخاطب محور» یعنی «عرب محور» است و آنهم در یک و نیم هزار سال پیش؛ و بیشتر از این؛ برای آن مخاطبان نه لازم است و نه قابل درک و دریافت؛ و لذا افزون گویی زاید است و بر صراحت و سلاست پیام های الهی اثر خوب ندارد!

چنانکه وصف جنت در سوره های دیگر قرآن کریم نیز با تفاوت های اندک عین تصاویر را داراست منجمله:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّنْ لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٌ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵- محمد)

**مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده [چون باغی است که در آن نهرهایی است از آبی که [رنگ و بو و طعمش] برنگشته و جوی هایی از شیری که مزه اش دگرگون نشود و رود هایی از باده ای که برای نوشندگان لذتبخش می باشد و جویبارهایی از انگبین ناب و**

در آنجا از هر گونه میوه برای آنان [فراهم] است و [از همه بالاتر]  
آمزش پروردگار آن هاست [آیا چنین کسی در چنین باغی دل انگیز]  
مانند کسی است که جاودانه در آتش است و آبی جوشان به خوردش  
داده می‌شود [تا] روده‌هایش را از هم فرو پاشد (۱۵- محمد)

## فصل چهارم

# «مخاطب محوری» قرآن مجید

### \* درستی و نادرستی ی موضوع:

«مخاطب محوری» در مورد کلام الله به مفهوم عامتر به معنای «**بنده محوری**» است که نقطهء مقابل و معکوس «**خالق محوری**» و به زبان قرآن مقدس «**الله محوری**» میباشد.

پس اگر بالفرض این کتاب آسمانی «**بنده محور**» - معادل «**شاگرد محور**» در میتود های پیداگوزی و تعلیم و تربیه - نباشد؛ ناگزیر «**خالق محور**» و «**الله محور**» است؛ مشابه با «**معلم محور**» و «**استاد محور**».

لذا نخست ببینیم «**معلم محور**» و «**استاد محور**» و هکذا «**خطیب محور**» به چه معناست؟

خوشبختانه در روزگار ما نمونه های مثال گویا که حتی ارزشی برابر با تجربه دارد؛ فراوان است. به دو مثال توجه می کنیم:

یکی: **برنامه های** رادیویی و تلویزیونی

دیگر: **مکاتب و آموزشگاه های** تلویزیونی و انترنیتی.

وقتی رادیو را سویچ و تلویزیون را روشن میکنیم؛ روی فریکونسی های معین؛ گوینده گان و خوانندگان و نوازندگان و اکتور های طبیعی یا هنری فراوان دریافت میشود. این مطالب و آواها و نواها از مراکز معینی توسط امکانات تکنولوژیکی به امواج الکترومقناطیسی تبدیل و به فضا پخش میگردند. گیرنده گان آن ها نیز ابزار های تکنولوژیکی اند که امواج را مجدداً به حالت نخست بر گشته اند و دیداری و شنیداری میسازند.

استفاده کننده گان اینسویی از این ابزار ها با **مراکز پخش** لزوماً رابطه ندارند. حتی وقتی رادیو و تلویزیون روشن شد حتمی نیست که شنونده و بیننده داشته باشد؛ ( در صورت دوام جریان برق و سلامت تکنیکی ) هی میگوید و نمایش میدهد. لذا این گوینده ها و نمایاننده ها « مخاطب محور » نیست؛ به این معنی که عمل شان مشروط به بودن و نبودن و علایق و اوضاع و احوال **مخاطب** نمی باشد. آنها « فرستنده محور »؛ « گوینده محور » و « نمایش دهنده محور » اند.

چنانکه مثلاً در کانالی تعریف و تمجید یک رژیم سیاسی جاری است و این رژیم را خدایی و آسمانی و جاودانی و عادل و با خیر و سعادت ... وانمود میکند؛ اما به مجرد فشار دادن بر دکمه تغییر کانال؛ همه چیز دیگرگون می شود و تعریف و تمجید؛ جایش را به تقبیح و تخریب و افشاگری و دعوت مردم به قیام علیه همان « رژیم خدایی و آسمانی و جاودانی و عادل و با خیر و سعادت... » میدهد. در حالیکه « مخاطب » نه تغییر نموده و نه در مورد تغییر کردن آن اصلاً اندیشه و محاسبه و تدبیری وجود دارد.

به مورد بعدی توجه می کنیم:

معمولاً خیلی بلدیم که آموزش و پرورش از الفبا و اعداد گرفته تا ریاضیات و عالیترین ستیز های علوم در مدارس و دانشگاه ها؛ دو طرف دارد:

نخست؛ **آموزنده** و دوم؛ **آموزگار**.

رایج ترین حالت تاکنون به ویژه در کشور های « جهان سوم » این بوده که آموزگار و آموزنده ( شاگرد ) در **عین زمان و مکان** فعالیت میکرده اند و با هم روابط حضوری و فیزیکی داشته اند .

اما اکنون تقریباً عادی و معمول میشود که مدارس و دانشگاه ها در فضا های مجازی پیاده بگردند . مخصوصاً از طریق خود آموزی مواد درسی و دریافت مساعدت ها از راه دور ( به وسیله اینترنت و ماهواره ) ؛ شاگردان و محصلان قرار است همان تعلیم و تحصیلی را کسب کنند که در فضا های واقعی انجام میدهند .

در نتیجه تست ها و امتحان ها - آنهم از راه دور - **نتایج** آموزشی و تحصیلی معلوم میگردد و کامیابان این دوره های آموزشی و تحصیلی به سان آموزندگان و محصلان حضوری ؛ دیپلوم ها و مدارج علمی کسب مینمایند که در سراسر جهان اعتبار یکسان دارد .

مسلماً در چنین فضا ها استادان به طور فیزیکی غایب اند و حتی مشاهده سیمما و تصویر تمام بعدی آنان از طریق کامپیوتر و تلویزیون نیز ؛ اصلاً و ابداً با تماس ها در فضا های واقعی مقایسه پذیر نیست . رویهمرفته در غیاب فیزیکی استاد و آموزگار ؛ این شاگرد و محصل است که **واقعیت و اصالت** دارد . همین وضع برترین نمونه و تمثال « شاگرد محوری » تعلیم و تربیت میباشد .

اما مفهوم « شاگرد محوری » در همین چوکات خلاصه نمی شود . چرا که هر کس ، در هر سن و سال و موقعیت اجتماعی و اقتصادی و مخصوصاً فرهنگ و سطح سواد ؛ فقط با دسترس یافتن به کامپیوتر و اینترنت نمیتواند از عهده این گونه تعلیم و تربیت بدرآید . درست مانند مراکزی با فضا های واقعی ؛ درین فضا های مجازی هم **افراد همسویه** میتوانند شامل شوند و به نتیجه برسند .

با اینکه تمام مواد درسی و ممد درسی و مساعدت های دیگر درین فضا ها از مراکز معین واقعی پیگیری و کنترل میشود ؛ معهدنا این شاگرد و محصل است که

سر انجام **خود** و چون و چند و چرا **در مورد خودش** را به نمایش میگذارد و اثبات میکند .

شاگرد محوری مختص به راه های دور و فضاهاى مجازى و انترنىتى نىست ؛ در خودِ فضاهاى واقعى هم میتود پىداگوژىك « شاگرد محورى » ؛ دىگر میتود ارجح و افضل مىباشد و در ین حالت ؛ معلم و استاد ؛ عمداً و هنرمندانه خود را در میان یا در عقب شاگردان قرار میدهد و نه با امر و نهى و دىكته و قرائت و تلاوت و توىخ و تعجىز بلكه با تحرك بخشىدن و تولىد هىجان **در خویشتن بودن** و در خود جوشىدن آموزندگان ؛ به پىش مىرود و لذا نه اىنكه نصاب تدرىسى را تطبىق مىكند بلكه تمامى استعدادها و ظرفىت هاى شاگردان را كشف و آن ها را در جهت رشد و بالنده گى استقامت میدهد .

در ین میتود استاد رفته رفته شاگردانش را تا اعماق كشف مى كند و مى شناسد ؛ ولى حتمى و نىز مىسر نىست كه شاگردان استاد را با همان كىفىت بشناسند . خىلى از شاگردان حتى ممكن است چىزى را به معناى « استاد » در سىاق كلاسىك كلمه ؛ احساس نكنند و در عوض ؛ همىشه با دوست و رفىق و همنشىن جذاب ؛ خویشتن را روىارو بىابند ؛ در حالىكه اصلاً متوجه تفاوت عظمى اندوخته ها و عظمت غىر قابل مقایسهء شخصىت استاد با خود و همردىفان خود نباشند .

اما « معلم محورى » و « مدرس محورى » و « استاد محورى » تقریباً چىزى مترادف « مرجع تقلىد محورى » است و بنا بر ین از لحاظ بنىان فلسفى و روانشاسى ؛ نشان دهندهء اىنست كه آموزنده گان فقط داراى تواناىى تقلىد و دىكته پذىرى پنداشته مىشوند و اگر صرىحتر سخن بگوئىم :

یا قرار بر اىن است كه حقیقتاً آموزنده گان دچار عقب مانده گى هاى ذهنى و عقلاىنى اند و یا آموزگاران تواناىى توأم كردهء تعلیم و تعلم با آزادى دادن به ابتكاراىت و نظرىات و به طور كلى به سهام گىرى آموزنده گان را ندارند .



لذا در سیستم « آموزگار محوری » اصل آموزگار است و آنچه که او هست و **میگوید و عمل** میکند .

در چنین سیستم ؛ نه تنها به همه گان در یک صنف بلکه به تمام صنوف دارای عین درجه عددی و مکانیکی ( مثلاً در همه صنف های پنجم ابتدایی در سراسر یک کشور ) عین متون توسط آموزگار خوانده میشود و معانی و مقاصد متون هم به سلیقه و صوابدید آموزگار تعبیر و تفسیر میگردد .

در یک قاعده غالب آموزنده گان ناگزیر اند همان طرز خوانش و طرز تعبیر و تفسیر آموزگار را از بر کنند و در امتحانات همان ها را پس بدهند .

این سیستم به طور یک قاعده آموزنده گان را « قاری » و « حافظ » و طوطی و « ملا نقطی » به بار میآورد و حد اکثر ضبط کرده ها با ختم امتحانات از حافظه ها محو میگردد ؛ مگر اینکه مانند قاریان و حافظان با ریاضت کشی های متداوم در تکرار قرائت و تلاوت ؛ حافظه ها تازه و تقویت شده برود .

درین سیستم ولو که در حد آموزشگاه های بسیار عالی هم باشد ؛ آموزگاران اند که تبارز و تشخیص دارند و شاگردان حتی به نام همان آموزگاران مشخص میشوند ؛ چنانکه شاگردان هگل ؛ چوچه هگل ها اند ؛ شاگردان فویر باخ ؛ چوچه فویر باخ ها ....

درین سیستم استثناء افراد پرنبوغ قادر می شوند بالاخره **خودشان** گردند . کارل مارکس که شاگرد هگل بود و مدت زمانی هم تا حدودی همان چوچه هگل حساب می شد ؛ یکی از نمونه های برجسته درین راستاست که بالاخره قادر به نقد و رد بسیاری از آموزه های هگل گردید و خود ؛ نظام نوین تئوریک اقتصادی و فلسفی پدید آورد .

سیستم آموزگار محوری علاوه بر اینکه از رشد به هنگام استعداد های آموزنده گان جلو گیری میکند ؛ این تلقی و توهم را با خود دارد که آموزگار « همه دان و همه توان » است و در درس و تلقین و تعبیر و تفسیر او ذره ای خطا و اشتباه وجود

ندارد . این تلقی و توهم مانع تکامل و تعالی شخصیت و دانش و مهارت خود آموزگاران نیز میگردد !

بی انعطاف ترین سیستم « آموزگار محوری » همان سیستم « ملامحوری » و « آخوند محوری » در مدرسه های باصطلاح دینی است ؛ درین مدارس نظرات انتقادی و پرسش و تشکیک و تردید در مورد دروس مطروحه ممنوع و حرام میباشد . طور مثال شاگرد در یک مدرسه اهل تشیع پرسیده نمی تواند که چرا اینهمه بد و بیراه بر اهل تسنن بسته میشود و هکذا در مدارس اهل تسنن شاگرد قادر نیست ؛ ریشه یابی علمی و تاریخی ی اختلافات با تشیع را خواستار شود .

در بهترین حالت ؛ پرسش ها و استفهام های نادر و محتاطانه ؛ یک نوع پاسخ دارد و آن این است که فلان و بهمان امام چنان گفته و یا فلان و بهمان راوی از پیامبر چنین نقل قول کرده است و یا این و آن آیت قرآنی به همین معناست که ما **تفسیر** می فرمائیم .

جدل و دیالوگ ؛ ممنوع و مورد پرسش قرار دادن « **معقولات** » کفر است و مجازات کفر هم « **مباح الدم و واجب القتل بودن** » !

با در نظر داشت سیر تکامل بشری ؛ «آموزگار محوری» روش ناگزیر رفتار دانایان و مجربان ؛ و محتاجان به آن ها در شیب و فراز زنده گانی اولیه بوده است ؛ چنانکه بسیار مشکل است میتود پیداگوژیک « شاگرد محوری » را در میان کودکان پیاده کرد . چرا که تحقق این میتود پیش از همه مستلزم حد معینی از بلوغ عقلی می باشد و الزامی است که شاگردان بر قدرت فعالیت دینامیک ذهنی دست یافته باشند و الا شاگرد با اینکه به برکت مواریت ژنتیکی قیافهء کامل بشر را داراست ؛ اما بیشتر در چنگال غریزه است تا عقل ؛ یعنی به جانورانی چون بوزینه شباهت بیشتر دارد تا به یک بشر کمال یافته به مقیاس زمان و مکان .

متناسب به همان واقعیت ؛ شاگرد خورد سال - و نابالغ به لحاظ عقلی صرف نظر از سن و سال - بیشتر - و چه بسا اساساً - **تقلید جو و تقلید پذیر** است ؛ آموزگار را

چون الگوی تمام عیار در آموخته ها و کنش ها و واکنش های خود می بیند و بر می گزیند .

او در واقع ؛ **خودش** نیست و در بهترین حالت آئینه ایست که سیما و وجنات **آموزگار** در وی دیده و خوانده می شود .

البته منظور اینجا کدام بحث پیداگوتیک نیست ولی ارتباط - اعم از دور یا نزدیک - **جزء لای تجزای جوهر هستی** میباشد و لذا منحصیث ارتباط به بحث « درستی یا نادرستی بنده محوری » یا « الله محوری » قرآن عظیم الشأن است که وارد این صغرا و کبرا شدیم و آنهم صرف به گونه ای یک پیش درآمد و مقدمه و الا رابطه و شباهت مستقیم و بلاواسطه ای میان این دو مفهوم اخیر با مفاهیم پیداگوتیک بالاتر وجود ندارد . و فراتر از همه ؛ الله قادر متعال را با هیچ آموزگار و فیلسوف و دانشمند و نابغه بشری نمیتوان قیاس کرد !

ذات الله تعالی خود در قرآن مبین میفرماید :

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ  
(۲۲) لَّا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ (۲۳ - الانبیا)

**اگر در آن ها [= زمین و آسمان] جز الله خدایانی [دیگر] وجود داشت قطعاً [زمین و آسمان] تباه می شد ؛ پس منزّه است الله رب عرش از آنچه وصف می کنند (۲۲) در آنچه [الله] انجام می دهد چون و چرا راه ندارد ولی [ آنان [= مخاطبان قرآن] سؤال خواهند شد ( ۲۳ - الانبیا)**

پس ذاتی چنین یگانه و قدر قدرت ؛ آیا ممکن است تمام و کمال در لابلای چند سوره قرآن مجید و یا حتی تمامی کتب مقدس اول و آخر بگنجد ؟ تا ما و هر بشر مؤمن و غیر مؤمنی درین کتاب یا کُتُب مقدس ؛ ذات رب العالمین را بیاییم و آنهم بخصوص در کتاب مقدس واحدی که انحصار و تعلق به قومی معین در یک و نیم هزار سال پیش دارد : باز هم خود قرآن مبین :

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴- طه)

و این گونه قرآنی **عربی** نازل کردیم و در آن از انواع هشدار ها سخن آوردیم تا آنان [مخاطبان عرب] راه تقوا در پیش گیرند یا آموزشی تازه برای آنان حاصل آید (۱۱۳) پس بلند مرتبه است الله فرمانروای بر حق ؛ و **در قرآن** [ قضاوت و حکم در باره آن ] ؛ **پیش از آنکه وحی آن بر تو** [ ای پیامبر ؛ و نیز هر مخاطبی ] **پایان یابد ؛ شتاب مکن و بگو یارب ! بر دانشم بیفزای** (۱۱۴- طه)

با فرض قبول اینکه وحی قرآن مجید حسب همین فرموده الله تعالی بر حضرت محمد مصطفی صل الله علیه وسلم « **پایان** » یافته ؛ و **دانش** افزون - در حد کافی - نصیب آن حضرت گردیده بوده است و شاید مهمتر از آن ؛ پس از ۲۰ سال از رحلت آن حضرت ؛ همه آنچه به حضرت شان وحی شده بوده توسط حضرت عثمان و خلافت او به تمام و کمال تدوین و تکثیر گردیده و به ما رسیده است ؛ قضاوت و حکم در باره قرآن مبین - چه در حد آیه های منفرد و چه منحيث کتاب کامل - به امر الله تعالی ؛ مشروط و مقید به ادراک و در نظر داشت **تمامت** قرآن میباشد و پیش از احاطهء کامل بر **قرآن کامل** و سرتاسری - یعنی از **آغاز تا پایان وحی** - هرگونه داوری ؛ شتابزده و غلط و مغرضانه و جاهلانه و نتیجتاً گمراهانه بوده است و خواهد بود .

اما ؛ مورد اینکه ذات الله و تمامی علم بیکران او تعالی - که ما از آن به **علم غیب** تعبیر میکنیم - مندرج و منحصر به قرآن مبین نشده است و نمیتواند به این کتاب مقدس و حتی به تمامی کتب مقدس عالم مندرج و منحصر شود ؛ از این آیه کریمه به ژرفترین و درعین حال عام فهم ترین مفهوم اثبات میگردد :

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةَ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷- لقمان)

و اگر آن چه درخت در زمین است قلم باشد و بحر را هفت بحر دیگر به یاری آید ؛ سخنان الله پایان نپذیرد . قطعاً الله است که شکست‌ناپذیر حکیم است (۲۷- لقمان)

تازه ؛ سخنان یا کلمات الهی که اینهمه بیکران و بی حساب میباشد ؛ بازهم تمامت ذات الله تعالی نمی تواند بود ؛ حتی اگر با چنان فرض محال محال محالی هم این سخنان انشاء گردد و در اختیار بشر قرار گیرد ؛ بازهم سخانی « بشر محور » است ؛ چونکه خطاب به بشر و نه موجود حیه و غیر حیه دیگری میباشد . چرا که کلمات و سخنان الله صرف متعلق به مخلوق ناطق و سخنگو و سخندان او بوده میتواند و بس . بر علاوه :

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذِرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ  
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَاْمُنُوا  
بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹- آل عمران )

الله بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید واگذارد تا آنکه پلید را از پاک جدا نسازد و الله [درعین اینکه] بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند ؛ ولی از میان فرستادگانش هر کی را بخواهد برگزیده تر میدارد . پس به الله و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر بگروید و پرهیزگاری کنید برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود (۱۷۹- آل عمران )

الله تعالی با سایر مخلوقات توسط کلمه و سخن امر و نهی نمی کند ؛ زیرا که اراده الهی ( دترمینم غریزی ) بی مدد کلمه و سخن بر سایرین جاری و حاکم میباشد !

اینکه تمامت ذات الله تعالی و صفات و اقتدار و جبروت ... آن کبریای ذوالجلال ؛ حتی در حالت چنان یک فرض محالی هم به بشر هویدا شده نمی تواند ؛ در آیت آتی صراحت قاطعی دارد که از محکمترین محکومات قرآن مجید است :

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا  
فِيُوحِي بآذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ ( ۵۱ - الشوری )

**و هیچ بشری را نرسد که الله با او سخن گوید ؛ جز [از راه] وحی**  
**یا از فراسوی حجابی یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد**  
**وحی نماید . آری اوست بلند مرتبهٔ سنجیده‌کار (۵۱- الشوری)**

بر علاوه نهایی‌ترین لطف و شفقت و عطا و نعمت ذات الهی در آن دنیا ؛  
**نمودن** دیدار کبریایی به صالحان و متقیان پرستندهٔ آن ذات احد و اقدس برون از  
درک و قیاس کنونی ما میباشد . با نیل به این دیدار غیر قابل وصف و حدس ؛ بنده  
گان نیکبخت ابدی در فواصل پیمایش ناپذیر از زمان بیهوش میشوند و در مستی و  
مدهوشی سرمدی به سر میبرند .

بدین دلیل اصلاً متصور نیست که ذات الهی ؛ خویشان را در لابلای کتب  
مقدس و لو در کمترین مقیاس ها نمایان سازد .

منجمله در آن صورت محال ؛ اصلاً کاغذ و کتاب و کتابخانه و مطبعه و  
کامپیوتر ... ممکن نیست چنان جبروت و جلال و جمال را بر بتابند ؛ همه لابد در دم  
آتش میگیرند و حتی این آتش که فی المثل بالاتر و بالاتر و بالاتر از تشعشات  
هسته ای خواهد بود ؛ دنیای خاکی و فراتر از آن را نیز به ذرات اولیه و چه بسا به  
انرژی ی مطلق مبدل خواهد کرد !

درست برعکس نویسنده گان و شاعران و قلمزنان و واعظان و سخنگویان بشری  
که نه تنها تمامت خود را در کلام خویش عیان میسازند بلکه به شدت مبالغه و  
نیرنگ و تزویر نیز می کنند تا بهتر و پاکتر و دانسته تر و پر بار تر از آنچه که هستند  
؛ جلوه نمایند ؛ ذات الهی صرف مخاطبانش را در کلام منعکس میسازد و در روان  
مخاطبان تحولات بار می آورد .

بدینگونه معنا و مصداق « آیات » الله تعالی قابل تأمل است ؛ چرا که بنده گان  
عمدتاً کودک و کودک مانده شبان پیشه و غیر آن در ۱۵۰۰ سال پیش میان  
صحراهای نادسترس و در خود محصور شبیه جزیره عربستان ؛ آیت های الهی را

چون بخشی از ذات الهی می پنداشتند و همپایه گان ایشان در اعصار پسین و امروز هم چنین پندار هایی دارند . بنابر این پندار کودکانه ؛ هر **آیت** بخشی از **وجود الله** است و لهذا مجموعه بزرگی از آیات ؛ **بخش بزرگی از ذات الهی** را متبلور میسازد .

البته ناگزیر و باصطلاح طبیعی است که درک هر کس از ذات الله به **اندازه عقل و توان ذهنی اوست** و روی همین حقیقت اندیشمندان - و شاید پیامبرانی - چون کنفونوسوسیوس گفته اند ؛ که با هر فرد بشر یک خدا به جهان می آید و همراه با او نیز از جهان می رود .

هدف واضحاً همان توهم کودکانه هر کدام ما از ذات اصلاً در خیال نگنجیدنی رب العالمین است که با حقیقت غیبی آن ابدأ انطباق ندارد و انطباق داشته نمیتواند !

آری ! این سخن - تا جائیکه اذهان و توانائی های بشری مطرح می باشد - حکیمانه و تردید ناپذیر است ؛ اینکه ذات الله تعالی احد و صمد و بی کفو و بی مثال می باشد ؛ **یک حقیقت** است و اینکه تصور و توهم فرد بشر در باره همین ذات کبریایی ؛ درست به اندازه تمامی افراد و هر کدام از آن ها تفاوت دارد ؛ **حقیقت بی چون و چرای دیگر** .

چنانکه مبرهن می باشد ؛ « **آیت** » به معنای اثر و نشانه است ؛ تصادفاً تنها جملات قطعه قطعه قرآن مجید و سایر کتب مقدسه یگانه و تنها آیت های الهی نیستند .  
هر موجود حیه و غیر حیه ؛ هر برگ و درخت و مرغ و ماهی و گل و گیاه و کوه و سنگ و ستاره و هر سلول و مالیکیول و اتوم و ذره فروتر از اتوم و هر موج و اشعه در سراسر هستی آیات الله تعالی می باشد و حتی و حتی و حتی ذات الله تعالی تنها به پیامبران بشری چون ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد حبیب الله وحی نمیکند - آنهم به وساطت سمبولی ملکوتی چون فرشته و مخصوصاً حضرت جبرئیل - بلکه چنانکه قرآن عظیم الشان بارها صراحتاً خاطر نشان

میسازد ؛ وحی رب العالمین به سوی کلیه موجودات ذیروح و غیر ذیروح جاری است ؛ از مورچه و زنبور عسل که مستفید و مستفیض از وحی رب العالمین میشوند تا زمین و خورشید و ماه و اختران و آسمان ها و مافیهای آن ها !  
ملاحظه کنید :

**وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ (٦٨) ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (٦٩ - النحل)**

و رب تو به زنبور عسل **وحی** کرد که از پاره‌ای کوه ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته‌سازی] می‌کند خانه‌هایی برای خود درست کن (٦٨) سپس از همه میوه ها بخور و راه های رب خود را فرمانبردارانه پیوی [آنگاه] از درون [شکم] آن شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می‌آید ؛ در آن برای مردم درمانی است . راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردمی که تفکر می‌کنند آیت [قدرت الهی] است (٦٩)

**وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا (١٢ - الاسراء)**

و شب و روز را **دو آیت** قرار دادیم **آیت** شب را تیره‌گون و **آیت** روز را روشنی‌بخش گردانیدیم تا [در آن] فضلی از پروردگارتان بجوید و تا شماره سالها و حساب [عمرها و رویدادها] را بدانید و هر چیزی را به روشنی باز نمودیم (١٢ - الاسراء)

\*\*\*

**وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ (٣٢ - الانبياء)**  
و **آسمان** را سقفی محفوظ قرار دادیم و [لی] آنان [منکران] از [مطالعه در] **آیت های** آن اعراض می‌کنند (٣٢ - الانبياء)



بدینگونه حتی تمامی هستی بیکران و بیقیاس - برای ما - فقط آیتی از حضرت ذات ذوالجلال و الاکرام رب العالمین در حساب است ؛ و نه بخشی از ذات آن بی بدیل و بی مثال و در بزرگی و جلال و جبروت بیرون از وهم و خیال .

به هر صورت ؛ نه تنها فرد بشر بلکه کافه آحاد موجود آدمی نام در طئ قرون و اعصار پس از خلقت با ذات خالق تعالی ؛ و تمامی دانش و دها و مهارت و شطارت آدمی با علم غیب خالق علی العظیم کمترین جای مقایسه ندارد . این حکم نه تنها برای امروز - و آینده های هنوز غیر قابل تصور - صادق است بلکه به درجه اول بر گذشته و تاریخ سپری شده آدمی صادق میباشد .

حسب فرمایش قرآن مجید آفرینش آدمی چنین متحقق گردیده است :

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُؤْلَةٍ مِّنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) -  
 (المؤمنون)

و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم (۱۲) سپس [ در مرحله تکثر و زاد و ولد ] او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم (۱۳) آنگاه نطفه را به صورت خون بسته درآوردیم ؛ پس آن خون بسته را [به صورت] گوشت پاره گردانیدیم و آنگاه گوشت پاره را استخوان هایی ساختیم ؛ بعد استخوان ها را با گوشتی پوشانیدیم ؛ آنگاه آفرینشی دیگر و آخر [مختص به آدمی] را اراده کردیم ؛ آفرین باد برالله که « أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ » = بهترین آفریننده گان است (۱۴- المؤمنون)

در سلسله تصویر الهی از سیر آفرینش بشر ؛ کلیه مراحل دیگر پیدایش بشر با سایر جانوران یکسان میباشد ؛ لذا وقتی بشر به مرحله یک جانور تکامل یافته میرسد ؛ اراده الهی در مورد او فرا تر می رود و چنانکه خود می فرماید : « ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ » را به تحقق می رساند .

از لحاظ علوم مربوط که تاکنون در زمینه ؛ بالنده گی و کمال یافته اند ؛ « **ثُمَّ** **أَنشَأْنَاهُ خُلُقًا آخَرَ** » به معنای همان جهش ژنتیکی یا ایولیشن میباشد که در گوهر وجود آدمی یعنی DNA او متبازر گردیده است .

این واقعیت دقیقاً به همان معناست که گوهر آدمی فراتر از **مدار های اتوماتیسم غریزی** ؛ مدار یا مدار هایی **فرا غریزی** پیدا میکند .

اکنون نخستین لحظات خلقت آدمی را با دقت هرچه تمامتر در تصور آورید .

پیش از پیدایش **مدار ماورا غریزی** ؛ بشر جاندار متعارف بود که همانند های آن میلیون ها سال را با نظام متعادل غریزی زیسته و خود را نسبتاً به راحتی در محیط زیستی خویش وفق میدادند و وفق میدهند .

اینک با پیدایش **مدار فرا غریزی** - ولو که نظام غریزی پیشین هم بلا تغییر مانده بود - بشر حالت بالنسبه متعادل و معمول گذشته در تطابق با محیط و عمل و عکس العمل با آن را ؛ دگرگون شده یافت . دیگر **اتوماتیسم غریزی** متزلزل گشته و حیات بی دغدغه حیوانی برای بشر پایان پیدا کرده بود .

در چنین مرحله جز خالق متعال ؛ احدی از موجودات زمینی و آسمانی نمیدانست و نمی توانست بداند که این دگرگونی در جاندار مورد نظر ؛ یک بیماری وخیم لاعلاج است ، یک علامت شروع انقراض نوعی است و یا کدام چیز دیگر  
!؟؟

خود جاندار **بشر شده** به شدت گرفتار بحران گردیده بود ؛ حتی غرایزش درست کار نمی کرد ؛ چون دیده بر محیط زیستی و جهان پیرامون میگشود ؛ ترس و اضطراب سراپایش را فرا می گرفت ، از همه انواع جانداران دیگر که بی خیال در پیرامونش جست و خیز می زدند و از نعمات آمادهء طبیعت با ولع و لذت بهره می بردند ؛ خویشان را متفاوت می یافت .

در حالیکه مجموعهء جانداران دیگر در مورد پدیده ها و جریانات خورد و بزرگ هستی بی تفاوت بودند ؛ او همه چیز را **راز ناک** می دید و سلیلی از **پرسش**

ها در باره آن ها بر دماغش هجوم می آورد . مگر ممکن نبود او این حقیقت را دریابد که **هوش** در وی به مرحله فراحیوانی یعنی **خرد** گذار کرده و روان غریزی در او مبدل به **روح خود آگاه و دنیاشناس** گردیده است .

لذا ؛ وضع پیش آمده برایش دهشت انگیز و غیر قابل برداشت بود ؛ به ویژه که ملکات تازه پدید آمده در بشر ؛ از همه اولتر قانونمندی و چاره ناپذیر بودن **مرگ** را کشف کرد و این چیزی بود که هیچ جاندار دیگر قادر به دریافت و حتی احساس آن نبود ؛ بیم غریزی از خطرات علیه **جان** که منجر به تنازع بقا و گریز و مبارزه معین میشد ؛ به هیچ صورت با درک و یافتهء بشر از **مرگ** و **فانی بودن** قابل قیاس نمی توانست باشد ؛ بشر نه تنها ذات خود بلکه دنیا را فانی و میرا و بی دوام یافته بود .

آیا برای لحظاتی چند - به سخن امروز برای ماه ها و سال هایی چند - یا تقریباً برای هیچ ؛ تنازع بقای آن همه دشوار لازم بود و ارزشی داشت؟  
بشر؛ رفته رفته با همان عقل بدوی بر خویش نهیب زد و یا تسلی داد که نباید **همهء هست و بود ؛ همین باشد !**

به ویژه تناوب روز و شب و گرما و سرما و بهار و خزان و دو باره و چندین باره برگ و بار و گل و میوه آوردن درختان و گیاهان و سایر تناوب های پدید آمده ها و جریانات هستی بر دماغ نارس او ؛ بازتاب هایی عبور می داد که حدس و گمان مثبت و تسلی دهنده اش را تقویت میکرد .

بشر که با معروض شدن به تطور تکاملی ؛ حالت مغروق بی پناهی را در بحر ناپیدا کردن حوادث و دشواری ها و بلایای طبیعت اطراف خود پیدا کرده بود ؛ طبعاً برای یافتن تکیه گاه و راه و چارهء نجات ؛ دست و پا می زد و همین جا بود که به **ریسمان ایمان** رسید و بر آن چنگ زد و محکم چسپید .

ولی ؛ این موجود بلافاصله و حتی پس از هزاران نسل و ده ها هزار سال هم قادر نبود ؛ مجموعهء رابطه ها و پیوند های خود با جهان و مجموعهء رابطه ها و پیوند

های جنگل و مغاره و ده و دشت و کوه و دریا و صحرا ... را با همدیگر و با کل هستی کشف نماید. حتی نژادها و قبایل و اقوام جداگانه که در محلات مجزا از هم زیست میکردند و در تنازع بقا بودند؛ قادر نبودند **روابط همنوعی و نسبت های همسطحی شان در فاز تکاملی و فطری** را دریابند.

کما اینکه حتی همین امروز هم درک و احساس **همنوعی** در بشر به مراتب نحیف تر از درک و احساس همخونی و خانواده گی و قیلوی و قومی ( اتنیکی ) و بالاخره ملی ( ناسیونالیستی ) میباشد.

ولی این اصل نزد خرد آنوقتهء بشر بالنسبه روشن بود که گرداننده گی نظام پویا و تغییر و تطور پدیده ها به نیروهای ناشناخته ای جز خود آن ها یا بیرون از خود آن ها؛ بسته گی دارد. بدینجهت حیات و خیر و شر هر فرد یا کتلهء بشری هم به یک چنین نیروهایی متعلق است.

این روند سرانجام به گزینش و تکیه و توکل بر **ارباب الانواع** انجامید که در آغاز تقریباً تمام پدیده های طبیعت به ویژه پدیده های بیشتر فعال و اثر گذار روی زنده گانی فرد و قبیله و قوم **رب النوع** انگاشته شدند و مورد ستایش و پرستش و تقدیم نذورات و قربانی ها قرار گرفتند.

آهسته آهسته برای ارباب الانواع؛ **نماد ها و جایگاه های ویژه** پرستش و قربانی در نظر گرفته شد و **اوقات و مناسک** برای ستایش و پرستش فردی و دسته جمعی تعیین گردید.

ولی ارباب الانواع و مناسک و مراسم مربوط به آن ها نزد تمام کتله های بشری نه فقط همسان و واحد نبود بلکه تفاوت های شدید داشت و این تفاوت ها منجر به اختلافات عقیدوی و ایمانی شده تا سرحد جنگ ها و کشت و کشتار های یکدیگر دامنه پیدا میکرد.

زیرا بسیاری افراد بشر به اینکه ارباب انواع منتخب خود یا نیاکان خود را مورد پرستش قرار دهند و به آن‌ها نذر ها و قربانی‌ها پیشکش نمایند؛ منجمله به دو علت اکتفا نمی‌کردند و نمیتوانستند اکتفا کنند:

یکی اینکه با وصف تمام پرستش‌ها و قربانی‌ها؛ به رضا و رحمت و شفقت مورد انتظار از ارباب انواع خود نایل نمی‌آمدند و چه بسا با حوادث و تصادفات بد وضع‌شان خرابتر هم میگشت.

دوم اینکه می‌پنداشتند پرستش ارباب انواع دیگر توسط سایر اقوام و قبایل دور و نزدیک موجب ناراحتی و خشم ارباب انواع خودشان میشود که گویا «برحق» ترین و شایسته‌ترین ارباب انواع سزاوار پرستش میباشد!

لذا **وظیفه ایمانی** خویش میدانستند که بساط پرستش ارباب انواع‌های دیگر را براندازند و همه‌گان را تابع ارباب انواع خویش سازند.

درین راستا تصور می‌کردند که اگر کشته شوند ارباب انواع؛ **حیات جاودان** و پُرسعادت ابدی یا **معاد** با شکوه دیگر به ایشان بدل می‌دهد و اگر زنده بمانند نیز خوشنودی ارباب انواع خود را در حد اعلا کمایی کرده‌اند.

واضح است که درین ضمن اموال و املاک اقوام و قبایل مغلوبه هم به تصرف‌شان در می‌آمد و مردان و زنان و کودکان آن‌ها را یا می‌کشتند (در دوران آدمخواری می‌خوردند!) و یا کنیز و غلام خویش می‌ساختند و این‌ها همه را مراحم و عطایای ارباب انواع «برحق» خویش به حساب آورده و با وجدان آسوده زنده‌گانی آرام یا جنگی آینده را در پیش می‌گرفتند.

تفصیل این رویدادها و اینکه پروسه‌ها و جریانات متذکره میان کتله‌های بشری چگونه به پیدایش و استحکام مالکیت و دولت و طبقات اجتماعی حاکم و محکوم و برده و آزاد مساعدت کرد؛ در حوصله مباحث کنونی ما نیست.

خواننده جوئیای حقیقت می‌تواند به **تاریخ جامع ادیان** - از آغاز تا امروز! - ، تاریخ‌های دیگر تحقیقی و علمی دین‌ها و مذاهب و هکذا تاریخ‌های

**جهان باستان** که همچنان طور علمی و بیطرفانه و منجمله مبتنی بر تحقیقات **باستانشناسی** نگارش یافته باشد؛ رجوع نماید.

ولی آنچه درین راستا اهمیت اساسی دارد؛ نقش **ایمان** در زنده گانی و تکامل بشر و دیالکتیک آن با **خرد** میباشد.

تمام کشفیات و تحقیقات سایننتفیک مشعر است که افزودهء تکاملی در بشر یا پیدایش **مدار فرا غریزی** در دماغ او معطوف به رشد و بالنده گی **خرد** یعنی **فاز هوش فرا حیوانی** بوده است.

اینکه دانشمندان و محققان و اندیشمندان گوناگون بخصوص طی تاریخ معاصر بشری عوامل مختلف و گاه متضاد را در صورت یافتن این جهش ژنتیکی تعیین کننده دانسته اند و منجمله کارل مارکس «**کار**» را در زمینه برجسته کرده است؛ عجالاً طرف مباحثهء ما نیست.

اما دید علمی و دید دینی هر دو به هر حال درین نقطه به هم می رسند و وقوع چنین اتفاقی را در مورد بشر طور همسان تائید و تأکید می دارند. لذا در اینکه **بشر شدن** و **بشر بودن** عبارت است از گذار به خردمند و خرد ورز شدن؛ هیچگونه مناقشه و جدلی وجود ندارد.

با اینحال واقعیت بزرگ و انکار ناپذیری به نام «**ایمان**» هم همراه با بشر به دنیا آمده است و تضاد و تعارض آن با **خرد** به ویژه در قرون اخیر بیش از توافق و همسانی اش با آن میباشد و در مواردیکه «ایمان» مورد سوء بهره برداری دزدان و چپاولگران و ستم پیشه گان خود گم کردهء غالباً حاکم در جوامع بشری قرار گرفته است؛ مدعیات و شعار های ایمانی نه تنها منحصراً **الجموع ضد خرد بشری** است بلکه تعطیل کننده و زایل کننده آن هم میباشد.

رویه‌مرفته با اینکه داستان بشر منحیث المجموع در تاریخ هستی عجیب‌ترین و شگفت‌انگیزترین داستان است؛ معهداً داستان ایمان؛ در قله‌ء این عجایب و غرایب قرار دارد.

از یکسو عقلاً و علماً مسلم می‌باشد که اگر بشر به **ریسمان ایمان** واصل نگردیده و به آن متوسل نشده بود؛ نمی‌توانست در پویه تنازع بقا پس از فرا رفتن از مدارهای **اتوماتیسم غریزی**؛ دوام آورد و به گمان اغلبِ اغلب به خیل جانوران غرق شده در تلاطمات روزگار و منقرض گشته از جهان؛ می‌پیوست.

ثروت ایمان؛ به حدی برای بشر حیاتی و مهم و سرنوشت ساز بود که طبق قوانین ژنتیک؛ شرایط پیدایش «ژن» آن بر روی کروموزوم‌های بشری فراهم گردید و این ژن به طریق نوعی در بشر هستی و مداومت یافت.

ولی در همین حال بشر بودن مستلزم **خردمندی** و خرد ورزی بود نه مستلزم ایمان داشتن یا نداشتن!

پس آیا میتوان **ایمان** را چیزی کاملاً برضد **خرد** به حساب آورد؟

این پرسش؛ محققاً اساسی‌ترین پرسش در معارف بشری بوده؛ هست و بیش از پیش خواهد بود.

واقعیت این است؛ چنانکه **خرد** رویه‌مرفته در ۳۰ میلیون نوع موجود حیه‌ایکه در طبیعت کشف و احصاء شده است؛ صرف و صرف منحصر به بشر می‌باشد؛ ایمان نیز قطعاً و مطلقاً ویژه بشر است و هیچ موجود حیه‌ء دیگر نه چیزی به مصداق **خرد** دارد و نه چیزی به مصداق **ایمان**.

لذا پرسش پسین این میشود که ایمان **اصل** است یا **خرد**؟

از نظر تاریخی که خوشبختانه مورد تأیید بی‌چون و چرای ادیان هم هست؛ در موجود حیه‌ایکه «خلقت دیگر یا آخر» به وقوع پیوست؛ اولین امتیازی که میسر شد؛ **یادگیری اسما** بود.

آری!

۱- یاد گیری

۲- اسما

یاد گیری ؛ به معنای خرد و خرد یافتن است و نه ایمان داشتن و مؤمن بودن .  
و اما ؛ اسما ؛ یعنی کلیه پدیده های کائینات را با اشاره و علامهء قرار دادی  
خاص خاطر نشان ساختن و معرفی کردن که جمال و کمال خرد در اوج است .  
پس **خرد** بر **ایمان** مقدم بوده است و مقدم خواهد بود .

اما **ایمان** چرا و چگونه پدید آمد ؟

وقتی خرد پیدایش یافت و موجودی قادر گشت پدیده های هستی را به **اسمای**  
جداگانه و فهما و معینی موسوم کند و معرفی بدارد ؛ درین زمره واقعیت هایی به نام  
**آغاز و انجام** نیز در میان آمد . به وضوح آشکار میشد که قریب همه پدیده های  
هستی از نقطه ای آغازیده بودند و به نقطه ای انجام پیدا می کردند و در این میان  
خود این موجود آگاه شده و دانا شده **آغاز و انجام خویشتن را هم کشف**  
**کرد** و به نحو هول انگیزی متوجه شد که خیلی زود باید بمیرد و محو گردد .  
به راستی یعنی چی ؛ آگاه و دانا شوی ؛ آرزو ها و آرمان های جذاب و زیبا و  
باشکوه کشدار و زمانبر فراوان پیدا کنی ولی همه فقط به آن منتهی شود که فردا یا  
پس فردا باید بمیری و نابود گردی !؟

اینجا بود که خرد بشری ؛ خود به لزوم **ایمان** و تکیه و توکل ؛ و **امید به معاد**  
و **زنده گانی جاوید** پی برد و ایمان را پدید آورد . بدینجهت علی الرغم استقلال  
نسبی و تضاد های ظاهری ؛ ایمان فرزند خرد است و به همین سبب هم هست که  
پیوسته و در سراسر تاریخ ؛ ایمان در یک وحدت دیالکتیکی با خرد دیده میشود .

**موجودیکه - در عامترین مفهوم - خرد ندارد ؛ ایمان هم ندارد .**

لذا خرد و ایمان هر دو منحصر و مختص به بشر بوده ، هست و خواهد بود .



چون خرد بشری در جریان کار و مبارزه برای زنده گی و پنجه دادن با ناملایمات و ناسازگاری های طبیعت نسل پی نسل غنا و ژرفا و پهنا می یابد ؛ ضرورت تعدیل کلیشه های ایمانی که عموماً خصلت ایستا دارد ؛ هرچند گاهی پیش می آید و این تعدیل چه به طور مسالمت آمیز و چه برعکس آن بالاخره متحقق میگردد.

درین سلسله بوده و هست که ایمان از تعلق خاطر و وابستگی و پرستش و نیایش به پدیده ها و مظاهر معین طبیعت و ارباب الانواع تا اعتقاد و اتکا به خالق یگانهء هستی و حیات و آدمی دگرگون شده رفته است و آخرین دین یا واپسین دستاورد ایمانی ی بشر همانا تعالیم و مندرجات قرآن کریم مؤمن به ما مسلمانان جهان میباشد .

لذا تعجبی ندارد که در زمینه های پیش گفته ؛ قرآن مجید و دین مقدس اسلام عظیمترین ثبوت ها را به دست داده است که بخش اساسی و تعیین کننده آن تاکنون از نظر مان گذشت.

ولی بحث حاضر ما عبارت از این است که آیا قرآن مجید - مؤمن به مسلمانان - به راستی « مخلوق محور = بشر محور » است یا « خالق محور »؟ هرگاه این کتاب مقدس به واقع « خالق محور » باشد ؛ تبعات اجتهادی و تحلیلی و استنتاجی آن کاملاً به عکس آنچه میگردد که در صورت « مخلوق محور = بشر محور » بودن آن میتواند باشد .

روشنتر از آفتاب مبرهن کرده آمدیم که قرآن مجید نه **اولین** بلکه **واپسین** کتاب مقدس الهی و حضرت محمد مصطفی صلی علیه و سلم نه **اولین پیامبر** الله جل مجده بلکه **آخرین** پیامبر آن ذات کبریایی می باشد . پیش از حضرت محمد ۱۲۴۰۰۰ پیامبر یا ۱۲۳۹۹۹ پیامبر برای هدایت اقوام گوناگون بشری در زمانه های متفاوت فرستاده شده بوده است .

معلوم و مسلم است که حضرت محمد عربی قریشی والاترین و محبوب ترین و مطلوب ترین پیامبر ذات خالق تعالی میباشد و طبق نصوص قرآن کریم ایشان از همه پیامبران پیشین بهتر و مؤفقانه تر مردمان را به راه راست هدایت میفرموده اند؛ لذا میتوان پرسشی در میان آید که پس چرا این ذات جلیل القدر و محبوب و مطلوب و مؤفق بلافاصله پس از خلقت بشر برای هدایت این موجود برگزیده ذات الهی به عالم هستی تشریف فرما نگردیدند؟

آیا خلقت ایشان در آن هنگام برای خالق تعالی اشکالی داشت و یا بعثت شان به پیامبری دارای مانعی بود؟

اگر به این پرسش پاسخ «آری!» بدهیم؛ قدرت آفریدگاری ذات الله تعالی را نفی کرده ایم یعنی پاسخ ما چنین میگردد که نعوذ بالله خالق تعالی فقط ۱۴۰۰ و چند سال پیش توفیق! یافت که یک پیامبر کامل و کمال مطلوب در میان بشر مبعوث دارد و قبل بر آن ۱۲۳۹۹۹ تجربه درین راستا انجام داده ولی نتیجه مورد نظر را حصول نکرده بود!

نتیجه ایکه از چنین صغرا و کبرا حاصل میشود این است که این؛ مخلوقات و منجمله بشر نیست که در حال **تحول و تکامل و تطور** باشند؛ بلکه این؛ خالق تعالی است که (نعوذ بالله) تغییر می کند؛ تکامل می یابد؛ پخته تر و توانا تر می شود و از این جهت با مرور زمان کتاب های کاملتر برای بشر می فرستد و پیامبران بهتر و برتر؛ بر می انگیزد.

شاید نزد عقل های معینی این حالت خالق تعالی هم چندان مسأله نداشته باشد؛ چنانکه انبوه عظیمی از کتب تفسیری و تحلیلی و توجیهی - چه در دین اسلام و چه در ادیان دیگر - مبتنی بر همین طرز دید و جهان بینی و خدا شناسی است؛ ولی همه این بزرگان و امامان و محدثان و ثقات مؤلف کتب مزبور احیاناً از ابتدا و انتهای این دید و باور غافل و یا نسبت به آن بی اعتنا بوده اند.

خالق و آفریدگاری که در حال **تحول و تکامل و تغییر و دگرگونی** باشد؛  
مسلماً خود از یک **نقطهء صفری** آغاز گردیده و به دنبال تحولات و تغییرات و  
تکاملات بالاخره به سوی **فنا و نیستی** می رود!!!

آیا یک ذات یا وجود تغییر یابنده و رو به کمال؛ میتواند خالق هستی باشد؟  
نه، هرگز و ابداً!

خالق - لا اقل در قیاس با هستی و پدیده ها و جریانات آن - **مطلقاً دگرگونی**  
**ناپذیر است** و در این راستا سورهء متبرکهء « اخلاص » در قرآن مجید بهترین بیان را  
به دست داده است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ (۱) اللّٰهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهٗ كُفُوًا  
اَحَدٌ (۴)

بگو اوست الله یگانه (۱) الله صمد [ثابت متعالی] (۲) نه زاده است و  
نه زاده شده است (۳) و هیچ همتایی برای او موجود نیست (۴)

به خصوص اینکه الله جل جلاله ذاتی می باشد که « **نه زاده است و نه زاده**  
**شده است** » همین معنی را دارد؛ که آن ذات با هیچ پدیدهء مخلوق خود همسان  
نبوده و هیچگونه قوانین و جبرهای حاکم بر پدیده های هستی بر او مسلط و جاری  
و ساری نیست. او **حی** و **قیوم** یعنی زندهء جاوید است ولی **حی** بودن او با **حی**  
**بودن موجودات زنده و بشر** (که به نظامی مادی چون سوخت و ساخت (میتابولیزم  
= خوردن و نوشیدن و هضم کردن و اطراح نمودن) رابطه دارد؛ حایز هیچگونه  
شباهتی نیست و به اندازهء **فانی و میرا بودن** بشر و دیگر موجودات؛ و **لایموت**  
و **جاویدان** بودن ذات الهی؛ تفاوتی پر ژرفا و پرپهنایی اینجا در میان است.

**\* پیامد های منطقی و اجتهادی**

اصلاً این قصور در زبان بشری است که الله تعالی با وصفیه های « لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوَلَدْ » ، « حى و قیوم » و امثال آن مورد تعریف و توصیف قرار می گیرد و الا **هرگز زبان و کلمات بشر قادر نیست که خالق تعالی و رب العالمین را بیان نماید !**

منجمله همین **ضمیر « او »** و « **وی** » را که از سر ناچاری در مورد رب العالمین به کار می بریم و حاوی ی افادهء « **بشرمانند بودن** » است ؛ سخن ما را ماهیتاً **شُرک آلود** میکند . چه با این ادات ضمیری و اشاره ای ما رب العالمین را شبیه بشر و شبیه خود مان القاء و ارائه میکنیم .

درین رابطه اکنون قیاس فرمائید که در اکثریت مطلق ترجمه های قرآن شریف و تفسیر ها و کتب به اصطلاح اسلامی مانند نقل و نبات تکرار شده می رود که « خدا کسی است ... آنکس که زمین و آسمان آفرید ... آنکس که ما را آفریده است ... » .

بر علاوه به آنهمه شعر و نثر **مداحان** آشفته خرد یا مغرض و دین برانداز نظر کنید که آفرینندهء عالم را چه ها نساخته و چه بس سلاطین و امامان و ملایان را مانند آفریدگار و حتی برتر از ذات آفریدگاری مدح و تملق نفرموده اند؟!

بعد ها خواهیم دید که یکی از خطرناک ترین دشمنی ها با معارف ایمانی پدیدهء شوم و ضد بشری ای موسوم به « **مداحی** » بوده است و می باشد .

واین ثبوت مؤکد دیگر مبنی بر این است که قرآن مجید و تمام کتب مقدسه « بنده محور » و « مخاطب محور » است و نه « خالق محور » و « خطیب محور » .

چنانچه « لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوَلَدْ » فقط بدین معنی است که الله تعالی مانند بشر ( و موجودات حییهء دیگر ) تولید مثل نمیکند و نه خود تولید مثل شده است .

این سخن صرف یک تصور نکتیف ( وارونه ) در اذهان بشری ایجاد می دارد که الله تعالی ماورای جبر و قانون « تولید مثل » و « وراثت ژنتیکی » است که در بشر

و موجودات حیه دیده میشود . ولی این کلمات ؛ به هیچ وجه **مفهوم** ساخته نمی تواند که : پس الله تعالی چگونه ذات یا موجودیتی است ؛ مثلاً آیا با جسم یا روان بشری مشابَهت نزدیک و دوری دارد یا خیر ؛ و....و.... و ....

بدینگونه الله شناسی و خدا شناسی به طریق کتب مقدسه طور مستقیم میسر نمی باشد و فقط با خود شناسی و جهانشناسی و هستی شناسی میتوان **شناخت نسبی** در مورد الله تعالی و خالق کائنات پیدا نمود .

بدین جهت بشر - چه به دلیل جبر تکاملی چون گذشته گان ما و چه به دلیل غفلت و تنبلی و تعصب و تحجر چون معاصران ما - به هر میزانی که از خود شناسی و جهانشناسی و هستی شناسی بهره کمتری داشته باشد ؛ به همان پیمانه از نزدیکی به **شناخت نسبی** و احساس و دریافت مظاهر و آیات خالق عالم به دور است !

معهدنا چنانکه دانشمند ژرف اندیشی گفته است : « دل دلایلی دارد که عقل

از آن بی خبر است »

قبلاً باید تصریح کرد که « دل » به معنای « قلب » یک ماشین تلمبه و پمپاژ خون در بدن موجود زنده میباشد و با توانایی های هوشی ، عقلی ، احساسی و ایمانی که مراکز تمام آن ها در دماغ است ؛ هیچگونه نسبت واقعی ندارد . چنانچه با بیماری آلزایمر و آسیب های فلج کننده دماغ و مرگ مغزی که لزوماً به معنای ایست قلبی نیست ؛ هیچگونه هوش و احساس و خرد و عشق و ایمان باقی نمی ماند و یا در صورت پیوند قلب یک مؤمن با غیر مؤمن و برعکس ؛ ایمان و عشق و عاطفهء صاحب نخستین قلب به شخص دوم منتقل نمیشود .

ولی دل و قلب مجازاً به ویژه در رابطه با عشق و ایمان و سایر عواطف ؛ مرکز مهم و چه بسا اساسی وانمود میگردد و دلیل آن نیز این است که این ارگان رئیسهء بدن با دقت شگرف و ظرافت و حساسیت بی نظیر در برابر تمام پیام های احساسی و عاطفی که از دماغ صادر می گردد ؛ واکنش نشان میدهد و آنرا حرکات آن

دستخوش تغییرات لازمه می گردد تا خون و انرژی و اکسیژن... را حسب نیاز اندام های دیگر به آن ها برساند .

برعلاوه قلبِ زنده هرگز استراحت ( به معنای خواب ) نمی کند و بدینجهت عین واکنش ها را در قبال جریانات خواب و رؤیا نیز از خود بروز میدهد !  
به هر حال ؛ منظور از « دل » در سخن فوق ؛ بیشتر « ایمان » میباشد که می توان آن را چنین هم نوشت :

« **ایمان** دلایلی دارد که **عقل** از آن بی خبر است »

به موازات همین مفهوم باید گفت که اغلب سخنان کتب مقدس فقط با دلایل ایمانی میتواند توجیه شود و با ابزار های عقل مستقیم که منطبق و تجربه از اهم آن هاست ؛ توجیه پذیر نیست !

مثلاً به مفهوم نعرهء تکبیر اسلامی « الله اکبر » دقت می کنیم .

آنچه مسلمانان از این ترکیب برداشت می کنند ؛ با معنای لغوی آن هیچگونه همخوانی ندارد . حتی از نظر مفهوم لغوی این ترکیب شُرک آمیز است که بدترین گناه دینی در ادیان توحیدی و خاصتاً اسلام می باشد .

دقیق ترین معنای لغوی « الله اکبر » اینست که الله - خدای مسلمانان - **بزرگتر** است !

در نتیجه بلافاصله پرسش ایجاد می کند که **الله از چه** بزرگتر است ؛ از بشر ؛ از موجودات زنده ؛ از جهان و پدیده های آن ... ؟

ولی به لحاظ منطقی درست نیست که نسبتِ الله و رب العالمین با مخلوقات و توابع و نشانه ها و آیات آن مطرح گردد ؛ چون هرگونه نسبتی به همسانان و همردیفان قابل احاله می باشد و بس ؛ لذا « الله اکبر » بدین مفهوم میشود که الله نسبت به خدا یا خدایان دیگر بزرگتر است .

پس نفس « الله اکبر » از لحاظ عقلی و منطقی مستلزم قبول شرکا و مشابهان با **الله تعالی (ج) میباشد** .

عین مورد در آیه « فتبارک الله احسن الخالقین » نیز حتی با برجسته گی بیشتر نمایان است . از آنجا که الله **احسن الخالقین** یا بهترین خالق ها و آفریننده گان میباشد ؛ پس عقلاً و منطقاً خالقین همردیف الله تعالی نیز وجود دارد منتها آن ها به اندازه الله تعالی در کار خلقت و آفرینش **احسن** نیستند .

اینجا نیز به لحاظ قوانین منطقی ممکن نیست قدرت خلاقه الهی با توانایی های ناچیز خلاقه و ایجادگرانهء بشر یا طبیعت مقایسه شود که در آنصورت مسأله به شدت مبتذل و ابلهانه میگردد !

تناقضات و نارسایی های لغوی در همچو موارد را شاید بتوان با همان سخن حکیمانهء بالا به اغماض گرفت ؛ ولی درست تر از آن همین است که ما **بنده محوری** و **مخاطب محوری** کلام های مقدس را در نظر داشته باشیم و این حقیقت اعظم دینی و ایمانی را که خالق تعالی جز در چوکات های تنگ و تاریک و ناقص و نارسای زبان های بشری **دوران شبان - رمه ای** با او سخن نگفته و قرار و - به لحاظ بشر - مقدور هم نبوده است که جز با همین ابزار های ناقص و ناتوان - ناقص و ناتوان به تناسب علم غیب و حکمت بالغهء او تعالی ! - سخن بگوید .

به استثنای ملحوظ داشتن همان سخن ژرف یعنی « **ایمان** دلایلی دارد که **عقل** از آن بی خبر است » ؛ مدعی شدن اینکه زبان عبری شبانان بنی اسرائیلی و زبان عربی بادیه نشینان بنی اسماعیلی ؛ زبان خود ذات الهی میباشد ؛ جهل زشت - و به اعتبار دینی - کفر مطلق است !

پس آیا میتوان پرسید که زبان خالق کائنات عبارت از چه خواهد بود ؟

بلی ؛ میتوان !

ولی پاسخ هم از نظر ایمانی و هم از نظر عقلی این است که زبان و ادبیات ... قایل شدن به خود خالق تعالی فقط می تواند مبتنی باشد بر این توهم پُر بلاهت که

آن ذات کبریای بیچون و بی مثال و نگنجیدنی در اندیشه و خیال ؛ هم سرانجام چیزی **همانند بشر** خواهد بود!؟

این گونه توهم نه تنها سورهء کریمهء اخلاص بلکه تمام قرآن مجید و تمام مفاهیم مقدس دیگر را بی معنی و بیهوده می سازد ؛ دقت کنید :

**قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)**

**بگو اوست الله یگانه (۱) الله صمد [ثابت متعالی] (۲) نه زاده است و نه زاده شده است (۳) و هیچ همتایی برای او موجود نیست (۴)**

به ویژه آیهء (۴) قطعاً می رساند که الله تعالی هرگز و ابداً **کفو** یعنی همانند و مشابه و همتا ندارد ؛ آیا چنین ذاتی ممکن است مانند بشر **زبان و علامات مشخص فاهمه** داشته باشد!؟

او تعالی بی نیاز و بی توسل به زبان و اعداد و علامات بر کلیه امواج و ذرات عالم تا کرات و کهکشان ها و فضا و اَبَر فضا فرمانرواست و اگر بر فرض محال بتوانیم بر خالق (جل علی شانہ) زبان قایل شویم ؛ آن زبانی است که هم ذره و اشعه و موج آن را میداند و هم سنگ و کوه و آهن و فولاد ... و هم آسمان ها و مافیها ؛ هم جن و فرشته و میلیون ها موجود حیه و در یک کلمه تمام هستی در کُل و در هر جزء خویش .

اینک آیا چنین زبانی میتواند عبری یا عربی باشد ، انگلیسی یا روسی ، چینیایی یا سانسگریت ، فرانسوی یا اسپانیولی و... و... و...؟؟؟

نه خیر ، اصلاً و ابداً نه !!

اما حکم خرد - در مفهوم گشاده و وسیع آن - این است که مؤمنان و مجتهدان دینی و مذهبی تقریباً همیشه **چاره ای جز این نداشته اند** که کتاب های مقدس و منعیث المجموع ادیان را « خالق محور » و ماوراء بشری تصور و تقبل نمایند و قریب همه آنچه نگاشته اند و تألیف و تصویر و تبلیغ کرده اند ؛ در همین استقامت و



از همین زاویه بوده است و اگر کسی فراتر از این اندیشیده و اندیشه اش را جز به گونه‌ی رمز و استعاره برون داده است علی القاعده سربه نیست گردیده و حتی زنده زنده سوختانده شده است .

لذا ورود به بحث هایی درین راستا ها هنوز نیازمند طرح مقدمات افزون تر است و یکی از موارد بسیار مهم دیگر درین مقدمات همانا انهماک به مسأله « امتحان الهی » میباشد !

## فصل پنجم

### « امتحان الهی » :

**آیا مفهومی « بنده محور » است ؟**

**یا « الله محور » ؟**

در سطور بالا به حد کافی روشن کردیم که ایمان چرا و چگونه به وجود آمد و با خرد چگونه نسبت و رابطه ای دارد . اگر بخواهیم جمع بندی ای از مباحث بالا به دست بدهیم عبارت میشود از اینکه : بشر اولیه زمانی به صحنه هستی ظهور نمود که برخلاف سایر جانوران از متابعت **نظام ژنتیک اتوماتیسم غریزی** رها شده و مدار های جدیدی در دماغش ( عمدتاً در قشر خاکستری آن ) به وجود آمده بود که **بالقوه** ایجاد گر هوش فراگیر و خود شناسی و جهان شناسی بود .

نه تنها اولو الالباب معاصر ما بلکه اندیشمندان بشری در سراسر تاریخ ماحصل کارکرد مدار های جدید افزوده و منحصر به فرد دماغی بشر را « خرد » نامیده اند و خرد می نامند .

ولی خرد مانند غریزه **اتوماتیک** نبوده است و نخواهد بود . ملکات افزوده ژنتیکی فقط ایجاد گر زمینه ها و امکانات فرا رویی خرد ( به مفهوم اخص ) بوده اند و می باشند ؛ اما خود **خرد** طی عمل و عکس العمل سالیان و نسل های پیهم بشری با طبیعت و با محیط زیستی و با آحاد بشر در جامعه ؛ به وجود آمده و به سوی غنا و کمال رفته است و می رود .

بدینجهت خرد اولیه ابداً قادر نبود و قادر نمیتوانست باشد که همه چیز را در ژرفا و پهنای هستی کشف کند و به تمامی پرسش ها پاسخ های **تجربی** و **آزموده** بیابد . ولی در چنین حالی همان خرد اولیه به کشف مرگ و میرایی - و کوتاه و پردرد و پر عذاب بودن زنده گانی - نایل گردید . این کشف در آن شرایط و آن روزگار ؛ جز وحشت و نومیدی و اضطراب گُشنده پیامدی نداشت .

عمده ترین پاسخی که بر چونی و چرایی این دغدغه و مسأله فرض گردید و اقبال عمومی یافت ؛ این بود و هست که :

آنچه در بشر اتفاق افتاده ارتکاب **یگ گناه** بی حد بزرگ در سرکشی از امر خالق تعالی بوده است .

**فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى**  
( **الانبیاء** ۱۲۰ )

**پس شیطان او را وسوسه کرده گفت : ای آدم ! آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی شود راه نمایم !؟ (الانبیاء ۱۲۰)**

این آیه شریفه نه تنها حقایق پیش گفته را به کاملترین صورت مبرهن می دارد بلکه دغدغه گریز از فانی بودن و جاویدانه ماندن را در اولین پله خرد بشری برجسته می سازد و بر زمینه همین دغدغه بزرگ است که آدمی وسوسه می شود

تا « **میوه ممنوعه** » را به امید نیل به جاودانه گی بخورد و مرتکب « گناه اولیه » می گردد .

بدینجهت آدمی دیگر مورد قهر رب العالمین است و از این رهگذر تا جایی عذاب کشیده و خواهد کشید که با توبه و تضرع و عبادت و ریاضت و قربانی و انفاق و.. و.. مورد غفران قرار گیرد و در جوار رحمت الهی عز تقرب حاصل نماید .  
لذا با محتمل فرض گردانیدن « گناه اولیه » بشر قادر گردید در دل وحشت و دهشت عینی ؛ بارقه های امیدی پیدا کند و معاد و حیات آمرزیده و وارسته را پس از مرگ و در دنیای دیگر تصور نماید .

این ایده ها و اندیشه ها بالاخره منجر به تشکل ادیان ابتدایی گردید که ستون اساسی و مرکزی آنها **ایمان** به دنیای آرمانی و قهرمانان - یا قهرمان - رؤیایی و دل انگیز و روحبخش و نیرو آفرین صاحب و بخشنده چنان دنیا بود . این پروسه طی هزاران سال نهایتاً به پیدایش و پاگیری ادیان **توحیدی** انجامید .

فلسفه ادیان عموماً و ادیان توحیدی خصوصاً ؛ رفته رفته بر این مبنا قرار گرفت که دنیا و زنده گانی دنیوی « **همه چیز** » نیست بلکه دنیا مزرع آخرت ( یا عالم جاویدان ) است و خالق هستی آدمی را درین دنیای فانی و گذرا چند صباحی برای **امتحان** وانهاد و رهنمود ها و اختیارات و امکاناتی در جهت پاک شدن از « **گناه اولیه** » نوعی و سایر معاصی فردی نیز به وی بخشوده است .

لذا آدمی فقط **ایام امتحان الهی** را دراین دنیا سپری می کند و آن دنیایش وابسته به عمل هایش درین دنیاست ( و در مواردی چون بخشی از مسیحیت ؛ محضاً وابسته به ایمان و تسلیم به پیشوای دینی ای مانند حضرت عیسی مسیح میباشد ! )

هرگاه این مفاهیم را در عبارات ایمانی و کلامی بیان داریم چنین میشود که خالق عظیم و کبیر دنیا و بشر ؛ آدمی گنهگار را از لحظه ارتکاب گناه اولیه نوعی ؛ برای مجازات و تجدید تربیت از بهشت بیرون افکند و محکوم به زیستن در زمین ساخت ؛ اما او را به حال خود رها نکرد ؛ به مرور آموزش داد ؛ تا این موجود نو در

آمد و نوپا نسل به دنبال نسل حسب درجهء رشد عقلی فردی و اجتماعی خود متوجه خالق هستی و کائنات شده و به چونی و چرایی سرگذشت و سرنوشتش آگاه شده برود .

البته بشر ( اولادهء حضرت آدم ) در آغاز - طی هزاران سال - آنقدر ها تکامل یافته نبود که خالق تعالی را بلاواسطه و با صفات کاملهء آن تصور کند ؛ به ذهن آورد ، « بشناسد » و موقعیت و حد و حدود خویش را در قبال آن ذات دقیقاً پیدا نماید .

درین روزگار بشر فقط با توهمات غبار آلود به یک ذات یا مرجع « برتر » از خود و طبیعت در عالم - به مثابهء رب و آفریننده و مدد کننده - ایمان می آورد و به آن اعتماد و توکل میکرد . ولی مسلماً الله تعالی به نیروی علم غیب بیکران خود میدانست که افراد و جوامع بشری متدرجاً دارای افق دید و دانش گسترده میشوند و لذا نه چندان دیر به درک و تصور و احساس ذات ربوبی نیز موفق میگرددند .

کافیست تائید و تصدیق نهایی و اتمام حجت این ادعا را در وجود ۱۲۴۰۰۰ پیغمبری بیابیم که از « آدم تا خاتم » جهت آموزش و هدایت قبایل و اقوام گوناگون بشری آمدند و رفتند و هکذا در صحف آدم تا ابراهیم علیهم السلام و کتب موسی کلیم الله تا محمد رسول الله یعنی از بدوی ترین و مختصرترین حالت ها تا تعالی یافته ترین و پر تفصیل ترین آنها ببینیم .

قرآن مجید - در حوزهء ایمانی عالیتین تصویر را از نخستین وضع عقل و خرد بشر به دست میدهد .

البته به دلایل فراوان آنقدر ها لازم نیست به تصویر وضع و درجهء عقلی حضرت آدم و بی بی حوا - سمبول های نادره و تکرار ناپذیر - اتکا کنیم ولی اولادهء ایشان که در کانال ژنتیکی تحت قوانین حاکم بر طبیعت زنده قرار گرفته و از آن طریق به دنیا می آیند ؛ جداً **مِلاک** و **معیار** میباشند .

بدینجهت باعتبار ایمانی **نقطهء صفری** در سیر تکامل عقلانی بشر ؛ «هابیل» و «قابیل» میباشند .

چنانکه تمام پیروان ادیان ابراهیمی میدانند : بدو از حضرت آدم و بی بی حوا فرزندان دوگانه گی به دنیا می آمدند که یکی پسر و دیگری دختر می بود . شریعت الهی در عصر آدم عیه السلام چنان بود که برادر اولی با خواهر دومی و برادر دومی با خواهر اولی ازدواج نماید .

قابیل که می پنداشت خواهرش زیباتر و با ارزش تر از خواهر هابیل می باشد ؛ بر این شریعت شورید و تصمیم گرفت خود ؛ خواهر خودش را به زنی بگیرد .

وقتی آدم صفی الله در فیصلهء این منازعه در ماند ؛ خالق تعالی برایش رهنمایی فرمود که هابیل و قابیل را به تقدیم قربانی به پیشگاه الهی مأمور سازد و چون قربانی هر کدام پذیرفته شد ؛ مسأله به نفع همو خاتمه یابد .

هابیل چوپانی میکرد و بهترین گوسفندش را برای قربانی حاضر نمود ؛ ولی قابیل که دهقانی داشت ؛ از بیکاره ترین بخش محصولاتش مقداری به قربانگاه آورد . در مراسم قربانی علائیم قبولی قربانی هابیل آشکار گردید و حضرت آدم مسأله را به نفع هابیل فیصله کرد .

اینجاست که قابیل روی حسادت و وسوسهء غریزی برادر خویش هابیل را میکشد ؛ ولی قادر نیست بداند که با جسد برادر چه کند ؛ تا آنکه زاغی پیدا میشود و با منقارش زمین را کنده دانه یا لاشه ای را در آن فرو میکند و واپس روی آن خاک میریزد .

قابیل با مشاهدهء این امر جسد برادر را که از ترس پدر ( حضرت آدم ) یکسال بردوش خود هر طرف حمل میکرد ؛ دفن خاک مینماید و از مشکل جانکاهی نجات می یابد .

این؛ ذات الله سبحانه و تعالی اند که در سوره شریفه المایده قرآن عظیم الشان خطاب به حضرت سرور کونین ، بهترین عالم و حبیب ذات کبریایی محمد عربی قریشی (ص)؛ در باره می فرماید :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ  
 مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲۷) لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ  
 يَدَكَ لَتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِيَدَيْ إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۲۸)  
 إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ  
 (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳۰) فَبَعَثَ اللّٰهُ  
 غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ  
 أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۳۱)

و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان ( اعراب مخاطب خویش ) بخوان ؛ هنگامی که [هر یک از آن دو] قربانی پیش داشتند ؛ پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد . [قابیل] گفت : حتماً تو [هابیل] را خواهم کشت . [هابیل] گفت : الله فقط از تقوای پیشگان می پذیرد (۲۷) اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی ؛ من دستم را به سوی تو دراز نمی کنم تا تو را بکشم ؛ چرا که من از الله رب جهان ها می ترسم (۲۸) من می خواهم تو با گناه من و گناه خودت [به سوی الله] بازگردی و در نتیجه از اهل آتش باشی و این است ؛ سزای ستمگران (۲۹) پس نفس [اماره] اش او [قابیل] را به قتل برادرش ترغیب کرد ؛ و او را کشت و از زیانکاران شد (۳۰) پس الله زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند ؛ [قابیل] گفت : وای بر من ؛ آیا عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم ؛ پس از [زمره] پشیمانان گردید (۳۱)

باید خاطر نشان سازیم که کشتن و نابود ساختن هم‌نوع - حتی خواهر و برادر - روی حسد و رقابت - یعنی نه صرفاً به خاطر سدجوع و تغذیه - میان جانوران عالی چون بوزینه و سگ و پشک و گرگ و شیر و گراز و برخی حیوانات بحری و تعدادی از پرندگان معمول است و به رأی العین دیده می‌شود .

لذا اینکه قابیل برادر خود هابیل را میکشد مستلزم کدام توانایی عقلی نیست ولی سخت جالب است که در برخورد با مشکل جسد او ؛ آنسان دچار مضیقه می‌گردد و توانایی عقلی اش در حد یک زاغ هم نیست که برای دفن آن اندیشه و عمل نماید .

این تمثال قرآن مبارک نه تنها ارزش والای دینی و ایمانی را حایز می‌باشد بلکه ارزش سترگ علمی هم دارد . واقعاً در زمانیکه تمام نفوس آدمیزاد ۶ یا ۱۰ نفر است و اولین گام‌ها را در دامان طبیعت زمین بر می‌دارند ؛ عقل از کجا رشد نماید !؟

عقل ( بازهم به مفهوم اخص ) محصول عمل و عکس العمل و آزمون و خطا و

تجربه و آزمایش اجتماعی آحاد بشر در پیوند همه با همه و نسل پی نسل است ؛ لذا در تصویر وضع عقلی هابیل و قابیل چندان مبالغه وجود ندارد ؛ حتی سخنان هابیل خطاب به قابیل که تقریباً سخنان معاصر با زمان نزول قرآن کریم معلوم میشود ؛ نیز می‌تواند چنین توجیه گردد که هابیل با عقل اولیه ؛ حدسیاتی را به برادر ابراز میدارد که در قرآن مجید **روایت مفهومی** شده است و الا مبرهن است که در آن زمان حتی **کلمات** برای سخن گفتن به وجود نیامده بود !

به هر حال **ایمان و ساختار های ایمانی** ؛ همانندی زیادی با سرپناه‌ها و مسکن‌های بشری دارد . ایمان و ساختار های ایمانی دقیقاً پناهگاه روح و روان حساس و آسیب پذیر موجود حیه ای می‌باشد که به علت فراجهدیدن از اتوماتیسم غریزی به چالش‌های بیشمار نو یافته مواجه گشته است !

چنانکه بشر روزانه پی کار و یافتن روزی به جنگل و کوه و دشت و دریا سرگردانی میکشد و با کار و مبارزه و در صورت لزوم با جنگ و ستیز مایحتاج زیستی خود را فراهم می آورد؛ اما قرار گاه و جای بود و باش و استراحت و تجدید نیرو و عندالزوم جای دارو و درمانش خیمه و کلبه و منزل و مسکن معین و ثابتش میباشد؛ **روح و روان بشری** هم به چنین قرار گاه ها و مراکز استراحت و درمان و شفا نیاز داشته است، نیاز دارد و نیاز خواهد داشت.

ولی عقل و سامانه های عقلی؛ نه تنها شباهت کامل با **روان** یعنی **سیکل** و **چرخهء حیات** (در ارگانیزم) دارد؛ بلکه در بشر همین روان است که **به خود آگاهی فوق غریزی** می رسد و نام آن همانا خرد و عقل می شود. مفهوم عقل را (در مفهوم اعم) کمتر از این حد تصور نمودن؛ اشتباه بزرگی است و تمام معارف بشری به شمول دین و عرفان را آشفته می سازد.

شاعری ژرف اندیش و توانا این مفهوم بنیادی را چنین به ساده گی و روشنایی انتظام بخشیده است:

**هیچ می دانی خرد به یا روان**  
**من بگویم تا بداری استوار**  
**آدمی را عقل باید در بدن**  
**ورنه جان در کالبد دارد حمار**

اما - ولو که خود اصل **تکامل** در مورد بشر را هم نپذیریم - عقل در بشر حسب تمام نصوص مقدس پیشین و نصوص قرآن مجید واقعیتهای **در حال تکامل بوده و هست**. بدینجهت حتی نمیتوان گفت که پیشروان طراز اول ساینس و تکنولوژی امروز هم به نهایت تکامل عقلی رسیده اند؛ این عالیترین درجات خرد و



دانش در عصر ما نیز - مخصوصاً که بیشتر متفرق در تخصص ها می باشد - جز فازی از تکامل عقلانی بشر نیست!

اما چنانکه قبلاً هم مبرهن کردیم؛ تکامل و تطور در مورد خالق و آفریدگار - نه در ذات و نه در روح و علم او تعالی - معنا و مورد دارد. بنابر این مقوله امتحان الهی از دو نظر نمی تواند «خالق محور» باشد:

یکی: از نظر نفسِ معنا و مصداق کلمه «**امتحان**».

دوم: از نظر اینکه مناسک و تشریفات و مراحل این امتحان؛ وابسته به سطح عقلی بشر هر زمان بوده به تناسب ۱۲۴۰۰۰ پیامبر؛ کم از کم به همان اندازه تغییر یافته؛ تنوع کسب نموده و رویهمرفته تکامل یافته است.

مختصراً به تحلیل هر دو مورد با اتکا به قرآن مجید می پردازیم:

اساساً **امتحان الهی** با اصل «اختیار» و «انتخاب» آدمی پیوند می یابد. موجود بی اختیار و تابع جبر های انحراف ناپذیر غریزی مانند سایر جانوران در معرض امتحان و آنهم «امتحان الهی» واقع شده نمیتواند.

آیه مبارکهء سورهء (۶۱) یونس که از محکمت قرآن مجید است؛ به طور همه جانبه میرساند که بدون امتحان و آزمایش چگونگی اعمال و جریانات؛ همه چیز برای خالق تعالی معلوم است:

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶۱ - یونس)

[ای رسول ما بدان که] در هیچ حال نباشی و هیچ [آیه ای] از قرآن تلاوت نکنی [و تو و امت] به هیچ عملی اقدام نکنید مگر اینکه ما هماندم شما را مشاهده می کنیم. هم وزن ذره ای نه در زمین و نه در آسمان از رب تو پنهان نیست و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیزی است مگر اینکه در **کتاب روشن** [ما درج] میباشد (۶۱ - یونس)

همین مفاهیم در آیه ۵۹ سوره الانعام نیز با مختصر تغییر کلمات آمده (و در سایر نصوص قرآنی نیز مفهوم و موجود) است :

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ( ۵۹ - الانعام )

و کلیدهای غیب تنها نزد او [ تعالی ] ست جز او [کسی] آن را نمی‌داند و آنچه را در خشکی و دریاست [ او تعالی ] می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [اینکه] از آن آگاہ می‌باشد و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب روشن او [ثبت] است ( ۵۹ - الانعام )

و فراتر از آن الله تعالی جلت عظمته فقط با لفظ « **كُنْ فَيَكُونُ** » قادر اند که همه چیز را به حالت خواسته‌ء خویش و منجمله به حالات مطلوب مندرج در قرآن مجید در بیاورند . چنانکه همین کلام الهی نزول یافته از لوح المحفوظ کبریایی می‌فرماید :

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ( ۱۱۷ - البقره )

[او] پدید آورندهء آسمان ها و زمین [است] و چون به کاری اراده فرماید ؛ فقط میگوید : « **كُنْ فَيَكُونُ** » یعنی [موجود] باش ؛ پس [فوراً] موجود [می‌شود] ( ۱۱۷ - البقره )

\*\*\*

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ( ۴۰ - النحل )  
ما [الله] وقتی چیزی را اراده کنیم همین قدر به آن می‌گوییم :

**باش !**

بی‌درنگ موجود می‌شود ( ۴۰ - النحل )

آیا چنین ذات و قدرتی محتاج آنست که بنشیند و تعقیب و ترصد کند که فلان حیوان دوپای آفریده اش ؛ چه میکند و چه نمیکند !؟

آیا نماز میخواند ، ذکر میگوید ، روزه میگیرد ، زکات میدهد و - در صورت پیروزی در جنگ برحق و تحمیل شده ای - خمس می پردازد ، قربانی تقدیم میدارد ، حج می رود و بالاخره به لحاظ الله و از خوف الله با نفس خودش ، با اقارب و دوستان و هموعانش و دیگر مخلوقات روش و کردار نیک پیشه میکند یا خیر ؟ متأسفانه اغلب گذشته گان یا به دلیل سطح عقلی پائین خود و جامعهء زمانشان و یا به دلیل ترس از **تفتیش عقاید** و جباریت طبقات و هیأت های حاکمه ایکه از دین و قرآن لباس پوشیده و بر مردمان سوار شده بودند و سوار هستند ؛ نتوانسته و یا نخواسته اند ؛ چنانکه سزاوار است به این پرسش پردازند و عملاً و ظاهراً فرض و قرار بر آن داشته اند که الله تعالی گویا دغدغه ای جز دنبال کردن افراد بشر ندارد و پیوسته در اندیشهء این است که کدام فرد در این یا آن لحظه ، در این یا آن مکان چه کاری انجام میدهد ؟

در این میان ؛ اصل **تدرج** تکامل عقلی اهمیت تعیین کننده دارد .

وقتی دیدیم و ثابت کردیم که خود قرآن مجید به سبب همان درجات نازل عقلی و منطقی مردم زمانه نه تنها بنده محور و بشر محور و عرب محور و شبان محور است بلکه ممکن نبوده است که غیر از این باشد ؛ حالا آیا از قاریان و حافظان و راویان و معتقدان قرآن مجید ( بخصوص از سیاست کاران با این کلام مقدس ) پس از رحلت؟ نا بهنگام حضرت رسول امین در واقع چه انتظاری میتوان داشت ؟!

آیا آنان نظر به سطح معین عقلی خود و جامعهء خود قادر ( و حاضر!) بودند بیانداشند و قبول نمایند که : کلام الله تعالی پس از وحی شدن ؛ **لباس** زبان بشری پوشیده است و چون **زبان** تنها مجموعهء کلمات نیست بلکه تمامی فرهنگ ، باور ها ، سنت ها ، عادات ، اعتیادات و روحيات گوینده گان را با خود حمل میکند ؛ لذا فهم کلام الهی ؛ در ظروف زبان یک قوم معین بدوی ؛ جداً قابل تأمل و تدبر است ؟!

و انگهی آیا آنان نظر به سطح معین عقلی خود و جامعه خود قادر) و حاضر!) بودند بیاندیشند و قبول نمایند: **هدف الهی این نبوده و نیست که بشر شبان پیشه را « علم غیب » و دانش ملکوت بیاموزد بلکه میخواهد او را برای **آدم شدن آموزش دهد و برای اجتماعی شدن به بلوغ رساند؟!****

خیر! بدبختانه نه تنها در قرون اولیه هجری بلکه تا همین امروز هم نمیتوان به راحتی چنین انتظاری داشت!

حتی همین اکنون نیز سطح عقلی مدعیان **علم دین** و نماینده گی از پیامبر و حتی از خود ذات الهی در همان سطح قرون اولیه قرار دارد و یا از روی سیاست وانمود میگردد که عقل و خرد در جامعه اسلامی جز به همین سطح بوده نمیتواند. لذا الله و علم غیب و هست و نیست همان است که آخوند میفرماید .  
بیا و تماشا کن!

گویی حتی ما در زمانی قرار داریم که بنا بر بُتکده بودن خانه کعبه از یکسو و بنا بر کیاستی دایر بر توحید ادیان ابراهیمی و متحد ساختن پیروان آنها پیرامون تعالیم اسلامی؛ قبله مسلمانان **مسجد الاقصی** در اورشلیم قرار داده شده بود ولی به دلیل متعصب و متحجر ماندن و مشکلات عقلی و غریزی پیروان یهودیت و عیسویت؛ تصمیم گرفته شد تا طبق ماهیت و تعریف اصلی دیانت اسلام یعنی « **فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ( قریش - ۳)** » قبله مسلمانان به جهت **هَذَا الْبَيْتِ** یعنی خانه کعبه برگردانیده شود.

به آیات ربانی درین مورد دقت فرمائید:

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلِ اللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۴۳) قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلْنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً

تَرْضَاهَا فَوَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ  
وَأَنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لِيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا  
يَعْمَلُونَ (١٤٤) وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ  
بِتَابِعِ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعِ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا  
جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (١٤٥ - البقره)

وَمَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ  
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (١٤٩) وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ  
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ  
حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمِ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ  
تَهْتَدُونَ (١٥٠ - البقره)

به زودی سفیهان خواهند گفت چه چیز آنان را از **قبله** ای که بر  
آن بودند روگردان کرد؟ بگو مشرق و مغرب از آن الله است؛ هر که  
را خواهد به راه راست هدایت می کند (١٤٢) و بدین گونه شما را  
**امتی میانه** قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد  
و **قبله** ای [مسجد الاقصی در اورشلیم] را که [چندی] بر آن بودی؛  
مقرر نکردیم جز برای آنکه کسانی [عمدتاً یهودی و مسیحی] را که از  
پیامبر پیروی می کنند؛ از آن کسان که بر او پُشت میکنند؛ بازشناسیم؛  
هر چند [این کار] جز بر کسانی که به [کنه] هدایت الله پی برده بودند  
؛ سخت گران بود و الله بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند؛  
زیرا الله [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است (١٤٣) ما [ای محمد]! به  
هر سو [گردانیدن رویت در آسمان را نیک می بینیم؛ پس [باش تا] تو  
را به **قبله** ای که بدان خشنود شوی برگردانیم؛ پس روی خود را به  
**سوی مسجد الحرام** کن و هر جا بودید روی خود را به سوی آن  
بگردانید؛ در حقیقت اهل کتاب نیک می دانند که **این** [تغییر قبله] از  
جانب رب شان [بجا و] درست است و الله از آنچه می کنند غافل نیست  
(١٤٤) و [تجربه] حاصل از قبله اول نشان داد] اگر هر گونه معجزه ای  
برای اهل کتاب بیاوری [باز] **قبله** تو را پیروی نمی کنند و تو [نیز

دیگر [ پیرو قبله آنان نیستی و خود آنان پیرو قبله یکدیگر نیستند و پس از علمی که تو را [حاصل] آمده اگر [ باز ] از هوس های ایشان پیروی کنی در آن صورت جداً از ستمکاران خواهی بود (۱۴۵)

و از هر کجا بیرون آمدی ؛ روی خود را به سوی مسجدالحرام [خانه کعبه در مکه معظمه] بگردان و البته این [فرمان] حق است و از جانب رب تو است و الله از آنچه می کنی غافل نیست (۱۴۹) و از هر کجا بیرون آمدی [به هنگام نماز] روی خود را به سمت مسجدالحرام بگردان و هر کجا بودید روی های خود را به سوی آن بگردانید تا برای مردم غیر از ستمگرا نشان بر شما حجتی نباشد ؛ پس از آنان نترسید و از من [الله] بترسید تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم و راه درست را دریابید (۱۵۰ - البقره)

چون ایمان و ساختار های ایمانی و منجمله دین و مذهب همانند جایگاه ها و ساختمان های مسکونی خصوصیت ایستا و غیر پویا دارد ؛ لهذا تعصب و تحجر و حالات روحی و روانی سازش ناپذیر و بی مدارا که در این آیات کریمه به اهل کتاب پیشین یعنی یهودیان و مسیحیان نسبت داده شده است ؛ چیز استثنایی و یکطرفه نیست و نمی تواند بود .

تحقیق در تاریخ حقیقی اسلام و دیگر ادیان و مقایسه عالمانه و عادلانه آنها با هم میتواند نشان دهد که در چه هنگام هایی سفیهان منسوب به کدام کدام دین و مذهب ؛ چنین موقف ها و فجیع تر از آنها را اتخاذ نموده اند . این تحقیقات و مقایسه ها روشن می سازد که : فریاد های سوزناکی از این دست چرا بر آسمان برآمده است :

**گر مسلمانی همین است که حافظ دارد**

**وای اگر از پی امروز بود ؛ فردایی !؟**

\*\*\*\*

**آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست**

عالمی از نو بیاید ساخت و ز نو آدمی

\*\*\*\*

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه باک  
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند

\*\*\*\*

اگر غم را چو آتش دود بودی  
جهان تاریک بودی جاویدانه  
به گیتی گر بگردی پای تا سر  
خردمندی نیابی شادمانه

\*\*\*\*

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر  
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست  
گفتند: یافت می نشود جسته ایم ما  
گفت: آنکه یافت می نشود آنم آرزوست

\*\*\*\*

اگر دستم رسد بر چرخ گردون  
از آن پرسم که این چون است و آن چون ؟  
یکی را داده ای صد ناز و نعمت  
یکی را قرص جو آلوده در خون !!

یا آنچه سید جمال الدین افغانی « **علمای سوء** » میخواند و آنان را مسبب انحرافات فجیع در اسلام و بدبختی و اسارت و جهالت مسلمانان میدانند ؛ چه معنی و در کجا ها و در چه زمان ها مصداق دارد .

شیخ ها و ملایانی چون « **لارنس عربستان** » کیانند و چنانند؟

اسناد و مدارک تکانهنده و دهشت انگیز کتاب هایی نظیر « بازی شیطان

DEVIL,S GAME» چه میگوید و حاکی از چه میباشد؟

آنچه اندیشمندی چون علی شریعتی « مذهب علیه مذهب » نامیده است؛

چه چیزی را افاده میکند و آنچه در قرن چهارم هجری « پایان اجتهاد در اسلام »

عنوان گردیده است؛ چه معنی دارد، از کجا نازل شده است و...و...و...؟؟

بالاخره ارقام و فاکت ها در جهان امروز بیانگر چه چیزهایی اند؟؟؟؟؟؟

ولی ما در اینجا تنها یک مسأله داریم که امتحان الهی « بنده محور » است یا

« خالق محور »؟

ژرفتر بنگریم:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (٧- هود)

و اوست قدرتی که آسمان ها و زمین را در شش یوم آفرید و

عرش او بر آب بود؛ تا شما [مخاطبان قرآن] را **بیازماید** که کدام یک

نیکوکارترید و [ای پیامبر] اگر بگویی شما پس از مرگ برانگیخته

خواهید شد؛ قطعاً کسانی که کافر شده‌اند خواهند گفت: این [ادعا]

جز سحری آشکار نیست (٧- هود)

شماری از روشنفکران عصر کنونی که با تأسف جهانینی و جهانشناسی همه

جانبهء ساینترفیک ندارند و ناگزیر از زوایایی به واقعیت های دینی می نگرند که

عناصر تعیین کننده ای چون زمان، تاریخ، ژنتیک، جامعه شناسی ساینترفیک،

روانشناسی فردی و اجتماعی و اتنیک، زبانشناسی علمی و تئوری های بالنسبه ثبوت

یافتهء ادبیات و هنر... را به نحوی از انحا و به درجه ای از درجات نادیده می گیرند؛



بر آیاتی از قماش بالا به ساده گی دست رد می گذارند و آن را کودکانه و بی معنی وانمود کرده سزاوار مکث علمی و فلسفی و منطقی نمی دانند .

با اینکه مسؤل حقیقی چنین برداشت ها و پر خاش ها در واقع « **علماء سوء** » و **حاکمان ابوسفیانی** دیروزی و امروزی در عالم اسلام اند ؛ اما مسؤلیت علمی و بشری ما ایجاب میکند که بر این فرهیخته گان غنیمت عالم بشری ضمن ادای احترام خاطر نشان گردد که لطف نموده به ویژه عنصر زمان به مثابه « **بُعد چهارم** » هستی را مد نظر داشته باشند و اعمال دزدان سرگردنه و تروریستان شستشوی مغزی شده به وسیله شیاطین زمان را از اصل و جوهر دین مقدس اسلام و سند بنیادی آن قرآن مجید سوا بسازند .

البته نه به مفاهیم مکانیکی بلکه به مفهوم اجتماعی - تاریخی - علمی و تکاملی دین و آموزه های دینی ثروت شگرف ، باشکوه و حیات بخش بشری بوده است و میباشد . به راحتی میتوان گفت و اثبات کرد که بدون **محافظت کننده** های ایمانی و از جمله ادیان ؛ نوع بشر به گمان اغلب منقرض می گشت و تمام آنچه امروز به نام بشریت داریم ؛ مدت ها پیش از میان رفته بود .

به راستی بدون اینکه ما در ۱۵۰۰ سال پیش میان صحراهای خشک و سوزان عربستان و میان چوپانان مغاره نشین و چادر نشین دارای حالت « **رَحْلَةُ الشَّاءِ وَالصَّيْفِ** » شبه جزیره مذکور حضور ذهنی و عقلی پیدا کنیم ؛ دشوار و شاید ناممکن است بدانیم که « **و اوست قدرتی که آسمان ها و زمین را در شش یوم آفرید و عرش او بر آب بود ؛ تا شما [ مخاطبان قرآن ] را بیازماید که کدام یک نیکو کار ترید...** » یعنی چه ؟

به ویژه که در نظر بگیریم غالب مترجمان محترم این آیه را چنین ترجمه میفرمایند که : « **و اوست کسی که آسمان ها و زمین را در شش هنگام (دوران) آفرید و عرش او بر آب بود ؛ تا شما را بیازماید که کدام یک نیکو کار ترید ...** »

واقعاً استعمال واژه « کس » در قبال الله تعالی ؛ حماقت یا جنایت سهمگینی است ؛ چرا که او تعالی را شبیه یک فرد بشر وانمود میدارد . فقط چنانچه قبلاً وضاحت دادیم ؛ صرف ضمیر « او » بالاجبار قابل اغماض است ؛ چون دیگر کلمه و ضمیر مناسب تر و بهتر حتی در مجموعهء زبان های دنیا نداریم !

گذشته از این ملاحظه ؛ « اوست که آسمان ها و زمین را در شش یوم آفرید و عرش او بر آب بود » به حدی غیر قابل فهم است که ناگزیر رد آن از قبولش آسانتر به نظر می آید . معهداً این روایت از تورات آمده و یا منطبق بر تورات است و باید مبانی و حواشی آن در زبان و فرهنگ توراتیان نیز مورد تحقیق قرار گیرد . به خصوص که پس از این شش یوم ؛ روز مقدس و تعطیل و جشن پایان خلقت هستی ؛ یعنی روز « سبت = شنبه » می آید که بزرگداشت آن یکی از فرایض مندرج در « ده فرمان » اعطا شده به حضرت موسی کلیم الیهوه یا کلیم الله است .

خوب ؛ اینجا کاری نداریم بر اینکه آسمان ها و زمین در ۶ شبانه روز آفریده شد یا در شش میلیارد سال ؛ ولی پرسش در مورد عرش سهمگین است . آیا عرش عبارت از تخت و متکای نشیمن از گونهء پادشاهان بشری می باشد ؟

از فحوای آیهء شریفه یک چنین چیزی معلوم میشود و آنهم لابد استحکاماتی نظیر کشتی دارد که می تواند بر آب استوار بیايستد . بنابر این عرش چیزی مانند « عرشه » کاملاً مادی به نظر می آید ؛ آیا در این صورت راکب آن - عرش نشین - یعنی الله تعالی نیز حکم واقعی مادی نمی یابد ؟

مگر ماده پنداشتن خالق کائنات و عالم ملکوت در ادیان ابراهیمی و به ویژه دین مقدس اسلام و حتی در عقل و علوم پایه محلی دارد ؟

منجمله به این آیهء شریفهء سورهء البقره توجه فرمائید :

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (٢٥٥- البقره)

الله ست که معبودی جز او نیست ؛ زنده و برپا دارنده است ، نه خوابی سبک او را فرو می گیرد و نه خوابی گران ؛ آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست . کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند ؟ آنچه را در پیش روی آنان [بنده گان ] و آنچه در پشت سرشان است می داند و [آدمیان ] به چیزی از علم او ؛ جز به آنچه بخواهد احاطه نمی یابند . کرسی او آسمان ها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آن ها بر او دشوار نیست و اوست والا مرتبت بس بزرگ ( ٢٥٥ - البقره )

باز مشکل این است که آب جزئی لایتجزا از آسمان ها و زمین میباشد ؛ لذا قبل از آفرینش آسمان ها و مخصوصاً زمین چیزی به معنای آب وجود ندارد که عرش کبریایی بر آن استوار باشد ؛ و اگر چنین آبی وجود هم داشته لابد آب **مادی** نخواهد بود ؛ چونکه ذات الله تعالی و عرش و کرسی و لوح و قلمش همه ماوراء الطبیعی و غیر مادی میباشد!

در هر حال ؛ در سرتاسر قرآن عظیم الشان از محل و چگونه گی چنان آب خبری داده نشده است .

وانگهی تمام این بخش های آیهء مبارکهء (٧ سورهء هود) مقدمه ای برای آن است که الله تعالی خطاب به بشر ( خاصتاً اعراب بیابانی ) خاطر نشان سازد که همهء این ها به منظوری واقع شد که شما مورد **آزمایش** قرار گیرید و معلوم شود که کدام یک تان **نیکو کار تر** است !؟

این را به خاطر داشته باشید و به آیات مبارکهء دیگر توجه فرمائید :

أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (١٥) وَلَقَدْ خَلَقْنَا  
الْإِنْسَانَ وَتَعَلَّمَ مَا نُوسِسُ بِهِ نَفْسَهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (١٦)  
يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ (١٧) مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ  
رَقِيبٌ عَتِيدٌ (١٨ - ق)

مگر [ما الله] از آفرینش نخستین [خود] به تنگ آمدیم ؟ [نه] بلکه آن  
ها [عرب ها] از خلقت جدید در شبهه‌اند (١٥) و ما انسان را آفریده‌ایم  
و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند و ما از شاه‌رگ  
[گردن او] به او نزدیک‌تریم (١٦) آنگاه که دو [فرشته] دریافت‌کننده از  
راست و از چپ مراقبش نشسته‌اند (١٧) [آدمی] هیچ سخنی را به لفظ  
در نمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می‌کند] (١٨ -  
ق)

بدینگونه به نظر میرسد که به راستی هم دنیا و مافیها برای آن خلق گردیده تا  
مخلوقی به نام بشر و آدمی و انسان ؛ مورد آزمایش قرار گیرد و معلوم شود که کدام  
یک از آنها نیکوکار تر است !

برای تحقق این مهم با اینکه خود خالق تعالی از رگ گردن به آدمی نزدیکتر  
است ؛ معهذا دو تا فرشته را هم از چپ و راست بر او مأمور ساخته است که مراقبش  
باشد تا جائیکه آدمی حتی هیچ سخنی را به لفظ آورده نمی‌تواند مگر اینکه آن  
توسط « کرام الکاتبین » ثبت میگردد .

بدینگونه آدمی و خلق و خوی و فکر و ذکر و عمل او ؛ شاید یگانه ( و الا  
برترین و حساس‌ترین ) مسأله خلقت و خالق تعالی میباشد . بازهم تأکید و تصریح  
دیگر :

خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلْنَا مِنْهَا زَوْجَهَا وَانزَلْنَا لَكُمْ مِّنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ  
أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ  
رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَى تُصْرَفُونَ (٦) إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي عَنكُمْ

وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷- الزمر)

[ الله ] شما را از نفسی واحد آفرید ؛ سپس جفتش را از [خود] آن ایجاد کرد و برای شما از دام ها هشت قسم پدید آورد . شما را در شکم های مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی [دیگر] در تاریکیهای سه گانه [مشیمه و رحم و شکم] بخشود . این است الله رب شما ؛ فرمان روای [مطلق] مُلک هستی ؛ خدایی جز او نیست پس چگونه [از درگاه او ؛ روی] بر می گردانید (۶) اگر کفر ورزید الله از شما سخت **بی نیاز** است و [ولی او] برای بندگانش کفران را پسند نمی دارد و اگر سپاس دارید آن را برای شما می پسندد ؛ [مگر] هیچ مسئولی بار [گناه] دیگری را بر نمی دارد . بالاخره بازگشت شما به سوی رب تان است و [ آنگاه به طور نهایی] شما را به آنچه می کردید آگاه خواهد کرد که او به راز درون سینه ها دانا ست (۷- الزمر)

بدینگونه ذات الله تعالی با آنهمه جدیت و دقت در آزمایش فرد فرد آدمی ؛ اعلام میفرماید : ولو که شما همه کفر بورزید ؛ الله سخت از شما **بی نیاز** است ؛ یعنی اینکه او تعالی به حمد و ثنا و سپاسگذاری و ستایش و نیایش و قربانی ... شما احتیاجی ندارد . ولی اینقدر هست که آن ذات کفر و گناه و بیراهی و بد اخلاقی را برای بهترین و عالیترین مخلوق خویش روا نمیدارد .

حقا که حیف است چنین مخلوقی کمال و جمال خود را به جای آنکه صیقل کند و تعالی بخشد ؛ آلوده و زشت و تباه سازد . ولی معلوم است که الله تعالی با اینکه **اختیار** اعطا شده به آدمی را **سلب** نمیکند ؛ اما او را آنقدر ها بی عاقبت هم در چنگال وسوسه های غرایز کور و جهل و خود سری و خودگم کرده گی و منویات و کردار های ابلیسی رها نمیسازد :

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (٢) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (٣) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا (٤ - الانسان)

ما انسان را از نطفهء مختلطی آفریدیم و او را می آزماییم بدین جهت او را شنوا و بینا قرار دادیم (٢) ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس (٣) ما برای کافران زنجیرها و غل ها و شعله های سوزان آتش آماده کرده ایم (٤ - الانسان)

\*\*\*

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (٤٥ - فاطر)

و اگر الله مردم را به [سزای] آنچه انجام داده اند مؤاخذه می کرد [تاکنون] هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت ولی تا مدتی معین مهلتشان می دهد و چون اجلشان فرا رسد؛ الله به [کار] بندگانش بیناست (٤٥ - فاطر)

\*\*\*

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (٧١ - الاسراء)

[یاد کن] روز [بازپرس] را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم پس به هر کس نامهء اعمالش به دست راستش داده میشود؛ آنان کارنامهء خود را می خوانند و به قدر نخک هسته خرمایی به ایشان ستم نمی شود (٧١ - الاسراء)

در آغاز این بحث گفتیم؛ مقولهء امتحان الهی از دو نظر نمی تواند «خالق

محور» باشد:

یکی از نظر نفسِ معنا و مصداق کلمهء «امتحان».

دوم از نظر اینکه مناسک و تشریفات و مراحل این امتحان ؛ وابسته به سطح عقلی بشر هر زمان بوده به تناسب ۱۲۴۰۰۰ پیامبر کم از کم ۱۲۴۰۰۰ مرتبه تغییر یافته ؛ تنوع کسب نموده و رویهمرفته تکامل یافته است .

### **اینک نتیجه گیری کلامی و منطقی :**

۱ - الله تعالی جل جلاله نظر به اینکه علم بیکران او بر همه ذرات و نیروها و جریانات هستی و حال و احوال و سرشت و سرنوشت مخلوقات در سراسر زمان و مکان و در فراسوی آن ها محیط و مسلط است ؛ نیازی ندارد که مخلوقی را به این معنی امتحان و آزمایش کند که او بدکار است یا نیکو کار !

امتحان به این معنی حتی در مورد یک معلم و استاد صادق است که از ابتدای تعلیم و تحصیل با شاگردان و محصلانش بوده یا در هر حال شخص کاملاً نوکار و نابلد نباشد . اینگونه معلمان و استادان بدون امتحان ویژه میدانند که شاگردان کامیاب و محصلان موفق شان کیانند و هر یک در کدام کدام درجات قرار می گیرند .

ولی میدانیم که مصالح نظام آموزشی و خود افراد تحت تعلیم و محصل ایجاب میکنند که امتحانات معین از آن ها طبق تشریفات ویژه اخذ گردد .

لذا حتی امتحان در مکاتب و پوهنتون های جهان ما امری « استاد محور » نه بلکه « شاگرد محور » است و تنها امتحانی که میتواند « استاد محور » تلقی شود ؛ امتحان کانکور شمول در مؤسسات اختصاصی و نهاد های تحصیلات عالی و قسماً امتحان های شمول در وظایف تخصصی معین است که فقط هدف آن تثبیت سویهء مطلوب مورد نظر در میان افراد داوطلب میباشد .

معلوم است که امتحان و آزمایش الهی ؛ اولاً یک چنین خصوصیتی ندارد و ثانیاً در صورت داشتن چنین خصوصیتی هم ؛ مگر الله تعالی نعوذ بالله قادر نیست که

حدود و ثغور اهلیت و صلاحیت افراد را با علم غیب خویش تشخیص دهد !؟

پس امتحان الهی ؛ صد فیصد و مطلقاً « بنده محور » است و برای نیاز بنده گان و آموزش و سنجش خود آن ها در میان خود شان مطرح میباشد .

۲ - اساساً هر نوع امتحانی که بدنبال آموزش و تعلیم و تربیت و امر و نهی مطرح میباشد ؛ خود جزء مهم و میتود فوق العاده مؤثر آموزش و باز آموزی و پرورش و باز پروری است !

آموزنده و تربیت پذیر چه بسا از امتحان و به دلیل امتحان - و به دلیل مطرح بودن و ناگزیر بودن امتحان - آنقدر عمیق و وسیع و با ژرفا و پهنا می آموزد و آموخته ها را در حافظه ماندگار میسازد که قاعدتاً از روال عادی دروس و پرورش ولو که با بهترین میتود ها و تواناترین آموزگاران و پرورش دهنده گان نیز صورت گیرد ؛ چنان نمی آموزد و چنان بهره مند نمیشود .

لهذا امتحان الهی نیز ؛ بدون شک حاکی از حکمت بالغه او تعالی برای ژرفا و پهنا و ماندگاری بخشیدن به هدایت و آموزش و پرورش آدمیان است که به دلیل مختار شدن در اندیشه و عمل خود ( یا فراجهدیدن از نظام اتوماتیسم غریزی ) نیازمند تعلیم و تربیت و راهبری و راهنمایی اند .

۳ - امتحان الهی نه تنها بنده محور میباشد ؛ بلکه شکل و ماهیت و حجم و اندازه آن از یک زمان تا زمان دیگر و از یک قوم تا قوم دیگر فرق میکند . بدین معنی که دقیقاً سطح فرهنگی ، عادات و عنعنات و طرز جهانبینی ها و باور ها و سنن محلی و غیره مشخصات را ملحوظ میدارد . کما اینکه در مکاتب ابتدایی و مکاتب عالی پرسشنامه های امتحانات یکسان نیست ؛ مسایل مطروحه در امتحان الهی برای هر سن و سال و قومیت و فرهنگ تفاوت میکند . وقتی ما به چنین آیتی بر میخوریم ؛ فقط زمانی میتوانیم به کنه معانی آن برسیم که مخاطبان آیه را به دقت بشناسیم .

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۷- هود)



و اوست قدرتی که آسمان ها و زمین را در شش یوم آفرید و عرش او بر آب بود؛ تا شما [مخاطبان قرآن] را **بیازماید** که کدام یک نیکوکار ترید و [ای پیامبر] اگر بگویی شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد؛ قطعاً کسانی که کافر شده‌اند خواهند گفت: این [ادعا] جز سحری آشکار نیست (۷ - هود)

مخاطبان این آیهء مبارکه اهالی عرب ۱۵ قرن پیش یکی از صحراهای نادر کم آب و علف و خشک و سوزان جهان است. محقق می‌باشد که مفهوم و تصویر «آب» نزد اهالی چنین صحرا با مفهوم و تصویر آن نزد اهالی کنار یک بحر و حتی نزد اهالی یک منطقهء معتدله و مرطوب یکسان نیست. لذا در فرهنگ و روان این مردم آب جذابیت خارق العاده دارد و بهترین مصداق این مدعا تصویر بهشت یعنی نهایی ترین آرمان زیبا و باشکوه قرآنی می‌باشد:

« جنات عدن تجری من تحتها الانهار = بوستان های اعلا که از زیر آن جویبار ها روان است! »

بدینجهت این سخن که عرش الهی در هنگام خلقت آسمان ها و زمین بر آب بود؛ معانی و صور خیال جذاب و باشکوهی دارد و نیز احتمالاً مبتنی بر این باور ریشه دار قومی است که آب مقدم تر از آسمان ها و زمین موجود بوده است. بالاخره اینکه عرش الهی تقریباً مانند تخت و سریر پادشاهان بشری جلوه میکند نیز به اعتبار ذهن و روان مخاطبان است.

مخاطبان؛ چنانکه قبلاً به تفصیل مبرهن ساخته آمدیم در مرحلهء **عقل بسیط** **شکلی** قرار دارند و این قدرت را که مفاهیم **انتزاعی** را دریابند حتی برای صد ها نسل دیگر هم شاید پیدا کرده نتوانند؛ لذا ذات الهی؛ با قدرت خلاقهء بی مثال خویش با آنان طوری سخن میگوید که از لابلای آنها **پیام** هارا دریابند و احساس نمایند و از جمله واقعیت های انتزاعی و معنوی مانند فرشته گان و عرش و کرسی و حتی ذات خویش را تا حدودی برای آنان **مصور** و **مخیل** می سازد.

عین نمونه های مثال را علاوه بر همین آیهء مبارکه ؛ در سایر آیاتی که آوردیم دیدیم و اینک به عنوان تکرار احسن مرور دیگر میداریم :

الله ست که معبودی جز او نیست ؛ زنده و برپا دارنده است ، نه خوابی سبک او را فرو می گیرد و نه خوابی گران ؛ آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست . کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند ؟ آنچه را در پیش روی آنان [ بنده گان ] و آنچه در پشت سرشان است می داند و [ آدمیان ] به چیزی از علم او ؛ جز به آنچه بخواهد احاطه نمی یابند . کرسی او آسمان ها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آن ها بر او دشوار نیست و اوست والا مرتبت بس بزرگ ( ۲۵۵ - البقره )

\*\*\*

مگر [ ما الله ] از آفرینش نخستین [ خود ] به تنگ آمدیم ؟ [ نه ] بلکه آن ها [ غرب ها ] از خلقت جدید در شبهه اند ( ۱۵ ) و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند و ما از شاهرگ [ گردن او ] به او نزدیکتریم ( ۱۶ ) آنگاه دو [ فرشته ] دریافت کننده از راست و از چپ مراقبش نشسته اند ( ۱۷ ) [ آدمی ] هیچ سخنی را به لفظ در نمی آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [ آن را ضبط می کند ] ( ۱۸ - ق )

\*\*\*

[ الله ] شما را از نفسی واحد آفرید ؛ سپس جفتش را از [ خود ] آن ایجاد کرد و برای شما از دام ها **هشت قسم** پدید آورد . شما را در شکم های مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی [ دیگر ] در تاریکی های سه گانه [ مشیمه و رحم و شکم ] بخشود ... ( ۷ - الزمر )

\*\*\*

ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم و او را **می‌آزماییم** بدین جهت او را **شنوا** و **بینا** قرار دادیم (۲) **ما راه را به او نشان دادیم** خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس (۳) **ما برای کافران زنجیرها و غل‌ها و شعله‌های سوزان آتش آماده کرده‌ایم (۴ - الانسان)**

\*\*\*

و اگر الله مردم را به [سزای] آنچه انجام داده‌اند مؤاخذه می‌کرد [تاکنون] هیچ جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد و چون اجل شان فرا رسد؛ الله به [کار] **بندگان**ش بیناست (۴۵ - فاطر)

\*\*\*

[یاد کن] روز [بازپرس] را که هر گروهی را با پیشوای شان فرا می‌خوانیم پس به هر کس نامه‌ء اعمالش به دست راستش داده میشود؛ آنان کارنامه‌ء خود را می‌خوانند و به قدر نخک هسته خرمایی به ایشان ستم نمی‌شود (۷۱ - الاسراء)

به ویژه این بخش آیه مبارکه‌ء (۷- الزمر) که « و برای شما از دام‌ها **هشت قسم** پدید آورد. » برهان قاطعی نه تنها مبنی بر این است که امتحان الهی « بنده محور » و یک تدبیر کبریایی برای رهنمونی و آموزش و تربیت هرچه مطلوب تر بنده گان و خاص برای آنان است بلکه حجت نیرومند دیگری مبنی بر این هم هست که قرآن مجید سراسر بنده محور و مخاطب محور میباشد.

معنای همین بخش آیه شریفه این است که تا زمان نزول قرآن کریم و مخصوصاً سورهء مکی الزمر که به پیش از هجرت تعلق دارد؛ در صحرای شبه جزیره عربستان **هشت قسم دام** ( حیوان چهارپا ) را می‌شناخته اند و بس!

چنانکه در سایر آیات قرآن کریم نام برده شده این دام ها عبارت اند از : شتر ، اسب ، گاو ، گوسفند ، بز ، خر ، سگ و فیل یا یک چارپای دیگر که یا خورده می شده و یا بار و سواری می برده است. لذا به **اعتبار درک و توان عقلی اعراب** آنزمان است که قرآن کریم از هشت قسم دام با عدد و به طور مشخص یاد میکند و **الا اگر علم غیب و خودِ الله خالق متعال** محور و مأخذ می بود ؛ مسلماً این عدد هزاران و بلکه میلیون ها قسم دام و چارپایان اهلی و غیر اهلی در سراسر زمان و مکان را احتوا میکرد !

در اینجا خیلی به جا و بیحد جالب است بدانیم که دانشمندان ساینتفیک ؛ به کمک فرمول های ساینس و ریاضی اندازهء مادهء ارگانیزم بشر را در قرن ۲۰ محاسبه و سنجش کردند . بیشترین عنصر که در ترکیب بدن بشر ( و عموماً موجودات زنده که ما می شناسیم ) وجود دارد کربن است و بعد مقادیر کمی از عناصر مختلف دیگر کیمیاوی چون هایدروژن ؛ آکسیژن ؛ آهن و غیره در این ساختمان سهم میگیرند .

نتیجه محاسبهء دانشمندان این است که مجموع ماده های مرکبهء ارگانیزم آدمی با در نظر داشت قیم این مواد در بازار جهانی معادل حدوداً ۸۰ سنت است و تحت هیچ عنوان ارزش مبادله ای آن به یک دالر ( سال های حوالی 2000 میلادی ) پوره تقرب نمیکند .

ولی آن فعل و انفعالات و ترکیبات و تناسبات و بافت ها و جریانات دینامیک که میان ذرات و بسته های یونی ، اتومی ، مالیکولی ، سلولی ، هورمونی ، انزایمی ، نوروترانسمیتری و غیرهء این مواد آنچنان ناچیز و بی ارزش و هکذا میان ارگانیزم بشر و محیط زیستی وجود دارد و جاریست ؛ عبارت میباشد ؛ از **حیات و روان** و **بالاخره خرد** .

واقعاً ادراک اینکه چطور توده ماده ای به قیمت ۸۰ سنت توانسته و میتواند به کمال و جمال بشری - خاصاً در موارد ایده آل - برسد ؛ جز در حدود کاملاً نسبی و مشروط میسر نیست .

خوشبختانه در عصر ما مواردی هست که میتوان در مقام قیاس و استقراء از شناخت و ادراک آن ها برای درک و شناخت نسبی ماهیت موجود حیه و منجمله خود ما افراد بشر ؛ بهره اندوزی شود .

این موارد عبارتند از فراورده های تکنولوژیک به ویژه ابزار های پیشرفته الکترونیکی ؛ سیرنتیکی و بیونیکی .

مثلاً یک تلفون همراه چندین کاره با توان بالا ؛ مجتمع موادی در حدود ۱۰۰ گرام است و ارزش مادی اش - اگر فلزات نجیبه و عناصر زینتی و گرانبها در آن به کار نرفته باشد - در بهترین حالت ۵-۱۰ سنت بیشتر نیست ولی ما آنرا به ۳۰-۵۰-۱۰۰ دالر یا بیشتر به طیب خاطر خریداری می کنیم .

این دستگاه که روز تا روز هم وزن آن کم و کارایی و قابلیت های آن بیشتر و عالیتر شده می رود ؛ به تناسب تلفون های سیم دار و لوکال چند دهه پیش نه تنها جای ابزار ها و خدمات چند هزار دالری را پُر میکند بلکه در عین حال مشتمل بر کامرهء عکاسی ، دستگاه فیلمبرداری ، نمایشگر ویدیویی ؛ مراتب ضبط و پخش صوت و سیستم ذخیره و کامپیوت اطلاعات بسیاری است که در چند دهه پیش خدمات آن را با ابزار های چند صد هزار دالری با حجم عظیم و وزن چند تن هم نمی شد تأمین کرد .

بدینگونه کامپیوتر ها ، سوپر کامپیوتر ها ، ربات های فضانورد ، لابراتوار های پیشرفته و تلسکوب های آخرین سیستم را که امروزه در نتیجهء رشد ، گسترش ، تکامل و تعالی خرد خلاقهء بشری نصیب او گردیده است و روز تاروز نیز دارای حجم و وزن کم و کارایی های معجزه آسای بهتر و برتر میشوند ؛ در نظر گرفته به

دقت هرچه تمامتر مطالعه کنیم ؛ در می یابیم که **ماده** ؛ استعداد فعل و انفعالات و ترکیب و ارگانیزاسیون بیحد و حصری را داراست .

خالق تعالی چنانکه قرآن شریف مشعر است از همین ماده - آنهم در حالیکه مشتی لجن سیاه و بدبوی بیش نبوده است - آدمی و حتماً مجموعهء حیات را خلق فرموده است .

آری ! همینک نیز موجود زنده و منجمله زیبا ترین و متناسب ترین و پر نبوغ ترین آن ؛ از نظر مادی ؛ جز همان مشتی لجن سیاه بدبوی نیست ؛ ولی این ؛ به کار افتادن هماهنگ و هارمونیک طبیعی و تاریخی استعداد های نهفته در ذات **ماده** یعنی در ذرات و تحت ذرات آن ؛ در اتم ها و مالیکول های آن که در کادر زمان و مکان بالاخره سلول ها و موجودات حیهء چندین تریلیون سلولی را به وجود آورده اند ؛ میباشد که معجزه های واقعی آفرینش و منجمله موجودیت نوع بشر را متحقق ساخته اند و در نوع بشر هم فعال شدن و به کار افتادان سلسله استعداد های کم سابقه و بی سابقهء دیگر در مقیاس تاریخ حیات است ؛ که معجزه های **اندیشه** و **علم** و **هنر** و **عشق** و **اخلاق** و **فرهنگ** و **تمدن** را متحقق و میسر میسازد .

وقتی نوع بشر که هنوز جز در شماری از استثناءات ؛ یک موجود گیج و مضطرب و مشتت و بیمار عقلی و روحی میباشد ؛ رویهمرفته مثلاً طی ۳-۴ قرن توانسته است به آنهمه استعداد ها و امکانات **ماده** های کشف شدهء وجود خود و طبیعت پی برده و از به کار گیری پیروزمندانهء آن ها چنان ابزار های محیر العقول درست نماید ؛ آیا ممکن است در تصور آید که آفرینندهء هستی با علم بیکران و محدودیت شناس ازلی و ابدی اش ؛ چه خلقت هایی را سامان داده و سامان خواهد داد ؟!

نه ؛ بشر - آنهم نه بشر اولیه بلکه بشر همین امروز - علی الوصف ریاضیات و منطق و ساینسی که در اختیار دارد و با مغز و اعصاب معینی که حتی در بهترین حالت ۱۵٪ توانایی های آنرا به کار انداخته نتوانسته و در زمان حاضر آشکار است

که نمی خواهد و نمی تواند حتی همین مقدار را هم به طور عموم به کار اندازد ؛  
قادر به تصور و قیاس چنان قدرت بالغه و تبعات آن نیست و در آتی نیز نخواهد  
بود .

اینجاست که شور بختانه تصور و تحکم می شود که مثلاً چنین آیاتی در قرآن  
مجید و دیگر کتب مقدس نه به مقتضا و جبر عقل ناقص بندهء معینی در زمان و  
اوضاع و احوال معینی ترکیب یافته و نازل شده ؛ بلکه عین علم غیب ذات الهی  
است :

إِنَّ اللَّهَ يُمِصُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ  
أَحَدٍ مَنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ( ۴۱ - فاطر )  
همانا الله آسمان ها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند و اگر بیفتند  
بعد از او احدی آن ها را نگاه نمی دارد . اوست بردبار آمرزنده ( ۴۱ -  
فاطر )

گو اینکه مانند همان بندهء نابالغ مخاطب ؛ به ذات الهی هم معلوم نیست که در  
چند کیلومتر آنسوتر یعنی در ختم ساحهء جاذبهء زمین ؛ اصلاً افتادن و نیافتادنی  
معنا ندارد !؟  
یا :

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى ( ۱۷ ) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا  
عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى ( ۱۸ - طه )

[ الله تعالی پرسید ] و ای موسی در دست راست تو چیست ؟ ( ۱۷ )  
گفت این عصای من است بر آن تکیه می دهم و با آن برای  
گوسفندانم برگ می تکانم و کارهای دیگری هم برای من از آن بر  
می آید ( ۱۸ - طه )

گو اینکه ذات الهی به راستی خود ؛ نمی دانست که در دست راست موسی چه هست و از آن چه کار گرفته میشود !!؟

اینجاست که بدبختانه تصور باطل و عقیده جاهلانه - و اگر درست بگوئیم : سفیهانه - مسلط همین است که گویا ذات باریتعالی تمام هست و بود علم غیب و مختصات و معجزات و توانایی های بیحد و حصر خود را درون صحیفه ای ریخته و به این موجود عجیب الخلقه تحویل داده است و دیگر همین حیوان دو پای مستور در عبا و قبا و ردا و عمامه - ولو که میان صحیفه - یعنی قرآن مجید - را نگاه هم نکرده باشد ؛ مانند خود آن ذات ذوالجلال همه دان و همه توان است و اینک صرف عقل ( در واقع ضد عقل و جهل مرکب ) و اراده و حکم و قضاوت همین بوزینهء پشم رفته است که باید بر همهء عالم جاری و ساری باشد !!!

اگر مسلمانی همین است و قرآن مجید مال موروثی و انحصاری همین هاست پس معلوم نیست که معنای آیات متبرکهء زیر چیست و مصداق آن ها کجاست :

وَإِذْ عَلَّمْنَا نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ (۱۷۵- الاعراف) وَكَلَّمَ اللَّهُ نُوْحًا إِذْ دَعَا إِلَىٰ رِبِّهِ وَلَمْ يُصْرَفْ لَهُ أَهْلًا مِنْ آلِهِ إِذْ يَقُولُ عَلَّمْتُكُمْ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّي فَأَتَىٰ بِالصُّرُوفِ الْحَصَىٰ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (۱۷۶- الاعراف)

و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت ؛ آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد (۱۷۵) و اگر می خواستیم قدر او را به وسیلهء آن [آیات] بالا می بردیم ؛ اما او به زمین [=دنیای] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد . از این رو مثلش ؛ مثل آن سگ است که به او حمله هم کنی زبان خود را از کام بدر میکند و اگر رهایش هم بسازی زبان خود را از کام بدر میکند ؛ چنین است مثل گروهی هم که آیات ما را



تکذیب کردند ؛ پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن با شد به فکر آیند (۱۷۶- الاعراف)

آری ! کس منکر نیست که **آیات الهی** به این ها **داده شده** اما آیا در عمل چه می بینیم ؛ آیا **شیطان** های شرقی و غربی ایشان را **دنبال** نکرده و **گمراه** نساخته است . آنان مگر جز از **هوای نفس** خود در واقع از چه چیزی پیروی میکنند . بنابراین مثل شان در عمل ؛ جز مثل همان « **سگ است که به او حمله هم کنی زبان خود را از کام بدر می کند و اگر رهایش هم بسازی زبان خود را از کام بدر می کند** »!؟

وَلَقَدْ دَرَأْنَا لِحَبَّتِهِمْ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا  
وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ  
بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ (۱۷۹- الاعراف)

و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را [ گویی ] برای دوزخ آفریده ایم [چرا که] دل هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آن ها نمی بینند و گوش هایی دارند که با آن ها نمی شنوند ؛ **آنان همانند چهارپایان اند و بلکه گمراه تر ؛** [آری] آن ها همان غافل ماندگانند (۱۷۹- الاعراف)

آیا مصداق این آیهء کریمه بیشتر در کجاست ؟

مگر اغلب دکانداران دین فروش و تفنگ بدست و زندانبان و چماقدار سوار برگرده های مسلمانان عالم ؛ در عمل همان ها نیستند که « **دل هایی دارند که با آن [حقایق قرآن مجید را] دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آن ها [ روشن ترین آیات الهی در قرآن عظیم الشأن را ] نمی بینند و گوش هایی دارند که با آن ها [ فریاد تظلم و انعکاسات ستم و بیداد و**

چور و چپاول و قتل و قتال ناحق مسلمانان مظلوم و محکوم و در بند و اسیر زور آوران و جباران را ... نمی‌شنوند ؛ [ لهذا مگر جز درمورد اینها به چه کسانی این فرمایش الهی صدق میکند که ] **آنان همانند چهارپایان اند و بلکه گمراه تر**؟!؟؟

## فصل ششم

# قرآن مجید ؛ و جهاد و جنگ و مقاتله

و اما کسانی که تا اینجا با ما هم‌منظر و هم‌اندیشه و - احتمالاً - هم‌باور شده‌اند ؛ در مورد آیاتی چنین ؛ دچار تعجب و تردید و پرسش‌های آزار دهنده خواهند بود ؛ مخصوصاً که آنان از دایره‌های منازعات و کشمکش‌های معمول بشری ؛ به هر دلیلی دور و نسبت به آن‌ها بی‌اطلاع باشند :

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فِيمَا مَنَّا بَعْدَ وَاِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (٤ - محمد)

پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید گردن‌ها [ایشان] را بزنید تا چون آنان را [در کشتار] از پای درآوردید ؛ پس [اسیران را] استوار در بند کشید ؛ سپس یا [بر آنان] منت نهید [ و آزادشان کنید ] و یا فدیة [ و عوض از ایشان بگیرید ] **تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود** ؛ این است [دستور الله] و اگر الله می‌خواست از ایشان انتقام می‌کشید ؛ ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید و کسانی که در راه الله کشته شده‌اند [الله] هرگز کارهای شان را ضایع نمی‌کند (٤ - محمد)

ویا :

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ( ٦٧ - انفال )

هیچ پیامبری را سزاوار نیست که [برای اخذ سربها از دشمنان] اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند ؛ شما متاع دنیا را می‌خواهید و الله آخرت را می‌خواهد و الله شکست‌ناپذیر حکیم است ( ٦٧ - انفال )

وجود چنین آیات مبین و محکم و متینی در قرآن مجید نیازمند گشودن بحثی کاملاً بر جا و ناگزیر تحت چنین عنوانی است .

اگر بخواهیم اصل اصیل مخاطب محوری قرآن عظیم الشان یاد مان نرود ؛ باید مکرراً خاطر نشان گردد که مخاطبان قرآن مجید فقط آنانی نیستند که صدقنا و آما می‌گویند . مخاطبان - لا اقل در ابتدا - مجموعه قبایل عربی میباشند .

ولی مسلم و مبرهن است که این قبایل شبان پیشه غیور صحرائی آنقدرها به آسانی تن به داعیه‌های پیامبری حضرت محمد و اوامر و نواهی قرآنی ندادند و نمی‌دادند . اگر بالفرض حضرت پیامبر و قرآن مجید در همان حدود ایضاحات سورهء مکی « الکافرون » باقی میماند ؛ چاره ای جز پذیرش معتقدات و در نتیجه حاکمیت سیاسی و مرسومات و عنعنات ابوسفیانی و مماثلها نبود ؛ توجه فرمائید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (١) لَّا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (٢) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (٣) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ (٤) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (٥) لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (٦)

بگو ای کافران (١) من [این معبودان را که شما] می‌پرستید نمی‌پرستم (٢) و آنچه [من] می‌پرستم شما نمی‌پرستید (٣) و نه آنچه را مورد پرستش شماست

من می پرستم (۴) و نه آنچه را مورد پرستش من است شما می پرستید (۵) [لذا]  
**دین شما برای خودتان و دین من برای خودم (۶)**

به راستی اگر چنین آیات و طرح و پیشکشی خطاب به کافران یعنی مخالفان و معاندان دعوت حضرت محمد رسول الله وجود نمی داشت؛ قرآن مجید دارای نقص و کمبود اساسی می بود.

پیام سوره متبرکه « الکافرون » حاوی پیشنهاد همزیستی مسالمت آمیز و رقابت در صلح و فقدان خشونت میباشد. ولی اینکه جانب یا جوانب مقابل هم این پیشنهاد را محترم می شمارند و بر حسب چنین رویه که امروز اسلوب دموکراتیک خوانده میشود؛ عمل میکنند یا نه؛ سخن دیگریست.

سیر حوادث تاریخ اسلام نشان میدهد که این طرح و پیشنهاد یک جانبه باقی میماند و کافران و معاندان؛ پیامبر اسلام و پیروان ایشان را ناگزیر به مهاجرت از سرزمین مکه مینمایند و منجمله آنحضرت را از میراث مشروع آینده دربنای مکه و حاکمیت سیاسی این وادی محروم میسازند. این امر با استعمال و تهدید به استعمال قوه قهریه یعنی **در شرایط جنگی** انجام می گیرد.

صرف نظر از اینکه دعوت و داعیه دینی را به حساب آوریم یا نه؛ وقتی شخصیت و قوت بالنده ای ناگزیر از ترک مأوا و مأمن خویش میگذرد؛ از فضای دموکراتیک و صلح آمیز و همزیستی با مخالفان عقیدتی و سیاسی خود خارج میشود و دیگر آنچه بر همه حاکم است؛ فضا و **شرایط جنگی** و اوضاع تعیین تکلیف مرگ و زنده گی است.

لذا هجرت حضرت محمد رسول الله و یا پیشوای قیام کننده گان علیه باور و نظم کهن

**یعنی شروع حالت جنگ و اضطرار!**

میتوان در مورد اینکه کی ها مقصر اصلی گذار اوضاع به این حالت وخیم بودند؛ پرسش داشت و تحقیقات به عمل آورد ولی نسبت به این واقعیت که **شرایط از حالت**

صلح آمیز به تشدد و مخاصمت مسلحانه منتهی شد ؛ هرگز نمی توان شکی به عمل آورد .

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ أَوْلِيكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مَنِ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتِلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۰- الحديد)

و شما را چه شده که در راه خدا انفاق نمی کنید و [حال آنکه] میراث آسمان ها و زمین به الله تعلق دارد کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق و جهاد کرده اند [با دیگران] یکسان نیستند آنان از [حیث] درجه بزرگتر از کسانی اند که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته اند و الله به هر کدام وعده نیکو داده است و الله به آنچه می کنید آگاه است (۱۰- الحديد)

بدینگونه به وضوح هرچه تمامتر می بینیم که حضرت محمد و پیروانش در تمام طول زمان هجرت تا فتح مکه و حتی پس از آن ؛ در حالت جنگی به سر می برند و مدینه از حالت یک اردوگاه و قلعه جنگی و نظامی بیرون نمی شود و بیرون شده نمیتواند . کسانی که حتی دورهء مکلفیت را گذرانده اند و یا به هر دلیلی تحت نظام عسکری آمده اند ؛ میدانند که در باشگاه های نظامی درس و اندیشه و رأی زنی و خلاصه همه چیز خاصیت جنگی دارد ؛ چرا که غایه و علت العلیل اردوگاه رزمی نابود کردن فیزیکی نفرات و پرسونل دشمن ، خنثی کردن دسایس و عوامل نفوذی و فتنه ها و نیرنگ های بیحد و حصر آن و آماده شدن و آماده بودن برای همچون وظایف است .

مخصوصاً پس از هر جنگ و درگیری نظامی صرف نظر از اینکه نتیجه پیروزی باشد یا شکست ؛ دروس و تمرینات برای اعتلای مهارت ها و روحیات جنگی فزونی میگیرد ؛ ارزیابی ها و سنجش های فراوان انجام میشود ، علت ها و دلایل شکست یا پیروزی بررسی و سعی میشود خله ها و ضعف ها همه جانبه رفع گردد ؛ ممکن است تصفیه ها در قدمه های قوماندانی و رده های پائین تا صفوف قوت ها انجام گیرد ؛ سربازگیری های جدید سازمان

داده شود و حتی اکتشافات نظامی و فنون و مهارت های نوین برای برخورد های احتمالی آینده تدارک و شاملان اردوگاه با آن ها تجهیز گردند .

**در همچو حالات بسا مواعظ و تبلیغات و تلقینات دوران صلح از برنامه ها حذف میگردد و سعی می شود که احساسات و عواطف خانواده گی و قومی و قبیلوی و بشردوستانه ... سر بلند نکند و مزاحم اهداف مبرم در شرایط فیصله کن « مرگ و زنده گی » نگردد .**

بدینگونه به حساب تمامی وضعیت های جنگی و اردوگاه های نظامی در جهان قدیم و عصر امروز مبرهن است که وضعیت پیامبر اسلام و همسنگران مهاجر و انصارش در این دههء اضطراری ؛ کاملاً معمولی بوده و آیات مدنی در قرآن مجید ؛ اغلب آیات حالت جنگ و اضطرار میباشد .

ولی چنانکه مؤمنان و مدعیان دین و دعوت محمدی از تفکیک این تفاوت عظیم عاجز و غافل مانده و تفاوت های چه بسا فاحش را در مفاهیم و پیام های آیات مکی و مدنی به هیچ گرفته و آن ها را همیشه قاطی و پاطی کرده اند ؛ خیلی از غیر مؤمنان و بدبینان و معاندان هم چشمان را بر حقایق چنین محتوم و جبری و اضطراری بسته و اعتراض و داد و فریاد راه انداخته اند که چرا در آیات مدنی سخن از کشتن و بستن و نابود کردن و اسیر محکم در بند کشیدن و گردن زدن و انفال و غنائم جنگی و چنین و چنان در میان است؟؟

قبلاً اشاره کردیم که اوضاع طوری بود که طی ۹ سال هجرت ؛ حضرت محمد شخصاً در ۲۶ تا ۲۸ جنگ ناگزیر شدند که اشتراک نمایند . بدین حساب به طور اوسط در هر ۴ ماه یک جنگ وجود داشته است !

آیا در چنین حالتی هنوز میتوان به تعلیمات و تبلیغات صلح آمیز و شعر و مغالزه و دیگر دوستی و بشر دوستی و چه و چه پرداخت ؟

معهدا قرآن در همین حال هم گسترهء فراجنگی و حتی فراعربی و تمام جهانی خود را کاملاً خالی نمی گذارد و پیرامون مسایل حیات نورمال دنیوی و اخروی به ارشادات و

آموزش های شگرف خویش ادامه می دهد . رویهمرفته به تناسب آنچه در عالم واقع می گذرد آیات « خشونت آمیز » قرآنی واقعاً ناچیز است !

\*\*\*\*\*

قُلْ لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدُّ عَوْنٍ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ  
فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا  
(۱۶- الفتح)

به برجای ماندگان بادیه نشین اعراب بگو به زودی به سوی قومی سخت زورمند دعوت خواهید شد که با آنان بجنگید تا اسلام آورند پس اگر فرمان برید الله شما را پاداش نیک می بخشد و اگر همچنان که بیشتر پشت کردید [باز هم] روی بگردانید شما را به عذابی پُر درد معذب می دارد (۱۶ - الفتح)

**دعوت برای سرباز گیری و آماده گی های جنگی در آینده !**

\*\*\*\*\*

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا  
يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي  
التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطَاؤُهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ  
يُعْجِبُ الرُّعَاةَ لِغَيْظِهِمْ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً  
وَأَجْرًا عَظِيمًا (۲۹- الفتح)

\*\*\*\*\*

محمد پیامبر الله است و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند آنان را در رکوع و سجود می بینی فضل و خشنودی الله را خواستار اند علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است این صفت ایشان است در تورات و مثل آن ها در انجیل چون کشته ای است که جوانه خود بر آورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهی] آنان [الله] کافران را به خشم دراندازد ؛ الله به

کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است (۲۹- الفتح)

### جهت اعتلای مورال و معتقدات حربی !

\*\*\*\*\*

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰)  
وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا  
تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ  
الْكَافِرِينَ (۱۹۱) فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۹۲) وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ  
وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳- البقره)

**و در راه الله با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید ولی از اندازه درنگذرید**  
**زیرا الله تجاوز کاران را دوست نمی‌دارد (۱۹۰)** و هر کجا بر ایشان دست یافتید  
آنان را بکشید و همان گونه که شما را بیرون راندند آنان را بیرون برانید [چرا  
که] فتنه از قتل بدتر است [با این همه] در کنار مسجد الحرام با آنان جنگ  
مکنید مگر آنکه با شما در آن جا به جنگ درآیند پس اگر با شما جنگیدند با  
آنان کشتار کنید که کیفر کافران چنین است (۱۹۱) و اگر باز ایستادند البته الله  
آمرزندهٔ مهربان است (۱۹۲) با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین  
مخصوص الله شود. پس اگر دست برداشتند؛ یورش جز بر ستمکاران روا  
نیست (۱۹۳)

### هدایات در حالات جنگ بالفعل

\*\*\*\*\*

اینها از اهم آیات ندرتاً خشونت آمیز در قرآن شریف میباشد.  
چه ندرت خشونت و چه وفرت خشونت؛ همه مسایل و احکام و جبر و فرض جنگ و  
قتال و جهاد مربوط به سالیان هجرت حضرت محمد پیامبر میباشد. سال هایی که نه تنها؛



دیگران آن حضرت را به پیامبری و زعامت نهضت نوین موسوم به اسلام قبول نداشتند بلکه تبلیغ و دعوت و ارشاد او در شرایط مسالمت آمیز را هم تحمل نمی کردند و شدیداً و با استفاده از همه انواع دسایس ، فشار ها و اقدامات نظامی در صدد بودند که **محمد و یاران او را نیست و نابود کنند** .

مسلماً محمد در ناگزیری تحت فشار تبهکارانه سران قریش به زعامت ابوسفیان و ابوجهل و غیره مهاجر گردید و آنگاه در موقعیت جنگی نسبت به حاکمان مکه و قبیلهء قریش واقع شد .

اما جریان روزگار جبهه متقابل و متخاصم محمد را به قدر قدرتان قریش محدود باقی نگذاشت ؛ دیر یا زود صاحب امتیازان دیگر قبایل عرب هم از رهگذر محمد احساس خطر کردند و مخصوصاً با تشویق و تحریک و رهبری سیاسیون و نظامیان کار کشتهء قریش علیه او وارد جنگ ها و غزوات گردیدند .

این حالت در اواخر به اعراب بت پرست نیز محدود نماند . اکثر قبایل دارای عقاید یهودی و مسیحی ( یعنی اهل کتاب ) نیز ستیزه گر شدند و با جنگجویان قریش به هم پیمانی و تشریک مساعی نظامی و جاسوسی و غدر و خیانت در قبال تعهدات و پیمان های موجود میان مسلمانان مدینه و خودشان متوسل گردیدند .

بدین ترتیب واژهء (( کفر و کافر )) مهمترین واژه هایی شد که باید در مورد آن بیحد خردمندانه و در حد « مافوق دانش » تحقیق و کاوش گردد تا حقیقتاً بتوان احکام قرآنی « جهاد با کافران » ، « قتال از ایشان » و « کشتار آنان » تا فلان و به همان حد را مبرهن ساخت . بحث پیشین ما بنابر اهمیت فوق العاده همین واژه ها از لحاظ کمی و کیفی پر دامنه و گسترده بود ، ولی این ؛ هنوز ؛ پرداختی کاملاً مؤجز میباشد .

درست است که وزن و حجم و قد و قامت (( کفر و کافر )) در اوضاع جنگی مدینه و بعد تر در « جنگ های صلیبی » و « محاکم تفتیش عقاید » کلیسای کاتولیک پندیده گی و افزایش سرسام آوری یافته بود ؛ ولی اگر طبقات حاکمه مابعد آن را به سان « شمشیر داموکلیس » برای سرکوب مخالفان سیاسی و دیگر اندیشان لازم نمیداشتند و فوق العاده مؤثر

و کارا نمی یافتند ؛ علی الوصف اینهمه تکرار و تأکید آن در قرآن ؛ اینک از واژه های فراموش شده چون شرایط حج ، عدل ، تقوی ، انفاق ، صدقه ، حقوق زن ، حق یتیم ، حق بیوه زن ، حق مستضعف ، حق مسافر ، حق همسایه ، حق ممنوع ، حق جانور ، قصاص جنایتکاران جنگی ، قصاص آدمکشان ، قصاص مرتکبان جرایم سنگین و متکرر .... حرمت رشوت ، ربا ، غصب و غارت ، حرمت قمار و شراب و فحشا ، حرمت مال و خون مؤمن ، حرمت مال و خون کافر غیرحربی و ... و ... میگردید چه رسد به اینکه **بر بنا و بر وفق ادعای آن** ؛ جریانات شیرانه و بربرمنشانه ای چون القاعده و طالبان به میان آید که چنانکه ثابت کردیم پیش از همه طوق لعنتی اند بر گردن اسلام و دین و دینداری و لکه های ننگینی اند بر دامان بشریت آغاز هزاره سوم !

**عادت واقعاً بد و تباهکننده ای است که وقتی آدمی در مقام بیانگر و خطاب کننده و قضاوت کننده قرار میگیرد ؛ هرچه میگوید ؛ گویا به دیگران مربوط است و به خودش هیچ رابطه ای ندارد ؛ مخصوصاً که سخن و حکم و بیان ؛ تخطئه گرانه و محکوم کننده و تقبیح کننده باشد .**

بدین منوال اینکه میگوئیم : طالبان ، القاعده و مماثل ها طوق لعنتی بر گردن اسلام و مؤمنان و لکه ننگی بر دامان بشریت اند ؛ انتباه این است که « **بنده بیدخل!** » میباشد و ملامت و سلامت همه در زیر عبا و قبا و ریش و پشم شیوخ عرب و ملاها و آخوند ها و « عوام کانعام » است که هیئ اسلام و دین و ایمان میگویند و عربده میکشند و یا در کاخ های ثروتمندان و قدرقدرت هاست که از هرجهت برعالم بشری حاکم و مسلط و قابض و ضابط میباشد !

آری ! این **بد فرهنگی و بد روانی** گریبانگیر همهء ماست و علل ریشه دار غالباً ناشناخته و مهجور و مرموزی دارد . اما دیگر نمیتوان با آن ساخت و در عین حال کاری از پیش برد !

چرا که فقط من و تو و ده تن و صد تن چنین نیستیم؛ تمام شش میلیارد آدم روی زمین همین طور است. لذا مسئول و محکوم اصلاً غایب و موهوم می‌باشد و ما هرچه می‌گوییم «آب به آونک می‌گوییم!» و مشت به هوا.

**چنین اسلام؛ چنین دیانت و فرهنگ و بالاخره چنین بشریت محکوم به مرگ محتوم و نابودی ی قطعی است!!!**

به یک ارگانیزم زنده دقیق شوید:

آیا همه اندام‌ها و اعضاء و اعصاب و رگ‌ها و سلول‌ها و مایعات و انزایم‌ها و... و... همزمان و باهم و هماهنگ کنش و واکنش نکنند؛ حیاتیّت در این موجود میتواند ادامه یابد؟

در دنیای کنونی و دنیای فردا و پس فردا؛ اسلامی میتواند **بماند** که اخلاق ارگانیک و نظام ارگانیک داشته باشد؛ دین و معنویت و فرهنگ‌ی میتواند **تداوم یابد** که به حیاتیّت ارگانیک برسد و بر آن متکی شود و بشریت‌ی شانس **بقا** و **ماندگاری** و **بالنده گی** دارد که اگر نه به یک؛ لابد به چند ارگانیزم همانند ارگانیزم حیه مبدل گردد و همه آحاد پیّ مسئولیت بدونند تا پیّ امتیاز؛ و اساساً امتیاز همان مسئولیت در برابر ارگانیزم و انجام وظیفه و قربانی دادن برای حیاتیّت ارگانیزم باشد.

**نسج‌ها، سلول و اندام‌هایی که چنین نیستند؛ مُرده اند؛ سرطانی اند و باید عملیات شوند و محو و نابود گردند و هرچه زودتر، بهتر!!!**

اسلام محمدی همان است که در سوره «الکافرون» دیدیم و منجمله در این آیه مبارکه از سوره مدنی «البقره» می‌بینیم:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (البقره ۲۵۶)

**در دین هیچ اجباری نیست** و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است . پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان آورد ؛ به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و الله شنوای داناست (۲۵۶)

**اسلام محمدی** همان است که در عمل و عکس العمل های شخص حضرت محمد در « فتح مکه » دیدیم . محمد غالباً با محاسبهء جمیع احتمالات که بعداً پیش آمد ؛ و منجمله **با قبول احتمال قربانی شدن شخص خودش** ، به درامهء نظامی - سیاسی ی « فتح مکه » تن داد و هرچند با بی باوری تقریباً مطلق ؛ گویا اسلام آوردن ابو سفیان و سران آنهمه عنود و شقی و کین توز قریش و فراتر از قریش را پذیرفت و از آنجا که آنان از اساس با غرایز شکمی و زیرشکمی رهبری میشدند ؛ همان غرایز شان را نیز با اهدای مال و منال و مقام و « عزت » نوازش کرد ....

برای شناخت اسلام محمدی ابدأً به احادیث سرسام آور جاعلان مشهور و منفور نیازی نیست . ابدأً به مداحی های منافقانه و پُر از اغراق و غلو و دروغ و تفتین و تخدیر که خود ؛ ننگ سخن و سخنور و شاعر و هنرمند در کلیت فرهنگ بشری است ؛ نیازی نمی باشد .

برای شناخت اسلام محمدی اصلاً و اساساً قرآن مبین کافیت ! فقط برای فهم دقیق و درست قرآن است که به شناخت تاریخی ، احاطه بر علوم پایه ، منطق و ریاضی و فلسفهء متکی بر ساینس ، اسطوره شناسی ، بشر شناسی ، روانشناسی ، جامعه شناسی طبقاتی ، قدرت شناسی ، سیاست ، دیپلماسی و حتی ژنتیک و کوانتم مکانیک نیاز می باشد که خوشبختانه در عصر امروز امکانات دسترسی بر آن ها در پهنا و ژرفا خیلی بزرگ است ؛ ولی متأسفانه همچون زردک و خیار به مفت یا ارزان به دست نمی آید !

برای شناخت اسلام محمدی ؛ متأسفانه دانش های کم و یک سویه و تخصصی و تعمدی هم کار نمیدهد . این حکم فقط منوط به اسلام محمدی

نیست؛ اصلاً برای شناخت هیچ لایهء فرهنگ پیشینهء بشر منجمله هیچ دین و مذهب و اسطوره و نظام اخلاقی و حقوقی؛ دانش های کم و یک سویه و تخصصی و تعمیدی کار نمیدهد؛ چه رسد به جهل که همان خروار های سفسطه است!

متأسفانه فهم واژهء « جهل » حتی در سطح خواص و دانشمندان و نویسندگان و ژورنالیستان ما سخت پرابلماتیک است.

یعنی هنوز « جهل » واژهء تعریف شدهء قرار دادی ی عمومی نیست. حتی کمتر کسی متوجه میباشد که « جهل » دقیقاً معکوس واژهء « علم » است و از اینکه بشر با « علم » زاده نمیشود؛ بالنتیجه با « جهل » هم نباید زاده شود و اصلاً آدمیزاد وقتی به دنیا می آید؛ نه « علمی » دارد و نه « جهلی ». پس او علم را از کجا میکند و جهل را از کجا؟.

آدمی فقط به خاطر این آدمی است که « می آموزد » و در یک سطح کیفیاً متفاوت با سایر جانوران؛ ملکه و استعداد « آموختن » دارد. آنچه آدمی و بشر می آموزد؛ از دو راه به دست می آید:.

یکی از ماحصل تجربه ها و اُفت و خیز و آزمون و خطا و پیروزی و شکست خودش. دوم از آنچه نسل های گذشته از تجربه ها و اُفت و خیز و آزمون و خطا و پیروزی و شکست خود؛ اندوخته اند و برای نسل مابعد آموختانده اند یا به نحوی دیگر؛ باقی گذاشته اند.

ولی هر آموزه و آموختنی و پندار و برداشت؛ لزوماً « علم » یعنی دانستنی صحیح و کامل و درست از هستی و جامعه و بشر و آفریدگار نیست و نمی تواند باشد. هر آموزه و آموختنی و پندار و برداشت؛ به همانگونه که میتواند علم و دانش باشد، به ضریب های خیلی بالا میتواند جهل و سیاهترین فاز آن باشد که بزرگان گذشتهء ما از آن به عنوان « جهل مرکب » تعبیر نموده اند و در واقع سیاهترین حالت اندیشهء بشری است.

آری « جهل » اندیشه است و تا روزگار ما نیرومند ترین و غالب ترین نوع اندیشه بشری میباشد؛ بدان گسترده گی که « جهل » در دنیای کنونی و دنیای گذشته چلش دارد و چلش داشته است « علم » چلش ندارد و چلش نداشته است. برای آنکه وضع واقعیت جهان پیرامون طور است که « جهل » بیشتر تسکین دهنده و آرامبخش و تخدیرکننده توده های میلیونی بشر میباشد.

بنابر این جهل؛ از طبیعت با بشر نمی آید. جهل؛ پس از بدنیا آمدن بشر؛ در جریان کنش ها و واکنش های او با جهان پیرامون؛ ساخته میشود و تولید میگردد. با تأسف که **نخستین تولید بشر؛** پس از تولد و یافتن قابلیت اندیشه؛ تولید جهل است. او چنان آفریده شده است که « **اشتباه کند** » و پس از اشتباه کردن های لاتعد و لاتفسی بالاخره **به کشف حقیقت اشیا و جریانات (= علم)** نایل گردد.

مخصوصاً طبقات حاکمه صاحب امتیاز و حکام و سلاطین و انواع دیکتاران تاریخ در تولید انبوه جهل مساعی عظیم و وحشیانه و خسته گی ناپذیر به خرج داده اند و میدهند؛ چون بدون فرو بردن توده ها تا خرخره در جهل نمی توانسته اند و نمی توانند؛ فرمانفرمایی نمایند و غارتگری ها، تجاوزات، لشکرکشی ها، ظلم ها و ستم ها بر مردم و سرکوبی های ددمنشانه آزادگان و دگر اندیشان را توجیه نمایند و مشروعیت ببخشند!!!

درین جمله تعبیر و تفاسیری که از دین و منجمله از قرآن و اسلام کرده اند و میکنند؛ پر تأثیر ترین انواع جهل را تشکیل میدهد که توده های عادی مردم و نیمچه دانشمندان از کنه آنها بویی نمی برند.

لذا بخش اعظم و مسلط و تعیین کننده فرهنگ یعنی مجموعه محصولات اندیشه بشری « **جهل** » و چه بسا « **جهل مرکب** » و غلیظ و سیاه و کثیف است.

نوع کنونی یعنی کاملترین نوع بشر در روی زمین که کمتر از دو صد هزار سال سابقه دارد؛ فقط در ده هزاره اخیر به ندرت و به زحمت و قربانی های بیحد توانسته است؛ که مقداری شبه علم و علم تولید نماید.

چرا که توهم و تخیل کردن در باره اینکۀ مثلاً یک قطره آب چگونه در آسمان درست میشود و بر زمین همانند باران و برف و ژاله پائین می آید؛ مطلقاً حد و مرز و ضابطه و ماحظه ای ندارد. افراد بشر هم برابر به اندازه افراد و تعداد نفوس خود میتوانند؛ درین باره چرت بزنند و خیال ببافند و هم حتی یک فرد ممکن است به اندازه نفس های خود در همین رابطه توهمات و خیالات گوناگون صورت دهد و بروز کند.

همین گونه است کثرت توهمات و تخیلات پیرامون خسوف و کسوف و سیل و زلزله و خشکسالی و ترسالی .... و حتی خدا و آفریدگار و ماوراء الطبیعه!

البته باستانشناسی و روانشناسی و آسیب شناسی ... جهل و علم عجالاً مقذور نیست و درین گستره ها در آینده به بحث لازم بیشتر خواهیم پرداخت. و اما حالا همین قدر باید بدانیم که بشر قاعدتاً فقط وقتی به علم می پردازد و علم تولید میکند که توهمات و باورهای مبتنی بر جهل در همان زمینه؛ کار ندهد و جواب نگوید. وقتی تاریخچه هر کدام از علوم را مرور نمائید؛ مبرهن می گردد که آن علم زمانی به بالیدن و مخصوصاً به تولید انبوه و کاربرد انبوه رسیده است که نیاز اشد به آن ایجاد گردیده و باورها و توهمات موجود و پیشین در همان ساحه؛ هم لاجواب و بلا استفاده بوده است و هم از نظر عمق و پهنا اصلاً چیزی برای ارائه کردن نداشته است.

طور مثال علم طب قدیمی ترین علم است؛ برای آنکه تدابیر جادویی و مذهبی و عنعنوی به نیازهای رفع و دفع تمامی بیماری های آدمی، جروحات، شکسته گی های استخوان، افسه ها، تومورها ... جواب نمی گفته و مؤثر واقع نمی شده است؛ لذا بشر ناگزیر پی تشخیص و علاج و مداوا با پاد زهرها و گیاهها و میوهها و مواد مؤثره طبیعی بر می آمده است. در مقابل علم های سبیرنتیک و دانش های فضایی کاملاً جدید اند. برای آنکه مخصوصاً طبقات حاکمه در قدیمها نیازی به آنها احساس نمی کرده اند و امور محاسبات و ارتباطات شان با همان طریقه های سنتی پیش میرفته و نیز به اصطلاح هنوز کار زمین را نیکو ساخته بوده اند که بر آسمانها پردازند.

بدینگونه هرچه به گذشته تاریخ می رویم علوم کمتر، بسیط تر و کم عمق تر می شوند ولی فرهنگ و اندیشه هست و حاکمیت در آن ها با باور ها و اساطیر می باشد که نمیتوان نام علم بر آنها نهاد.

اما باور ها و اساطیر اصیل و منبع را یکسره جهل هم نمی توان خواند. اصل باور ها و اساطیر در عرصهء بدیهیات و دانستنی های منبعث از تجربیات عام بشری در حد خویش خله های علمی در دوران های گذشته را پُر میکرده اند. در عرصه های غیر بدیهی و میتوان گفت؛ **غیبی** هم حدسیات و گمانه زنی های صواب و لا اقل کمتر ناصواب؛ فراوان داشته اند که رویهمرفته فرصت های تداوم زنده گانی ی تکامل یابنده برای نوع بشر را میسر گردانیده اند. درین جمله نقش تاریخی ادیان علاوه بر عرضهء سیستم های اخلاقی و حقوقی و عبادی بر بشر؛ اعطای متکا های ایمانی و توکلی بر اوست که زمینه های ممکن ثبات روحی و آرامش و صبر و شکیبایی وجدانی را در تلاطم دهشت و وحشت ناشی از ناملایمات طبیعت و عدم شناخت و آشنایی با آن؛ فراهم گردانیده است.

بدینگونه حتی نطفه های علوم بعدی هم - لا اقل قسمأ - در درون همان باور ها و اساطیر؛ و مکاتب و سیستم های اندیشه ای که به وجود آورده اند؛ منعقد شده است. به ویژه ادیان تا زمانیکه به جوشگاه مراقبه و اشراق و وحی و الهام ... متصل بوده و با داعیان اصلی در رهبری و ارشاد توده های عام بشری انهماک داشته اند؛ اغلب با « جهل » نسبتی نداشته اند.

این حکم در مورد دین مقدس اسلام **تا حدوث مسمومیتی که منجر به مرگ**

**داعی آن حضرت محمد گردید؛** نیرومند ترین مصداق را دارد.

اما چون آفتاب روشن است که نه محمد، نه عیسی، نه موسی، نه بودا، نه زردشت، نه لائوتسه، نه کنفوسیوس ... و خلاصه هیچ شخصیت صاحب دها و دعوت دینی نو و نوتر در زمان خود، در خاندان خود، در میان اولاد و ازواج خود، در میان نزدیکترین مصاحبان خود از لحاظ نیروی تفکر و تدبیر و مراقبه و اشراق و وحی و الهام... جوهره و بدیل نداشته و نمی توانسته است؛ داشته باشد.



حتی اینگونه شخصیت‌ها همانند حکمای فلسفی چون ارسطو و افلاطون؛ سیستم آموزشی و تعلیم و تربیت و تجدید تربیت نداشته‌اند؛ تا دقیقاً اهل کار و متخصصان عملکرد در جزئیات دعوت‌ها و آموزه‌های خود را از آن‌ها بیرون آورند.

پس تا بوده‌اند **خود آنان به مثابه معیار و محک قضاوت بر درستی و نادرستی تلقینات و عملکردها مطرح بوده‌اند** و در فردای از دنیا رفتن آنان قاعده بر این بوده است که هر کس هرچه یافته، هرچه دانسته، هرچه اراده کرده، هرچه تعبیر نموده و هرچه تفسیر نموده؛ همان را به مثابه داعیه و دعوت و آموزه داعیان از دنیا رفته؛ حق و ناحق جا زده است.

نیروی قلمی و قدرت نویسنده‌گی، توانایی وعظ و خطابه، قدرت مجاب کردن دیگران با منطق یا سفسطه و شعر و روایت و امثال و حکم؛ البته که چیزهای کمیاب و با ارزشی به شمار میرفته ولی تعیین‌کننده‌ترین عامل به کرسی نشاندن تعبیرات و تفسیرات و روایات و حکایات و نقل قول‌ها و احادیث همانا **قدرت سیاسی و اقتصادی** بوده است.

با در نظر داشت همه این واقعیت‌های ثابت و مسلم اینجا؛ توجه منتقدان اسلام و محمد و قرآن را می‌طلبیم و ملاحظاتی در مورد نقد‌ها، نوشته‌ها، کتاب‌ها، برنامه‌ها و بیانیه‌های ایشان بایست داشته باشیم!

میدانیم که به ویژه پس از حاکمیت ددمنشانه‌ی کلیسای کاتولیک در اروپای قرون وسطی؛ حینی که این قدر قدرت خود گم کرده زیر بار جنایات و جهل و کثافت خود چون «جنگ‌های صلیبی»، «محاکم» فوق وحشیانه «تفتیش عقاید - انگیزسیون»، «فروش بهشت»، «تبرک!»، نوعروسان و انواع چور و چپاول و ظلم و بیداد به فرو ریختن آغاز کرد؛ تعداد زیادی از اندیشمندان فرصت یافتند که به نقد دین و حاکمیت دینی بپردازند.

مسئله‌شماری از این نقد‌ها و بازبینی‌ها جنبه‌های تحقیقی داشتند، سره و ناسره را از هم جدا می‌کردند و حد اقل حرمت و احترام الگو‌هایی مانند حضرت عیسی مسیح و یهوه صباپوت را نگه میداشتند و به اصطلاح عامیانه ما «بز را از پای خود آویزان میکردند و

گوسفند را از پای خود» مگر خواه ناخواه عده ای هم بودند و هنوز هستند که وانمود میکنند ؛ مسئول همه آن جنایات و کثافت کاری ها خدا و عیسی بن مریم است !

با کمال تأسف ؛ این افراط و تفریط در منتقدان اسلام و محمد و الله که به ویژه پس از وجود آمدن رژیم ولایت فقیه در ایران و کشتار ها و بیداد های آن که با جنایات کلیسای کاتولیک در قرون وسطی پهلو میزند ؛ زیاد شدند و پس از ظهور طالبان و القاعده و قبل بر آن مجاهدان صلیبی در افغانستان ، آسیای میانه ، شرق میانه ، الجزایر ، قفقاز و غیره نیرومند ترین دلایل و براهین عوام پسند و دنیا پذیر را به دست آوردند .

بدینگونه اکنون به ویژه در انترنیت و رادیو- تلویزیون های ستلایتی دین ستیزی و محمد ستیزی و الله ستیزی به جاهای باریک و وخیمی کشیده است .

ما اصلاً و ابداً در صدد رد و تخطئهء مطلق آثار و اندیشه هایی از این دست نیستیم و لابد تا جائیکه این آثار و کتب و برنامه ها مبین جرائیم دین فروشان ، خائنان به اسلام و محمد و قرآن و خائنان به مردمان بیدفاع و مستضعفی چون خلق های افغانستان و ایران و پاکستان میباشد ، با آنها مشکلی نداریم . اما وقتی آنان مثلاً عوض سر دمداران منافق عربستان و پاکستان و رهبران القاعده و طالبان ... در زمان حاضر و منافقان خونریز و جبار و تجاوزکار اموی و عباسی و غزنوی ... در تاریخ اسلام ؛ تمام خشم و کین و عقد و عناد را به آدرس پیامبر مقتول حضرت محمد و به مرکز اعتقادی مسلمانان ذات الله تعالی متوجه میسازند و با کمترین منطق و دلیل و برهان ، بیشترین دشنام و اهانت را به هوا باد میکنند ؛ دیگر نمیتوان و نباید بی تفاوت بود .

حتی همین گونه موارد را هم میتوان در محیط های اکادمیک اغماض کرد ؛ چرا که با اینگونه بیانات و افتراءات و عربده ها به شخص شخیص پیامبر بزرگ اسلام و به ذات احد و صمد الهی هیچ آسیبی نمی رسد .

ولی مقابلتاً در عرصه های فرا اکادمیک اصلاً این دانشمندان پرمایه یا کم مایه ؛ پیش از هرچیز و بیش از هرچیز به اهداف و مقاصد خود خیانت میکنند و عوض دشمن سیاسی ، خود و تکیه گاه خود را ضربه میزنند و خلع سلاح میکنند .

مثلاً آنان استراتژی دارند که زیر پای رژیم ولایت فقیه را خالی و آنرا سرنگون نموده رژیم آزاد و دموکراتیکی را در ایران بر پای دارند. حال آنکه برنامه ها و بیانات و اتهامات شان به الله و محمد؛ همین نظامی را تقویت میکند که در صدد سرنگونی اش هستند و این سو؛ نیز موجب تقویه طالبان و القاعده و ارتجاع سیاه مذهب پوش و مذهب فروش میگردد.

اخیراً یکی از مخالفان مسلح رژیم جمهوری اسلامی ایران در بلوچستان به دام افتاد. او که عبدالحمید ریگی نام داشت و توسط گروهش؛ عملیات تروریستی غالباً انتحاری انجام میداد؛ در جریان تحقیقات به چیزهای زیادی اعتراف نمود که به سایر موارد اینجا کار نداریم.

ولی ریگی در برابر این سؤال که او و گروهش چه میکردند که جوانان را برای انجام عمل انتحاری آماده میساختند؛ گفت:

هیچ کاری چون روانگردانی های مدرن؛ تعلیم و تربیت ویژه و حتی تطمیع های آنچنانی انجام نمیدادند؛ فقط تعدادی ویدیو کلیب ها از مبلغان مذهبی متعلق به رژیم ایران را که در آن به صحابه و بزرگان اهل سنت داو و فحش داده شده بود؛ بر جوانان انتحاری می نمایاندند و می شنواندند. جوانی با یکی دو ویدیو کلیب و جوانی دیگر با سه و چهار ویدیو کلیب یکپارچه آتش میگردید و آنگاه به وظیفه سوق میشد و آنچه برایش پلان گشته بود؛ همان به وقوع می پیوست!

شاید این اعترافات ریگی از ریشه نادرست بوده و با چل و فن و نیرنگ استخباراتی این حرف ها بر دهانش گذاشته شده باشد؛ ولی این احتمال حتی ذره ای از این واقعیت کم نمیکند که متعرض شدن های آنچنانی بر اساسات اعتقادی توده ها داری همین پیامد هاست.

اتل بیهاری واچ پای صدر اعظم وقت هند زمانی در جاده با گاو مقدس هندوان مواجه شد؛ توقف کرد و کلیه همراهانش که مهمانان بلند پایه ای از کشور های خارجی بودند؛ هم ناگزیر متوقف گشتند.

گاو مقدس ساعت ها حاضر نشد ؛ جاده را رها کند . لذا همراهان که مخصوصاً به گاو اعتقاد نداشتند ؛ سخت ذله و بر آشفته شدند و بر صدر اعظم اعتراض نمودند که چرا اینهمه خرافاتی است و هم خود و هم دیگران را به نحوی از مزاحمت گاو خلاص نمیکند .  
او در پاسخ گفت :

اینجا پای اعتقاد ۷۰۰ میلیون هندی و اصلاً حرمت خود ۷۰۰ میلیون هندی در میان است که من نوکر آنان استم !

به نظر میرسد که اتل بیهارى و اچپای از آقایان دانشمند و متبحر و متخصص و چه و چه که بام تا شام پشت رسانه های همه گانی چون تلویزیون و رادیو نشسته و راز های آفرینش! را کشف و به ما و توده های حتی مستضعف تر از ۷۰۰ میلیون هندی بر می شمارند ؛ کمتر عقل و فهم و مغز و کله نداشته است !  
خلاصه کنیم :

آقایان دانشمند و همه دان و همه توان ! متأسفانه این ره که شما می روید به ترکستان است . این دانش و دانشوری نه که بدترین مظهر جهل مرکب و ظلمت و سیاهی است !!! منجمله شما ساده ترین حقایق در مورد حضرت محمد پیامبر اسلام و خیانت عظیمی که به وی شد و در نتیجه هم جانش را گرفتند و هم دین و دعوتش را گشتند و پوست کردند و در پوست آن گاه و کثافت تعبیه نمودند ؛ نمیدانید و نمی خواهید بدانید !

در حد بحث کنونی ما ؛ این یکی از همان راه های طالب پروری و القاعده آفرینی است و لذا می بایستی هزینه این برنامه ها و حق الزحمه اینگونه کتاب ها و تبلیغات نیز باید از همان محلی تأمین شود که از طالب و القاعده و مماثل ها تأمین میشود !

در نتیجه مبارزان واقعی برای صلح و عدالت و آزادی و ترقی باید بر این فتنه آفرینان انترنیتی و ستلایتی قویاً شک داشته و مزیداً در جهت افشا و خنثی ساختن آن ها و حد اقل کسب برائت خویش از آن ها سعی خسته ناپذیر نمایند .

(پایان جلد اول)



محمد عالم افتخار

# معجزہء ریاضی ؛ یا جادو گری پر فاجعہ با قرآن !!

اواخر بهار سال ۱۳۸۸ خورشیدی بود . به دلایلی کابل رفته بودم و خواستم با اغتنام فرصت از دوستی دیدار به عمل آورم . به دلیل تکالیف صحی به خارج از کشور رفته بود و اما در همین رابطه با آشنایی پیوند یافتیم که مرا یگراست به مرکز کمپاین انتخاباتی جناب حامد کرزی برد . مرکز در همان حوالی ؛ قرارگاه محترم بازمحمد خان وکیل پارلمان از جوزجان بود .

درینجا با چند شخص و شخصیت استخواندار ملاقی شدم . آن عزیز مرا به ایشان ژورنالیست و نویسندهء کتاب هایی چون « گوهر اصیل آدمی » معرفی کرد . بر علاوه اتفاقاً در همان روز یک اطلاعیه یا اعلان توسط من در مطبوعات کابل چاپ شده بود تا اندیشمندان و علاقه مندان هموطن را از مصروفیت های خود آگاهی داده همکاری های معنوی و احیاناً مادی شان را جلب نمایم . همین اعلان هم در روزنامه ای پیش روی حضرات قرار داشت .

یکی از اعظام حاضر را رئیس حزب ... افغانستان میگفتند . سایرین هم چیزی کمی از ایشان نداشتند . اما بیشتر با من ؛ دکتور و ماستر حقوق و علوم سیاسی پوهنتون های مربوط در کابل و تهران گرم گرفتند که سخت ممنون شان میباشم .

ایشان پیش از هرچیز؛ از نوامیس ارجمند دنیای ما دفاع نموده فرمودند : جهانیان احمق که نیستند برای تعلیم و تحصیل هر فرد میلیون دالر صرف مینمایند !؟

حالا یک دهاتی بی تحصیل و بی مدرک بلند شود و بگوید که من بدون آنهمه عمر گذشتاندن در پوهنتون ها و اکادمی ها و ... به جهانشناسی ی سایتتفیک رسیده ام ؛ حرف دیوانه واریست و به دلیل اینکه همه جهان را صرف نظر از دین و فرهنگ شان اهانت میکند ؛ قابل تحمل نمی باشد .

اینکه من چگونه توانستم حد اقل حوصله مندی شان را برای ادامهء بحث حاصل دارم ؛ حالا برای خودم هم معماست ! ایشان قدری مرحمت فرمودند که آنقدر ها هم این دهاتی بی تحصیل و بی قبالةء روباه ؛ یاوه نمی گوید . لذا اندکی به من گوش سپردند .

وقتی حسب خواهش ایشان « گوهر اصیل آدمی » از دید خود را خدمت  
شان تعریف کردم؛ فرمودند:

ها؛ کاملاً درست است؛ خودت همین عدد ۱۹ را یافته ای که قرآن شریف  
۱۴۰۰ سال پیش نشان داده بود که اساس آفرینش همان است و تمام عالم از  
همین عدد ۱۹ ساخته شده است!

خداوند متعال با قرار دادن کلمهء « بسم الله الرحمن الرحيم » در رأس  
سوره ها و آیات قرآنی نشان می دهد که اساس اسلام و دنیا و عقبی چه  
هست!؟

ایشان در وصف عدد ۱۹ چیزهای زیادی فرمودند که برایم قطعاً نو و  
شگفت انگیز بود. منجمله با کشیدن تصویری از DNA خر فهمم ساختند که:  
این معجزهء آفرینش حتی در شکل هم عیناً (۱۹) است!

وقتی از آن جلسهء ملکوتی بیرون شدم؛ آدم دیگر و شاید موجود دیگر  
شده بودم. به هرچه می دیدم (۱۹) بود و شکل (۱۹) را داشت! در شهر  
پوسترهای کانیدیدا های ریاست جمهوری و شورای های ولایتی بر در و  
دیوارهای همه جا سنگینی میکرد. به هرکی می نگریستم (۱۹) بود و از (۱۹)  
گفته بود و به (۱۹) رهبری میکرد.

در رستورانتی بالاشدم تا شاید چایی بنوشم و یا ناشتایی بکنم. شلوغ بود  
؛ ناگزیر منتظر ماندم و به موزیکی که پخش می شد جذب گردیدم؛ هم ساز  
و هم آواز به طرزهای گوناگون فقط (۱۹) و (۱۹) ها بودند. گرل  
فریند و بای فریندی همراه با موزیک در پردهء تلویزیون می رقصیدند. می  
دیدم؛ تمام پیچ و تاب اندامهای شان (۱۹) را میسازد و به (۱۹) می انجامد.  
گلها و درختها و آبشار... که در پرده آمده میرفت؛ همه در وضعیتها  
و کیفیتهای متفاوت (۱۹) بودند. خلاصه هیچ جا، در هیچ قیافه و هیچ  
اکشن و ریکشن و ساز و سرود و حتی گریه و فغان جز همان (۱۹) نبود.  
(۱۹) بود و غیر (۱۹) هیچی نبود!

درین وقت گارسون رستورانت آمده و از من پرسیده است که لابد چه  
میل دارید و من گفته رفته ام:

(۱۹)...، (۱۹)...، (۱۹)....

یک وقت احساس کردم مرا با کش و کوک از رستوران بیرون کرده اند و به محافظی از شهر میگویند:

بادار! همین برادر؛ سخت مریض است؛ همین را تا شفاخانهء علی آباد برسان؛ اینه ای صد رویه ره هم بگی که کاریت میشه!؟

تمام چیزها بازهم به نظرم (۱۹) است و با (۱۹) انطباق دارد. اما صرف صدی - ۱۰۰ افغانیگی - به ۱۹ برابر نیست؛ کاملاً بر ۱۹ قابل تقسیم نیست!...

شاید همین علامت بیماری ی من است. وقتی در تاکسی سوارم میکنند؛ به رستوران و الا لابد منحیث سپاسگذاری میگویم:

!!! ۱۹....

\*\*\*\*\*

فی المثل قصرهایی که در سالیان اخیر؛ طی دوران فتح مبین جهاد فی سبیل الله! (بخشید: فتح کامل کامل جهاد پرافتخار مردم افغانستان به زعامت ابرمرد یهودی و یهودی تر و یهودی ترین زیگنیو بریژنسکی!) و نزول اجلال فی سبیل اللهی های جهان آزاد در کشور ما؛ اندر شیرپور، سایر حصص کابل، مراکز ولایات افغانستان و هکذا در سمیرا و دوی و مناطق فرست کلاس دیگر دنیا از طرف رهبران و قوماندانان و دوستانان زبدهء جهاد فی سبیل الله سر بر فلک کشیده اند؛ خیلی زیبا و تمیز و مطهر و مفسن اند. احتمالاً دیگر نباید بر آن ها جز به نظر معجزات «جهاد» و «دنیای آزاد» و نتیجتاً به نظر معجزات الله تعالی نگریست!

اینکه که کسی با ذهن بیمار و حسود و انتقامجویانه به تخریب و تباهی آن ها فکر کند؛ قطعاً خیلی جاهلانه و ابلهانه است و فراتر از آن مسلماً گناه کبیره و کفر و خیمی است که بنی آدم را مهدور الدم میسازد!!!

قصرهای عددی و ریاضیاتی که جناب رشاد خلیفه و دنباله روان و همسویان شان به شمول جناب نابغهء ریاضی خود مان صدیق افغان از «بسم الله الرحمن الرحیم» ساخته اند؛ یک چنین حیثیتی دارند، به حد کافی پر جلال و زیبا اند، به کاملترین مفهوم کلمه جادویی و افسونگر می باشند و



برای « اسلام! » محمد کشان و اسلام بر اندازان چون سلفیه و وهابیت و اخوانیت و القاعده و پاکستانیست ها و پان اسلامیست ها و جهادیت های درون و بیرون افپاک ؛ درون و بیرون، CIA, ISI و سایر دهلیز های کمیته ۳۰۰ و حکومت پنهان (غیبی!) جهانی خیلی مرغوب و مطلوب و غنیمت اند... و بر علاوه بیچاره توده عوام هم روا دار نیستند که این قصر های باشکوه و روحنواز و جانپرور از باد و بارانی گزند ببینند!

اما چه کنیم که بالاخره از دست من بنده عا جز الله چیزی ساخته نیست تا آن ها را در برابر توفان و زلزله « **معنای قرآن** » صیانت کنم . بنائی که بر « باد » است ؛ برباد است و چه به آسانی برباد می رود!

دلیم واقعاً برای آن عزیزان سختکوش و مخلص الله و « اسلام عزیز » ؟ و دوستداران مخلصتر و مؤمن تر او شان میسوزد!

اینکه آنان متوجه تشریف نداشتند که اسلام و هر **معنی** ویتی به « **معنی** » بنیاد دارد و نه بر اعداد دروغین و توهمی و چیز هایی مماثل ؛ و قرآن به حیث دین خردگرایانه و محمد رسول الله منحیث دعوتگر تاریخی در برابر آنچه که مقاومت کرده اند و میکنند ؛ معجزه جویی و معجزه طلبی هاست ؛ البته که مشکل من نیست!

توجه بفرمائید :

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۸۸)

بگو جز آنچه الله بخواهد [ که همان میشود ؛ من ] برای خودم **اختیار سود و زیانی** ندارم و اگر **غیب می دانستم** قطعاً خیر بیشتری به خویش می اندوختم و هرگز نمی گذاشتم به خودم آسیبی برسد . من جز هشدار دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می آورند ؛ نیستم (۱۸۸)

\*\*\*\*\*

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (۳۸ - الرعد)

و قطعاً پیش از تو [ نیز ] رسولانی فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندان قرار دادیم و هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن الله معجزه ای بیاورد . **برای هر برهه ای کتابی است (۳۸)**

\*\*\*\*\*

قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرِبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (٢٥) عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبَهُ أَحَدًا (٢٦) إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا (٢٧) لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (٢٨) - (الجن)

بگو نمی دانم آنچه که وعده داده شده ؛ نزدیک است یا رب ام برای آن زمانی نهاده است (٢٥) [الله] دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند (٢٦) جز پیامبری را که از او خشنود باشد که [در این صورت هم] برای او از پیش روی و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت (٢٧) تا معلوم بدارد که آیا پیام های رب خود را [به درستی] ابلاغ داشته و میدارد ؛ و [الله] بدانچه نزد کسان است احاطه دارد و هر چیزی را به دقت عددی محاسبه کرده است (٢٨ - الجن)

\*\*\*\*\*

از سوره متبرکه هود (از زبان حضرت نوح) :

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (٣١)

و به شما نمی گویم که گنجینه های الله پیش من است و غیب نمی دانم و نمی گویم که من فرشته ام و در باره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می نگرد ؛ نمی گویم الله هرگز خیرشان نمی دهد . الله به آنچه در دل آنان است آگاه تر است [اگر جز این بگویم] من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود (٣١)

\*\*\*\*\*

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (٤٠ - الحاقه) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ (٤١) وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ (٤٢) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٤٣) وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (٤٤) لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (٤٥) ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (٤٦) فَمَا مِنْكُمْ مَنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (الحاقه - ٤٧)

که [قرآن] قطعاً گفتار رسولی بزرگوار است (٤٠) و گفتار شاعری نیست [که] کمترین ایمان [به آن] دارید (٤١) و نه گفتار کاهنی [که] کمتر [از آن] می آموزید (٤٢) [پیام] فرود آمده ای است از جانب رب العالمین (٤٣) و اگر [او] - پیامبر [پاره ای گفته ها] از خود [بر ما بسته بود] (٤٤) [چون شمشیر زن که در

گرماگرم جنگ با اسیرش میکند [ دست راستش را سخت می‌گرفتیم (۴۵) سپس  
[ چون محکوم ؛ از گردن ] رگ قلبش را پاره می‌کردیم (۴۶) و هیچ یک از شما  
مانع از [عذاب] او شده نمی‌توانستید (۴۷ - الحاقه)

\*\*\*\*\*

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لَلَّهِ الْأَمْرُ  
جَمِيعًا أَلَمْ يَأْسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَىٰ النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا  
نُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ  
الْمِيعَادَ (۳۱) الرعد

و اگر قرآنی بود که کوه‌ها بدان روان می‌شد یا زمین بدان قطعه قطعه  
می‌گردید یا مردگان بدان به سخن درمی‌آمدند [باز هم در آنان اثر نمی‌کرد] نه  
چنین است بلکه همه امور بستگی به الله دارد ؛ آیا کسانی که ایمان آورده‌اند  
ندانسته‌اند که اگر الله می‌خواست قطعا تمام مردم را به راه می‌آورد و کسانی که  
کافر شده‌اند پیوسته به [سزای] آنچه کرده‌اند مصیبت کوبنده‌ای به آنان می‌رسد  
یا نزدیک خانه‌هایشان فرود می‌آید تا وعده الله فرا رسد ؛ آری الله وعده [خود  
را] خلاف نمی‌کند (۳۱ الرعد)

\*\*\*\*\*

این مقاومت در برابر معجزه طلبی و پرسش از « غیب » در قرآن مجید بدان  
حد پیش می‌رود که ذات الله تعالی می‌فرماید :

اگر دری از آسمان بر آنان می‌گشودیم که همواره از آن بالا می‌رفتند  
قطعا می‌گفتند در حقیقت ما چشم‌بندی شده‌ایم حتی ما مردمی هستیم که جادو  
گشته‌ایم . آیه (۱۵) الحجر

نتیجهء منطقی و مسلم چه میشود ؟

اینکه قرآن و اسلام حقیقی بر معجزه متکی نیست و بر معجزه نیازی ندارد .  
چرا که قرآن کتاب اندیشه و اسلام دین خرد ورزی و تعقل و تدبر است .  
دوم اینکه : اگر احیاناً معجزات ادعایی رشاد خلیفه و دیگران حتی ذره ای  
حقیقت میداشت ؛ پیش از همه خود قرآن مجید آنرا صراحتاً و یا با اشارات عام  
فهم که در شأن این کتاب مبین است ؛ خاطر نشان میساخت . در حالیکه سرپای  
قرآن کریم نه تنها چنین صراحت و اشارتی ندارد بلکه پیه و متواتر بر ضد یک  
چنین توهمات می‌باشد و با آن‌ها شدیداً می‌رزمند .

با تأسف که مدعیان معجزات ریاضی - که از اسلام « **دین عدد** » ، « **جادوی حروفیه** » و « **تعویذ ابجدیه** » درست میکنند و - پیش از همه به انحراف توجه و سلب انهماک واجبی ی مسلمانان و دیگران به پیام ها و معانی ی قرآن مدد می‌رسانند ؛ مشمول احکام چنین آیات ربانی قرار میگیرند :

\*\*\*\*\*

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۸) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُتُوا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبَنَّهُمْ بِمَقَازَةِ مَنْ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸- آل عمران)

و [یاد کن] هنگامی را که الله از کسانی که به آنان کتاب داده شده پیمان گرفت که حتماً باید آن را [به وضوح] برای مردم بیان نمایند و کنمانش مکنید ؛ لیکن آن [عهد] را پشت سر خود انداختند و در برابر آن [خیانت] بهای بی ناچیز به دست آوردند و چه تجارت پلیدی کردند (۱۸۷) البته گمان مبر آنان که به کردار زشت خود شادمانند و دوست دارند به اوصاف پسندیده که در آن ها وجود ندارد مورد ستایش قرار گیرند ؛ [همچنان خواهند ماند] قطعاً گمان مبر که برای آنان از عذاب [الهی راه و امکان] نجات وجود دارد ؛ [آنان] محکوم به دردناکترین عقوبت اند (۱۸۸ - آل عمران)

\*\*\*\*\*

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴ - البقره)  
آیا مردم را به نیکی ( دین نیک ) فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید ؛ با اینکه شما کتاب [الله] را تلاوت می‌کنید ؛ آیا [هیچ در باره معانی آن] نمی‌اندیشید (۴۴ - البقره)

\*\*\*\*\*

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۲۲ - الانفال)  
قطعاً بدترین جنبنندگان نزد الله کران و لالانی اند که نمی‌اندیشند (۲۲ - انفال)

\*\*\*\*\*

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۰ - يونس)  
و [گویی] هیچ کس را نرسد که جز به اذن الله ایمان بیاورد و [الله] بر کسانی که تعقل نمی‌کنند ؛ پلیدی را نصیب می‌سازد . (۱۰۰ - يونس)

\*\*\*\*\*

خوب!

هیچ نمی پرسید که اینجا سخن بر سر شخصیت جهانی چون رشاد خلیفه است که مدعی پیامبری است و حتی نام و پیامبری خود را از ریاضیات قرآن استخراج کرده و بر علاوه مواردی چون دو آیهء اخیر سورهء التوبه را توسط ریاضی و کمپیوتر آیات جعلی و جملات ساخت بشر ثابت نموده است که وارد قرآن ساخته شده؛

اینجا سخن بر سر ریاضی دان مسلم آقای کوروش جم نشان است و شما میتوانید محاسبات او را خود هم انجام داده حقانیت آن ها را برای خود معلوم دارید؛

اینجا سخن بر سر آقای عبدالله اریک و آقای مهندس جواد رحمانی است که غالباً اقلیدس و ارشمیدس عصر ما هستند....؛

و بالاخره اینجا سخن بر سر مبارک نابغهء مسلم ریاضیاتی ی دکتور نجیب الله آخرین رئیس جمهور الحادی، رهبران معظم جهادی و رهبر و امیر مؤمنان جهان از آدم تا خاتم و تا قاف قیامت یعنی حضرت ملا محمد عمر آخوند (قدس سره شریف) است؛ یعنی بر سر مبارک ماستر و پروفیسور علوم ریاضی جناب صدیق افغان که افغانستان عزیز در پنجهزار سال تاریخ شکوهمندش به چه مشکل توانسته ایشان را به دنیا عرضه نماید.

آیا فقط و فقط خود همین القاب و عناوین و مقامات و کرامات کافی نیست که محاسبات و کشفیات آنان درست و برحق باشد و فضولی های دیگری را بر نتابد؟

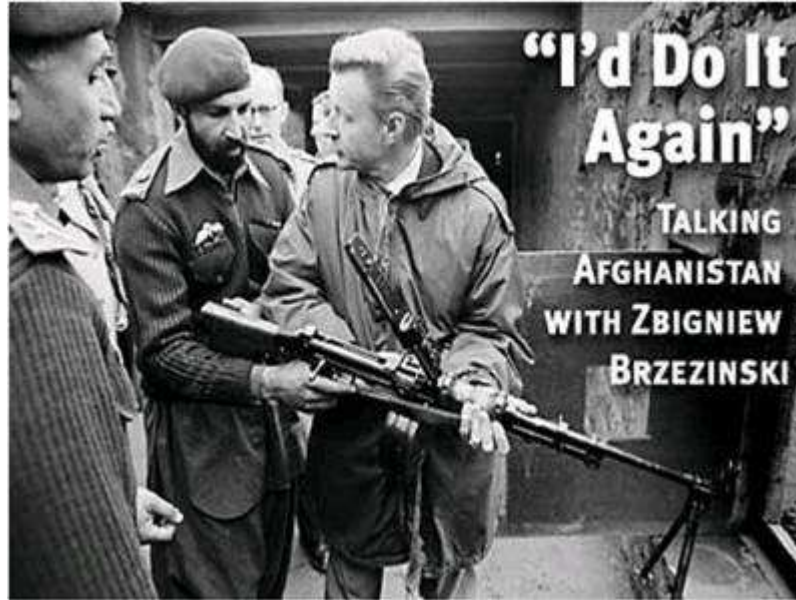
بس کن؛ آقا بس کن! یک دهاتی ی بیسواد پشت کوه را کی مانده و این شاخه های بلند؛ آنقدر بلند که کلاه نی؛ کله از دیدن آن ها پائین می افتد.

آقا پس شو؛ « شوله اینه بخو پرده اینه بکو! »

باز؛ هرچه است؛ اینها به نفع و به مصلحت اسلام است و از آنجائیکه اسلام مدام در یک جنگ پایان ناپذیر با کافران قرار دارد و جنگ؛ دروغ و خدعه را جایز می سازد؛ لذا خپ خود را بزن! « شتر دیدی؟ نه خیر!»، « یک نی و صد آسانی!؟»

ولی فرمان احتمالاً حقیقی تر و ملکوتی تر متقاضی آنست که این طلسم و خیم به حیث ادامهء آنچه علمای یهودی دربار ابوسفیان یا حاشیهء خلافت عثمان ذی النورین بر اسلام محمدی ساختند و بافتند و پینه و وصله کردند ؛ در طول خلافت متبرکه جناب معاویه بن ابوسفیان ؛ یزید این معاویه و سراسر دوران اموی ؛ انحا و اطوار آن را دقیق تر و فریبنده تر و تخدیری تر کرده رفتند تا جائیکه حتی علمای به اصطلاح غیر یهودی هم فقط در کانال ها و طرق و شیوه ها و سنن بنیاد هیشتهء همانان زاد و ولد کردند و آمدند و رفتند و چه بسا **یهودی ترا نه** ؛ آوا و نوا و ساز و سرود کشیدند و جهیدند و رقصیدند ؛ ؛ باید در هم شکسته شود !

طلسمی که بعد هم به صیهونیزم رسید و همه رشته ها و پیوند های تاریخی اولی الباب یهودی در اعماق « عالم اسلام » کاملاً سایتتفیک و تکنولوژیک شد و حتی به مهندسی DNA ، شستشوی به مراتب نیرومند تر مغزی ی اسلامیون حاکم شونده و جهاد کننده در « دار الاسلام » گذشت تا جائیکه فی المثل « جهاد شکوهمند مردم افغانستان » را علاوه بر نوکران بومی صیهونیست ها خود موساد اسرائیل و CIA امریکا ، ISI پاکستان و استخبارات عربستان سعودی ... که تا اعماق استخوان صیهونیستی اند ؛ طراحی و مهندسی و سازماندهی و رهبری کردند ؛ علناً و در حد حس و فهم خران ؛ ابر صیهونیست زمان جناب زبگنیو برژینسکی افتتاح فرمودند و اینک فاتح حقیقی اش تشریف دارند !!



ناگفته نماند که «عالم اسلام» مخصوصاً پس از قتل وحشیانه حضرت محمد توسط کودتاچیان ابوسفیانی؛ همیشه و همیشه و همیشه **برزینسکی** های خود را داشته است. این حضور سنگین و سازنده عنصر یهود (\*) که بالاخره بر تباهی دعوت محمد سوگند تاریخی خورده بودند؛ در حال حاضر از عالم اسلام در بعضی شاخص ها نسبت به عالم یهود؛ چنین سیمایی درست کرده است:

## حالت مسلمانان

در آمار گیری نفوس و شاخص های مقایسوی جهان امروز:

جمعیت یهودی های جهان	۱۴ میلیون نفر
تقسیمات یا انتشار آن ها در قسمت های مختلف جهان:	
در امریکا	۷ میلیون نفر
در آسیا	۵ میلیون نفر
در اروپا	۲ میلیون نفر
در آفریقا	۱۰۰ هزار نفر

---

جمعیت مسلمانان جهان:	۱/۵ میلیارد نفر
تقسیمات یا انتشار آن ها در قسمت های مختلف جهان:	
در آسیا	۱ میلیارد نفر
در آفریقا	۴۰۰ میلیون نفر
در اروپا	۴۴ میلیون نفر (در برابر ۲ ملیون یهود)
در امریکا	۶ میلیون نفر (نزدیک برابر نفوس یهود)
بدین ترتیب:	

از هر ۵ نفر نفوس دنیا ؛ ۱ نفر آن مسلمان است .  
 در مقابل ۱ نفر هندو ۲ نفر مسلمان وجود دارد.  
 در مقابل ۱ نفر بودایی ۲ نفر مسلمان وجود دارد.  
 اما در برابر ۱ نفر یهودی ۱۰۴ نفر مسلمان وجود دارد . ( گویی  
 اچوپان و ۱۰۴ گوسفند !)

**ولی ۱۴ میلیون یهودی از هر جهت قدرتمند تر و متعالی تر از تمامی ۱/۵  
 میلیارد مسلمان جهان میباشد ؛ چرا ؟! ( نگو ؛ چرا ؛ که کافر شدی ؛ بدبخت !  
 هرچه خدا خواسته همان شده است و همان میشود !!)**  
 دقت کنید :

بیشتر سر برآوردگان تاریخ معاصر جهان اینانند :

- آلبرت اینشتاین یهود

- زیمنگوند فروید یهود

- کارل مارکس یهود

- پاول سمویلسون یهود

- میلتنون فریدمن یهود

بیشتر کشفان و جهش دهندگان در عرصه طبابت اینانند :

یهود - بنیامین روبین ابداع کننده واکسیناسیون

یهود - جوناس سالک کاشف واکسین پولیو

یهود - گرتروید ایلین کاشف دوی لشمانیا

یهود - بروچ بلمبرگ کاشف هیپاتیت B

یهود - پول ایرلیچ کاشف دوی سفلیس

یهود - ایلی میتکنیکاف سازنده نیوروموسکولر

یهود - اندری اسکالی پدر اندوکرینولوژی

یهود - هارون بیگ ابداعگر کوگنتیف تراپی

یهود - گریگوری پینکوس کاشف امپول کانتراسیپتیو

یهود - جی . والت کاشف سازمان چشم انسان

یهود - استنلیکوهن پدر امبریولوژی

یهود - والیوم کلاف کیم کاشف Kidney Dialysis

بیشتر برندگان جوایز نوبل :

طی ۱۰۵ سال از جمله ۱۴ میلیون یهودی ۱۸۰ نفر حایز جوایز نوبل شده  
 اند اما :

- در تمام همین زمان از جمله ۱/۵ میلیارد مسلمان صرف ۳ تن جایزه  
 نوبل گرفته اند . ( که آخرین جایزه هم روی ۹۰ فیصد ملاحظات سیاسی به خانم  
 شیرین عبادی ایرانی داده شد!)

بیشتر اختراعاتی که تاریخ را تغییر داد :

یهود - میکروپروسیسنگ چیپ استنلی میزور

یهود - نوکلیرچاین ریکتور لیو اسزیند



- اوبتیکال فیبر کیبل
- چراغ ترافیکی
- ستینلیس ستیل
- آواز فیلم
- تلفون میکروفون
- ویدیو تیپ ریکاردر
- از شخصیت های پر نفوذ و پر قدرت در عرصه تجارت جهانی :
- رالف رولن تجارت پولو
- تجارت کوکاکولا
- نیوی استریوس پتلون لیوی
- هاورد سکولتس ستارهء بوکس
- سیرگی برینگ راه انداز گوگل
- مایکل دیل کمپیوتر های دیل
- لاری ایلیسون اوراکل
- دوناکران ( DKNY )
- ایرف روبینس باسکین و روبینس
- بیل ریسین برگ دینکین دونوتس
- از شخصیت های پر نفوذ ، روشنفکر و سیاستمدار در عرصه جهانی :
- هانری کسینجر سیاستمدار زبده در امریکا
- ریچارد لیوین رئیس ایل یونیورستی
- الان گرینس پن در دولت فدرال امریکا
- جوزف لیبرمن در دولت فدرال امریکا
- میدلینه البرایت وزیر خارجه و سناتور در امریکا
- کسپر واین برگر در دولت فدرال امریکا
- ماکسیم لیتوینو در روسیه
- دیوید مارشال در سنگاپور
- اساکس اساکس در استرلیا
- بنیامین دیسریلی در بریتانیا
- یفگینی پریماکوف در روسیه
- بری گولد واتر در امریکا
- جورج سمپایو رئیس جمهور پرتگال
- هیرب گیری در کانادا
- پیری مندیس در فرانسه
- مایکل هاورد در بریتانیا
- برونو کریسکی در استرلیا
- رابرت روبین در امریکا
- اشخاص بانفوذ در عرصهء رسانه های جهانی :

یهود	سی ان ان	- ولف بیلیدرز
یهود	ای بی سی نیوز	- باربارا والترز
یهود	واشنگتن پوست	- یوجینی مایر
یهود	تایم مگزین	- هنری گرنولد
یهود	واشنگتن پوست	- کترینی گراهام
یهود	نیویارک تایمز	- جوسیف لیلینت
یهود	نیویارک تایمز	- ماکس فرانکل

از اشخاص بشر دوست و خیرخواه بزرگ :

- جورج سوروس یهود

- والتر اینین برگ یهود

\* چرا یهودیان قدرتمند هستند ؟

\* چرا مسلمانان ضعیف هستند ؟

یک دلیل عمده اینست :

ما (مسلمان ها) ظرفیت تولید دانش را از دست داده ایم . چنانکه :

- در تمام دنیای اسلام ۵۷ کشور اسلامی وجود دارد که در همه آنها فقط

۵۰۰ دانشگاه (پوهنتون) موجود می باشد .

- اما تنها در ایالات متحده آمریکا ۵۷۲۸ دانشگاه وجود دارد .

- تنها در هندوستان ۸۴۰۷ دانشگاه وجود دارد .

در تمام دنیای اسلام ؛ حتی یک دانشگاه هم وجود ندارد که ویژه گی آن را داشته باشد تا با یکی از ۵۰۰ دانشگاه عالی و درجه اول که در دنیا (ی بیرون از اسلام) وجود دارد ؛ برابری نماید .

نرخ یا میزان باسوادی در دنیای مسیحیت ۹۰٪ است اما :

- نرخ باسوادی در دنیای اسلام ۴۰٪ بیشتر نیست .

در ۱۵ کشور با جمعیت حد اکثر مسیحی نرخ باسوادی به ۱۰۰٪ میرسد . اما این رقم در تمام کشور های دارای حد اکثر نفوس مسلمان ۰٪ می باشد ؛ به عبارت دیگر هیچ کشور اسلامی ای وجود ندارد که نرخ باسوادی در آن ۱۰۰٪ باشد .

۹۸ فیصد مردم کشور های مسیحی نشین تعلیمات ابتدایی را به پایان رسانیده اند . در حالیکه این رقم در کشور های مسلمان نشین صرف ۵۰٪ میباشد .

۴۰٪ از جمعیت کشور های مسیحی نشین شامل دانشگاه شده اند . اما این رقم به طرز ملالت انگیز در کشور های مسلمان ۲٪ میباشد .

تعداد دانشمندان در کشور هایی با حد اکثر نفوس مسلمان به ۲۳۰ نفر در هر یک میلیون نفر میرسد . اما :

- تنها در ایالات متحده آمریکا این رقم به ۵۰۰۰ نفر در یک میلیون نفر است .

در دنیای مسیحیت در هر یک میلیون نفر ۱۰۰۰ نفر تکنیشن یا متخصص فنی (فوق بکلوریا) وجود دارد؛ اما:

- در تمام دنیای عرب در هر یک میلیون نفر فقط ۵۰ نفر متخصص فنی سراغ میشود.

دنیای اسلام صرفاً ۰/۲٪ (GDP) را صرف تحقیقات و پیشرفت علم میکند اما:

- دنیای مسیحیت ۵٪ (GDP) - یا ۲۵ برابر دنیای اسلام - را صرف این امر مینماید.

## نتیجه:

دنیای اسلام گرفتار کمبود ظرفیت برای تولید دانش میباشد!

راه دیگر ارزیابی درجه دانش؛ همانا میزان انتشار و ترویج دانش است.

مثلاً در پاکستان ۲۳ روزنامه برای هر ۱۰۰۰ شهروند نشر میشود؛ اما:

- این رقم در کشور سنگاپور ۴۰۰ روزنامه برای هر هزار نفر است.

در کشور انگلستان برای یک میلیون نفر ۲۰۰۰ عنوان کتاب منتشر میشود

اما:

- در مصر این رقم به ۱۷ عنوان کتاب برای هر یک میلیون نفر میرسد.

## نتیجه:

دنیای اسلام در انتشار دادن علم و دانش ناکام می باشد!

در کار بُرد دانش از گونهء دیگر؛ چنین ارزیابی وجود دارد:

- صادرات تکنالوژی برتر از پاکستان ۰/۹٪ کل صادرات این کشور است؛

- این رقم در عربستان سعودی به ۰/۲٪ میرسد؛

- در کشورهای کویت، مراکش و الجزایر این رقم ۰/۳٪ میباشد؛

- در حالیکه فقط در کشور سنگاپور این رقم به ۶۸ فیصد میرسد.

(تازه همین ارقام بالاتر از صفر هم که در سالیان پسین در کشورهای اسلامی پیدایش یافته به اثر جبر تحولات تاریخی، صنعتی و ماشینی شدن اروپا و امریکا و نیاز و تلاش اروپائیان و امریکائیان برای وصول به بازارهای فروش؛ مواد خام و بخصوص ثروت های زیر زمینی در کشورهای اسلامی چون نفت میباشد.)

## نتیجه:

دنیای اسلام و کشورهای اسلامی عموماً در بکارگیری یا کاربُرد علم و دانش سایننتفیک ناکام هستند.

چرا؟

البته نفوذ آنچنان سنگین و مرموز عنصر یهود در سراسر تاریخ اسلام ؛ شاید عامل سخت نیرومند باشد ولی باز هم فقط یکی از عوامل است . عامل اصلی همان کودتای امحاکر علیه پیامبر و مقوایی و عددی و شکلی و جادویی ساختن این معنویت عظیم طلایهء عصر تاریخی میباشد که حتی در ۱۴ قرن اجازه نداده اند و نمیدهند صرف مورد تحقیق و باز شناسی قرار گیرد .

## داستان یا افسانهء معجزات ریاضی :

هیچ « عوام کالانعام» ی هم منکر شده نمیتواند که قرآن شریف لااقل به طرز اسطورهء « ده فرمان » از سوی الله یا یهوه نوشته شده در سنگ ؛ پوست ، استخوان یا لوح طلا به محمد عربی نازل نشده است . موجودی رمزی و اسطوره ای چون جبرئیل امین فقط مفاهیم وحی را بر حضرت میخوانده اند و چنانکه در رؤیا چیز هایی هرکس می شنود ؛ مفاهیم وارد حافظهء پیامبر اکرم می شده است . پیامبر سپس این مفاهیم دریافته را به شکل گفتاری به دیگران بروز میداده اند و آنان یا حفظ و ضبط حافظه میکرده اند و یا هم با املا و انشاء و رسم الخط خیلی ناقص و بدوی آن ها را بر روی چرم و استخوان های پهن و ندرتاً کاغذهایی چون برگ درخت یا پاپیروس و غیره « می نوشته » اند . رویهمرفته این جریان ۲۳ سال طول کشیده تا اینکه به حیات پیامبر به طور کاملاً مشهود خاتمه داده اند .

با مرگ نا به هنگام و باور نکردنی ی پیامبر غایله ای که به « ارتداد» موسوم شده است پیش می آید و خلافت مصروف جنگ داخلی میشود . فقط در یکی از این جنگ ها ۷۰۰ تن حافظ قرآن کشته میشود . تصور کنید در همهء آن ها چقدر کشته میشود و اصلاً چه قدر از آنان باقی میماند ؟ تا این زمان مسلمانی صرف در مدینه و قسماً در مکه و حوالی آن ها مطرح است و بس !

پس از خاتمهء جنگ داخلی به نفع خلافت ؛ توجهاتی بر انگیزته میشود که توتیه پاره های قرآن از نزد حافظان و کاتبان وحی جمع آوری و در مجلد واحد رسمی مندرج و تکثیر گردد تا از چند دسته گی ها جلوگیری نماید . ولی دیگر جبرئیل امین نمی آید که به کس بگوید کدام سوره ها و آیه ها دقیقاً نازل شده از عرش کبریایی است و کدام ها اقوال سایرین ؛ قصه ها و امثال و حکم فولکوریک و حتی سخنان شخصی ی حضرت محمد !

جناب خلیفهء اول - آن هم به اصرار حضرت عمر تنها زید بن ثابت را که از صحابه بوده و مقام کاتب وحی داشته است موظف می سازند تا قرآن را جمع آوری کند .

وئ هم در حدود توان بشری - توجه کنید : توان و حتی منویات و ملاحظات بشری در ۱۴۰۰ سال پیش عربستان ؛ و نه توان الهی و ملکوتی !!! - کار هایی انجام میدهد و رویهمرفته یک نسخه ؛ و اولین نسخه رسمی تا آستانهء مرگ خلیفه اول آماده شده و به وئ سپرده میشود .

با مرگ خلیفه اول ؛ حضرت عمر که اصرار شدیدی بر خلیفه اول جهت جمع آوری قرآن داشت ؛ خلیفه دوم میشود و مسئول امر قرآن !  
حضرت عمر ۱۰ سال و شش ماه بر کرسی خلافت تکیه زده بوده و مانند یک امپراتور زیر پرچم محمد و اسلام بر سراسر عالم می تاخته است ؛ ولی قرآنی را که تدوین شده برایش سپرده بوده اند ؛ حتی مورد اعتنا قرار نداده تا آنکه پس از کشته شدنش این قرآن جزو متروکات و میراث ها به حضرت حفصه دخترانشان که بیوه حضرت نبی کریم بود ؛ تعلق میگیرد و سالیان دیگر در خانه حضرت حفصه محبوس میماند .

حالا این تدوین ؛ اگر درست بود که بلافاصله بایست توشیح و تکثیر میشد و اگر نبود ؛ هیچ کاری هول تر و عاجلتر از آن نبود که برای درست و دقیق ساختنش تمامی توجه و انرژی معطوف میگردید .

هفت پشت نه که هفتاد پشت من و رشاد خلیفه و دیگر نوابغ مدمغ اسلام شناس و واصل شده به الله !! هم قادر نیست بر این پرسش عظیم تاریخ و دین و فرهنگ مان پاسخ بگوید !

اسلام که با مسموم ساختن و کشتن حضرت محمد و کودتای حکومتی علیه آن جناب ؛ شدیداً از دیانت دنیاداران به سوی سیاست دارای پوسته و شمایل دینی حرکت کرده بود ؛ تا زمان خلافت حضرت عثمان به معراج سیاسی شدن و دنیایی شدن رسید .

ابوسفیان و «حزبش» با علنیت و بی پروایی تام وارد صحنه شدند و مشاوران اسلام آورده و اسلام نیآورده یهودی مخصوصاً رتق و فتق امور دین سازی و ایدئولوژی آفرینی را بیش از پیش به دست گرفتند .  
در چنین شرایطی پس از بیست سال از قتل نبی کریم ؛ فشار هایی بر حضرت عثمان وارد میشود که قرآن را تدوین و یکدست سازد و به تفرق و تشتت قرانت ها و نسخه های متعدد آن خاتمه بخشد .

این بار علاوه بر زید ابن ثابت چند تن دیگر هم شامل کمیسیون حکومتی قران سازی میشوند ، نسخه پیشینه موجود نزد حضرت حفصه را ( که گویا «نسخه موعود» خوانده میشود ) به دارالخلافه منتقل میسازند و با تا کردن و بالا کردن های دیگر ؛ نسخه نهایی درست میکنند که «نسخه امام» و « مصحف عثمان» نام میگیرد و متباقی هرچه هست و نیست به آتش سپرده میشود .

گذشته از اینکه سوختاندن نسخ قرآن و منجمله « نسخه موعود» - این نخستین سند اساسی رسمی خلافت اسلامی و تاریخ اسلام چه کراهت و شناخت و معما دارد ؛ این امر یا حاکی از اینست که هنوز کسی در خلافت اسلامی آنقدر متمدن نشده بوده که ضرورت و اهمیت « آرشیف و بایگانی» را بداند و مراعات کند ؛ و یا توطئه بیحد بزرگی علیه کلام الله در میان بوده است .

به هر حال ؛ اینجا آنقدر ها مخصوصاً اکنون جای نگرانی نیست . خوشبختانه آنچه از این زمان به بعد برجا مانده بوده ؛ دیگر میسر نشده است که مورد دستبرد قرار گیرد و می توان بر همین اساس به پیش رفت و تعالیم اسلام محمدی را احیا نمود و بروز کرد .

ولی در جمع مسایلی که طی آن بیست و چند سال غیابت قرآن مدون هست ؛ یکی از مهمترین ها ؛ امکان مداخلات جادوگران یهودی و غیره بر آن میباشد و آنچه این

نگرانی را بیشتر و بیشتر دامن میزند ؛ همین معجزه های ریاضی علم کردن این و آن در قرآن است .

در همین « مصحف عثمان » یا قرآن شریف که از خانه عثمان و ابوسفیان بیرون آمده است ؛ آیه عجیب و تکانه‌دهنده ای وجود دارد ؛ توجه کنید :

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (١٠٢) البقره

و آنچه را که شیطان [منش] ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطان [منش] ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند] **با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی‌کردند مگر آنکه [قبلاً به او] می‌گفتند ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم پس زنهار کافر نشوی و [لی] آن ها از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند هر چند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند و [خلاصه] چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی‌رسانید و قطعاً [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد در آخرت بهره ای ندارد .** **و ه که چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند (١٠٢)** این اولین و آخرین آیه قرآن در مورد جادو و جادوگران و تکفیر و تلغین جادو و جادوگر و برحذر داشتن مؤمنان از آن ها نیست . در این زمینه قوت جادو و جادوگری و باور به جادو در زمان حضرت محمد و مسلماً ٢٠-٣٠ سال پس از ایشان هم به حدی است که از دو مورد ناتندرستی ی ایشان پیش از مسموم شدن و افسین ؛ در تاریخ ها عنوان میگردد ؛ یکی هم در معرض جادوی زن یهودی قرار گرفتن نبی کریم است که موجب بی اشتهایی و چندین روز بی حالی ی پیامبر میگردد و لابد با تدابیر و تشریفات رد جادو مداوا میشوند .

بدینگونه مسلم است که پیامبر بزرگی چون حضرت محمد هم در برابر جادو آسیب پذیر میباشد ؛ چونکه **در هر حال بشر است !**

متأسفانه اگر به جادو و علوم غریبه و تاریخ و سوابق و انواع آن بپردازیم بحث حاضر خیلی بغرنج و دور از ذهن عمومی میگردد ؛ ولی به هر حال ؛ جادو بیش از یک سلسله چشم بندی ها و اوراد و تشریفات شدیداً روانگردان است که می‌شناسیم . درین جمله جادوگری ها توسط اعداد و حروف و در رابطه به اعداد و حروف تقریباً تاریخی برابر تاریخ ادیان دارد .

علوم ساینفیک به روشنایی کامل ثابت کرده اند که حروف و اعداد منحیث دومین سیستم مخابره و افهام و تفهیم جانداران - نوع بشر- طی هزاران سال تکامل مختلف النوع در گوشه های متفاوت و از هم مجزای جوامع قدیم اساساً از تطور و تلخیص ها از رسامی و نقاشی پدید آمد .

ولی مردم دنیای قدیم حتی میلیونم برابر ما قادر نبودند ؛ این تکوین و پیدایش را در درون جوامع بشری و در سیر تاریخ تکاملی آن ببینند و دریابند .  
لذا در بیشتر سرزمین ها مانند شرق میانه عربی و یهودی ی کهن حروف و اعداد و اسما **شخصیت ها و معانی ی ماورا الطبیعی** پیدا کردند .

بر علاوه ابتکاراتی از نخستین معلمان کودکان که حروف اولیه را برای حفظ آسان کودکان به نظم گونه هایی مانند ( اجد ، هوز ، حوطی ، کلن ... ) واریز کرده بودند ؛ نیز جنبه های اسرار آمیز پیدا نمود ؛ چنانچه حروف به ترتیب این نظم گونه قیمت های عددی پیدا کرد و در نتیجه الفبای ناقص ۲۸ حرفی عربی به معنای اعداد ( ۱ تا ۱۰۰۰ ) هم پنداشته شد . البته این جریان محضاً مختص به قلمروی عربی نبوده و دامنه های وسیع در سایر زبان ها هم یافته است .

اگر به مسایل لاینحل بیست ساله تأخیر در تدوین و تکثیر قرآن دقت کرده و باز چیز هایی عددی و حروفی به اصطلاح معجزه ریاضی در طول و عرض و فلان و بهمان قرآن شریف را در نظر گیریم ؛ به این نتیجه نزدیک میشویم که با قرآن اصیل محمدی برخورد های جادوگرانه فاجعه باری صورت گرفته است .

نخست باید خاطر همه را آسوده کرد که ذات الله تعالی به معنای رب العالمین ؛ ابدأ یک فرد عرب و آنهم ( نعوذ بالله ) یک فرد جادو گر عرب نیست و با همین حروف ناقص و ناتوان ۲۸ گانه عربی ؛ کلمه سازی و کتاب نویسی نمی کند و به کتابش فورمات و چوکات نمی بخشد .

وحی الهی که بر همه احاد و اکناف طبیعت و هستی ( منجمله بر بشر و زنبور عسل ... ) جاریست ؛ بسته به دریافت کننده وحی لباس زبان بشری یا غیر بشری می پوشد و به فهم در می آید . وحی در شکل ؛ از الهام شاعرانه و کشف مفاهیم و حل المسایل برای دانشمند فرقی ندارد و آنگاه این شاعر و دانشمند است که الهام و کشف فراهم آمده را ؛ به زبان در می آورد و برای خود و همزبانان قابل دریافت و فهم می سازد .

چنانکه در یکی از فصول پیشین دیدیم ؛ درست تر همین است که ما بنده محوری و مخاطب محوری کلام های مقدس را در نظر داشته باشیم و این حقیقت اعظم دینی و ایمانی را که خالق تعالی جز در چوکات های تنگ و تاریک و ناقص و نارسای زبان های بشری دوران شبان - رمه ای با او سخن نگفته و قرار و - به لحاظ بشر - مقدور هم نبوده است که جز با همین ابزار های ناقص و ناتوان - ناقص و ناتوان به تناسب علم غیب و حکمت بالغه او تعالی ! - سخن بگوید .

مدعی شدن اینکه **زبان عبری شبانان بنی اسرائیلی و زبان عربی بادیه نشینان شبان پیشه بنی اسماعیلی ؛ زبان خود ذات الهی میباشد ؛ جهل زشت - و به اعتبار دینی - کفر مطلق است !**

پس آیا میتوان پرسید که زبان خالق کائنات عبارت از چه خواهد بود ؟

بلی ؛ میتوان !

ولی پاسخ هم از نظر ایمانی و هم از نظر عقلی این است که زبان و ادبیات ... قابل شدن به خود خالق تعالی فقط می تواند مبتنی باشد بر این توهم پُر بلاهت که آن ذات کبریای بیچون و بی مثال و نگنجیدنی در اندیشه و خیال ؛ هم سرانجام چیزی همانند بشر خواهد بود ؟!

این گونه توهم نه تنها سورهء کریمهء اخلاص بلکه تمام قرآن مجید و تمام مفاهیم مقدس دیگر را بی معنی و بیهوده می سازد ؛ دقت کنید :

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

بگو اوست الله یگانه (۱) الله صمد [ثابت متعالی] (۲) نه زاده است و نه زاده شده است (۳) و هیچ همتایی برای او موجود نیست (۴)

به ویژه آیهء (۴) قطعاً می رساند که الله تعالی هرگز و ابداً کفو یعنی همانند و مشابه و همتا ندارد ؛ آیا چنین ذاتی ممکن است مانند بشر زبان و علامات مشخص فاهمه داشته باشد !؟

او تعالی بی نیاز و بی توسل به زبان و اعداد و علامات بر کلیه امواج و ذرات عالم تا کرات و کهکشان ها و فضا و ابر فضا فرمانرواست و اگر بر فرض محال بتوانیم بر خالق (جل علی شانہ) زبان قابل شویم ؛ آن زبانی است که هم ذره و اشعه و موج آن را میداند و هم سنگ و کوه و آهن و فولاد ... و هم آسمان ها و مافیها ؛ هم جن و فرشته و میلیون ها موجود حیه و در یک کلمه تمام هستی در کُل و در هر جزء خویش .

اینک آیا چنین زبانی میتواند عبری یا عربی باشد ، انگلیسی یا روسی ، چینیایی یا سانسگریت ، فرانسوی یا اسپانیولی و... و... و...؟؟؟

**نه خیر ، اصلاً و ابدأ نه !!**

گفتیم ؛ اگر به مسایل لاینحل بیست سالهء تأخیر در تدوین و تکثیر قرآن دقت کرده و باز چیز هایی عددی و حروفی به اصطلاح معجزه ریاضی در طول و عرض و فلان و بهمان قرآن شریف را در نظر گیریم ؛ به این نتیجه نزدیک میشویم که با قرآن اصیل محمدی برخورد های جادوگرانهء فاجعه باری صورت گرفته است .

همانگونه که مولانای بلخ از قوافی و اوزان و قیودات عروضی در زبان منظوم شرقی مینالید و میگفت : « **مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا** » ؛

قیودات و قواعد و چوکات بندی های از پیش ساخته شده - کلیشه ای - در هر حال زنجیر های گرانی بر دست و پای و دهان و حنجرهء گوینده و بیان کننده و تعلیم دهنده است .

حالا که بافت هایی چنین عددی و چوکاتی و دارای روابط پیچیدهء ریاضیاتی بر کتاب مقدس مسلمانان جهان تحمیل گردانیده شده ؛ قرار اطلاعات تاریخی آنقدر ها از عهدهء اعراب آنزمان بر نمی آمده است و اینگونه ترفند های جادویی عمدتاً به جادگران یهودی که با حکام مسلمانان همکار بودند ؛ رابطه به هم میرساند .

واضح است که اینگونه قرار دادن مطالب و مفاهیم کلامی در چوکات ها و گرافیک و موزانیک ریاضیاتی مستوجب عالمی از دستبرد ها و پیش و پس و کم و زیاد کردن های آیات و جملات و سوره های قرآنی میباشد .

بدینگونه کم کم روشن میشود که چرا نظم سیستمیک میان آیات اکثر سوره های قرآنی وجود ندارد . جایی باران می بارد ولی بدون اینکه نتیجهء بارندگی معلوم شود ؛ آنآ نه تنها باران قطع میشود که فصل عوض میگردد ؛ در گرماگرم جنگ ؛ صلح و رحمت و عفو و دوستی به میان می آید و بدون اینکه زنگ خطری نواخته شده باشد ؛ همه میان غزا و قتال و مقاتله فرو می روند . و...و...و...

پیش از ورود به نهایی ترین بحث ؛ باید علاوه کنیم که اکتشافات ریاضیاتی در قرآن آنقدر ها منحصر به رشاد خلیفه و ذوات دیگری که نام بردیم نیست . در گذشته



ها گروه های سیاسی مذهبی زیادی چون اشاعره ، اخوان الصفا ، حروفیه ، اهل حق و غیره موازی به همین مبنا ها عقاید ریشه داری تدوین نموده و باور های عجیبی پرورده اند تا جاییکه مقامات حاکمه ایشان را تحمل نتوانسته سر انجام به تکفیر و سر به نیست کردن اکثر ایشان مبادرت نموده اند .

ولی با اینکه احتمالات پیشگفته کاملاً منتفی نیست و اکنون بیش از هر زمان دیگر مبرهن به نظر میرسد که قرآن محمد جفا های فاجعه انگیزی را متحمل شده است ؛ معهداً کمسودای جادو گران غالباً بیگانه با کنه و پهنا و خصوصیات زبان عربی بنا هایی را که آنها گویا به ماه و ستاره رسانیده اند با اندک تکانی به خاک یکسان می سازد .

توجه فرمائید ولی احتیاط کنید که خود زیر خروار ها آوار فرو ریزنده نشوید :

« جمله ”بسم الله الرحمن الرحيم“ ۱۹ حرف است، و در آیه ۳۰:۷۴ سوره مدثر آمده است که نگهبانان جهنم ۱۹ فرشته هستند. »

\*\*\*\*\*

و معجزه دیگر اینکه اگر رقم های ۶۵۵۵ را با رقم های ۶۲۳۶ جمع کنیم، عدد ۳۸ بدست می آید که خود ضریب ۱۹ دارد:

$$(۶+۵+۵+۵) + (۶+۳+۲+۶) = ۳۸ = ۱۹ \times ۲$$

همانطور که تعداد سوره های قرآن ضریب ۱۹ دارد: ۱۹ x ۶ =

۱۱۴

لطفا توجه کنید که اگر تعداد آیه های قرآن را کم یا زیاد کنیم یا فقط جای سوره ها را با هم عوض کنیم دیگر چنین روابطی وجود نخواهد داشت، (????????????????????!!!!!! لطفاً به حالت برعکس که در بالا خاطر نشان کردیم ؛ دقت بفرومائید .

لطفاً به حالت برعکس که در بالا خاطر نشان کردیم ؛ دقت بفرومائید!

لطفاً به حالت برعکس که در بالا خاطر نشان کردیم ؛ دقت بفرومائید!

مگر همان نیست که « مرغ دزد سر خود پر دارد » و « دیده باشی لکه های دامن قصاب را» ؟

\*\*\*\*\*

خلاصه تمام این رابطه ها ؛ یا ضریب ۱۹ داشتن ؛ یا قابل تقسیم بر ۱۹ بودن ... یا اشاره بر ۱۹ فرشتهء نگهبان و غیره است . با در نظر داشت

تأکیدات مأمول قرآنی بر عدد ۷ و هزار ( الف ) و غیره ؛ حتی میتوان بر عدد ۱۹ فرشته پرسش داشت ؛ چرا که دوزخ ۷ در دارد و اگر در هر کدام دو دو و سه سه فرشته پاسداری کند ؛ باز هم اعداد ۱۴ و ۲۱ به دست می آید و نه ۱۹ . الا اینکه در مورد سقر که بحث سوره مدثر بر آن است ؛ ساختمان دیگری مطرح باشد !

باز هم توجه :

« آقای عبدالله اریک متوجه شدند که در چهار کلمه "بسم" و "الله" و "الرحمن" و "الرحیم" ۱۸ رابطه ریاضی وجود دارد.

و یک رابطه دیگر را آقای مهندس جواد رحمانی بدست آورده اند که روی هم ۱۹ رابطه میشود.

که با محاسبه ارزشهای عددی حروف الفبای عربی (که در قدیم به آن ابجد میگفتند) به آن رسید.

\*\*\*\*\*

لازم به تذکر است که این ارزشهای عددی حروف الفبای عربی مانند ارزشهای عددی حروف لاتین (Roman Numerals) قرن هاست که مورد استفاده بوده است.

\*\*\*\*\*

۱۹ حرف بسم الله الرحمن الرحیم و ارزشهای ابجدی مربوطه:

چهار کلمه و ۱۹ حرف ( بسم الله الرحمن الرحیم ) چنان با یکدیگر، بنابر یک سیستم ریاضی متشکل گردیده است

که با دانش و احساس بشری غیر قابل انجام میباشد. این سیستم قابل تعمق، بر اساس ارزشهای ابجدی این حروف بدست میاید

شما سعی کنید با کامپیوتر ۱۴ رقم دیگر پیدا کنید که چنین حالتی داشته باشد تا بدانید قرآن نمیتوانسته کار پیغمبر بیسواد ۱۴ قرن پیش باشد.

بلکه تمام مردم آن زمان هم نمیتوانسته اند چنین کاری بکنند

و بیایید واقعاً سعی کنید چهار کلمه مثل (بسم الله الرحمن الرحیم) بسازید که ۱۹ رابطه ریاضی در آن باشد.

یا حتی سه رابطه ریاضی از لحاظ حروف ابجد در آن باشد.

البته توجه داشته باشید در آن زمان چرتکه هم وجود نداشته، چه رسد به ماشین حساب و کامپیوتر.

## به کتاب Beyond probability نوشته آقای عبدالله اریک مراجعه کنید.

\*\*\*\*\*

میفرمایند : لازم به تذکر است که این ارزشهای عددی حروف الفبای عربی مانند ارزشهای عددی حروف لاتین (Roman Numerals) قرن هاست که مورد استفاده بوده است.

مگر نمیتوان پرسید : مورد استفاده کی ؟

- مورد استفاده بشر ؟

- یا مورد استفاده خالق کائنات ؟؟

اگر مورد استفاده خالق کائنات بوده ؛ پس آیا در زبان لاتین هم همچو معجزاتی سراغ میشود . یا لابد (نعوذ بالله) خدا و خالق عربی و عرب ها و لاتین و لاتینو ها دو تاست !؟

میفرمایند : چهار کلمه و ۱۹ حرف (بسم الله الرحمن الرحيم) چنان با یکدیگر، بنابر يك سیستم ریاضی متشکل گردیده است که با دانش و احساس بشری غیر قابل انجام میباشد.

فقط یک سؤال :

منظور از دانش و احساس بشری ؛ دانش و احساس کدام بشر است ؟ لابد بشری که اصلاً از دانش و احساس شائسته بشر مخصوصاً در قرن ۲۱ و هزاره سوم محروم نگهداشته شده است و بدینوسیله هم تلاش میشود برای مدت هنوز بیشتر در همان منجلاب حمق و سفاهت - گرد گاه گله و رمه - نگهداشته شود !

میفرمایند : و بیائید واقعاً سعی کنید چهار کلمه مثل (بسم الله الرحمن الرحيم) بسازید که ۱۹ رابطه ریاضی در آن باشد.

یا حتی سه رابطه ریاضی از لحاظ حروف ابجد در آن باشد.

\*\*\*\*\*

بیائید ؛ حالا که « محضاً برای ما! » از ۱۹ به ۳ تخفیف داده اند ؛ تلاشی بکنیم . تلاش برای خدا شدن نی ؛ هوش کنید ! تلاش برای یافتن و ایمان راست کردن بر جناب عبدالله اریک و بر کتاب آقای عبدالله اریک !

اما پیش از آن ؛ فقط یک پرسش دیگر ؛ آیا به راستی آیه شریفه «(بسم الله الرحمن الرحيم)» ۴ کلمه و ۱۹ حرف است ؟

وار خطا نشوید ؛ میشود ۴ کلمه و ۱۹ حرف باشد ! باز ما که جادو گر نیستیم ! چیزی که هست ؛ هست - نیست ؛ نیست !

با اجازه ؛ آیه را به اجزای اولیه اش تجزیه می کنیم :

حالت اساسی : **ب (عطف) - اسم - ال اله - ال - رحمان - ال - رحیم**

حالت در تلفظ : **ب - اسم - ال - الاله - ال - رحمن - ال - رحیم**

در نگارش پنگلیش توجه کنید :

### Be-esme llahe rrahmane rrahim

صرف سه حرف تعریف « ال » از اینکه صامت میباشند ؛ درین الفبا نوشته شده نمیتواند و در عوض از اثر فشار تشدیدى آنها حرف های اول سه اسم مشدد میشود و ناگزیر دبل نگارش می یابد . اما درین نگارش و هم در خود عربی و فارسی می بینیم که کلمات اسم و الله و رحمن یک یک الف یا همزهء ممدوده دارند که در طرز خاص یکی از سبک های نگارش عربی بدون کدام دلیل از قلم انداخته میشود ولی معدوم نمیگردد .

همه میدانیم که کلمه مستقل مفرد « **بسم** » در عربی چنانکه مفهومی را ادا کند وجود ندارد ؛ لهذا این یک مرکب یعنی ترکیبی از اسم و حرف معنا دار و وظیفه داری است که در نگارش با اسم و فعل پهلو میزند .

اینکه در نگارش ( **الف** ) از قلم انداخته میشود به معنای عدم (الف) نیست ؛ چرا که ( **سم** ) به تنهایی در هیچ کجا « نام » معنی ندارد .

کلمه « **سم** » داریم ولی « **زهر** » معنا میدهد و جمع آن « **سموم** » است . اگر عالیجنان معنای آیهء مبارکه را « به زهر الله ... » تعبیر و مقبول فرموده اند ؛ آفرین شان .

همینگونه ؛ الله تخفیف یافتهء **ال اله** بوده و اله هم در اصل از لحاظ تلفظ « **الاه** » میباشد ؛ اینکه الف یا همزهء ممدوده را در کلمه « **اله** » نپذیریم باید آنرا در پنگلیش چنین بنویسیم **ele** در حالیکه **Elah** است . در کلمهء ( رحمن ) وجود الف پس از (م) را هیچ آدم باسوادی انکار کرده نمی تواند .

اسمی بدینگونه **rahmn** در هیچ کجا اسم نیست چه رسد به اسم الله !

لذا « **بسم الله الرحمن الرحیم** » نه **۴ کلمه** است و نه **۱۹ حرف** !

آیهء کریمه به ترتیب آتی دارای **۴ حرف** (عطف و تعریف) ، **۴ اسم** ( ذات و معنی ) - که جمعاً حکم **۸ کلمه** را دارد - و **۲۳ حرف** میباشد :

ب - اس م - ال ال اه - ال - رح م ا ن - ال - رح ی م

۱- ب

۲- ا

۳- س

- ۴-م
- ۵-ا
- ۶-ل
- ۷-ا
- ۸-ل
- ۹-ا
- ۱۰-ه
- ۱۱-ا
- ۱۲-ل
- ۱۳-ر
- ۱۴-ح
- ۱۵-م
- ۱۶-ا
- ۱۷-ن
- ۱۸-ا
- ۱۹-ل
- ۲۰-ر
- ۲۱-ح
- ۲۲-ی
- ۲۳-م

تاکید میکنم حروف عطف و تعریف هرکدام حکم یک کلمه را دارد و مخصوصاً درین آیه معانی ای را حمل میکنند که بعضاً جانشین معنای یک جملهء کامل است ؛ دقت فرمائید :

( ب ) در اینجا « **توکل و توسل میکنم به** » معنی دارد و حرف های تعریف (ال) کلمات « **نکره** » را « **معرفه** » میسازد یعنی از بنیاد ؛ معانی و مصادیق آن ها را متفاوت میسازد و تشخیص و تقویت می بخشد !

و اما وقتی سخن از ریاضیات است ؛ اعداد دارای بار مثبت و منفی ، با اعشاریه و بی اعشاریه از ریزترین - تا حد نهایی یعنی «عدد پلانگ» ( مثلاً ۱۰ به طاقت منفی ۴۳ ام ثانیه ! ) - تا بزرگترین و «لایتناهی» ؛ قابل

محاسبه میباشد . بدینجهت ریاضی هایی که همه از اعداد کامل ۱ تا ۹ درست میشود ؛ ریاضی نیست و لابد نامی چون علم « رشاد خلیفه ای» و امثال آن باید برایش اختصاص داده شود .

بنابراین آیهء کریمه « **بسم الله الرحمن الرحيم**» را حتی نمی توان دارای ۲۳ حرف دانست و بعد با آن به بازی های ابلهانه پرداخت ؛ چرا که حرکات مهم و تفکیک ناپذیر زیر ، زیر ، پیش ، تنوین و تسکین هنوز قیمت گذاری نشده اند و از محاسبه به دور می مانند ؛ در حالیکه نبود آن ها آیه را حتی از آیه بودن و جملهء عربی دارای معنای مشخص بودن خارج میکند !

حالا تصور کنید بافته های این بزرگان دینشناس و خدا پرست !! تا کدامین حد پنبه شده و قصر های معجزه ای آماده کرده گی ایشان برای اسلام پوک و پوچ حاکمان ابوسفیانی و وهابی و پاکستانی و انگلیسی و امریکایی و عربستانی و ایرانی .. و تروریست ها و اشرار بی فرهنگ و بربر صفت زمان ما چسان خاک و خاکشیر گردیده است !؟

با اینهم گمان می رود ؛ این بلاهت ننگین خریدارانی نه چندان کم و نه چندان کوتاه مدت خواهد داشت . چنانکه بیدل میفرماید :

**اعتبار جهان تشهیر است معتبر خر سوار را گویند !**

همین دنیا و همین پیشوایان و همین دانشمندان و ریاضی دانان و کاشفان معجزاتش !!!

**« تا احمق در جهان است مفلس در نمی ماند !»**

و کسی هم احمق به دنیا نمی آید ؛ در همین دنیاست که احمق ساخته میشود !!!

اگر علاقه ای به فهم این معما دارید و مایلید خود و فرزندتان خود را حتی الامکان بیمه کنید ؛ لطفاً کتاب « **گوهر اصیل آدمی** » را بخوانید و در معرض خوانش بسته گان خویش قرار دهید :

برای دریافت کتاب « **گوهر اصیل آدمی** » لطفاً سایت های آریایی و نوید روز را باز کنید ؛ در سایت نوید روز کنار چپ صفحه اصلی جای دوامدار برای هر سه جلد کتاب اختصاص داده شده و در سایت آریایی در کنار چپ صفحهء اصلی بر (( کتاب )) کلیک نمایید و هر سه جلد را با معرفی و پیشگفتار های آن به دست آورید .

<http://www.ariaye.com/>

<http://naweederooz.com/in/>

یا هو .

---

(\* **یهود** در کل ؛ نام یک کتله بزرگ بشر است که سوابق اساطیری و تاریخی کاملاً منحصر به فرد و عجیبی دارند . از یکسو از زیر چتر این نام بزرگترین عسوه های اخلاق و دانش و تشبثات تاریخساز و انسانساز به مقیاس تمام جهان ؛ بیرون آمده اند و از سوی دیگر کسان قلدور و ددمنش و ضد بشر بشمار می آیند از زیر همین چتر بدر گشته و دنیا را به گند و کثافت و جنایت آلوده اند .

البته ؛ این سرنوشت فقط منحصر به امت یهود نیست . منجمه امت های زردشتی و مسیحی و مسلمان که معارف شان همان مبادی یا ادامه یهودیت است ؛ حتی به مراتب بیشتر و بدتر از یهود گرفتار این انقطاب ها و پیامد های آن بوده اند و میباشند .

لذا اینجا هدف از **یهود** و **یهودی** که بالاخره - از جهتی خوشبختانه ! - واژه و نام رسای خود را پیدا میکند یعنی « **صیهونیزم** » ؛ بخشی از طبقه حاکمه آن مردم است که علی الرغم نیات پاک و عزائم شریفانه پیامبر اسلام و مسلمانان حقیقی ؛ از همان سپیده دم ظهور اسلام محمدی به ستیز و دسیسه علیه آن کمر بسته اند و تا امروز کوچکترین خسته گی و تردید و استخاره را در این خصومت کور از خود نشان نمیدهند .

---

## حالا اندکی از معجزات رشاد خلیفه و دیگران :

### پیشینه :

از پیشینه این نوع برخورد با قرآن اطلاع چندانی در دست نیست، ولی از آنجا که **سیوطی** در کتاب **الاعتقان فی علوم القرآن** به این موضوع پرداخته، می توان دریافت که این موضوع چندان غریب نبوده است . با این حال توجه جدی به این موضوع در دهه ۷۰ میلادی، با ادعاهای **رشاد خلیفه** آغاز شد. او ادعا کرد که نظمی را در قرآن کشف نموده که ویژگی خاص قرآن بوده و یکی از بزرگترین جنبه های اعجازی آن به شمار می رود.

کشف رابطه ریاضی در قرآن، موجب شد برخی از پژوهشگران مسلمان برای کشف اسرار و رموز بیشتری از قرآن به آمارگیری از تعداد حروف و واژه های قرآن بپردازند. برخی از شاگردان یا پیروان رشاد، چون **عبدالله آریک** با چاپ کتابی، نظریات او را در باب «عدد ۱۹» تکمیل نمودند. با این حال برخی دیگر از اندیشمندان اسلامی نیز بودند که به طرح نظریات جدید ریاضی و مستقل از رشاد پرداختند.

پس از آنکه رشاد خلیفه، نظریاتش را بسط داد، با بکارگیری از همان نظریه ریاضی، دو آیه آخر از **سوره توبه** در قرآن را تحریف شده و افزوده شده دانست،<sup>[۱۲]</sup> و نهایتاً ادعا نمود خداوند او را **رسول میثاق** نموده است و نام او در قرآن کد شده است. خلیفه همچنین از سایر متون مذهبی در کنار قرآن مانند **سنت پیامبر** و **احادیث** به عنوان منابع جعلی نسبت داده شده به **محمد** و در تضاد با قرآن یاد کرد و کشف واقیعت این متون و آموزه های جعلی را از وظایف رسالت خویش دانست.<sup>[۱۳]</sup> این امر موجب شد تا محققین اسلامی شروع به نقد نظریه رشاد و دیگر همکاران و پیروان نظریات او نموده و ادعاهای وی را انکار کنند.<sup>[۱۴]</sup>

جدای از درستی یا نادرستی، نظریات ریاضی در حیطه قرآن قابل بررسی و تامل است. بخصوص آنکه در این میان، نظریات دیگری پدید آمدند که اگرچه از دیدگاه ریاضی به قرآن پرداخته‌اند اما کاملاً مستقل از نظریه رشاد و عدد ۱۹ وی بوده‌اند. نظریات **مهدی بازرگان** تاکنون مورد تعرض جدی مخالفان واقع نشده‌است.<sup>۱۷۱</sup>

## تناسب تعداد تکرار واژه‌ها

پژوهشگرانی چون **عبدالعلی بازرگان** و **عبدالرزاق نوفل**، تعداد دفعات تکرار واژه‌هایی را در قرآن به صورت ویژه‌ای یافته‌اند. برخی از این واژه‌ها بدین شرح‌اند: <sup>۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴</sup>

- به گفته این پژوهشگران، واژه «یوم» (به معنای روز) در قرآن ۳۶۵ بار تکرار شده که برابر تعداد روزهای سال است. <sup>۱۷۱</sup> **عبدالرحمان لومکس**، <sup>۱۷۲</sup> **ایتنویس** در نقدی بر نظریات **ادیب یوکسل** و این که واژه «یوم» ۳۶۵ بار در قرآن آمده‌است، پژوهشی انجام داده‌است. یوکسل می‌گوید که تنها واژه‌های مفرد را در نظر گرفته‌است. لومکس با استفاده از نتایج یوکسل، **پایگاه داده** و تطابق آن با دو کشف‌الآیات مختلف (به زبان غیرعربی) به کاربرد ۴۷۵ بار (تمام اشکال) <sup>۱۷۳</sup> **ایتنویس** این واژه دست‌یافته‌است. <sup>۱۷۴</sup>
- واژه «شهر» (به معنای ماه) در قرآن ۱۲ بار تکرار شده که برابر تعداد ماه‌های سال است. <sup>۱۷۵</sup>
- واژه «امام» ۱۲ بار (هم به صورت جمع و هم مفرد) در قرآن آمده که برابر تعداد **امامان شیعه** است و با **حدیث جابر** ارتباط دارد. مثلاً در آیه ۱۲ **سوره یس** آمده است: «و ما هر چیزی را در امام روشنگری جمع نموده‌ایم.» یا در آیه ۴۱ **سوره القصص** آمده است: «و آنان [فرعون و یارانش] را امامانی خواندیم که به سوی آتش دوزخ دعوت می‌کنند، و روز قیامت یاری نمی‌یابند.»
- تعداد واژه‌های «رَجُل» <sup>۱۷۶</sup> **ایتنویس** (به معنای مرد) و «امراة» <sup>۱۷۷</sup> **ایتنویس** (به معنای زن) با هم برابرند و هرکدام ۲۴ بار آمده‌اند.
- تعداد عین واژه‌های «ملانکه» (به معنای فرشتگان) و «شیطان» با هم برابرند و هرکدام ۶۸ بار آمده‌اند. اگر مشتقات آنان را هم به شمار آوریم، باز هم برابر هستند. (۸۸ بار)
- تعداد واژه‌های «دنیا» و «آخرت» با هم برابرند و هرکدام ۱۱۵ بار آمده‌اند.
- تعداد واژه‌های «الحسنات» (به معنای نیکی‌ها) و «سینات» (به معنای گناهان) با هم برابرند و هرکدام ۱۸۰ بار آمده‌اند.
- تعداد واژه‌های «الحیاه» (به معنای زندگی) و «الموت» (به معنای مرگ) با هم برابرند و هرکدام ۱۴۵ بار آمده‌اند.

## نظریه رشاد خلیفه

در سال ۱۹۷۲ میلادی **رشاد خلیفه** مقاله‌ای منتشر کرد به‌نام «عدد ۱۹، معجزه عددی در قرآن» و پس از آن در کتاب خود<sup>۱۷۸</sup> نظریه خود را مبنی بر کشف یک رابطه ریاضی در تعداد سوره‌ها، آیه‌ها، واژه‌ها و حروف کتاب **قرآن** را رونمایی کرد. او انگیزه خود را اثبات اعجاز و غیربشری بودن قرآن خواند تا بدین ترتیب اثبات کند قرآن همانند **انجیل** نوشته دست بشر نیست و انشای خداوند است.

وی ادعا نمود که با بکارگیری از **رایانه** ارتباط عددی ویژه‌ای را در متن قرآن یافته‌است که با عدد **۱۹** مذکور در **سوره ۷۴ مدثر** (ارتباط دارد. حروف مقطعه یکی دیگر از اساس نظریه اوست.

او در شروع کار خود تعداد حرف «ق» را در دو سوره‌ای که با این حرف از **حروف مقطعه** آغاز می‌شوند (سوره‌های «**شوری**» و «**ق**») (را بررسی نمود که نتیجه بررسی او این بود که تعداد این حرف در هر دو سوره یکسان و ۵۷ بار تکرار شده‌است، یا به عبارتی مجموعاً ۱۱۴ بار در دو سوره که این عدد با تعداد سوره‌های



قرآن برابر است. از طرفی برابر بودن مقدار ابجدی کلمه «مجید» (که صفت قرآن در همان ابتدای سوره «ق» است) با عدد ۵۷ و برابر بودن تعداد تکرار کلمه «قرآن» در کل سوره‌های قرآن با این عدد، عقیده او را به وجود یک رابطه ریاضی در قرآن تقویت نمود. <sup>[۱۴]</sup>

رشاد به آیات ۱۹ تا ۲۱ سوره مطفین استناد می‌کند و آن را اینگونه ترجمه می‌کند: کتاب مرقوم \* یشهدُ المقربون) ترجمه: کتابی است که با اعداد بنا شده\* تا بوسیله کسانی که به من نزدیک هستند مشاهده شود (مطفین - <sup>[۱۴]</sup> [۱۵] [۱۶] ۲۰-۲۱)

عبدالعلی بازرگان فرزند مهندس مهدی بازرگان با تایید نظریه رشاد خلیفه چنین می‌گوید: <sup>[۱۷]</sup>

ملاحظات «رشاد خلیفه» محقق مصری، در کشف کد ریاضی قرآن (هرچند بعدها ادعاهای باطلی کرد و برخی یافته‌هایش جای چون و چرا دارد) حقایق غیر قابل انکاری را آشکار ساخت. مضرب مشترک بودن عدد ۱۹ در ۲۹ سوره‌ای که با حروف مقطعه آغاز می‌شوند، و صدها شاهد آماری برای اثبات این نکته و نکات ریاضی فراوانی که توسط او یا شاگردانش مطرح گردید (از جمله روابط بسیار حیرت‌آوری که اعداد ۷ و ۹ و ۴۰ و... در قرآن دارند) نشان داد که حتی یک کلمه را نمی‌توان در قرآن جا به جا کرد، چه آنکه خواسته باشیم اجتهاد اصحاب را در ترتیب فعلی قرآن دخیل بدانیم.

### برخی جزئیات نظریه

رشاد خلیفه کد ریاضی قرآن را از ساده تا بسیار مشکل دسته بندی می‌کند و می‌گوید:

حقایق ساده مشاهداتی است که بدون هیچ وسایلی می‌توان آنان را بررسی کرد. حقایق پیچیده به کمک ماشین حساب یا رایانه قابل رویت است. بررسی حقایق زیر به هیچ وسیله‌ای احتیاج ندارد، اما خواهشمند است بخاطر داشته باشید که همه اینها به متن عربی اصلی اشاره دارد. <sup>[۱۴]</sup>

۱. اولین آیه (۱:۱)، معروف به "بسم الله، ۱۹ حرف دارد (بدون احتساب تشدید حروف ل الله و ر الرحمن و ر الرحیم).
۲. قرآن ۱۱۴ سوره دارد که می‌شود  $6 \times 19$ .
۳. مجموع آیات در قرآن ۶۳۴۶ است که می‌شود  $19 \times 334$ .

[۶۳۴۶ آیه شماره گذاری شده است و ۱۱۲ آیه (بسم الله) شماره گذاری نشده است که می‌شود  $6346 = 112 + 6234$ ] همچنین  $6+4+3+6$  برابر است با ۱۹

۱. بسم الله ۱۱۴ بار تکرار شده است، با وجود غیبت مرموز آن در سوره ۹ (در سوره ۲۷ دو بار تکرار شده است) و  $114 = 6 \times 19$
۲. از غیبت بسم الله در سوره ۹ تا بسم الله اضافی در سوره ۲۷، دقیقاً ۱۹ سوره است.
۳. مجموع شماره سوره‌ها از ۹ تا ۲۷  $(+26+27+.....+9+10+11+12+)$   $= 342 = 18 \times 19$
۴. این مجموع (۳۴۲) همچنین مساوی است با مجموع کلمات بین دو بسم الله سوره ۲۷، و  $18 \times 19 = 342$
۵. نخستین آیات معروفی که اول وحی شد (۹۶:۱-۵) ۱۹ واژه دارد.
۶. این نخستین وحی ۱۰ واژه‌ای، ۷۶ حرف دارد و  $76 = 4 \times 19$
۷. سوره ۹۶ که از دید ترتیب زمانی نخستین سوره است، ۱۹ آیه دارد.
۸. سوره ۹۶ که از دید ترتیب زمانی نخستین سوره است، از انتهای قرآن، ۱۹مین سوره است.

بخش اصلی نظریه را حروف مقطعه (پاراف قرآنی) تشکیل می‌دهند که به برخی از آنان در حقایق ساده اشاره نموده است:

- حرف مختلف عربی، ۱۴ «پاراف قرآنی» مختلف (مانند ا. ل. م، از ۲:۱) را تشکیل می‌دهند که در ابتدای ۲۹ سوره قرار دارند. مجموع این اعداد می‌شود  $۲۹+۱۴+۱۴=۵۷$  یا  $۳۸ \times ۱۹$ .
- مجموع ۲۹ سوره‌های که «پارافهای قرآن» در آنان آمده‌است می‌شود:

$$۸۲۲ = ۵۰ + ۶۸ + \dots + ۲ + ۳ + ۷، \text{ و } ۸۲۲ + ۱۴ = ۸۳۶ \text{ (مجموعه پارافها) می‌شود } ۸۳۶، \text{ یا } ۴۴ \times ۱۹.$$

- بین نخستین سوره پاراف دار (۲) و آخرین سوره پاراف دار (۶۸)، ۳۸ سوره بدون پاراف وجود دارد.  $۳۸ \times ۱۹$
- بین نخستین و آخرین سوره‌های پاراف‌دار ۱۹ مجموعه پاراف‌دار و بدون پاراف وجود دارد.

همچنین در شمارش تعداد «ن» در سوره قلم برای آنکه به عدد ۱۳۳ مضربی از ۱۹ برسد، استدلال نمود که «ن والقلم و مایسطرون»، کتابت رایج در قرآن‌ها، باید «نون والقلم و مایسطرون» نوشته شود.<sup>۱۱۸</sup>

روابط ریاضی عدد ۱۹ در آیه بسم الله

#### نوشتار اصلی نظریه روابط ریاضی آیه بسم الله در قرآن

پس از مرگ رشاد خلیفه، پیروان وی کار محاسبات و استخراج روابط ریاضی عدد ۱۹ در قرآن را ادامه دادند. از جمله عبدالله آریک یکی از پیروان وی، که در سال ۱۹۹۲ جزوه‌ای را با نام فراتر از احتمال منتشر کرد که در آن به ۳۵ رابطه مستقل عدد ۱۹ در آیه بسم الله اشاره شده‌است.<sup>۱۱۹</sup>

#### ادعای تحریف قرآن

رشاد در بسط نظریه خود، دو آیه پایانی سوره توبه (سوره بدون بسم الله) از قرآن را که با نظریه‌اش هماهنگ نبود، تحریف شده دانست. او مدعی بود که این دو آیه در ۹ جا تئوری کد ۱۹ وی را نقض می‌کند، و این آیه‌ها ۱۹ سال پس از مرگ محمد توسط کاتبان در مدح محمد افزوده شده و این امر طبق اسنادی مورد مخالفت شدید علی بن ابیطالب (یکی از کاتبان) واقع شده بود.<sup>۱۲۰</sup> همچنین در یکی از این آیات، پیامبر اسلام به صراحت «رحیم» (یکی از اسماء خداوند) خوانده شده‌است. اینویس ۱۷ خلیفه این دو آیه را جعلی نامید و آنان را از ویراست‌های جدیدتر ترجمه قرآن خود حذف کرد.

او ۷۱ رابطه ریاضی برای اثبات این ادعا یافت. بعدها دیگران روابط دیگری هم کشف کردند.<sup>۱۲۱</sup>

#### ادعای رسالت و جعلی بودن احادیث و سنت

رشاد خلیفه ادعای پیامبری نیز کرد و نام خود را از قرآن استخراج نمود. وی پس از بسط دادن نظریات خود اعلام نمود «اسم رسول میثاق خدا در قرآن از طریق ریاضی بعنوان رشاد خلیفه کد شده‌است و این واقعاً بهترین روش معرفی رسول خدا به دنیا، در عصر کامپیوتر است» و پس از آن استدلال کرد «آشکار شدن معجزه قرآن بواسطه رشاد خلیفه، از نشانه‌های مهم رسالت اوست»<sup>۱۲۲</sup> خلیفه همچنین سنت و حدیث که پس از قرآن منبع اصلی مسلمانان هستند را منابع جعلی نسبت داده شده به محمد و در تضاد با قرآن دانست و کشف واقعیت این متون و آموزه‌های جعلی را نیز از وظایف رسالت خویش دانست.<sup>۱۲۳</sup>

این سبب شد که ادعاهای وی از سوی محافل مذهبی سنی و شیعه رد شده و نوشته‌های او ممنوع اعلام شود.<sup>۱۲۴</sup> پیوند مرده ادعای محافل مذهبی هم از سوی تسلیم شدگان رد شد.

نقد نظریه رشاد

از دید برخی، تاکنون در احادیث از پیامبر اسلام یا امامان شیعه و سیره عملی آنان و یا در تفاسیر قبلی، قرآن را کتابی اسرارآمیز و معماگونه وصف نموده‌اند بلکه آن را کتابی روشن و پرمحتوی خوانده‌اند. همچنین در آثار متقدمین، هیچیک از بزرگان و علمایی چون [خواجه نصیر](#) یا [شیخ بهایی](#) نیز مطالبی هرچند به صورت ضمنی و تلویحی در مورد تعداد حروف و کلمات قرآن و روابط ریاضی میان آنان نیامده بود. به نظر ایشان، رویه قرآن نیز بر همین اساس است، چراکه قرآن بعد از ذکر داستان آنان، اظهار تاسف می‌کند که چرا مردم به جای آنکه به پیام این قصه توجه‌کنند، مشغول مطالب حاشیه‌ای می‌شوند و بر سر تعداد [اصحاب کهف](#) جدال می‌کنند. همینطور در مورد تعداد نگهبانان دوزخ، که استناد رشاد به همین آیه‌است، در قرآن آمده: «[تعدادشان رانورده نفر قرار دادیم](#)»، نه بدان جهت که اسرار و رموزی در این عدد در نظر گرفته‌ایم، بلکه خود قرآن در آیه بعد می‌گوید، فقط به این منظور که چون و چرای کافران را برانگیزیم و نیز ایمان مؤمنان را تقویت کرده باشیم [اینویس 18، 14](#)

( اقتباس از ویکی پیدیای فارسی - انترنیت )

منابع :

- [ویکی پیدیای انگلیسی.](#)
- [The numerology of Dr. Rashad Khalifa - scientist](#)
- [سیر تحول در قرآن مهندس مهدی بازرگان](#)
- [نقد نظریات اعجاز عددی قرآن](#)
- نظرات بزرگواران دیگر را در هفته پیش خواندید ولی برای پیمایش توفان نبوغ جناب صدیق افغان باید به آرشیف تلویزیون های آنلاین و آریانا و تلویزیون ملی جمهوری اسلامی افغانستان مراجعه بفرمائید . البته مسلماً انوار این خورشید عالمتاب به هرسو منتشر است ولی من ( ع . افتخار) از سایر حصص پهنا و ژرفای آن به دقت لازمه آگاهی ندارم .

دیگر ————— ران

معجزه ریاضی قرآن؟؟؟

محمد عالم افتخار

هموطنان ، همدینان و هموعان عزیز !

به نظر میرسد که خداوند هرکسی را بهر کاری ساخته است . این بندهء عاجز تا که دست چپ و راست خود را شناخته ام ؛ در قرآن شریف ))))))) ( معنی ؟ معنا؟ و معنی ؟ )((((((( جستجو میکنم ؛ ولی دیگران در آن چیز های دیگری پالیده و یافته اند و غالباً اینها چیز هایی است که احتمالاً صاحب قرآن هم از آن ها خبری نداشته است ؛ ( نعوذبالله ! ) . ضرور است که شما عزیزان یافته های بی نهایت قیمتدار دیگران در مورد را نیز از نظر بگذرانید و پیرامون آن منحيث عبادت یک اندازه تفکر بفرمائید :

## هر فرد نا مسلمان منصفی با خواندن مطالب زیر ایمان میآورد که قرآن کلام خدا است چه رسد به افرادی که مسلمان هستند

جمله "بسم الله الرحمن الرحيم" ۱۹ حرف است، و در آیه ۳۰: ۷۴ سوره مدثر آمده است که نگهبانان جهنم ۱۹ فرشته هستند

و هر کس که بگوید قرآن سخن انسان است خداوند او را وارد جهنمی میکند که ۱۹ فرشته نگهبان آن هستند.

ما میدانیم که عدد ۱۹ عدد اول ( prime number ) است. عدد اول عددی است که فقط بر خودش و بر يك قابل تقسیم باشد.

افراد مختلفی در گذشته و حال سعی کرده اند که به رمزهای معجزات ریاضی قرآن پی ببرند.

در گذشته، یکی از این افراد پیگیری های زیادی در این مورد انجام داد و به موفقیت های زیادی "در این مورد" رسید.

در سالهای اخیر آقای کورش جم نشان که در زمان حاضر در تهران زندگی میکند با يك ماشین حساب كوچك به نتیجه ای رسید

که شما میتوانید آن را امتحان کنید. او شماره هر سوره را با تعداد آیات آن بصورت زیر جمع کرد:

شماره سوره		تعداد آیه	=	جمع	
۱	+	۷	=	۸	زوج
۲	+	۲۸۶	=	۲۸۸	زوج
۳	+	۲۰۰	=	۲۰۳	فرد
۴	+	۱۷۶	=	۱۸۰	زوج
۵	+	۱۲۰	=	۱۲۵	فرد
...		...		...	...
...		...		...	...
۱۱۳	+	۵	=	۱۱۸	زوج
۱۱۴	+	۶	=	۱۲۰	زوج
جمع سوره ها		جمع آیه ها		جمع فردها	جمع زوج ها
۶۵۵۵		۶۲۳۶		۶۵۵۵	۶۲۳۶

قابل توجه است که تعداد زوج‌ها ۵۷ عدد و فردها نیز به همان تعداد یعنی ۵۷ عدد میباشند که این خود به تنهایی يك معجزه است.

اما معجزه دیگر اینست که اگر حاصل جمع‌های زوج را با هم جمع کنیم ۶۲۳۶ بدست می‌آید که مساوی است با تعداد کل آیه‌های قرآن.

و معجزه دیگر اینکه اگر حاصل جمع‌های فرد را با هم جمع کنیم ۶۵۵۵ بدست می‌آید که مساوی است با جمع کل شماره سوره‌های قرآن.

و معجزه دیگر اینکه اگر رقم‌های ۶۵۵۵ را با رقم‌های ۶۲۳۶ جمع کنیم، عدد ۳۸ بدست می‌آید که خود ضریب ۱۹ دارد:

$$(۶+۵+۵+۵) + (۶+۳+۲+۶) = ۳۸ = ۱۹ \times ۲$$

همانطور که تعداد سوره‌های قرآن ضریب ۱۹ دارد:  $۱۱۴ = ۱۹ \times ۶$

لطفا توجه کنید که اگر تعداد آیه‌های قرآن را کم یا زیاد کنیم یا فقط جای سوره‌ها را با هم عوض کنیم

دیگر چنین روابطی وجود نخواهد داشت،

و این نشان دهنده اینست که تعداد آیات قرآن همین اندازه و ترتیب سوره‌ها نیز به همین ترتیب بوده

و در نتیجه قرآن نمیتواند کار دست انسان باشد.

آقای عبدالله اریک متوجه شدند که

در چهار کلمه "بسم" و "الله" و "الرحمن" و "الرحیم" ۱۸ رابطه ریاضی وجود دارد.

و یک رابطه دیگر را آقای مهندس جواد رحمانی بدست آورده اند که روی هم ۱۹ رابطه میشود.

که با محاسبه ارزشهای عددی حروف الفبای عربی (که در قدیم به آن ابجد میگفتند) به آن رسید.

حروف ابجد ۲۸ حرف عربی را نشان میدهد که بترتیب از يك تا هزار بترتیب زیر شماره گذاری شده:

### ارزشهای عددی حروف ابجد

۱ = ا	۲۰ = ك	۱۰۰ = ق
۲ = ب	۳۰ = ل	۲۰۰ = ر
۳ = ج	۴۰ = م	۳۰۰ = ش
۴ = د	۵۰ = ن	۴۰۰ = ت
۵ = ه	۶۰ = س	۵۰۰ = ث
۶ = و	۷۰ = ع	۶۰۰ = خ
۷ = ز	۸۰ = ف	۷۰۰ = ذ
۸ = ح	۹۰ = ص	۸۰۰ = ض
۹ = ط		۹۰۰ = ظ
۱۰ = ی		۱۰۰۰ = غ

لازم به تذکر است که این ارزشهای عددی حروف الفبای عربی

مانند ارزشهای عددی حروف لاتین (Roman Numerals) قرن هاست که مورد استفاده بوده است.

۱۹ حرف بسم الله الرحمن الرحيم و ارزشهای ابجدی مربوطه:

بسم	ارزش ابجدی	عربی	شماره حرف
	۲	ب	۱
	۶۰	س	۲
	۴۰	م	۳

الله	ارزش ابجدی	عربی	شماره حرف
	۱	ا	۴
	۳۰	ل	۵
	۳۰	ل	۶
	۵	ه	۷

الرحمن	ارزش ابجدی	عربی	شماره حرف
	۱	ا	۸
	۳۰	ل	۹
	۲۰۰	ر	۱۰
	۸	ح	۱۱
	۴۰	م	۱۲
	۵۰	ن	۱۳

الرحيم	ارزش ابجدی	عربی	شماره حرف
	۱	ا	۱۴
	۳۰	ل	۱۵
	۲۰۰	ر	۱۶
	۸	ح	۱۷
	۱۰	ی	۱۸
	۴۰	م	۱۹

معجزه ریاضی "بسم الله  
الرحمن الرحيم"

چهار کلمه و ۱۹ حرف ( بسم الله الرحمن الرحيم ) چنان با یکدیگر، بنابر يك سیستم ریاضی متشکل گردیده است

که با دانش و احساس بشری غیر قابل انجام میباشد. این سیستم قابل تعمق، بر اساس ارزشهای ابجدی این حروف بدست میاید

که اطلاعات مورد نیاز برای شرح آن بطور خلاصه در زیر نشان داده شده است.

چهار کلمه ”بسم الله الرحمن الرحيم“ شماره حروف عربی هر کلمه و ارزشهای ابجدی آنها:

شماره کلمات	تعداد حروف	ارزشهای ابجدی	جمع
۱ ب س م	۳	۴۰/۶۰/۲	۱۰۲
۲ ا ل ه	۴	۵/۳۰/۳۰/۱	۶۶
۳ ا ر ح م ن	۶	۵۰/۴۰/۸/۲۰۰/۳۰/۱	۳۲۹
۴ ا ل ر ح ی م	۶	۴۰/۱۰/۸/۲۰۰/۳۰/۱	۲۸۹
	جمع ۱۹		جمع

۱- بسم الله الرحمن الرحيم ۱۹ حرف است.

۲- اگر شماره ترتیب هر کلمه را بنویسیم، بعد از هر شماره تعداد حروف آن را بنویسیم

عدد ۱۳۲۴۳۶۴۶ بدست میاید که قابل قسمت به ۱۹ است.

(شماره ترتیب هر کلمه برای تشخیص بهتر قرمز نوشته شده):



$$۱۳۲۴۳۶۴۶ = ۳۶۶۸۶ \times ۱۹ \times ۱۹$$

۳- اگر ترتیب کلمات را با شماره آن از آخر بنویسیم باز ضریب ۱۹ دارد:

$$46362413 = 19 \times 2440127$$

۴- اگر بجای تعداد حروف هر کلمه جمع ارزش ابجدی آن را پس از شماره ترتیب آن بگذاریم باز قابل قسمت به ۱۹ است:

$$110226633294289 = 19 \times 5801401752331$$

۵- اگر ارزش ابجدی هر حرف را پس از شماره ترتیب کلمه بگذاریم، باز قابل قسمت به ۱۹ است:

$$1260402130305313020084050413020081040 =$$

$$19 \times 66336954126595422109686863843162160$$

۶- اگر پس از شماره ترتیب هر کلمه حاصل جمع تعداد حروف هر کلمه را با مجموع ارزش‌های ابجدی آن کلمه بگذاریم

باز ضریب ۱۹ دارد. یعنی:

$$110527033354295 = 19 \times 5817212281805$$

$$(3 + 102 = 105), (4 + 66 = 70), (6 + 329 = 335), (6 + 289 = 295)$$

۷- اگر پس از شماره ترتیب هر کلمه تعداد حروف هر کلمه را به اضافه مجموع

حروف کلمات قبل از آن بگذاریم باز ضریب ۱۹ دارد

$$1327313419 = 19 \times 69858601$$

$$(0 + 3 = 3), (3 + 4 = 7), (3 + 4 + 6 = 13), (3 + 4 + 6 + 6 = 19)$$

۸- اگر پس از شماره ترتیب هر کلمه حاصل جمع ارزش ابجدی هر کلمه را باضافه مجموع ارزش‌های ابجدی قبل از آن بگذاریم

باز ضریب ۱۹ دارد یعنی:

$$1102216834974786 = 19 \times 58011412367094$$

$$(102 + 66 + 329 + 289 = 786), (102 + 66 + 329 = 497), (102 + 66 = 168)$$

میباشد.

۹- اگر ارزش ابجدی هر حرف از ۱۹ حرف (بسم الله الرحمن الرحيم) را قبل از شماره ترتیب آن حرف بگذاریم

( عدد ۶۲ رقمی بدست میاید) باز ضریب ۱۹ دارد یعنی:

$$\underline{21602403} \underline{1430530657} \underline{183092001081140125013}$$

$$= \underline{11430152001681710184019}$$

$$19 \times 113696858647 \dots)$$

زیر اعداد مربوط به هر يك از چهار کلمه (بسم الله الرحمن الرحيم) خط کشیده شده است. این خط کشی برای درك نکات بعد مفید میباشد.

۱۰- اگر شماره ترتیب هر کلمه (۴ و ۳ و ۲ و ۱) را در آخر هر عددی که زیر آن خط کشیده شده است اضافه کنیم

عدد جدیدی بدست میآید (عدد ۶۶ رقمی) که باز هم ضریب ۱۹ دارد.

216024031 14305306572 1830920010811401250133

114301520016817101840194 =

19 X 113696855849 ...)

۱۱- اگر پس از هر کلمه بجای شماره ترتیب (۱ و ۲ و ۳ و ۴) مجموع ارزش‌های ابجدی هر کلمه (۱۰۲ و ۶۶ و ۳۲۹ و ۲۸۹) را بگذاریم،

یک عدد ۷۳ رقمی بدست خواهد آمد که باز هم ضریب ۱۹ دارد.

21602403102 143053065766 183092001081140125013329 11430152001681

710184019289 =

19 X 111369685843 ...)

۱۲- در این مرحله ارزش‌های ابجدی هر کلمه ۱۰۲ و ۶۶ و ۳۲۹ و ۲۸۹ را در ابتدای هر کلمه میگذاریم، باز هم عدد ۷۳ رقمی جدیدی بوجود میآید که ضریبی از ۱۹ است.

1022160240366 1430530657329 183092001081140125013289 11430152001

681710184019 =

19 X 5379790738 ...)

۱۳- برای هر کلمه (بسم الله الرحمن الرحيم) نکات زیر را مینویسیم:

۱- تعداد حروف هر کلمه، مثلاً کلمه " بسم " از ۳ حرف تشکیل شده (برای تشخیص برنگ قرمز نوشته شده).

۲- جمع ارزش ابجدی هر کلمه، مثلاً کلمه " بسم " جمع ارزش حروف آن ۱۰۲ میباشد.

۳- ارزش ابجدی هر حرف در هر کلمه، مثلاً کلمه " بسم " از حروف (ب، س، م) تشکیل گردیده

که ارزش هر حرف به ترتیب ( ۲ و ۶۰ و ۴۰ ) میباشد.

اگر پس از تعداد حروف هر کلمه جمع ارزش ابجدی هر کلمه و بعد ارزش ابجدی هر حرف آن کلمه را بگذاریم

يك عدد ۴۸ رقمی بوجود میآید که باز ضریب ۱۹ دارد.

$$= 310226040466130305632913020084050628913020081040$$

$$19 \times 1632768634 \dots$$

۱۴- در این مرحله پس از تعداد حروف هر کلمه ارزش هر حرف آن کلمه و بعد جمع ارزش حروف آن را مینویسم

که این بار هم عدد ۴۸ رقمی بدست می آید که باز هم ضریبی از ۱۹ میباشد.

$$= 326040102413030566613020084050329613020081040289$$

$$19 \times 1716000539 \dots$$

۱۵- اگر شماره ترتیب حروف هر کلمه را با شماره ترتیب حروف کلمه‌های بعد جمع کنیم

عددی ۱۲ رقمی بدست میآید که باز هم ضریبی از ۱۹ میباشد.

$$\underline{123} + \underline{4567} + \underline{8910111213} + \underline{141516171819} =$$

$$150426287722 =$$

$$19 \times 7917173038$$

۱۶- اگر شماره ترتیب هر کلمه را پس از شماره ترتیب حروف هر کلمه بگذاریم عدد ۲۳ رقمی بدست میآید

که باز هم ضریبی از ۱۹ میباشد

$$123145672891011121331415161718194 =$$

$$19 \times 648135120479 \dots)$$

۱۷- اگر تعداد کلمات "بسم الله الرحمن الرحيم" (۴) را اول بنویسیم و تعداد حروف (۱۹) آن را بعد از آن بنویسیم

و بعد حاصل جمع ارزش ابجدی (۷۸۶) آن را بنویسیم عدد ۶ رقمی بوجود میاید که ضریبی از ۱۹ میباشد.

(برای تشخیص زیر آن اعداد خط کشیده شده است).

$$4 \underline{19} \underline{786} = 19 \times 22094$$

۱۸- اگر رقم های رابطه ۱۷ را برعکس بنویسیم ضریب ۱۹ خواهد داشت.

$$\underline{687} \underline{91} \underline{4} = 19 \times 36206$$

۱۹- اگر شماره آیه (بسم الله الرحمن الرحيم) که اولین آیه قرآن است بنویسیم و بعد تعداد حروف آن (۱۹) را بنویسیم

و بعد تعداد حروف هر کلمه را بنویسیم باز ضریبی از ۱۹ میباشد.

$$\underline{1} \underline{19} \underline{3466} = 19 \times 19 \times 19 \times 174$$

باید توجه داشت که هر یکی از این رقمها اگر بخواهد درست سر جای خود قرار گیرد احتمال آن یک به ۱۰ میباشد.

چون احتمال بین صفر تا ۹ را دارد.

برای مثال: در شماره ۴ عدد ۱۰۲ شامل رقم های ۱ و ۰ و ۲ می باشد و عدد ۶۶ شامل رقم های ۶ و ۶ می باشد

و عدد ۳۲۹ شامل رقم های ۳ و ۲ و ۹ می باشد و عدد ۲۸۹ شامل رقم های ۲ و ۸ و ۹ می باشد، لذا امکان

درست کردن آن یک میلیون میلیاردیم یعنی ( ۱۰ به توان ۱۵ - ) یعنی  $1 / 1000000000000000$  می باشد.

اگر چهار کلمه ای که در "بسم الله الرحمن الرحيم" وجود دارد برای اینکه ارقامش مطابق حساب ابجد ۱۹ بار قابل تقسیم به ۱۹ باشد،

امکان آن ۱۹ بار  $1 / 19$  ضرب در  $1 / 19$  است.

یعنی  $1 / 37589973457545958193355601$

## آیا فکر میکنید این روابط ریاضی تصادفی است ؟

اگر اینطور فکر کنید خیلی بی انصافی کرده‌اید و خواسته‌اید با کمال بی انصافی این حقیقت بزرگ را

که قرآن کلام خدا است و نه تنها کار محمد (ص) و تمام مردم آن زمان نیست،

بلکه حتی مردم این زمان هم با وجود کامپیوتر نمیتوانند چهار کلمه پیدا کنند که اینهمه روابط ریاضی داشته باشد.

چون بیشتر این روابط باید در قالب  $19 \times \dots = 1?2?3?4?$  باشد.

یعنی بجای علامت سؤال پس از شماره ترتیب باید عدد خاص آن چهار کلمه وجود داشته باشد.

مطابق محاسبه‌ای که با کامپیوتر شده، احتمال مرحله ۲، برابر يك در ۱۸۹۷۵۳  
میباشد

و احتمال مرحله ۲ و ۴، کمتر از يك در ۳۶ میلیارد میباشد

و احتمال مرحله ۲ و ۴ و ۵، کمتر از يك در ۶,۸۳۲ کاترلیون میباشد.

**در نتیجه احتمال تصادفی بودن این ۱۹ رابطه تقریباً صفر  
یعنی محال است.**

اندکی فکر کنید و منصفانه قضاوت کنید که آیا محاسبه این روابط کار مردم ۱۴ قرن  
پیش عربستان است؟ چه رسد به يك شخص.

آیا این روابط نشان دهنده يك وجود بسیار بسیار دانا و حسابگر که خدا باشد نیست  
و پیامبری محمد (ص) و الهی بودن قرآن را نشان نمیدهد؟

حالا که معلوم شد قرآن واقعاً کلام خدا است،

آن را با دقت هر چه بیشتر بخوانید و در آیات آن اندیشه و فکر کنید تا راه درست  
زندگی را پیدا کنید.

## چند معجزه ریاضی دیگر

کلمه اسم ۱۹ بار در قرآن آمده است

. کلمه (الله) بدون حساب الله که در "بسم الله الرحمن الرحيم" اول سوره‌ها  
است، ۲۶۹۸ بار یعنی 19 X 142 بار آمده است.

. کلمه (الرحمن) که یکی از صفات انحصاری خدا است، ۵۷ بار یعنی  $19 \times 3$  بار

. و کلمه (رحیم) که بصورت صفت خداوند آمده ۱۱۴ بار یعنی  $19 \times 6$  بار آمده است

(کلمه رحیم ۱۲۸: ۹: سوره توبه در مورد صفت پیغمبر اسلام (ص) ذکر شده است، نه در مورد صفت خداوند).

. سوره علق که ۵ آیه اول آن اولین آیاتی است که به پیغمبر (ص) نازل شده **۱۹** سوره مانده به آخر قرآن یعنی سوره ۹۶ قرآن است

و ۵ آیه اول آن که اولین آیاتی است که بر پیغمبر (ص) نازل شده **۱۹** کلمه دارد و **۷۶** حرف است یعنی  $19 \times 4 = 76$

. سوره علق **۱۹** آیه و **۲۸۵** حرف یعنی  $19 \times 15$  حرف دارد.

. سوره ناس آخرین سوره قرآن (سوره ۱۱۴) است و **۶** آیه دارد یعنی **19**  
 $X 6 = 114$

. سوره نصر سوره ۱۱۰ قرآن که بقولی آخرین سوره‌ای است که بر پیغمبر (ص) نازل شده **۱۹** کلمه دارد و آیه اول آن **۱۹** حرف دارد.

. **۹** آیه اول سوره قلم سوره ۶۸ قرآن که دومین آیاتی است که به پیغمبر (ص) نازل شده، **۳۸** کلمه دارد که مساوی  $19 \times 2$  میباشد.

. **۱۰** آیه اول سوره مزمل سوره ۷۳ قرآن، سومین آیاتی است که بر پیغمبر (ص) نازل شده که **۵۷** کلمه دارد یعنی  $19 \times 3 = 57$

. حرف "ق" در سوره ق (سوره ۵۰) و در سوره شوری (سوره ۴۲)

که در حروف مقطعه اول این دو سوره ذکر شده ۵۷ بار تکرار شده است یعنی  $19 \times 3$

**در تمام حروف مقطعه قرآن این روابط ریاضی وجود دارد که حدود ۲۰۰ رابطه است.**



. حرف "ن" در سوره قلم (سوره ۶۸) ۱۳۳ بار آمده است یعنی  $133 = 19 \times 7$

. حروف "ی" و "س" در سوره یس (سوره ۳۶) ۲۸۵ بار آمده است یعنی:  
 $285 = 19 \times 15$

. حرف "ص" در سوره اعراف (سوره ۷) ۹۷ بار و در سوره مریم (سوره ۱۹) ۲۶ بار

و در سوره "ص" (سوره ۳۸) ۲۹ بار آمده که جمع آن در سه سوره (۱۵۲ = ۲۹ + ۲۶ + ۹۷) می باشد

یعنی:  $152 = 19 \times 8$

در قرآن هفت سوره پیاپی (سوره های ۴۰ تا ۴۶) وجود دارد که با حم "ح" و "م" شروع میشود.

این سوره ها با هم روابط ریاضی عجیبی دارند که نامی جز معجزه بر آنها نمیتوان گذاشت.

اگر تعداد "ح" و "م" این هفت سوره را جمع کنید عدد ۲۱۴۷ میشود که مساوی است با  $19 \times 113$

و اگر "ح" های این هفت سوره را جدا و "م" های آنها را جدا جمع کنید و بعد رقم های بدست آمده را باهم جمع کنید

درست همان عدد ۱۱۳ بدست میاید.

منظور از رقمها عدد نیست مثلاً رقمهای عدد ۳۸۰، (۳) و (۸) و (۰)، و رقمهای عدد ۶۴، (۶) و (۴) میباشد.

. در این هفت سوره تعداد "ح" و "م" بترتیب

. در سوره مؤمن یا غافر (سوره ۴۰)، ۶۴ و ۳۸۰،

. در سوره فصلت (سوره ۴۱)، ۴۸ و ۲۷۶،

. در سوره شوری (سوره ۴۲) ، ۵۳ و ۳۰۰

. در سوره زخرف (سوره ۴۳) ، ۴۴ و ۳۲۴

. در سوره دخان (سوره ۴۴) ، ۱۶ و ۱۵۰

. در سوره جاثیه (سوره ۴۵) ، ۳۱ و ۲۰۰

. در سوره احقاف (سوره ۴۶) ۳۶ و ۲۲۵ میباشد.

$$64 + 380 + 48 + 276 + 53 + 300 + 44 + 324 + 16 + 150 + 31 + 200 \\ + 36 + 225 = 2147$$

$$= 19 \times 113$$

حالا اگر رقمهای این اعداد را با هم جمع کنیم:

$$6+4+3+8+0+4+8+2+7+6+5+3+3+0+0+4+4+3+2+4+1+6+1+5+0+ \\ 3+1+2+0+0+3+6+2+2+5 = 113$$

می بینیم حاصل جمع این رقمها درست ۱۱۳ یعنی مساوی خارج قسمت ۲۱۴۷ به ۱۹ است

حالا اگر همین کار را با سه سوره اول (سوره ۴۰ و ۴۱ و ۴۲) بکنیم باز

می بینیم حاصل جمع "ح" و "م" های این سورهها را اگر به ۱۹ تقسیم کنیم مساوی حاصل جمع رقمهای "ح" و "م" این سه سوره میشود.

$$64 + 380 + 48 + 276 + 53 + 300 = 1121 = 19 \times 59$$

$$6+4+3+8+0+4+8+2+7+6+5+3+3+0+0 = 59$$

حال اگر ۴ سوره بعد یعنی سورههای ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ را مورد امتحان قرار دهیم باز همین رابطه بدست می آید.

$$44 + 324 + 16 + 150 + 31 + 200 + 36 + 225 = 1026 = 19 \times 54$$

$$4+4+3+2+4+1+6+1+5+0+3+1+2+0+0+3+6+2+2+5 = 54$$

. حال اگر "ح" و "م" سه سوره ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ را با هم جمع کنیم ۱۰۴۵ میشود

که اگر آنرا تقسیم به ۱۹ کنیم عدد ۵۵ بدست میاید که با حاصل جمع رقمهای "ح" و "م" مساوی است.

$$48 + 276 + 53 + 300 + 44 + 324 = 1045 = 19 \times 55$$

$$4+8+2+7+6+5+3+3+0+0+4+4+3+2+4 = 55$$

. حال اگر "ح" و "م" چهار سوره ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۱ را با هم جمع کنیم عدد ۱۱۰۲ بدست میاید

که خارج قسمت آن به ۱۹ عدد ۵۸ بدست میاید که با حاصل جمع رقمهای "ح" و "م" مساوی است.

$$16 + 150 + 31 + 200 + 36 + 225 + 64 + 380 = 1102 = 19 \times 58$$

$$1+6+1+5+0+3+1+2+0+0+3+6+2+2+5+6+4+3+8+0 = 58$$

حالا شما سعی کنید با کامپیوتر ۱۴ رقم دیگر پیدا کنید که چنین خاصیتی داشته باشند.

حالا فکر کنید که اگر بخواهید هفت مقاله بنویسید که "ح"ها و "م"های آن چنین خاصیتی داشته باشند.

چه زمانی باید صرف کرد؟

حالا فکر کنید اگر کسی بخواهد بطور عادی هفت سخنرانی بکند که چنین روابطی در آن وجود داشته باشد، امکان دارد یا نه؟

با توجه به اینکه خداوند در آیه ۴۸: ۲۹ سوره عنکبوت به پیغمبر (ص) میفرماید:

" تو قبلاً کتابی نخوانده بودی و با دستت چیزی ننوشته بودی

چون در آن حال کسانی که در صدد باطل ساختن رسالت تو هستند شك میکردند"

## یعنی پیغمبر سواد خواندن و نوشتن نداشت.

شما سعی کنید با کامپیوتر ۱۴ رقم دیگر پیدا کنید که چنین حالتی داشته باشد تا بدانید قرآن نمیتوانسته کار پیغمبر بیسواد ۱۴ قرن پیش باشد.

بلکه تمام مردم آن زمان هم نمیتوانسته‌اند چنین کاری بکنند

و بیایید واقعاً سعی کنید چهار کلمه مثل **(بسم الله الرحمن الرحيم)** بسازید که ۱۹ رابطه ریاضی در آن باشد.

یا حتی سه رابطه ریاضی از لحاظ حروف ابجد در آن باشد.

البته توجه داشته باشید در آن زمان چرتکه هم وجود نداشته، چه رسد به ماشین حساب و کامپیوتر.

به کتاب Beyond probability نوشته آقای عبدالله اریک مراجعه کنید.

[z@eHolyQuran.com](mailto:z@eHolyQuran.com)

معجزه های قرآن کریم از دیدگاه ریاضی:

### اعجاز عددی و ریاضی.

با توجه به اینکه آیات قرآن در طول بیست و سه سال نازل شده و پیامبر بزرگوار اسلام امی بوده و خواندن و نوشتن نمی دانسته اعجاز عددی و هماهنگی میان این مصطلحات به غیر از حقانیت تعالیم نورانی قرآن چه معنای دیگری می تواند داشته باشد؟

ردیف	کلمه و واژه	تعداد	کلمه و واژه	تعداد	توضیح
۱	حیاه (زندگی)	۱۴۵	موت (مرگ)	۱۴۵	
۲	عمل صالح (کار نیک)	۱۶۷	سینات (کاربد)	۱۶۷	
۳	دنیا	۱۱۵	آخرت	۱۱۵	
۴	ملایک	۸۸	شیطان	۸۸	
۵	محبت	۸۳	اطاعت	۸۳	
۶	شدت (سختی)	۱۰۲	صبر	۱۰۲	
۷	جهر (اشکار)	۱۶	علانیه (اشکار)	۱۶	
۸	ابلیس	۱۱	استعاذه	۱۱	
۹	جهنم و مشتقات	۷۷	جنت و مشتقات	۷۷	
۱۰	مجازات	۱۱۷	مغفرت	۲۳۴	دو برابر
۱۱	نور و مشتقات	۲۴	ظلمت و مشتقات	۲۴	
۱۲	قل (بگو)	۳۳۲	قالوا (گفتند)	۳۳۲	
۱۳	شهر (ماه)	۱۲			به این موضوع که سال ۱۲ ماه است اشاره دارد.

////////////////////////////////////

علاوه بر آنچه در بالا و متون درون کتاب آورده ایم ؛ از مقاومت قرآن  
مبین در برابر معجزه خواهی ها و معجزه طلبی ها آیات آتی را نیز مورد  
غور قرار دهید :

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ  
مُبِينٌ (۷)

و اگر مکتوبی نوشته بر کاغذ بر تو نازل می‌کردیم و آنان آن را با دستهای خود لمس  
می‌کردند قطعاً کافران می‌گفتند این [چیزی] جز سحر آشکار نیست (۷)

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا  
كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ  
الْأَوَّلِينَ (۲۵)

و برخی از آنان به تو گوش فرا می‌دهند و [لی گویی] ما بر دلهایشان پرده‌ها افکنده‌ایم  
تا آن را نفهمند و در گوشه‌هایشان سنگینی [قرار داده‌ایم] و اگر هر معجزه‌ای را  
ببینند به آن ایمان نمی‌آورند تا آنجا که وقتی نزد تو می‌آیند و با تو جدال می‌کنند  
کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند این [کتاب] چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست  
(۲۵)

وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي  
السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۵)

و اگر اعراض کردن آنان [از قرآن] بر تو گران است اگر می‌توانی نقبی در زمین یا  
نردبانی در آسمان بجویی تا معجزه‌ای [دیگر] برایشان بیاوری [پس چنین کن] و اگر  
الله می‌خواست قطعاً آنان را بر هدایت گرد می‌آورد ؛ پس زنهار از نادانان مباش  
(۳۵)

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا  
يَعْلَمُونَ (۳۷)

و گفتند چرا معجزه‌ای از جانب پروردگارش بر او نازل نشده است بگو بی‌تردید الله قادر است که پدیده‌ای شگرف فرو فرستد ؛ لیکن بیشتر آنان نادانانند (۳۷)

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۹)

و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید حتما بدان می‌گروند بگو معجزات تنها در اختیار الله است و شما چه می‌دانید که اگر [معجزه هم] بیاید باز ایمان نمی‌آورند (۱۰۹)

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (۱۱۱)

و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان می‌فرستادیم و اگر مردگان با آنان به سخن می‌آمدند و هر چیزی را دسته دسته در برابر آنان گرد می‌آوردیم باز هم ایمان نمی‌آوردند جز اینکه الله بخواهد ولی بیشترشان نادانی می‌کنند (۱۱۱)

به هر حال متأسفانه صاحب قرآن از اینهمه معجزات ریاضی که آقایان کشف کرده اند ؛ اطلاع نداشته است و الا حتما آیه ای در مورد نازل می‌فرمود و یا اینکه نعوذ بالله به ریاضیات نمی‌فهمیده است و نهایتاً حتماً به دلیل مخاطب محور بودن قرآن شریف و اینکه در زمان نزول آن مخاطبان ریاضی نمی‌دانسته اند ؛ این مورد سخت مهم که میتوانست تمام عالم را مسلمان کند مغفول مانده است ؟؟؟؟!!!!

و شما هم بیاندیشید ؛ عزیزان !